



۱۷

# فصلنامه مطالعات تاریخی

ویژه‌نامه بهائیت

موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

- بهائیت، رژیم پهلوی و مواضع علما
- نگاهی به خاطرات صبحی
- اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی درباره بایبگری و بهائیکری
- خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و نسخه‌های توبه‌نامه سید علی محمد باب
- بهائیت و سیاست عدم مداخله در سیاست
- بهائیه‌ها و اسرائیل
- شیفتگی عبدالبهاء به غرب؛ در اندیشه و عمل
- فعالیت بهاییان در آذربایجان به روایت اسناد
- اولین زن کابینه
- بهائیت و اوقاف
- مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی درباره معاد و مباحثه وی با حکیم جلوه
- ردیه‌ای بر تفسیر و تأویل بهاییان از مشروطیت

## فصلنامه مطالعات تاریخی

---

موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

---



## فصلنامه مطالعات تاریخی

ویژه نامه بهائیت

سال چهارم - شماره هفدهم - تابستان ۱۳۸۶

صاحب امتیاز: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

مدیر مسئول: احمد خزائی

سر دبیر: هدایت الله بهبودی

زیر نظر شورای سردبیری

ویراستار: سید محمد صادق فیض

مدیر هنری: محمد مهدی صنعتی

حروفچینی و صفحه بندی: لیلا قدیانی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ لیلا

تیراژ: ۲۵۰۰

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر، بالاتراز تقاطع

چمران، شماره ۱۵۱۸

شماره تماس: ۲۲۶۶۶۷۰۴

صندوق پستی: ۳۳۳-۱۹۶۱۵

[fasnameh@ir-psri.com](mailto:fasnameh@ir-psri.com)

مقالات فصلنامه، آراء نویسندگان آن است.

## راهنمای نگارش مقالات

فصل نامه مطالعات تاریخی بازتابنده دیدگاههای پژوهندگان تاریخ معاصر ایران است تا بدین سان به ارتقاء تلاشهای صورت گرفته یاری رساند و کمبودهای موجود در عرصه تاریخ پژوهی را برطرف سازد. این فصل نامه، بررسی تاریخ معاصر ایران را وجهه همت خود قرار داده است، پس تألیف پژوهشگران ایرانی را پاس می‌دارد و البته از ترجمه نظرگاههای دیگر مورخان ایرانی و خارجی درباره این سرزمین کهن، غافل نخواهد ماند. از این رو، فصل نامه مطالعات تاریخی در زمینه تحقیقات تاریخی یکصد ساله اخیر ایران (از مشروطه تا پایان دوره پهلوی) در چارچوبهای علمی، پذیرای محققان علاقه‌مند، دانشجویان و استادان گرانمایه دانشگاههاست. امید است فصل نامه مطالعات تاریخی با مشارکت محققان، پژوهشگران تاریخ معاصر و مترجمان در پیش‌برد مطالعات تاریخی سهیم باشد.

مقالات علمی رسیده، با رعایت نکات زیر، پس از بررسی در هیئت علمی فصل نامه، منتشر خواهد شد:

- نام، نام خانوادگی، سوابق علمی، نشانی کامل و شماره تماس نویسنده قید شده باشد.
- خلاصه‌ای از مقاله ارسالی حداکثر در دو صفحه ضمیمه شده باشد.
- مقاله ارسالی از ۲۰ صفحه تایپ شده ۲۰ سطری تجاوز نکرده باشد.
- مقاله بر یک سوی کاغذ و با فاصله سطر مناسب نوشته شده باشد.
- متن اصلی و منبع مقاله ترجمه شده، ضمیمه شده باشد.
- منابع مورد استفاده در پایان مقاله درج شده باشد.

مقالات ارسالی بدین شیوه تنظیم شوند:

- مقدمه، متن، منابع و ارجاعات.

- معادل لاتین کلمات غیرفارسی در پایین صفحه درج شود.

- پی‌نوشتها به آخر مقاله منتقل شود و ارجاعات به ترتیب زیر درج گردد:

۱- کتابها: نام خانوادگی نویسنده، نام، عنوان کتاب، نام مترجم، جلد، ناشر، نوبت

چاپ، محل نشر، تاریخ نشر، شماره صفحه.

۲- مقالات: نام خانوادگی نویسنده، نام، «عنوان مقاله»، نام نشریه، شماره، تاریخ

انتشار، شماره صفحه.

۳- منابع اینترنتی: نام خانوادگی نویسنده، نام، «عنوان مقاله»، نشانی اینترنتی، تاریخ

اخذ از اینترنت.

۴- اسناد: نام سازمان دارنده سند، سند مورخ.....، ش.....

۵- در تکرار منابع فوق، برای کتابها، تنها عنوان کتاب و شماره صفحه و برای

مقالات تنها عنوان نشریه، یا منبع اینترنتی و در مورد اسناد تنها به سند، تاریخ و

شماره آن اشاره می‌شود.

فصل‌نامه مطالعات تاریخی مقالاتی را درج خواهد کرد که پیش‌تر در نشریه و مجموعه‌ای

چاپ نشده باشد. مطالب و مقالات مندرج در فصل‌نامه مطالعات تاریخی لزوماً بیانگر

دیدگاههای مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی نیست.

- سخن اول ..... ۸
- بهاییت، رژیم پهلوی و مواضع علما / حجت الاسلام والمسلمین روح الله حسینیان ۱۱
- نگاهی به خاطرات صبحی / حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی ۳۵
- اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی درباره بایبگری و بایبگری / تقریر و توضیح: حجت الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (منذر) ..... ۶۷
- خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و نسخه های توبه نامه سید علی محمد باب / احسان الله شکراللهی طالقانی ..... ۱۵۵
- بهاییت و سیاست عدم مداخله در سیاست / سیدمصطفی تقوی ..... ۱۷۷
- بهایها و اسرائیل / ابراهیم انصاری ..... ۲۰۱
- شیفتگی عبدالبهاء به غرب؛ در اندیشه و عمل / سعید شریفی ..... ۲۰۹
- فعالیت بهایان در آذربایجان به روایت اسناد / رحیم نیکبخت ..... ۲۱۵
- اولین زن کابینه / ابراهیم ذوالفقاری ..... ۲۴۱
- بهاییت و اوقاف / علی اکبر علیمردانی ..... ۲۵۷
- مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و مباحثه وی با حکیم جلوه / فاطمه نورایی نژاد ..... ۲۷۳
- ردیه ای بر تفسیر و تأویل بهایان از مشروطیت / مقدمه و تعلیقات: محمدحسن رجیبی ۲۹۳

# سخن اول

مجموعه مطالعات تاریخی

پیدایش فرقه‌ها در هر زمان، معلول شرایط ویژه‌ای است؛ اما با حضور پدیده استعمار در دوره معاصر ایران، دلایل سیاسی بیش از دیگر شرایط در پیدایی این نحله‌ها مؤثر بوده است. در این میان محافلی چون انجمنهای سری، لژهای فراماسونری و فرقه‌هایی چون بهائیت، نمونه‌های بارزی است که با دخالت مستقیم استعمار تولد و پرورش یافت. هدف از این اقدام چه بود؟ همانا نفوذ در ارکان قدرت از طریق نخبگان وابسته، سنت‌زدایی و عرفی‌سازی مناسبات و پیوندهای اجتماعی و فرهنگی، خنثی کردن عوامل و عناصر پایداری در برابر فرهنگ بیگانه، به دست دادن تعریف‌هایی تازه از دین‌داری و دین‌مداری، جانشین‌سازی برای نهادهای مذهبی و ... در نهایت سیطره اقتصادی و فرهنگی بر ایران از هدفهای عمده استعمار در شکل دادن به این گروه‌ها بود. این اقدامات در یک صد سال اخیر، بعضاً قرین موفقیت و برخی نیز با شکست مواجه شد. هرچند پیدایش این جریانها در دوره قاجار و هم‌زمان با رسیدن امواج تمدن غرب به ایران رخ داد، اما توسعه و نفوذ آن در دوره پهلوی شکل گرفت. اگر دوره‌ای به نام پهلوی در ایران ظهور نمی‌یافت و آن‌چنان که ملموس اهل دقت و مطالعه است این کانونها در دامان حکومت پر و بال نمی‌گرفت و بر اهرمهای قدرت نمی‌نشست، چه بسا اکنون نام این محافل و فرق در ردیف گروه‌هایی قرار می‌گرفت که فاصله اندکی بین طلوع و غروب‌شان وجود دارد و نیازی به یادکرد تاریخی نمی‌یافت. اما توسعه تصاعدی آنها در دوره یادشده هم روایتگر موفقیت نفوذ سلطه‌جویان در حکومت وقت و هم حکایت‌کننده تأثیرات این گروه‌ها بر شئونات جامعه - از قتل نفوس مسلمانان گرفته تا رویارویی‌هایی که بخشی از تاریخ معاصر را از آن خود کرده‌اند - است. از این رو توجه به فرقه‌ای چون بهائیت، بررسی جریان‌ی تحمیل شده به ایران است که پرداختن به آن، خالی از ظرفیت تاریخی نیست.

دامنه فعالیت‌های گسترده و هموار شده بهائیان تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت. پس از پیروزی

# سازمان خمد

رخیان - اطالعه مهالعه

انقلاب اسلامی، سفره بزرگی که حکومت پهلوی برای این فرقه پهن کرده بود، جمع شد و دولت آمریکا در پی تقابلات خود با جمهوری اسلامی ایران، از این جریان به عنوان ابزاری سیاسی سود فراوان برد. با این حال توجه فصل نامه به پدیده بهائیت نه از این رو - که موضوعی سپری شده تلقی می شود - بلکه از موضع توجه به جریانهای تاریخی صورت گرفته است. دیگر آن که در چند دهه گذشته، منبعی که این فرقه را با استناد به منابع اصلی، از جمله منابع بهایی، بررسی و معرفی کرده باشد، در دسترس نبود و جای بسته‌ای هر چند کوچک که آگاهیهای موجود را دسته‌بندی کرده ارائه نماید، خالی بود. با وجود این، ویژه‌نامه‌ای که در دست گرفته‌اید، موفق به بررسی برخی از جوانب موضوع شده، کاستیهای نیز دارد. پس در آینده‌ای نه چندان دور، فصل نامه مطالعات تاریخی بنا دارد به فراخور استقبال پژوهشگران و علاقه‌مندان تاریخ معاصر ایران، شماره دیگری از منشورات خود را به این موضوع اختصاص دهد. از این رو محققان و صاحب نظران می‌توانند یافته‌های تازه خود را برای هیئت تحریریه فصل نامه ارسال دارند.



بہائیت، رژیم پهلوی و مواضع علما

فصلنامه مطالعات تاریخی



==

## بهاییت، رژیم پهلوی و مواضع علما

○ حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان\*

۱۱

بهاییت به عنوان آیینی بدعت‌آمیز، همواره با مخالفت روحانیت شیعه روبه‌رو بوده است. منافع مشترک بهاییان و رژیم پهلوی بر سر اسلام‌ستیزی و همکاری استراتژیک بهاییان و پهلویها حساسیت مرجعیت و عالمان شیعه را بیشتر کرد. هنگامی این حساسیت مضاعف شد که مناسبات رژیم پهلوی - اسرائیل - بهاییان به پیمانی سه جانبه و نانوشته‌ای منجر گردید. رضاشاه به دلیل حقارت و نیز دشمنی‌اش نسبت به اسلام و ساختار مذهبی جامعه ایران «کسانی را در مناصب مهم دولتی می‌گماشت که مانند خود او بیگانه یا معارض با این بافت بودند. بدین سان افراد وابسته به گروه‌های دینی خاص بویژه بابیها و بهاییها» را در اداره دیوان‌سالاری به کار گماشت که بزودی «به قدرت برتر سیاسی و اقتصادی ایران» تبدیل شدند.<sup>۱</sup> رضاشاه کار را به جایی رساند که یک سرگرد بهایی به نام اسدالله صنیعی را به عنوان آجودان مخصوص ولیعهد منصوب کرد.<sup>۲</sup>

گزارشهای پراکنده از اسناد حکومت رضاشاه نشان می‌دهد که بهاییان در بسیاری از سازمانهای جدید دولتی مانند ارتش، راه‌آهن، اداره دخانیات، اداره ثبت و آموزش و پرورش نفوذ کرده، بسیاری از مناصب مهم را در دست داشتند.

گستره نفوذ بهاییان در نظام اداری رضاشاهی بعد از سقوط وی بیشتر آشکار شد. گستاخی بهاییان، تبلیغات گسترده، تأسیس پی در پی محفل یا مراکز دینی بهاییان در تهران، شهرها و

حتی روستاها و به قتل رساندن مؤمنان نشان از نفوذ، قدرت و انسجام گسترده بهائیان می‌داد. مروری بر چالشهای روحانیت و حمایتهای عناصر رژیم در دوره پهلوی دوم بیشتر می‌تواند این فرضیه را به اثبات برساند.

روحانیت و مرجعیت شیعه در طول تاریخ به مسائل و حوادث، اشخاص، فرقه‌ها، احزاب، ملل و نحل مختلف با نگاهی دینی و موضعی از جایگاه مذهب نگریسته‌اند. حتی در مبارزات ضداستعماری علما، هیچ‌گاه احساسات ناسیونالیستی دخالتی نداشته است. استعمار را از آن جهت خبیث و شیطانی می‌دانستند که مصداق عینی سلطه کفار بر مؤمنان بود. با استبداد از آن رو مبارزه می‌کردند که غاصب است و احترام جان و مال مؤمنان را پاس نمی‌دارد. در انقلاب مشروطه، مراجع نجف از آن جهت به حمایت برخاستند که مشروطه را قدرتی با فاصله‌ای کمتر از حاکمیت دینی نسبت به استبداد می‌دانستند و به اجرای احکام معطل مانده اسلام توسط مشروطه امیدوار بودند. در جنگ ایران و روس به آن جهت شرکت کردند که سلطه کفار را از مؤمنان بزدایند؛ و با قرارداد رژی نیز از آن جهت مخالفت کردند که کفار بر مؤمنان سلطه اقتصادی نیابند.

نگاه مرجعیت شیعه بعد از شهریور ۱۳۲۰ به بهائیت نیز نگاهی دین‌مدارانه بود. چون بهائیان را گروهی بدعت‌گذار و دین‌ساز می‌دانستند که مکتب آنها بر هیچ بنیاد دینی و کتاب آسمانی بنیان نیافته بود با آن مخالفت می‌کردند. افزون بر آن، به دلیل وابستگی بهائیان به استعمار خارجی و استبداد داخلی و سوءاستفاده بهائیان از این موقعیت، حساسیت عالمان شیعی مضاعف گردید.

طبق اسناد موجود سال ۱۳۲۲ ش مطابق با سده اول بهائیت بود. در کتابهای بهائیان پیش‌بینی شده بود که با پایان قرن اول بهائیان، پیروزی آنان آغاز خواهد شد. لذا محافل بهائیان، فعالیت و تبلیغات خود را به سرحد امکان رساندند. در یکی از دستورات شوقی افندی رهبر بهائیان، آمده بود: «قبل از انقضای قرن اول تکثیر مراکز و محافل در مدن و قرای در هر یک از ایالات، مهد امرالله است. مساعی فوری و مستمر، منظم و دلیرانه ضروری. ملأ علی برای تضمین فتح و ظفر مهیا. احیاء فتوحات باهره را به کمال اشتیاق منتظرم.» به دنبال این دستور از رهبری بهائیان در عکای اسرائیل، محفل بهائیان در ایران در بخش‌نامه‌ای به تاریخ چهاردهم تیر ۱۳۲۲ مطابق با سیزدهم شهرالرحمه سال صدم بهائیان به بهائیان اعلام کرد که «برای وصول به سرمنزل مقصود باید در این چند ماه محدود که از آخرین سال قرن اول دوره بهایی باقی مانده به همتی بی‌نظیر و فعالیت بی‌مثیل مراحل باقیه را بپیمایند و در این سبیل بی‌نهایت جدیت و مداومت نمایند تا دستور مطاع مقدس به

نحو اکمل و اتم اجرا و تنفیذ گردد.»<sup>۲</sup>

در پی این فرامین، فعالیت بهاییت به شدت گسترش یافت. تا جایی که در شب نیمه شعبان ۱۳۲۳ش یکی از شیعیان را در شاهرود به قتل رساندند. موضوع تحت پیگرد قرار گرفت و دادسرای شاهرود پرونده‌ای تشکیل و شروع به رسیدگی کرد. در این پرونده، گزارشی از رئیس شهربانی به فرمانداری شاهرود ثبت شده که نشانگر نفوذ آنان در ادارات دولتی و گستاخی بهاییان است. در این گزارش آمده است:

۱- آقای نادری رئیس اداره دخانیات ۲- آقای رهبانی رئیس اداره غله و خواروبار ۳- قبادی کارمند راه آهن ۴- آقای جذبانی کارمند پست و تلگراف ۵- آقای شیدایی کارمند راه شوسه و آقایان خورشیدی و آقازاده کارمندان اداره فرهنگ و بعضی از مأمورین دولتی که به طور مرخصی و به مقصود تبلیغات به شاهرود وارد [شده بودند]، مدتی متوقف و بعداً به محل مأموریت عزیمت نموده و بر تشکیل انجمنهای سری و محرمانه مبادرت [ورزیدند] و به طور سکرِت پیشرفت مقاصد منویات خود را ادامه [دادند]، تا اینکه اخیراً به طریق تجاسر عملیات خود را پیگرد و حتی در شب سوم شعبان (شب تولد خامس آل عبا) دوم مرداد ۲۳، ولی سبحانی سنگسری مقیم شاهرود در خیابان تهران به طور علنی به مذهب مقدس اسلام هتاکی... اقدامات بی‌رویه آنان موجب هیجان و عصبانیت همگی را فراهم...<sup>۲</sup>

۱۳

یکی از اقدامات زشت بهاییان، واقعه ۱۳ دی ۱۳۲۸ ابرقو بود. در این واقعه، چند نفر بهایی به خانه پیرزنی شیعی که بر اعتقادات خود پای می‌فشرد، شبانه حمله می‌کنند و شش نفر را به طرز فجیعی به قتل می‌رسانند. طبق کیفرخواست پرونده، اسامی این شش نفر عبارت است از: ۱- صفرا پنجاه ساله و پنج نفر از فرزندان او به نامهای ۲- معصومه پانزده ساله ۳- خدیجه یازده ساله ۴- بی‌بی هشت ساله ۵- علی اکبر چهارده ساله ۶- حسین شش ساله. جرم این پیرزن این بود که به «بهایها فحاشی و به طوری در این قسمت متعصب بود که در مساجد و مجامع عمومی که وعاظ مشغول وعظ بودند در پای منبر با صدای بلند فریاد می‌کرد، که به عباس افندی و سران بهایی لعن کنید.»<sup>۳</sup>

شاهدان عینی از گستاخیهای بهاییان داستانهایی نقل می‌کنند که بیانگر روحیه تهاجمی بهاییان است. به گفته حجت‌الاسلام ارسنجانی که در رمضان سال ۱۳۲۹ش برای تبلیغ به سروستان فارس رفته بود، بهاییان حتی چاه حمام مسجد محل را پر کردند و به حمام زنانه هجوم و زن کدخدا را لخت از حمام بیرون آوردند.<sup>۴</sup>

مبلغین بهایی، آزادانه در شهرها و روستاها تردد و علناً مردم مسلمان را به کیش بهاییت دعوت می‌کردند. آنان از زنان زیبا برای تبلیغ استفاده می‌کردند تا بتوانند جوانان را بیشتر

جذب کنند. اقدامات دکتر برجیس بهایی در کاشان در بی‌احترامی به قرآن و هتک ناموس مردم و تبلیغ بهایی‌گری در آن سالها داستانی افسانه‌ای شده بود. بهاییها در سرتاسر کشور، با تأسیس محفلهایی عده‌ای از مردم ساده‌لوح را دور خود جمع کرده، به اصطلاح آنها را بهایی کرده بودند. در تهران نیز، مرکزی بزرگ به نام «حظیره‌القدس» داشتند که گنبد و تالاری بزرگ داشت. بهاییان چنان در بدنه حکومت نفوذ کرده بودند که حتی پزشک مخصوص شاه، افسری بهایی به نام «سپهد عبدالکریم ایادی» بود. ایادی چنان مورد توجه دربار بود که هر روز به دربار می‌رفت و از ثریا، ملکه ایران، دیدن می‌کرد. به گفته ملکه: «لبخندهایش بیش از همه درمانها ارزش داشت.» هنگامی که مبارزات روحانیت علیه بهائیت به اوج رسید دیگر به دیدن ثریا نرفت. ثریا بسیار نگران، موضوع را از شاه جویا شد. شاه گفت: «دکتر ایادی در یک خانواده بهایی به دنیا آمده و این روزها بزرگ‌ترین مجتهد تهران، مردم را علیه این گروه مذهبی برانگیخته است. بهتر است فعلاً در دربار آفتابی نشود.»<sup>۷</sup> پس از فروکشی شورش علیه بهاییان، ایادی از ایتالیا به دربار ایران بازگشت و به عنوان پرقدرت‌ترین عنصر سیاست ایران درآمد تا جایی که ارتشبد فردوست، یار شاه، می‌نویسد: «می‌توان کتابی نوشت که آیا ایادی بهایی بر ایران سلطنت می‌کرد یا محمدرضا پهلوی؟»<sup>۸</sup> در زمان حاکمیت ایادی، بهاییها در مشاغل مهم قرار گرفتند و در ایران بهایی بی‌کار وجود نداشت.<sup>۹</sup>

به هر حال رفتار گستاخانه بهاییان، تبلیغ و ترویج بهائیت بین مسلمانان، نفوذ و گسترش آنها بین سازمانهای دولتی، موجی از حساسیت و مخالفت را بین مردم ایران برانگیخت و مردم با ارسال «طومارهای مفصل و بسیار» از شهرهای مختلف به آیت‌الله بروجردی پناه آوردند.<sup>۱۰</sup> به گفته مرحوم فلسفی: «آیت‌الله بروجردی در یک فشار شدید افکار عمومی واقع شده بود. مرتباً از ولایات نامه می‌آمد که مثلاً فرماندار اینجا بهایی است و یا رئیس فلان اداره بهایی است و چه‌ها که نمی‌کند.»<sup>۱۱</sup>

آیت‌الله بروجردی، هنگام اقامت در بروجرد، شاهد نفوذ و جسارت بهاییان بود. «فرقه ضاله بهائیت فعالیت‌های خود را در بروجرد و به خصوص در ادارات دولتی تشدید کرده بود.» گستاخی به جایی رسید که «یکی از مدارس دینی شهر را تخریب و به جای آن دبیرستانی بنا نهادند.» آیت‌الله بروجردی هر چه کوشید از راههای قانونی از اقدامات آنها جلوگیری کند، موفق نشد تا اینکه «به عنوان اعتراض به این امر از شهر خارج شدند. خبر عزیمت ایشان در اندک مدتی مردم شهر و نواحی اطراف را به تظاهرات و اجتماع در تلگراف‌خانه واداشت» و دولت نیز «احساس خطر نموده و سعی در مراجعت ایشان به شهر می‌نماید» و دست به انتقال بهاییان از ادارات شهر می‌زند.<sup>۱۲</sup> به هر حال فشارهای روزافزون مردمی، آیت‌الله بروجردی را به اقدام واداشت. وی ابتدا

بهایت، رژیم پهلوی و مواضع علما

روحانیون را برای خنثی‌سازی تبلیغات بهاییها به محل فعالیت‌های تبلیغاتی آنها می‌فرستاد و هم‌زمان برای جلوگیری از اقدامات خشونت‌آمیز بهاییان، طبق روش سیاسی خود به دولت‌های وقت متوسل می‌شد. در ابتدا ایشان با ارسال نامه‌ای از آقای فلسفی می‌خواهد که موضوع را به نخست‌وزیر (رزم آرا) تذکر دهد. در این نامه آمده بود: «... چند روز است که از اطراف به وسیله مکاتبه و تلگرافات به من شکایات از فرقه ضاله بهاییه می‌کنند. از جمله مکتوبی است که از اطراف کرمان رسیده، و تلگرافی است که از الیگودرز مخابره... چنین معلوم می‌شود که بخشدار و سایر رؤسای ادارات از فرقه ضاله بهاییه حمایت می‌کنند... خواهشمند است جنابعالی جناب اشرف آقای نخست‌وزیر را ملاقات کنید و مطلب را به ایشان برسانید که هر چه زودتر قضیه را خاتمه دهند که منجر به نزاع و مقابله و خونریزی نشود.»<sup>۱۳</sup>

تذکر آیت‌الله بروجردی به رزم آرا اثر نکرد. پس از وی مصدق نخست‌وزیر شد. بار دیگر، به آقای فلسفی مأموریت دادند تا با مصدق درباره فعالیت بهاییان صحبت کند. آقای فلسفی نزد مصدق رفت و پیام ایشان را ابلاغ کرد و گفت: «شما رئیس دولت اسلامی ایران هستید و الآن بهاییها در شهرستانها فعال هستند و مشکلاتی را برای مردم مسلمان ایجاد کرده‌اند، لذا مرتباً نامه‌هایی از آنان به عنوان شکایت به آیت‌الله بروجردی می‌رسد. ایشان لازم دانستند که شما در این باره اقدامی بفرمایید.» دکتر مصدق: «به گونه‌ای تمسخرآمیزی، قاه قاه و با صدای بلند خندید و گفت: آقای فلسفی از نظر من مسلمان و بهایی فرقی ندارند، همه از یک ملت و ایرانی هستند.»<sup>۱۴</sup>

دولتها همچنان به نظر آیت‌الله بروجردی بی‌اعتنا بودند تا اینکه اخبار نگران‌کننده‌ای به ایشان رسید. وی بعد از رمضان سال ۱۳۷۳ [۱۳۳۳ش]، در نامه‌ای به آقای فلسفی، وی را مأمور ملاقات و مذاکره با شاه نمود: «به عرض عالی می‌رساند چندی قبل از آبادان مکتوبی از بعضی وکلای حقیر رسیده بود و اظهار داشته بودند که تقریباً اداره امور نفت آبادان با فرقه بهاییه شده... نمی‌دانم اوضاع ایران به کجا منجر خواهد شد؟ مثل اینکه اولیای امور در ایران در خواب عمیقی فرو رفته‌اند... شاید بشود در موقعی بعضی اولیای امور را بیدار کنید و متنبه کنید که قضایای این فرقه کوچک نیست. عاقبت امور ایران را از این فرقه، حقیر، خیلی وخیم می‌بینم. به اندازه اینها در ادارات دولتی راه دارند و مسلط بر امور هستند که دادگستری جرئت اینکه یک نفر از اینها را که ثابت شده است قاتل بودن او در ابرقو، پنج مسلمان بی‌گناه را، مجازات نمایند... به هر تقدیر اگر صلاح دانستید از دربار وقت بخواهید و مطالب را به عرض اعلی حضرت همایونی برسانید؛ اگر چه گمان ندارم اندک فایده‌ای مترتب شود. به کلی حقیر از اصلاحات این مملکت مأیوس هستم.»<sup>۱۵</sup>

چون هیچ‌یک از اقدامات آیت‌الله بروجردی مؤثر واقع نشد، آقای فلسفی پیشنهاد کرد در رمضان ۱۳۷۴ [۱۳۳۴ش] که سخن‌رانی وی از رادیو به طور مستقیم پخش می‌شود، دست به

تبلیغ علمی علیه بهائیت زده شود. آیت‌الله بروجردی این پیشنهاد را پسندید و اضافه کرد بهتر است این مسئله به شاه گفته شود که «بعداً مستمسک به دست او نیاید که کارشکنی بکند و پخش سخن‌رانی از رادیو قطع گردد، زیرا این مطلب برای مسلمانان خیلی گران خواهد بود و باعث تجری هر چه بیشتر بهاییها می‌شود.» آقای فلسفی در ملاقات با شاه نظر آیت‌الله بروجردی را به وی ابلاغ کرد. شاه در پاسخ گفت: «بروید بگویید». آقای فلسفی موضوع را به وعاظ تهران نیز ابلاغ کرد که در ماه رمضان همه مساجد علیه بهاییان دست به تبلیغ علمی بزنند.<sup>۱۶</sup>

ماه رمضان فرارسید. به گزارش هفته‌نامه ترقی «امسال از آغاز ماه مبارک رمضان که ماه عبادت و اجتماع مسلمین در مساجد و تکایا و استماع وعظ و خطابه روحانیون و وعاظ است، موضوع مبارزه با بهاییها و خطر فرقه بهایی در رأس کلیه مطالب مورد بحث اکثر آقایان و وعاظ و روحانیون قرار گرفت و هماهنگی روحانیون در مبارزه علیه بهاییها و مخصوصاً اظهارات شدید آقای فلسفی و اعظ شهر که مستقیماً از رادیو تهران پخش می‌شد کم کم به طوری افکار و اذهان عمومی را به خود جلب کرد که موضوع خطر بهاییها و مبارزه علیه آنان یک هفته بعد از آغاز ماه مبارک رمضان کلیه مسائل سیاسی و وقایع جاری کشور را تحت‌الشعاع خود قرار داد.»<sup>۱۷</sup> آقای فلسفی و سایر وعاظ در این سخن‌رانیها ضمن دعوت مردم به آرامش، می‌گفتند: «اظهار این مطالب برای هوشیاری دولت است و از طریق قانونی و رسمی برای بستن مراکز بهاییها و جلوگیری از فعالیتهای آنان اقدام خواهد شد.» همچنین، حضرت آیت‌الله بروجردی طی مصاحبه‌ای در قم اظهار داشتند که «باید در جریان مبارزه علیه فرقه ضاله بهایی نظم و آرامش در سراسر کشور برقرار باشد.»<sup>۱۸</sup> با این حال، مردم که از جسارتها و خصومت‌های بهاییها به تنگ آمده بودند، فرصت را مغتنم شمرده، بسیاری از محافل بهاییان را در شهرها تخریب و در تهران نیز مرکز بهاییان، حظیره‌القدس، را تصرف کردند.

شاه و دولت که عکس‌العمل مردم را پیش‌بینی نکرده بودند، در ابتدا کوشیدند مبارزات مردمی را به سمت مطلوب خود هدایت کنند. از این رو، فرمانداری نظامی، ضمن تصرف حظیره‌القدس، طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «چون تظاهرات و تبلیغات فرقه بهایی موجب تحریک احساسات عمومی شده است، لذا به منظور حفظ نظم و انتظامات عمومی، دستور داده شده قوای انتظامی، مراکز تبلیغات این فرقه را که حظیره‌القدس نامیده می‌شود اشغال نمایند که از هرگونه پیش‌آمدهای احتمالی جلوگیری شود. اینک فرمانداری نظامی شهرستان تهران از همه هم‌میهنان عزیز انتظار دارد در این مورد نیز مراعات نظم عمومی را نموده و از هرگونه تظاهرات و حرکات خودسرانه که مخل انتظامات عمومی است، جداً پرهیزند و یقین داشته باشند که دولت در اجرای منویات اعلی‌حضرت همایونی شاهنشاهی به احساسات و تمایلات مردم توجه داشته و همواره در

اندیشه آسایش و برآوردن نیازمندی عمومی است.»<sup>۱۹</sup>

به دنبال بسته شدن حظیرهالقدس و شدت یافتن مبارزات روحانیت علیه بهاییان، سیل طومارها و تلگرافها در حمایت از مبارزات سرازیر شد. بر اساس گزارش مطبوعات از قول آقای فلسفی «تقریباً روزی دویست نامه و تلگراف به من می‌رسد و چهار ساعت وقت من صرف مطالعه آنها می‌شود... و قریب همین تعداد در روز جواب تلفن می‌دهم. خبرنگار پرسید آیا این نامه‌ها و تلگرافها و تلفنها همه تأیید است؟... جواب دادند بالاتفاق تأیید این امر است.» آقای فلسفی برای تأیید ادعای خود خبرنگاران را به اتاق مجاور برد و طومارهای انباشته شده را به خبرنگاران نشان داد.<sup>۲۰</sup> آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی نیز از نجف در تأیید مبارزات آیت‌الله بروجردی اعلامیه‌ای صادر کرد و آقای فلسفی آن را در منبر قرائت کرد و از رادیو نیز پخش شد. از سرتاسر ایران طومارهایی ارسال کردند که بزرگ‌ترین آنها با حدود هفتاد هزار امضا از کرمانشاه رسیده بود.<sup>۲۱</sup> آیت‌الله بهبهانی طی تلگرافی به شاه از «بستن کانون فساد دینی و مملکتی... به وسیله ارتش اسلام» تشکر کرد.<sup>۲۲</sup> شاه نیز در پاسخ به آیت‌الله بهبهانی نوشت: «به طوری که از ما شنیده‌اید همیشه خود را به اجرای مقررات اسلام موظف دانسته و ادامه این توفیق را از خداوند متعال خواهانیم.» آیت‌الله بهبهانی نیز طی تلگرافی به آیت‌الله بروجردی، روز تصرف حظیرهالقدس را عید دانست.<sup>۲۳</sup> از سویی دیگر، چند نفر از علمای تهران به حضور شاه رسیدند و از بستن حظیرهالقدس تشکر کردند.<sup>۲۴</sup>

۱۷

با همه این تشکرها و تعارفات، نفوذ بهاییان در کنگره امریکا موجب شد که شاه را تحت فشار قرار دهند. از این رو آقای فلسفی را از ادامه سخنرانی علیه بهاییان منع کردند. سرلشکر علوی مقدم، رئیس کل شهربانی و سرتیپ تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران، مأمور شدند تا از طرف شاه به آقای فلسفی اخطار کنند که از ادامه بحث خودداری کند. آقای فلسفی قاطعانه از پذیرفتن نظر شاه خودداری کرد و در برابر، چهار طرح را پیشنهاد کرد: ۱- قطع پخش سخنرانی از رادیو. ۲- دستگیری و زندانی کردن من. ۳- اعلام پیام شاه توسط مقدم یا بختیار روی منبر. ۴- ادامه سخنرانی به سبک سابق. آن دو این طرحها را نپذیرفتند و گفتند به اعلی حضرت توهین می‌شود. آقای فلسفی پاسخ داد: «اگر بگویم اعلی حضرت گفته‌اند به ایشان اهانت می‌شود؛ اما اگر اسلام و مسلمانان و آیت‌الله بروجردی و من مورد اهانت واقع شویم، مانعی ندارد؟» مذاکره بی‌نتیجه ماند و آقای فلسفی تا آخر ماه رمضان به سخنرانی خود علیه بهاییان ادامه داد.<sup>۲۵</sup> آقای فلسفی در یکی از سخنرانیهایش، پیکان حمله را به طرف شخص شاه روانه ساخت و گفت: «اعلی حضرت! مملکت ما این همه طیب مسلمان دارد. مردم ناراحت هستند از اینکه دکتر ایادی بهایی طیب مخصوص شماست. او را عوض کنید.»<sup>۲۶</sup>



آیت‌الله بروجردی هم در ادامه اقدامات خود، در پیامی به آقای صفایی، نماینده قزوین و از روحانیون طرفدار آیت‌الله کاشانی، خواستار قانونی شدن مبارزه علیه بهائیان شدند، اما دولت پیش دستی کرد و وزیر کشور، علم، ضمن صدور بخش‌نامه‌ای برای ادای توضیح در مجلس حاضر شد. او اعلام کرد: «دولت معتقد است که برای جلوگیری از فعالیتهای مضره این‌گونه دستجات، قوانین کافی در دست است و ما می‌توانیم این کار را به نحو احسن انجام دهیم.» سیداحمد صفایی، پیام آیت‌الله بروجردی را مطرح کرد و عده‌ای از نمایندگان گفتند: «فرقه بهایی غیرقانونی هست و احتیاج به قانون ندارد.»<sup>۲۷</sup> متن بخش‌نامه وزیر کشور چنین بود: «چون به موجب اصل اول متمم قانون اساسی، مذهب رسمی ایران اسلام و طریق حقه جعفریه اثنی‌عشری است و به موجب مفهوم اصل ۲۱ قانون اساسی انتشارات ضد‌دیانت و تشکیل انجمنها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل نظم باشند در تمام مملکت ممنوع می‌باشد، لذا در اجرای اصول قانون اساسی اقدام کرده، مراکز اجتماعی را که موجب فتنه دینی و دنیوی و مایه اختلال امنیت و انتظام می‌باشد، منحل ساخته و در آتیه نیز با کمال جدیت در انجام این وظیفه مهم که بر طبق قانون اساسی برعهده دارند اقدام و از هرگونه تظاهر به عمل این‌گونه دسته‌ها که به موجب قانون اساسی ممنوع است، جلوگیری نمایند... بدین وسیله یادآور می‌شود که هرگاه کسانی به بهانه و عنوان مبارزه با فرقه‌های گمراه‌کننده به تحریک مردم بر ضد امنیت عمومی و انتظامات کشوری پردازد، طبق مقررات قانون مجازات عمومی که برای این‌گونه جرایم پیش‌بینی شده، با کمال قدرت اقدام نمایند.»

در بخش‌نامه وزیر کشور نه تنها نامی از فرقه بهائیان برده نشده است که چون تیغ دو لبه‌ای، هم فرقه بهایی را تهدید می‌کرد و هم روحانیان را به عنوان «تحریک مردم بر ضد امنیت عمومی» و هم مردم را به عنوان «مرتکب» مورد تهدید قرار می‌داد. برخورد مزورانه دولت موجب عصبانیت آیت‌الله بروجردی شد و از همین جا روابط ایشان و رژیم رو به سردی گرایید. بی‌اعتنایی دولت به خواسته ایشان که ادامه مبارزه با بهائیت بود، نقطه آغازین رویارویی آیت‌الله بروجردی با رژیم شد. با این همه مبارزات یک ماهه روحانیان تأثیر نسبی خود را گذاشت و بسیاری از محافل بهائیان در سرتاسر ایران تخریب شد. بسیاری از مسلمانان که با تحریک یا کمکهای مالی تظاهر به بهایی بودن می‌کردند اعلام توبه نمودند، بهائیان نیز دست از جسارت برداشتند و به حالتی نیمه مخفی فرو رفتند و از تبلیغات آنان نیز کاسته شد. در نتیجه «این حرکت تعدادی از بهاییها از ایران رفتند و دکتر ایادی نیز به دستور محمدرضا شاه نه ماه به ایتالیا رفت.»<sup>۲۸</sup> بدین ترتیب بهائیان که امیدوار بودند در ابتدای سده اول به پیروزی برسند، با شکستی مواجه شدند که دیگر نتوانستند مانند سابق ابراز وجود کنند. از اثرات دیگر این مبارزه، ایجاد شکاف بین مرجعیت و سلطنت بود.

بهاییت، رژیم پهلوی و مواضع علما

بعد از فوت آیت‌الله بروجردی و تضعیف پایگاه مرجعیت و دخالت مستقیم امریکا در ایران و تبدیل شدن شاه به یک مهره دست‌نشانده اما به شدت مستبد، مناسبات رژیم شاه و بهاییان شکل دیگری به خود گرفت. با گسترش روابط رژیم شاه و اسرائیل و خشنودی بهاییان از این مناسبات، حساسیت علما نیز نسبت به بهاییان شدت یافت. با تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و حذف سوگند به قرآن مجید و حذف شرط اسلامیت برای انتخاب شوندگان، حساسیت علما برانگیخته شد. علما به این نتیجه رسیدند که این لایحه برای زمینه‌سازی بهاییان در مناصب مهم دولتی است، تحلیلی که بعدها به اثبات رسید. از جمله نخست‌وزیری سیزده ساله هویدا، بهایی‌زاده معروف، امام خمینی احتمال دخالت جاسوسان صهیونیست یعنی بهاییان در طرح این لایحه را بعید ندانسته، فرمودند: «شاید به دست جاسوسان یهود و صهیونیستها تهیه شده برای نابودی استقلال و به هم زدن اقتصاد و مملکت».<sup>۲۹</sup> بهاییان در ایران عمال و جاسوسان اسرائیل هستند و این لایحه بیشتر برای حاکمیت آنها در ایران طراحی شده است. امام خطاب به علمای یزد نوشتند: «آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پستهای حساس به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می‌شود. علمای اعلام و خطبای محترم، سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم».<sup>۳۰</sup>

۱۹

امام خمینی در این پیام از «تسهیلاتی که دولت برای مسافرت دو هزار نفر یا بیشتر از فرقه ضاله قایل شده است»، همراه با پرداخت ارز و تخفیف در بلیط برای سمیناری که «در لندن از آنها تشکیل می‌شود» در حالی که در مقابل برای «حجاج بیت‌الله الحرام چه مشکلات که ایجاد نمی‌کنند»، انتقاد کردند و آن را شاهی بر «سوءنیت دولت» دانستند.<sup>۳۱</sup>

خبر از عزیمت دو هزار زن و مرد این فرقه از طریق فرودگاه مهرآباد به لندن داد و اینکه دولت به هر نفر پانصد دلار ارز به نرخ دولتی از بانک مرکزی داده است. طبق این گزارش این فرقه در هشتم اردیبهشت یک اجتماع پانزده هزار نفری در لندن برای معارفه گروه نه نفری رهبری بهاییان تشکیل می‌دهند.<sup>۳۲</sup>

نه تنها حضرت امام بلکه عموم روحانیت هدف این لایحه را حاکمیت بهاییان بر سرنوشت ایران ارزیابی می‌کردند. آقای فلسفی که در آن زمان سخن‌گوی روحانیت به حساب می‌آمد به نماینده دولت گفته بود: «این تصویب‌نامه هدفش شرکت زنها در انتخابات نیست. شرکت زنها آن قدر مهم نیست که تمام روحانیون به این کیفیت علیه آن قیام کنند. این تصویب‌نامه توطئه‌ای است بر ضد نبی اکرم (ص) و زمینه‌ای است برای در هم شکستن قدرت قرآن کریم و مسلط شدن عناصر کثیف بهایی بر مسلمین».<sup>۳۳</sup>

حساسیت موضوع در این است که، بهاییان، ایران را بعد از اسرائیل دومین سرزمین بهاییان و آن را مرکز قیام و تسخیر جهان می‌دانستند. آنها با چاپ نقشه ده‌ساله خود اهمیت ایران را برای بهائیت نشان دادند.<sup>۳۳</sup>

تحلیل روحانیت بر پیشینه‌ای تاریخی و یک پیش‌بینی بسیار دقیق استوار بود. بهاییان به محض حمایت دولت و مسلط شدن بر مناصب به تحقیر مسلمانان دست زدند. به عنوان نمونه، مدیرعامل بهایی فروشگاه فردوسی، خانم مسلمان روزه‌داری را که روسری بر سر داشت، «روزه گرفتن» وی را «به باد تمسخر» گرفت و به «وی تکلیف می‌کند که یا روسری را بردار یا فوراً به خدمت وی خاتمه داده خواهد شد.»<sup>۳۵</sup> بهاییان با آزادی عملی که به دست آورده بودند، می‌کوشیدند تا طبق دستور صریح امریکا و لندن «در این مملکت مد لباس یا ساختمانها و بی‌حجابی را رونق» دهند و چنان به پیش می‌رفتند که پیش‌بینی می‌کردند: «این مسلمانان آخر به دست بهاییان از بین می‌روند و دنیای حضرت بهاء‌الله رونق می‌گیرد.»<sup>۳۶</sup>

از طرف دیگر رابطه بهاییان و اسرائیل رابطه‌ای بسیار صمیمانه و بر محور منافع مشترک با داشتن یک دشمن مشترک به نام مسلمان استوار شده بود. روابط بهاییان و اسرائیل به قبل از جنگ جهانی اول برمی‌گردد. دومین رهبر بهاییان، عباس افندی (عبدالبهاء) به سبب جاسوسی برای انگلیس و خدماتی که در جهگ جهانی در «عکاء» به سپاه انگلیس در مقابل مسلمانان عثمانی نموده بود، به لقب «سر» مفتخر شد و مدال قهرمانی «نایت هود» را دریافت کرد.<sup>۳۷</sup> عباس افندی که همواره تحت حمایت نیروهای انگلیسی مستقر در عثمانی و فلسطین زندگی می‌کرد، پس از مرگ (۱۳۰۰ش) در حیفا دفن شد.

از این تاریخ حیفا به عنوان شهر مقدس بهاییان، مرکز تجمع آنان گردید. پس از تشکیل دولت غاصب اسرائیل (۱۳۲۷)، شوقی افندی، چهارمین پیشوای بهاییان، سرزمین فلسطین را به عنوان مرکز اصلی بهائیت قرار داد. دولت اسرائیل اولین دولتی بود که بهائیت را به عنوان دینی رسمی به رسمیت شناخت. شوقی افندی نیز شورای بین‌المللی بهاییان را - که خود مؤسس آن بود - موظف کرد که «با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید.» پروفیسور نرمان تیویج یکی از شخصیت‌های سیاسی اسرائیل به پاس خدمات بهاییان برای اسرائیل نوشت: «امر بهایی که مرکز آن حیفاء و عکاست و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است به درجه‌ای از پیشرفت و تقدم نایل گشته که مقام دیانت جهانی و بین‌المللی را نموده است.» به همین جهت بهاییان در بسیاری از کشورها به نفع دولت اسرائیل جاسوسی می‌کنند.<sup>۳۸</sup> بهاییان در اثر حمایت‌های رژیم در مدت کوتاهی چنان از رشد سریع و نفوذ در ارکان حکومت برخوردار شدند که طبق گزارش ساواک به سال ۵۱، اسامی ۱۱۲ نفر از افسران شاغل در مراکز حساس ارتش، شهربانی و ژاندارمری و

بهاییت، رژیم پهلوی و مواضع علما

۵۶ نفر کارمند عالی‌رتبه از وزارت تا مدیریت نام برده شده است.<sup>۳۹</sup> این مشاغل حساس‌ترین پستها از وزارت تا ریاست کتابخانه ارتش را دربر می‌گرفت. بدیهی است که لیست ساواک کامل نبوده، تمامی بهاییان شاغل در نیروهای مسلح و ادارات دولتی را دربر نمی‌گرفته است. بهاییان در مدت کوتاهی بعد از جریان انقلاب سفید، پستهای حساسی را به اشغال خود درآوردند. از جمله:

سپهبد اسدالله صنیعی، وزیر جنگ کابینه حسنعلی منصور و هویدا.

امیرعباس هویدا، وزیر دارایی دولت حسنعلی منصور و نخست‌وزیر بعدی.

منصور روحانی، مدیرعامل سازمان آب تهران، وزیر آب و برق و وزیر کشاورزی در دولت هویدا.

لیلی امیر ارجمند، رئیس کتابخانه دانشگاه ملی، رئیس کتابخانه ملی نفت، مشاور مخصوص فرح، مدیر برنامه‌های آموزشی ولیعهد.

سرلشکر پرویز خسروانی، معاون فرماندهی کل ژاندارمری در سال ۱۳۴۳، معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان تربیت بدنی در دوره هویدا.

عطاءالله خسروانی، وزیر کار.

فرخ‌رو پارسا، وزیر آموزش و پرورش.

دکتر منوچهر شاهقلی، وزیر بهداشت.

پرویز ثابتی معاون ساواک.

بهاییان در مدت کوتاهی چنان رشد کردند و مشاغل حساس را به اشغال خود درآوردند که در کابینه هویدا نه وزیر بهایی راه یافت.

آنها علاوه بر اشغال پستهای حساس نظامی و سیاسی بر بسیاری از منابع اقتصادی نیز تسلط یافتند. هژبر یزدانی سرمایه‌دار معروف، بهایی و صاحب سهام بانک ایرانیان و بانک توسعه کشاورزی و ثابت پاسال یکی از سرمایه‌داران بزرگ ایرانی، بهایی بود. کلیه سهام‌داران شرکت زمزم (پپسی‌کولا) بهایی بودند. حتی مراکز فرهنگی مانند تلویزیون ایران به دست حبیب‌الله ثابت پاسال اداره می‌شد.

شاه چنان در حمایت از آنان می‌کوشید که بهاییان مدعی بودند: «کارهایی که اکنون (سال ۴۸) به دست اعلی‌حضرت همایون شاهنشاه آریامهر صورت می‌گیرد، هیچ‌کدامش روی اصول دین اسلام نیست؛ زیرا خود شاه به تمام دستورات بهایی آشنایی دارد»<sup>۴۰</sup>

بهاییان نه تنها مورد حمایت رژیم شاه بودند بلکه به گفته سپهبد اسدالله صنیعی «حتی رئیس‌جمهور امریکا، جانسون، مرتب به احبای ایران تبریک می‌گوید»<sup>۴۱</sup>

بهاییان ایران مانند سایر بهاییان جهان جاسوسی برای اسرائیل را وظیفه‌ای افتخارآمیز می‌دانستند. آنها از پیروزی اسرائیل به وجد آمده، رسماً می‌گفتند: «دولت اسرائیل در جنگ سال ۴۶ و ۴۷ قهرمان جهان شناخته شده. ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش می‌کنیم... پیشرفت و ترقی ما بهاییان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارت‌خانه‌ها یک جاسوس داریم و هفته‌ای یک بار که طرح‌های تهیه شده به وسیله دولت که به عرض شاهنشاه آریامهر می‌رسد، گزارشاتی در زمینه طرح به محفل‌های روحانی بهایی می‌رسد.»<sup>۲۲</sup>

بر مبنای همین اخبار، ساواک نیز گزارش می‌دهد «با توجه به اینکه دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بهایی را به عنوان یک مذهب به رسمیت شناخته است، به نظر می‌رسد با اجرای برنامه تحریک از این فرقه می‌کوشد از اقلیت بهایی در سایر کشورهای جهان بویژه ایران بهره‌برداری سیاسی، اطلاعاتی و اقتصادی نماید.»<sup>۲۳</sup> بهاییان ایران نیز گستاخی را به حدی رساندند که مبالغه‌گفتی پول برای کمک به ارتش اسرائیل جمع‌آوری کردند.<sup>۲۴</sup>

مجموعه اسناد بهائیت سند افتخاری است برای اثبات دقت و هوشیاری روحانیت بویژه حضرت امام خمینی که در سال ۴۱ هدف تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تشخیص داد و متوجه شد که این لایحه برای نفوذ بهاییان است و بهاییان قصد تسخیر مناصب سیاسی و اقتصادی را دارند و اهداف آنها در راستای هدف اسرائیل و جاسوسی برای آنهاست.

### پانوشتها:

- \* رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱- شهبازی، عبدالله، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۳، (آریستوکراسی و غرب جدید) تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۹، ص ۷۸.
- ۲- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران، انتشارات اطلاعات، چ سوم، ۱۳۷۰، ص ۵۶.
- ۳- پرونده کلاسه ۲۹۰۹/۱۸۵ - ۲۳/۱۱/۲۱ دادسرای شاهرود، به نقل از حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ حسین خراسانی، فجایع بهائیت یا واقعه قتل ابرقو.
- ۴- همان، ص ۲۱.
- ۵- همان، بخش آخر.
- ۶- کرباسچی، غلامرضا، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۵.
- ۷- اسفندیاری، ثریا، کاخ تنهایی، ترجمه نادعلی همدانی، تهران، فرشاد، ۱۳۷۷، ص ۱۴۷.
- ۸- ظهور و سقوط...، ص ۲۰۲.
- ۹- همان.

- ۱۰- دوانی، علی، مفاخر اسلام، ج ۱۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۳۸۷.
- ۱۱- خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۵.
- ۱۲- چشم و چراغ مرجعیت، مصاحبه‌های ویژه مجله حوزه با شاگردان آیت‌الله بروجردی، به کوشش مجتبی احمدی و دیگران، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۳۴۲.
- ۱۳- سند شم ۱.
- ۱۴- خاطرات و مبارزات...، ص ۱۳۳.
- ۱۵- سند شم ۲.
- ۱۶- خاطرات و مبارزات...، صص ۱۹۰ و ۱۹۱.
- ۱۷- هفته‌نامه ترقی، س ۱۳۳۴، شم ۶۴۴.
- ۱۸- همان.
- ۱۹- روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۴/۲/۱۶.
- ۲۰- مجله خواندنیها، س ۱۵، شم ۶۹.
- ۲۱- چشم و چراغ مرجعیت...، ص ۲۲۴.
- ۲۲- روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۴/۲/۱۸.
- ۲۳- همان.
- ۲۴- روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۴/۲/۴.
- ۲۵- خاطرات و مبارزات...، ص ۱۹۵.
- ۲۶- همان، ص ۱۸۶.
- ۲۷- روزنامه طلوع، ۱۳۳۴/۲/۲۷.
- ۲۸- طاهری خرم‌آبادی، حسن، خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، به کوشش محمدرضا احمدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، صص ۹۶ - ۹۹.
- ۲۹- موسوی خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، (مجموعه آثار امام خمینی (ره)، بیانات، پیامها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۹.
- ۳۰- همان، ج ۱، ص ۱۸۶.
- ۳۱- روزنامه دنیا، س ۱۹، شم ۷۴۱، ۱۳۴۲/۲/۷.
- ۳۲- رجبی، محمدحسن، زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی، ج ۱، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۶.
- ۳۳- خاطرات و مبارزات...، پیشین، ص ۲۴۳.
- ۳۴- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بهائیان تهران، سند شم ۳.
- ۳۵- همان، سند ۲۵۱۷۶/۲۰، مورخ ۱۳۴۵/۱۰/۲۱، سند شم ۴.
- ۳۶- همان، سند ۷۵۹۶/۵۰، مورخ ۱۳۴۵/۱۰/۲۱، سند شم ۵.
- ۳۷- رایین، اسماعیل، انشعاب بهاییت، تهران، مؤسسه تحقیقی رایین، بی تا، ص ۱۱۸.
- ۳۸- همان، صص ۱۶۹ و ۱۷۰.
- ۳۹- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بهائیان، گزارش شم ۴۳۷۶۴/۲۰/۵، تاریخ ۵۱/۹/۱۴، سند شم ۶.
- ۴۰- همان، پرونده بهائیان، سند شم ۳۲۹/۱۲۴۲، مورخ ۴۸/۴/۵، سند شم ۷.
- ۴۱- همان، سند شم ۶۷۳۶/۴۷، مورخ ۴۷/۲/۳۰، سند شم ۸.
- ۴۲- همان، سند شم ۶۹۴۶/۴۷، مورخ ۴۷/۳/۱۱.
- ۴۳- همان، سند شم ۳۰۰/۷/۷۰۰/۳، مورخ ۵۲/۲/۲، سند شم ۹.
- ۴۴- همان، سند شم ۲۰/۱۴۶۵/۴، مورخ ۴۶/۵/۱۰، سند شم ۱۰.

بسم الله الرحمن الرحيم

این

بعضی میسازند مردم شریف و مبرک زودید جویدید داده اند دال

نیک

ایکبار نفوذ و تقویت این فرق زودی عمدت قصدت نه خط و سهو خط را

و این

نادر است و ه می شود بر علی آنها فقط و فقط نظر بر و اغفال است نه حقیقت

را

دشگاه یا آلت صرف و تحرک بدون داده و اختیار است یا بیطصلت

شخص

در تقویت و موافقت نریات اینها شخص داده یا بعضی هر خوی ان

بهرورد

خود را بر صحت مملکت ترجیح مید و بهر تقدیر در اوقات در این مضر است

عسک

چنین ندادند این مضر است و غیر این مضر است تطلبن ندام

اسم

در حمله اول و بر کانه تاریخ و نزدیک ۱۳۶۹ حقیقت و لطیف طبع

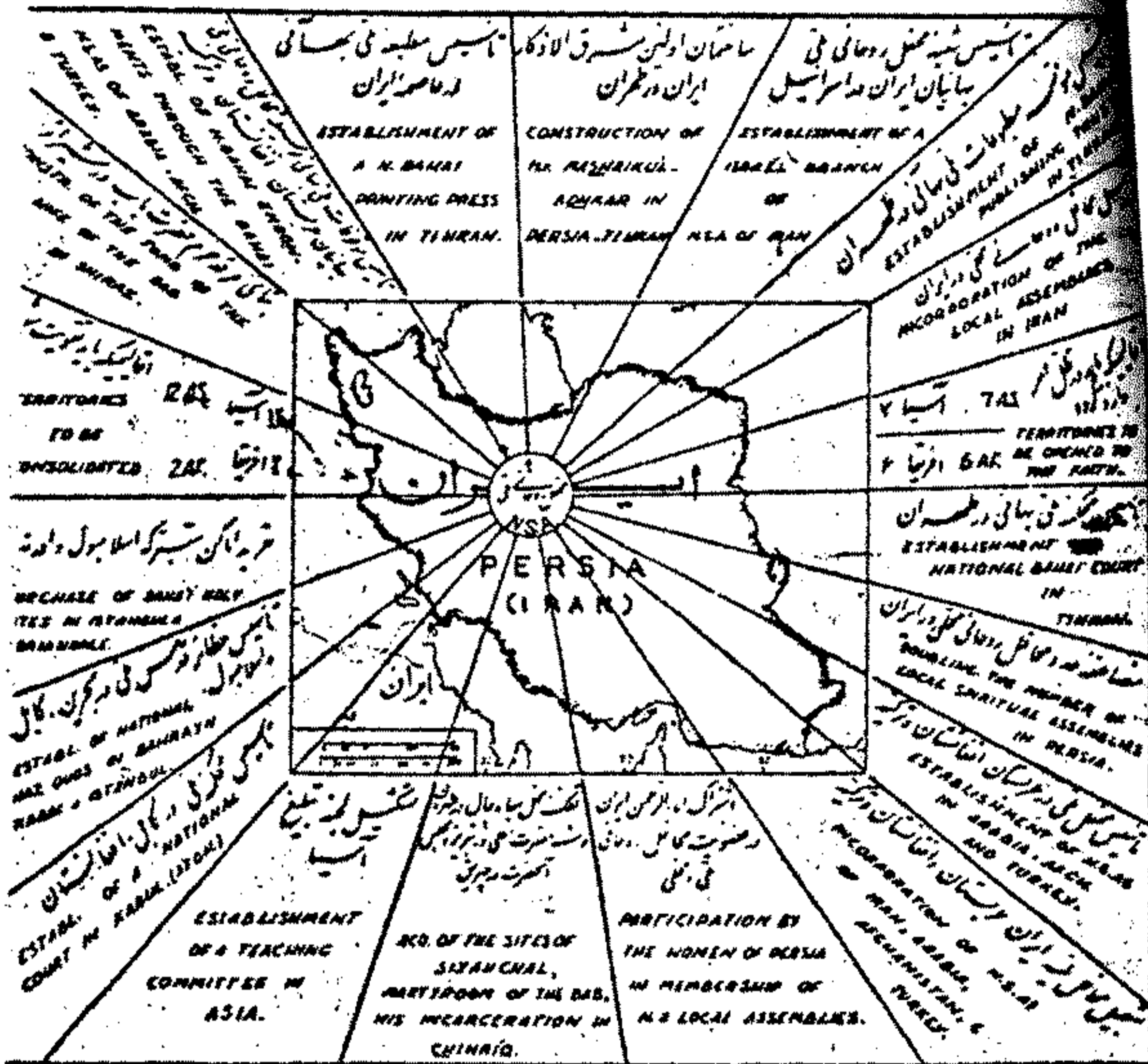




# تعیین مخرج و هجوم و جوش و خروش و گشایش و تیریدن و فتح اقطار و غلبه بر جهان و

جایان است (شرق افندی)

و کائنات ۱۹ گانه محفل روحانی فی ایران در امیرای ششده ساله



۲۶

THE 19 OBJECTIVES OF THE "TEN" YEAR PLAN" ALLOCATED TO NSR OF PERSIA (IRAN)

مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی  
آرشیو



خیلی مجله میانه

مجله بندی حافظی  
مزارش غیر



۱۳۹۹ - منبع

۸ - سن

۹ - تاریخ و نوع: ۱۳۹۹ / ۶ / ۵۰

۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۱۳۹۹ / ۶ / ۵۰

۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات محل کارگردان

۱۲ - ملاحظات حافظی

مجله بندی

مجله بندی

۳۲۱

۳۲۱

۲ - شماره مجله: ۷۵۹۹

۳ - تاریخ مجله: ۱۳۹۹ / ۶ / ۵۰

۴ - پیوست

۵ - کپی از: غیر

موضوع: بهائیان

صفحه  
پیرد

جلسه‌ای با شرکت و نغز از بهائیان ناخوب و دشمنان در منزل آقای فرهنگ آزادگان وزیر سرنگ رآقای لقمانی تشکیل گردید. بعد از قرائت نامه آقای ولی اله لقمانی در مورد ادیان جهان و آثار آنها و شهادت ای بهائیت سخن گفت و در آنجا که آقایان بهائیان بهترین است بیشتر مطالب معنا بیند و از روی حقیقت قضاوت کنند تا بفهمند معنی بهائیت که امروز آزادی بیشتری دارند یعنی چه؟ در زمان قدیم احیاء نمیتوانستند بگویند ما بهائیان هستیم و نمیتوانستند شلیخ کنند اگر هم مبارزه می نمودند فوراً آنها را میکشیدند لیکن اکنون آن تمصب ها که در گذشته داشت اکنون از آمریکا و لندن و سرریحا\* و ستوردر اریم در این مملکت فدرالیا اروپا سا ختم آنها و - بر حجابی را رونق در هم که مسلمان نقابها صورت خود برد اند بطوریکه من مطالبی در منزل آقای معتمد قرائت کردم و تمام دختران و پسران بهائیان خوشحال شدند و ایران و کشورهای مسلمان دیگر هر چه بتوانید با پیروی از بد و تبلیغات ملنا سلام رارنج در هیئت ناآنها فکونند اما ام حسین فاتح در نیا بود موصلی غالب نیا البته بهائیان هم قصد بی در اند ولی نمبرای قرن اتم اتنی که بد ستبهائیان در دست میشود اسلحه و مهمات بدست نوجوانان مادر اسرائیل ساخته میشود این مسلمانان آخر بد ستبهائیان از زمین میروند و در نیا ای حنف سرت سها العرونی میگیرد.

نظریه یکشنبه، اظهارات شنیده مورد تأیید است.

نظریه چهارشنبه، صحت اظهارات شنیده مورد تأیید است.

نظریه ۷ / ۵ - نظر چهارشنبه مورد تأیید است.

با  
۳۰۰  
۲۱۵۰۴۴  
از ۱۳۹۹ / ۶ / ۵۰

۳۲۱

مزارش غیر  
آرشیو

<p style="text-align: center;">طبقه بندی حفاظتی گزارش خبر</p> <p>۷ - منبع ..... ۳۸۰۳۹</p> <p>۸ - منشا ..... انجمن اشراف بهائیان بشیر اسلام</p> <p>۹ - تاریخ وقوع ..... پشاور</p> <p>۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ..... ۳۰</p> <p>۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به مرکز عملیات محل ۱/۹/۳۴</p> <p>۱۲ - ملاحظات حفاظتی</p>	<p style="text-align: right;">درجه فوریت</p> <p>منطقه یکم ..... از ..... منطقه</p> <p>شماره ..... از ..... شماره</p> <p>۱ - به ..... ۳۴۰۱</p> <p>۲ - از ..... ۳۰۳۳۰</p> <p>۳ - شماره گزارش ..... ۳۱۱۳۳۰/۳۳۲۳۴</p> <p>۴ - تاریخ گزارش ..... ۳۱/۹/۳۴</p> <p>۵ - پیوست</p> <p>۶ - گیرندگان خبر ..... ۳۰۳۳</p>
<p>موضوع ..... لایحه بهائیانیکه در داد ادرات عملی و ارتش و شهرانی وزاند امری مشغول خدمت هستند .</p>	
<p>یک نسخه درفش برگ صورت اسامی ۱۱۲ نفر از افسران بهائی که در ارتش شاهنشاهی و شهرانی و زاندا امری و همچنین ۵۶ نفر از کارمندان عالی رتبه وزارتخانه ها که مشغول خدمت یا بازنشسته هستند به پیوست ایفاد میگردد .</p>	
<p>اطراف</p>	<p>مستاده ..... ۳۰۳۳ و پیوست ..... و ایفاد گردید</p>
<p>بهاییت در دست برگ برگ</p>	<p>کس می پرست بر طبق آریست تبر می باشد بخودش آریست بهاییت انفرادی اقدام گردد</p> <p>۳۰۳۳</p> <p>۳۱/۹/۳۴</p> <p>۳۰۳۳</p> <p>طبقه بندی حفاظتی</p>
<p>مرکز آریاد انقلاب اسلامی آرشیو</p>	<p>۳۴-۱۲۰</p>

شماره ۲۲۱ / ۱۳۴۲  
۲۸ / ۱۳۴۲

کتابخانه - ۲۰۲ - ۲۰۲

عنوان  
پیر

موضوع فعالیت بهائیان

بمطابق اطلاع، در جلسه هفتگی مورخ ۲۵/۴/۸۸ بهائیان که در خیابان سیلان کوچه کرم پلاک ۲۷ تشکیل گردیده بود، شخصی بنام واحدیان ضمن صحبت درباره اصول و عقاید بهائی اظهار داشت:

کارهایی که اکنون بدست اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر صورت میگیرد هیچ کدام از اصول دین

اطلام نیست زیرا خود شاه بنام دستورات بهائی آشنائی دارد و حتی ایشان با اشرف پهلوی در دوران کودکی

در مدرسه بهائیان در خیابان احمدیه که در آن زمان از مدارس عالی تهران بود درس خوانده اند و در این

آدمت که عکس آن زمان شاه و اشرف هم اکنون موجود است که ایشان استفاده اند و قبل از اینکه بکلاس درس

بروند دعای خوانند حالا مردم احق میگویند شاه بهائی است، چکار میتوانند بکنند، فلسفی بالای منبر میگوید

شاهها مطالبی را که در کتابچه شخصی است کارها را بدست بهائیان میدهد ولی این گفتار اثری ندارد.

هم اکنون تیمارستانی و جنگ و تیمارستانی سخن بهائی هستند و هر چه نزد بگوشید صحت دارد که چه

کارهای مهمی بدست بهائیان است چرا؟ برای اینکه آنها به دست میزنند.

تحقیق بهر این موارد زیر مورد نیاز است:

۱- تعیین صحت و سقم موضوع.

۲- واحدیان شناسائی و مشخصات بیشتری از وی اطلاع دارند.

چه گردانندگان جلسات مزبور چه کسانی هستند و هدف از تشکیل این جلسات آنها چنانچه مذکور است و در این

فعالتهای دیگری در پوشش مذکور.

از اینجمله خبرچران جلسات مورد بحث قرار گرفته و نتیجه را به موقع اطلاع دارند.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی  
آرشیو

<p>۱۳</p> <p>۷ - منيع</p> <p>۸ - منشا</p> <p>۹ - تاريخ وقوع</p> <p>۱۰ - تاريخ رسيدن خبر به منيع</p> <p>۱۱ - تاريخ رسيدن خبر بر هر عمليات محل</p> <p>۱۲ - ملاحظات حفاظتي</p>	<p>مشتبندی حد فتر</p> <p>گزارش خبر</p>	<p>مشتبندی حد فتر</p> <p>گزارش خبر</p> <p>۲۱۱</p> <p>۵۷/۲۶</p> <p>۶۷/۲/۴۰</p>
<p>موضوع / مورد</p>		
<p>ساعت ۱۰ بعد از ظهر مورخه ۲۷/۲/۳۸ با شرکت عداء از بهائیان جلسه ای در حظيرة القدس تشکیل گردید آقایان عداء سمیع نعم سخترانی اظهار داشتند که پیرو دگارا ما را از این مملکت نجات بده و ما را پسندیدار اهدا است که پیشرفت و ترقی بیت العدل اعظم الهی طوری باشد که روزی بهمه اینس ناراحتی ها خاتمه دهد زیرا ارتباط اعداء بیت العدل اعظم با اعضای کشورهای مختلف طوری است که حتی رئیس جمهور آمریکا جانسون و مرتب با حباء ایران تبریک میگوند و از طرف دیگر براند سگات نامه های آمده که ابراحای ایران ما باند از کافی پول و ثروت برای شما باقی گذاشته ایم. بنا بر این اگر ما رسمیت ندهند پولدار و تریتمند خواهیم شد امروز در این اجتماع به فرد بهائی گدا وجود ندارد زیرا همه بهائیان در آن سواد بوده و کارخانجات در ادارات مشغول میباشند. خود بخاتانه امروز دیگر مسلمانان زیر دست بهائیان خواهند بود چون مسلمانان همیشه متذلل افتاده هستند و خداوند که تمام دولت های اسلامی از سایه او عقب مانده اند بنا بر این از این معانی باشد طری اخبار داشتند تا زمانیکه من در آنجا ملی هستم سعی میکنم که افراد مسورد نیازان را از احیا بدیرم همچنین تا آنجا که بر ایمنم و راست نسبت به کارمندان مسلمان باشد از آنجا تا به حد فتر و پرداخت مزایا و فزون العاده آزاد و از این بنایم. نیز</p>		
<p>ملاحظات</p>		
<p>در فتر مورد تأیید است. نیز</p>		
<p>۱۱ ۴۸/۲۶</p>		
<p>مرکز آزاد افکار و عقاید اسلامی آرشیو</p>		

مرکز اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

خیابان بهارستان



سخت‌فروزی  
سازمان اطلاعات آیت‌الله کمر  
س.ا.ا.د.ا.ک

شماره  
تاریخ  
پوست

گزارش

درباره..... انتخابات هیئت رهبری بهائیان جهان در اسرائیل

منظور: امتحان و تمسار ریاست ساواک

قرارداد در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۹ انتخابات اعضای هیئت رهبری محفل مرکزی بهائیان جهان مرکب از نه نفر در اسرائیل آغاز گردید. این هیئت بعد از پنج سال رهبری محفل مرکزی بهائی‌های جهان را بر عهده خواهد داشت.

همچنین منظور نه عضو از هر محفل بهائی از ۱۱۳ کشور جهان تا تاریخ فوقی برای شرکت در این انتخابات با اسرائیل مزیت خواهند نمود.

با توجه با اینکه دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بهائی را بعنوان یکی از مذاهب پرصمیمیت شناخته است بنظر می‌رسد با اجرای برنامه تحریک از این فرقه می‌گردد از اقلیت بهائیان در سایر کشورهای جهان به ویژه ایران بهره برداری سیاسی - اطلاعاتی و اقتصادی نماید.

۱۴ - ۵۰۰ / ۷۰۰ / ۵  
۱۳۵۲ / ۲ / ۹

اداره کل مفتح -

مستندالتاریخ که در ذمه این مرکز قرار دارد از نظر اداره کل اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران ارسال گردید. این سند در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۹ در مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران ثبت گردید.

سند

۱۱

طبقه بندی حفاظتی

گزارش شهر

درجه فوریت

شماره سند  
شماره سند  
۱ - ۲۲۱  
۲ - ۲۲۰  
۳ - شماره گزارش  
۴ - تاریخ گزارش  
۵ - پیوست  
۶ - گیرندگان خبر

- ۷ - منبع
- ۸ - منشأ
- ۹ - تاریخ وقوع
- ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع
- ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر سر عملیات محل
- ۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: بمباران ایران به دستور اسرائیل

بمباران اتم باسکه در منطقه نفتکش میهنی در حدود ۱۲۰ کیلومتر جنوب تهران به اشد انحراف  
 به آسمان نزدیک و محرم دارند این مبلغ را در آن رو بهبهه ال دنا در حقیقت ارسال نمایند ولی  
 در اراضی آنها از ارسال این مبلغ نخواستند اسرائیلیها باشند. مدار قابل ملاحظه از این  
 پول به سوله حقیقت ثابت است و پرداخت شده است. در تعداد از این پول با این نزد و مبلغی در  
 فون به اینها نخواستند.

صاحبفاز دراز فرشی داد و واقع در دنیا با این جهت به آباد شمالی که شهر میباید از نمونه  
 ارسال وجه فون به اسرائیل انجام داد. دارد.  
 در به زمره علیا در فعالیت به اینها از ایران یعنی در این مورد تا این میباید به توجه به اینکه  
 به اینها در یادمان پیروزی و تقویت در اسرائیل هستند پس در تصمیم که این مبلغ را بنفع  
 اسرائیل جمع آوری نموده باشند.

ایستادگان  
 بایگ نگاشته شود  
 اداره کسب و کار  
 ۱۰/۵/۵۰

مرکز اسناد و اطلاع رسانی  
 آرشیو

طبقه بندی حفاظتی

۳۳



نگاهی به خاطرات صبحی



---

مطالعه مطالب ناری

## نگاهی به خاطرات صبحی

○ حجت‌الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی

۲۵

### خاطرات و زندگی صبحی

خاطرات صبحی تحت عنوان کتاب صبحی در سال ۱۳۱۲ش در مطبعه دانش تهران به چاپ رسید و بخش دوم آن در سال ۱۳۳۵ تحت عنوان پیام پدر منتشر شد.

اهمیت خاطرات صبحی از دو جهت قابل توجه است؛ نخست شخصیت نویسنده که از افاضل و ادبای معروف عصر ما می‌باشد و دیگری محتوای خاطرات که به تاریخ و عملکرد فرقه بهایی‌گری پرداخته است. علی‌رغم گذشت حدود سه ربع قرن از انتشار کتاب اول، بازخوانی و یا نگاهی به خاطرات وی ضروری می‌نماید.

دیگر آنکه این دو نوشته صبحی، نثری ادیبانه و ممتاز دارد که حاکی از مقام ارجمند ادبی و سخنوری وی است. و البته می‌دانیم که او دستی هم در سرودن شعر داشت که نمونه‌هایی از سروده‌هایش را در کتاب خاطراتش می‌توان دید.

فضل‌الله مهتدی معروف به صبحی در سال ۱۳۰۵ پس از اقامت دوازده ساله نزد عبدالبهاء و خدمت صادقانه در تحریر و انشای مکاتبات وی، به ایران اعزام گردید. در این مرحله با توجه به عملکرد رهبری بهایی‌گری که صبحی خود شاهد عینی آن بود، تغییراتی در فکر و عقاید و باورهای وی پدید آمد.

بیان این تغییرات روحی آن هم توسط یکی از مبلغان زبردست بهایی‌گری، سبب آن شد که

وی از طرف بهاییان تکفیر و تفسیق شود. چنان‌که خود نگاشته پس از این رویه‌ای خصومت‌آمیز با وی در پیش گرفتند، تصمیمات بسیاری در مورد وی اتخاذ گردید و حتی دایره فشار را بر خانواده وی هم گستراندند و از سوی پدر - که بهایی بود - هم طرد گردید.

صبحی علی‌رغم آنکه بسیار به سختی افتاده بود چندی سکوت اختیار کرد تا بلکه موجب فراموشی موضوع گردد و زندگی گوشه‌گیرانه‌ای در پیش گیرد ولی بهاییان دست از وی برنداشته در اذیت و آزارش کوشیدند تا اینکه وی برای دفاع از خود و بیان حقایق و علل برگشت خود از بهایی‌گری، مجبور شد شرح دگرگونی و خاطرات دوران بهایی‌گری و فعالیت‌هایش را بنگارد و ناگفته‌های درون این فرقه را فاش نماید.

هر چند وی از بهائیت به آغوش اسلام بازگشت و پرده از کار سران آن برداشت - همچنان که خود نوشته - اما بغض و عداوتی با اهل بهاییه نداشت و تلاش نموده است از منظر فردی آشنا به حقایق، موضوع را طرح و مورد بحث قرار دهد و در این راستا باید نگرش و دوری وی از حبّ و بغض شخصی او را ستود و از این رو در صداقت و امانت وی نمی‌توان تردید روا داشت.

بر همین اساس کتاب او روایتی جالب، جذاب و خالی از یکسوی‌نگری عنادآمیز است که نه از طرف مقابل ایشان، بلکه از جانب یکی از مبلغان برجسته و محرم اسرار و منشی مخصوص عبدالبهاء، کاتب وحی! و واسطه فیض حق و خلق! به نگارش درآمده است، آن هم نه از سر عناد و خصومت بلکه از سر کشف حقیقت.

علی‌رغم روی‌گردانی کامل صبحی از بهائیت، چون مورد اعتماد و محرم اسرار عبدالبهاء - عباس افندی - بود؛ همه اسرار را افشا نمی‌سازد و خود در این باره چنین استدلال می‌کند که: تمام این اسرار را که عبدالبهاء به صرف اعتماد و راستی و درستی من مکتوم نمی‌داشت، افشا نمی‌نمایم تا گذشته از اینکه نفس عمل محمود و ممدوح است ظن او نیز بر امانت من نزد اهل خرد فاسد نگردد و هم در نزد آزادمردان از مردی و اهلیت دور نباشم.<sup>۱</sup>

صبحی در کتاب اول خود توجه ویژه‌ای به مباحث بنیادی و اعتقادی دارد که در تاریخچه پیدایش بهائیت و معتقدات بهاییان و چه در مبانی اعتقادی اسلامی، به تبیین و تشریح حقایق پرداخته است و ضمن بیان خاطرات دوران وابستگی خود به بهائیت، شاخصه‌های اعتقادی اسلامی را به عنوان رهایی‌بخش انسان و برترین مبانی دینی به خواننده خاطرات عرضه می‌دارد. چه بسا خوانندگانی که بهایی بوده و از این رهگذر پی به بی‌بنیانی خود ببرند و با عقاید مستحکم اسلام آشنا گردند.

صبحی پس از گذشت بیست سال از انتشار کتاب صبحی یا خاطرات زندگی در سال ۱۳۳۲،

پیام پدر<sup>۲</sup> را منتشر کرد.

کتاب پیام پدر را می‌توان جلد دوم خاطرات صبحی دانست. گرچه شباهتهایی در برخی از فرازهای آن هست، ولی شرایط زمانی و مکانی راوی، کیفیت و کمیت بیان پیام پدر را متفاوت از خاطرات قبلی کرده است.

او در کتاب صبحی، ضمن بیان خاطرات، ناراستیهای بهاییان را بیان داشته، دلایل و براهین عقلی و نقلی خود را برای روی‌گردانی از بهائیت طرح می‌نماید. در این خاطرات گزارشها و روایات از مراکز بهائیت با مرگ عبدالبهاء ناقص می‌ماند که در پیام پدر این بخش تکمیل می‌شود. قلم صبحی با توجه به وضعیت موجود بهاییان و رهبری آن به اوج رسیده است. در این قسمت طرح مباحث اعتقادی کمتر مورد توجه بوده، همت بیشتر راوی بیان واقعیت‌های این فرقه است.

چنین به نظر می‌رسد که صبحی علی‌رغم روی‌گردانی از بهائیت با برخی از بهاییانی که در گذشته دوست صمیمی بوده روابط دوستانه‌اش را قطع نکرده، بسیاری از مباحث و روایت‌های دست اول از دوران ریاست شوقی افندی، از طریق همانان به اطلاع صبحی رسیده است. هر چند که طرف صبحی در پیام پدر به ظاهر جوانان ایران زمین است اما در واقع خطاب اصلی او بهاییانی است که خواسته یا ناخواسته در دام این فرقه افتاده‌اند تا بلکه آنان را به تعقل و تدبیر وادارد.

از سطر به سطر این دو کتاب می‌توان نکات بسیاری از کم و کیف فعالیت‌های فرقه بهائیت به دست آورد؛ نکاتی که در پژوهش‌های دیگران کمتر یافت می‌شود. بر همین اساس بر آن هستیم به نکات مهم این دو کتاب نگاهی بیفکنیم که برای درک تحولات تاریخ معاصر ایران ضرورتی انکارناپذیر دارد.

## شگردهای تبلیغ بهائیت

صبحی پس از ذکر مقدمه‌ای درباره انگیزه نگارش کتاب صبحی - یا خاطرات<sup>۳</sup> - به جایگاه و خاندان خود در این فرقه می‌پردازد و عنوان می‌کند که در «مهد بهائیت تولد و پرورش یافته» و در «خاندانی که از قدمای احبا محسوب‌اند و خویشاوندی دوری با بهاء‌الله» دارد، رشد کرده است.

استعداد و نبوغ سرشار صبحی از یک سو و شور و شوق بسیار وی در امر بهائیت موجب شد او در اندک زمان الواح و کلمات بهاء‌الله و عبدالبهاء را حفظ کرده در امر تبلیغ بهائیت حتی به پدر، که مبلغ زبردستی بود، کمک کند؛ ضمن اینکه او در نزد برخی از به اصطلاح «اعلم

جمیع اهل بهائیت» هم کتابهای اصلی این فرقه را آموخته است. شور و شوق و استعداد وی به میزانی می‌رسد که در پانزده سالگی زبان به سرودن شعر می‌گشاید و در همین ایام به رتبه‌ای می‌رسد که به همراه یکی از دوستانش به قزوین عزیمت کرده در آن بلاد به تبلیغ می‌پردازد.<sup>۱</sup> اما در واقع این شروعی بود برای عزیمتش به زنجان و آذربایجان. وی می‌نگارد:

... چنین تصور می‌کردم که مبلغ بهایی یعنی فرشته که طینت وجودش به آب عقل سرشته شده و ذره‌ای عیب و هوا در وجودش داخل نگشته از این جهت ارادت و محبت بسیار به این صنف اظهار می‌نمودم و درک خدمت آنان را توفیق و سعادت عظیم می‌شمردم...<sup>۲</sup>

صبحی در ادامه به موضوع مهمی با عنوان «سرمایه تبلیغ» می‌پردازد و ضمن برشمردن مراتب تبلیغ، شگردهای تبلیغی بهاییان را بیان می‌دارد که چگونه با کلمات و عبارات بازی می‌کردند و با سفسطه و سوءاستفاده از باورهای عامیانه به جذب مردم ساده‌لوح می‌پرداخته‌اند. از آن جمله بیان معجزه و یا نقل آیات عجیبه و آثار موحشه برای مردم عوام است که وی - به حکایت میرزا مهدی اخوان‌الصفا یکی از مبلغان - در مواجهه با فردی در تبریز به آن پرداخته است.<sup>۳</sup> خود وی نیز ضمن ارائه شرح واقعیت کرامت نقل شده میرزا مهدی، بی‌اساس بودن آن را نشان می‌دهد.

۳۸

علاوه بر سوءاستفاده از باورهای عامیانه برای جذب مردم عوام، دست به کار سفسطه و مغلطه برای مجاب کردن روحانیونی می‌شدند که اشرافی به موضوع نداشتند. در همین مورد گزارشی به شرح زیر از فعالیت خود نگاشته است:

اگرچه مردی خوش فطرت و با فکر بود ولی چون در مناظره دستی نداشت و برهان را از سفسطه فرق نمی‌گذاشت و از مدعای ما و کیفیت آن و تاریخ بابی و بهایی خبری از جایی نگرفته بود، مغلوب من شد و چنین است حال هر کس که با مبلغین این طایفه درافتد.<sup>۴</sup>

### ناگفته‌هایی از کانون بهائیت

صبحی پس از دیدار با عبدالبهاء به واسطه صدای خوب در نزد وی به مناجات‌خوانی، سپس به خاطر خط خوش، مورد توجه عبدالبهاء واقع شد و شغل کتابت به وی تفویض گردید. در همان ابتدای توقف و اقامت صبحی، یکی از «طائفین حول عبدالبهاء»! که مردی بی‌آلایش و ساده و طرف توجه عبدالبهاء بود، واقعیت‌هایی را برای وی بازگو کرد؛ از جمله اینکه: «بدان که این جماعت که در اینجا چنانچه آنها را می‌نامند و چه آنان که طائف حول‌اند،

حتی منتسبین عبدالبهاء چون من و تو، جز یک بشر عاجزی بیش نیستند... در این جمعیت جز عبدالبهاء و حضرت خانم (همشیره عبدالبهاء) که از هر جهت متمایز از سایرین هستند، دیگران مردمانی با شید و کید دام‌گستر و حقه‌باز بی‌دین و لامذهب و من‌الباب الی المحراب خراب‌اند.<sup>۸</sup>

از نکات جالبی که با دقت در خاطرات صبحی مشخص می‌شود، وضعیت بهاییان در حیفا و عکا است. بهاییان در این دو کانون مهم بهائیت فقط شامل پنجاه خانواده ایرانی مهاجر بوده است و از مردم آن سرزمین یک نفر هم بهایی نشده بود:

در حیفا و عکا نزدیک پنجاه خانواده بهایی بودند و همه از مردم ایران بودند. از مردم آن سرزمین یک نفر هم بهایی نشده بودند مگر نیرنگ‌بازی به اسم جمیل که به گویش فارسی سخن می‌گفت و دانسته نشد که از چه نژادی است؛ در روزگار جنگ جهانی دوم به ایران آمد و به دستگیری جهودان بهایی در آن روزگار آشفته از راه نادرستی و دزدی سودها برد. آنها دو دسته بودند؛ یک دسته نیرومندتر که پیروان عبدالبهاء بودند و خود را بهاییان ثابت می‌خواندند و دسته دیگر که کمتر از آنها هستند و خود را بهاییان موحد می‌نامند چنانکه در دیباچه گفتم. و میان اینها دشمنی و کینه‌ورزی بی‌اندازه است.<sup>۹</sup>

۳۹

رؤسای فرقه بهایی برای آنکه پیروانشان در حیفا و عکا از مسائل داخلی بهائیت سردرنیاورند، مدت اقامت بهاییان در حیفا را نه یا نوزده روز قرار داده، بیش از این رخصت اقامت نمی‌دادند. صبحی در توضیح چرایی این اقامت کوتاه در خاطرات می‌نویسد:

این ایام قلیل برای درک حقایق و فهم مسائل کفایت نمی‌کرد! خاصه که چند روز از این مدت را در عکا به سر می‌بردند و هم به امورات شخصی خود می‌رسیدند و چون مقصود اصلی ایشان از این مسافرت جز تشرّف به حضور عبدالبهاء و زیارت «روضه» و «مقام اعلی» چیز دیگری نبود، زائرین به همین اندازه قناعت می‌کردند و البته صلاح هم جز این نبود، زیرا اکثریت توقف اُنس زیاد رعب ایشان را می‌برد و پرده وهمشان را می‌درید و چیزهایی می‌شنیدند و اموری می‌دیدند که به احتمال باعث سستی ایمانشان گشته نفس مدعی را چون خود... می‌شمردند.<sup>۱۰</sup>

### تبعیض و تحقیر ایرانیان

از جمله اموری که در روی گردانی صبحی از بهائیت بی‌تأثیر نبود، تبعیض و تحقیر ایرانیان توسط عبدالبهاء است. او می‌نویسد:

آنچه در آنجا مرا دلتنگ می‌کرد چند چیز بود که تاب بردباری آن را نداشتم یکی آنکه

میان بهاییان فرنگی با ایرانی جدایی می گذاشتند. به فرنگیها بیشتر ارزش می دادند تا به ایرانیها و مردم خاور.

نخست آنکه مهمانخانه اینها از آنها جدا بود و افزاز زندگی اینها آراسته و نیکوتر بود. ایرانیها هر چند تن در توی یک اتاق بودند و بر روی زمین می خوابیدند، ولی فرنگیها در هر اتاقی بیش از یکی و دو نفر نبودند و تخت خوابهای خوب فتری داشتند و افزاز آسایش و خوراکشان بهتر بود.

پیوسته عبدالبهاء شام و ناهار را با فرنگیها می خورد؛ به عکس در مهمانخانه ایرانیها یک بار هم این کار را نکرد.

دوم آنکه زنهای اندرون دختران و خویشاوندان عبدالبهاء از ایرانیها رو می گرفتند و دیده نشد که برای نمونه دست کم یک بار خواهر یا زن عبدالبهاء که هر دو پیر بودند از یک پیرمرد بهایی که سرافرازی خود را در بندگی به آنها می دانست، در هنگام برخورد پاسخ درودش را بدهند تا چه رسد که دلجویی کنند. با فرنگیها این گونه نبودند با آنکه گروش و دلبستگی یک بهایی ایرانی که در این راه جانبازها کرده اند از فرنگیها بیشتر و بالاتر بود و از بن همانند نبودند.

۴۰

سوم آنکه در نوشته های خود و گاهی که می خواستند مردم را به کیش بهایی بخوانند درباره ایرانیها سخنان ناشایست می گفتند که اینها مردمی بودند مانند جانوران درنده خونریز و بدستیز، دور از آموزش و پرورش، در هوسهای ناهنجار فرورفته، زشت کار و بدکردار. این دین آنها را به راه راست راهبر شد و به آنها دانش نشان داد تا از خوی جانوری دست کشیدند و اندک اندک به راه مردمی آمدند...

و چنان در گفتن این سخنان تردست بودند که هر کس از مردم بیگانه که با سخنان آنها آشنا شده بود، ایرانیها را پست ترین مردم جهان می دانست!<sup>۱۱</sup>

این روش تحقیرآمیز توسط جانشین عبدالبهاء هم ادامه داشت. شوقی هم در مکاتبات خود به ایرانیان اهانت روا داشته و درباره آنها می گوید:

افراد ملت ایران که به قساوتی محیرالعقول و شقاوتی مبین به تنفیذ احکام ولایة امور و رؤسای شرع اقدام نمودند و ظلم و اعتسافی مرتکب گشتند که به شهادت قلم میثاق در هیچ تاریخی از قرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیای حتی برابرة افریقا شنیده نشد به جزای اعمالشان رسیدند و در سنین متوالیه آسایش و برکت از آن ملت متعصب جاهل ستمکار بالمره مقطوع گشت و آفات گوناگون از قحطی و وبا و بلیات اخرمی کل را از وضع و شریف احاطه نمود و ید منتقم قهار چندین هزار نفس را به باد فنا داد.<sup>۱۲</sup>

نگاهی به خاطرات صبحی

گونه‌های دیگری از تبعیض و تحقیر در رفتار و کردار رؤسای این فرقه به کرات در خاطرات صبحی رؤیت شده است و آن نادیده گرفتن خطاها، جنایات و کردارهای ناپسند مبلغان و پیروان مطیع بود. نه تنها از عیوب آنها چشم می‌پوشیدند حتی از بدگویی نسبت به آنها هم ممانعت می‌کردند. این رفتار را در مورد منتسبین و بستگان عبدالبهاء نیز می‌توان دید.<sup>۱۳</sup>

## ریاکاری و تظاهر

از نکته‌هایی که در کردار و رفتار غیرقابل انکار بهاییان بویژه عبدالبهاء در این خاطرات دیده می‌شود، تظاهر و ریاکاری رهبر بهاییان است. صبحی چنین می‌نگارد:

روز دیگر که جمعه بود با جمیع همراهان به حمام رفتیم و نزدیک ظهر بیرون آمدیم. چون به در خانه عبدالبهاء رسیدیم دیدیم سوار شده برای ادای فریضه جمعه عازم مسجد است. کرنش کردیم گفت «مرحبا از شما پرسیدم گفتند حمام رفته‌اید.» بعد به طرف مسجد رفت. چه از روز نخست که بهاء و کسانی که عکا تبعید شدند عموم رعایت مقتضیات حکمت را فرموده متظاهر به آداب اسلامی از قبیل نماز و روزه بودند. بنابراین، هر روز جمعه عبدالبهاء به مسجدی می‌رفت و در صف جماعت اقتدا به امام سنت کرده به آداب طریقه حنفی که مذهب اهل آن بلاد است نماز می‌گزارد.<sup>۱۴</sup>

این تزویر و مخفی‌کاری در مقابل پژوهشگرانی آگاه همچون ادوارد براون صورت می‌گرفت تا ماهیت اصلی فرقه بهائیت آشکار نگردد.

من با شوقی دوست بودم. و در بیشتر گردشها با هم بودیم تا آنکه چند ماه پیش از مرگ عبدالبهاء به لندن رفت و همان روزها با یکدیگر نامه‌نویسی داشتیم. پیوسته دستور عبدالبهاء در چگونگی آمیزش و گفتگوی با مردم با نوشته دست من به او می‌رسید. خوب به یاد دارم که در نامه‌ای که با خط من عبدالبهاء برایش نوشت سخن از پروفیسور ادوارد براون به میان آورد و گفت: گاهی که او را می‌بینید سخن از کیش و آیین بهایی به میان نیاورد و هرگاه پروفیسور از بهاء بپرسد و بگوید شما او را چه می‌دانید در پاسخ بگوید ما بهاء را استاد خویهای پسندیده و پرورش‌دهنده مردمان می‌دانیم دیگر هیچ. و هم فرمود که در گفتگوی خود با دیگران باریک‌بین باشد و چیزی نگوید که با مرش آنان جور درنیاید.<sup>۱۵</sup>

در طریقه این فرقه، تظاهر و ظاهرسازی از شجره‌های مرسوم و متداول بوده است؛ رفتن به مسجد، پوشیدن لباس روحانیون مسلمان، گذاشتن ریش از آن جمله است که برای فریب



دادن مردم عوام بسیار به کار می‌بردند «چه عبدالبهاء را تصور چنین بود که این قسم از لباس در انظار اهمیتی دارد.»<sup>۱۶</sup>

صبحی به این شگرد مبلغان بهایی که خود مبتلا به یکی از آنها بود، در جریان بازگشتش از حیفا به ایران به همراه شیخ‌الدالله بابلی می‌پردازد که به دستور عبدالبهاء می‌بایست ریش خود را تراشد و عمامه‌ای هم بر سر گذارد.<sup>۱۷</sup> او می‌نویسد:

از وضع لباس و عمامه و محاسن و سکون و حرکت و عزیمت و کریت و مظلومیت و علم و علامت و کرم و کرامت و... و صحبت نشان می‌دادیم یعنی به آنچه که شاید یک نفر محقق و عالم مسلمان هم به آن اعتقاد ندارد و آن بیچاره[ها] چون این علائم و آثار را با علائم وهمی و ذهنی خود مطابق می‌دیدند از قبول و تصدیق استیحاخی نمی‌داشتند.<sup>۱۸</sup>

### بهایان مطرود

از تشکیلات مخوف بهایان چون رکن اظهارات لفظیه محفل روحانی بهائیت است که عقل و علم هم در آن راهی نداشت، سبب شد تا ملاک قرب و طرد ارادت و اظهارات لفظیه بهایان به عبدالبهاء و شوقی افندی باشد.

۴۲

اطاعت کورکورانه رمز موفقیت در این جرگه بود. هر کس اطاعت کورکورانه نداشت طرد و مصیبت او آغاز می‌شد زیرا در بایکوتی شدید قرار می‌گرفت. کسی که توسط بهایان مطرود می‌گشت به حال خود واگذاشته نمی‌شد؛ حتی توسط خانواده‌اش، پدر و مادر و بستگانش هم مورد تحریم قرار می‌گرفت. هیچ‌کس حق رفت و آمد و صحبت با وی را نداشت جز برای ثواب که دشنامی دهند و آب دهانی اندازند.

سرگذشت خود صبحی گواه این رویه بهایان است که تا سر حد قتل و جرح هم پیش رفته است.<sup>۱۹</sup>

رفتار بهایان با آقا جمال بروجردی داستان عبرت‌آموزی است که این موضوع را روشن می‌سازد. «یکی از دانشمندان آقا جمال بروجردی در زمان بهاء به این دین گروید و چنان دل‌باخته شد که از همه چیز دست کشید و پایداری نمود تا آنجا که فرزندش حاجی آقا منیر که در اصفهان می‌زیست و از پیشوایان دین مسلمانی بود چون دریافت که پدرش بهایی شده او را بی‌دین خواند و فرمان رهایی مادر خود را از پدر داد و به دست شوهر دیگر سپرد.

آقا جمال به طهران آمد و در راه بهاء جان‌فشانیها نمود تا آنجا که پاینام اسم الله الجمال گرفت. پس از بهاء که میان فرزندانش بویژه غصن اعظم (عبدالبهاء) و غصن اکبر تیرگی پدیدار شد برآشفته و گفت: شگفتا ما مردم جهان را به دوستی و یگانگی می‌خوانیم چرا باید این دو نفر که یکی پس

از دیگری جانشین بهاء هستند با یکدیگر این گونه باشند و دوگانگی کنند؟ برای این کامه روانه عکا شد تا دل دو برادر را از تیرگی به پاکی رساند. چون به آنجا رسید این در و آن در زد سرانجام پیرو غصن اکبر شد و گفت: او درست می گوید. دسته برابر با او بد شدند و عبدالبهاء به او پانام پیرگفتار داد و او را رنجاندند که گزارشش دور و دراز است ولی آنچه می خواهم بگویم این است که شبی در خانه ای دسته ای از بهاییان گرد هم بودند من هم بودم. یکی از بهاییان ساده که اسحق حقیقی نام داشت در میان سخن گفت: پیرگفتار در چند سال پیش به کرمانشاه آمد چون دوستان به فرمان عبدالبهاء او را راه ندادند به ناچار در مسجد خانه گرفت. من دریافتم و به آن مسجد رفتم و به نگهبان مسجد و دیگران که آنجا بودند گفتم: این مرد کیست که او را در اینجا راه داده اید؟ گفتند: نمی شناسیم ولی آخوند و اهل دانش است. من گفتم: این از بیخ مسلمان نیست تا چه رسد که آخوند باشد این جهود است. مردم بر سرش ریختند و کتک بسیاری زدند و نیمه جان از مسجد بیرونش کردند. این را می گفت و می خندید و ما هم که می شنیدیم خوشمان می آمد و بر گوینده آفرین می گفتیم و از نادانی نمی خواستیم و نمی توانستیم بدانیم که این کار خوبی نبوده است. از این گونه کارها بسیار کرده اند که برای نمونه یکی از آنها را که خودم شنیدم گفتم اگر بخوام گزارش بسیاری از مردم را که به دست آنها نابود شدند بگویم به دفتری جداگانه نیاز می افتد... باری خداوند مرا در برابر نابکاری و بداندیشی آنها نگاهداری کرد تا امروز بتوانم فرزندان خود را به راستی و درستی بخوانم و بر و بهره آزمایش خود را بگویم که فریب ناکسان را نخورند.<sup>۲۱</sup>

۴۲

میرزا علی اکبر رفسنجانی از جمله دیگر مبلغان مشهور بهایی بود که سرگذشت عبرت آموزی دارد. وی نیز از جرگه بهاییان رانده شد. در پی آزار و اذیت و تعرض بهاییان گوشه عزلت اختیار کرد و سرانجام پس از اعراض از بهاییات در زادگاهش درگذشت.<sup>۲۲</sup>

صبحی در شرح احوال ابن اصدق هم چنین رفتاری را با وی گزارش کرده است. جالب آنکه خود صبحی هم به گناه خود در آزار و اذیت به ناحق ابن اصدق اعتراف می کند.<sup>۲۳</sup> اگر فرزندی از فرزندان بهاییان هم مسلمان می گشت، وضعیت بسیار وخیمی در انتظارش بود.<sup>۲۴</sup> در فرقه ای که ملاک قرب، اطاعت کورکورانه و ملاک طرد، نافرمانی است، برخوردن به جنایات هولناک امری سهل و آسان است، آن هم از نزدیکان رؤسای بهاییت.<sup>۲۵</sup>

در کتاب پیام پدر با نام برخی از مبلغان چیره دست بهایی آشنا می شویم که وقتی دغل کاری و فریب کاری رهبران این فرقه را دیدند به دامن اسلام بازگشتند.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی «سرانجام از این گروه دلسرد شد و سالها خاموشی برگزیده و کارهایش به پایان نرسید.»<sup>۲۵</sup> شیخ احمد میلانی... در عشق آباد از کیش بهایی روی گردان شد... به خراسان رفته... از سر گرفته و دست به دامان پیشوای هشتمین شیعیان شد.<sup>۲۶</sup>

صبحی به سه تن از بهاییان تائب اشاره می‌کند که هر یک مطالبی را در ردّ بهائیت نگاشته‌اند. «... شادروان آواره که از دانشمندان به نام و مبلغان گرامی بود و عبدالبهاء او را در نامه‌های بی‌شمار ستایش کرده چون شوقی از روش مردمی دور شده و کیش و آئینی که به گفته‌ی خداوندانش باید با خرد و دانش و راستی برابر آید فرسنگها از آنها جدایی پیدا کرده به خانه مسلمانی بازگشت و از خدا آمرزش خواست و چند دفتر در این باره نگاشت. و پس از او نیکو که در روز نخست در بروجرد به جرگه بهاییان درآمد و مسلمانان هر چه داشت از دستش گرفتند و رنجها به او رسانیدند ولی او شادمان بود که همه این آزارها که به او می‌رسانند برای پیروی از آیین خداست. چون کار به دست شوقی افتاد و او را از نزدیک شناخت از او برگشت و به راستی و درستی پیرو کیش مسلمانی شد و او نیز دفترها نگاشت. و پس از او اقتصاد که در مراغه بهایی شد و با پدر در سر این دین به ستیز برخاست و او را رها و دل شکسته کرد آن‌گاه دو سه سال با سیداسدالله قمی به راه افتاد و چون به خوبیهای ناپسندیده شوقی آگاه شد با آنکه در راه این کیش رنجها کشیده بود و آوارگیها دیده و پدر را رنجانده باز به جایگاه نخست خود برگشت و مردی دل‌آگاه شد و دفتری نوشت. همچنین دیگران که اگر بخواهیم یک یک نامشان را ببریم دور و دراز خواهد شد.»<sup>۲۷</sup>

### تناقضات آشکار

عقاید فرقه بهائیت چون بنای وحیانی ندارد و صرفاً بر اظهارات لفظیه رؤسای خود استوار گردیده در سطوح مختلف دچار تناقضهای آشکار است. پرداختن به این تناقضات فاحش خود می‌تواند موضوع تحقیق گسترده‌ای گردد. بر اساس خاطرات صبحی می‌توان این بحث را گشود تا محققان به شکل جدی‌تری به آن پردازند.

به عنوان نمونه باییت اساس بهائیت است. در این دو تفاوت اساسی پیرامون تشیع وجود دارد. بهاییان هرکجا به لفظ شیعه رسیده‌اند لفظ شیعه را همراه آن به کار برده‌اند در حالی که سید باب چنین نظری نداشته است.<sup>۲۸</sup>

و یا اینکه یکی از اصول مورد تبلیغ فرقه بهائیت «ازاله تعصب وطنی و قومی و مذهبی است» در حالی که تعصب در میان اهل بهاء بسیار شدید و تند می‌باشد.<sup>۲۹</sup>

صبحی تعصب کور بهاییان را به خوبی در جای جای خاطراتش نشان داده است.<sup>۳۰</sup>  
صبحی باز می‌نگارد:

... مقداری از خاک عکا را به عنوان تربت در کیسه کوچک ریختن و به آنها دادن و شمع نیم‌سوخته روضه بهاء را برای شفاء امراض به آنها بخشیدن و تار موی عبدالبهاء را در کاغذ پیچیدن و به آنان سپردن چه معنی دارد؟ عجباً! ما خود عاملین این اعمال

را خرافی و اهل وهم می‌دانیم و در دل به آنان می‌خندیم حال عین آن را خود مجری می‌داریم با این فرق که در اسلام این حرکات از مردم عامی و بادی‌الرأی سر می‌زند و تازه پس از هزار سال بی‌خبران از حقیقت اسلام دچار این اوهام‌اند و بلاشک اگر در ایام پیغمبر و اهل بیت چنین می‌کردند نهی می‌شدند ولی در اینجا در اول ظهور و بین خواص و عوام و احبا به توسط اهل حرم این بدع باطله ترویج می‌شود.<sup>۳۱</sup>

از موارد مهم دیگر تناقض بهائیت، حقوق زن و دعاوی تساوی حق زن و مرد است: می‌گفتند تساوی حقوق زن و مرد را چه می‌گویی؟ می‌گفتم: اولاً چنان که در اسلام رعایت حقوق زن شده در هیچ شریعتی نگشته و اگر مقصود تساوی در جمع شئون است این مخالف رأی اکثر حکما و قانون خلقت و طبیعت است و اگر آزادی مطلقه زنان منظور است سالها قبل از تولد بهاء در اکثر نقاط اروپا این شیوه عملی شده و تازه بعد از این همه حرفها زن و مرد در شریعت بهایی مساوی نیست: اولاً: به موجب کتاب «اقدس» مرد می‌تواند دو زن و یک باکره برای خود بگیرد در صورتی که زن نمی‌تواند سه شوهر کند.

ثانیاً: مرد می‌تواند زن خود را طلاق گوید و زن با شوهر خود این معامله نتواند.  
ثالثاً: در میراث خانه مسکونه و البسه مخصوصه به اولاد اناث نمی‌رسد.  
رابعاً: زن نمی‌تواند عضو بیت عدل باشد و اعضاء باید مرد باشند (و هلم جراً).  
جوانان اظهار تعجب کرده می‌گفتند در حقیقت چنین است که می‌گویی اما چه کنیم با این کلمه که می‌گوید دین باید مطابق علم و عقل باشد و بلاشک این حکم در هیچ دیانتی نیست! می‌گفتم هست و از ارکان اسلام: «کلما حکم به‌العقل حکم به‌الشرع» وانگهی این همه دعوت به تعقل و تفکر که در قرآن است در هیچ کتابی نیست به عکس آنچه که در اقدس است چنان که می‌گوید «اگر صاحب امر به آسمان زمین گوید و به زمین آسمان، کس را حق و چرا نیست» در صورتی که این قضیه مخالف عقل است. و اگر تحری حقیقت و ازاله تعصب دینی و مذهبی و معاشرت به عموم اهل ادیان به روح و ریحان را هم بگویند خواهیم گفت این عقیده تمام فلاسفه و اهل تحقیق است و تازه اهل بهاء عامل به این تعالیم نیستند چه از روی انصاف و تحقیق بهاییان متعصب‌ترین اقوام و مذاهب‌اند.<sup>۳۲</sup>

## کشف حجاب

بهاییان در ایران اولین فرقه‌ای بودند که زمزمه‌های کشف حجاب و اختلاط بی‌مانع زنان

و مردان بیگانه را تحت عنوان حریت نساء مطرح ساختند. در دوران مشروطه فرمانی از عبدالبهاء صادر شد که زنان بهایی را از به کار بردن حجاب باز می‌داشت. پس آنچه توسط رضاشاه به زور اجرا شد بدون سابقه نبوده است، زیرا بهاییان در عصر مشروطه اولین گامهای آن را برداشته بودند.

در لوحی که بهاء به لندن ارسال کرده چنین می‌نویسد: «حریت نساء رکنی از ارکان امر بهائیت! و من دختر خود «روحا» خانم را به اروپا فرستاده‌ام تا دستورالعملی برای زنهای ایرانی باشد... اگر در ایران زنی اظهار حریت نماید فوراً او را پاره پاره می‌کنند مع‌ذالک احباب روز به روز بر حریت نساء بیفزایند.»<sup>۳۳</sup>

«رسیدن این لوح به تهران، بهاییان را به جوش و خروش انداخت و ابن‌ابهر یکی از بهاییان به تشکیل مجلس حریت قیام نمود. در این جریان تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه هم در این جلسات شرکت می‌کرد؛ جلساتی که هم فال بود و هم تماشا. یا ابن‌ابهر تاج‌السلطنه نیز در این مجالس زینت‌بخش صدر شبستان بود!! بالجمله در این محافل، معدودی از اهل حال به آزادی دخول و خروج می‌کردند و بساط انس و الفت و گاهی مشاعرت و مغاللت می‌گسترده‌اند...»<sup>۳۴</sup>

این جلسات تا جایی مایه افتضاح شد که برخی از بهاییان خود به مخالفت برخاستند و «محافل را معارض عفت و علمداران کشف حجاب را بدکاره و آن‌کاره می‌شمردند.»<sup>۳۵</sup> این جریان در برخی از منابع منتشر نشده تاریخ مشروطه هم انعکاس یافته است.

... سرانجام لوحه‌ای از طرف عباس افندی<sup>۳۶</sup> برای بهاییان طهران رسید که به کلی حجاب را از میان خود زنها بردارند. حال در مجالس مخصوص خود که زنها و مردها حضور دارند، زنان بی‌حجاب می‌نشینند و می‌خواهند میان زن و مرد همه چیز مساوی باشد و مشغول می‌باشند که در سایر ولایات ایران هم این اقدام را نمایند.

بهایها به شاهزاده تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه که از فواحش است لقب «قره‌العین» داده و او را «مبلغه» ساخته‌اند.<sup>۳۷</sup>

## انحرافات اخلاقی

یکی از مسائل اساسی بهائیت که به نوعی در تاریخ معاصر ایران هم قابل ره‌گیری است، انحرافات اخلاقی رهبران بهایی‌گری است. سالها قبل از جریان کشف حجاب، عبدالبهاء چنین دستوری صادر کرده بود تا انحرافات اخلاقی بهاییان را تحت‌الشعاع قرار دهد. در خاطرات صبحی موارد زیادی از گرفتاری رهبران و مبلغان این فرقه در این ورطه وجود دارد؛ از جمله عباس افندی عبدالبهاء علاوه بر سه زن، کنیز زیبایی داشت که همواره آماده خدمت بود! «یک

نگاهی به خاطرات صبحی

خانه هم در جلو کاخ بهجی داشت و سومین زن گوهر خانم کاشی از خویشاوندان ما در آنجا بود و دختری از بهاء به نام فروغیه خانم داشت. به جز این سه زن، دختری زیبا به نام جمالیه بود که کنیز پیشگاه و آماده درگاه بود.<sup>۳۸</sup>

و یا در جایی دیگر از ارسال دختران دوشیزه و مهرویان پاکیزه برای فرزندان بهاء چنین می‌نگارد:

از این گذشته از بسیاری از شهرهای ایران دختران دوشیزه و مهرویان پاکیزه برای فرزندان بهاء فرستادند تا هر کدام را که می‌پسندند نزد خود بخوانند و از آنها بود عزیزه دختر آقا محمدجواد فرهاد قزوینی که او را برای عبدالبهاء به عکا بردند ولی این پیوند نگرفت.

در این باره داستانها می‌گویند. کسانی که دخترها را به عکا می‌رساندند برخی از آنها در میان راه با آنها همدم و همراه می‌شدند و از جوانی چنان که افتد و دانی بهره‌مند می‌گشتند! ولی من این داستانها را اینجا نمی‌آورم و به شنیده‌ها کاری ندارم.<sup>۳۹</sup> در شرح حال خسرو یکی از نزدیکان بهاء نوشته است:

۴۷ ولی خسرو ناتو و زرنگ و باهوش بود، کار خرید در خانه به دست او سپرده شده و در شام و ناهار میز او را می‌آراست. چشمش پاک نبود. گاهی که در میان میهمانان ایرانی دوشیزه‌ای زیبا یا زن شوهردار بامزه‌ای می‌دید با آنها ور می‌رفت. آن بیچاره‌ها هم دم نمی‌زدند. روزی عبدالبهاء چند تن از میهمانان ایرانی را به سرای خود به ناهار خوانده بود. یکی دو تن هم در میان آنها بودند که بهایی نبودند. از آنها بود میرزا رضاخان افشار باجناغ جلال ذبیح. افشار در بالای میز جای داشت. شیخ محمدعلی قائمی در دست راست او و من در دست راست شیخ. خسرو دوربهای خوراک را از بین در، که رو به باغچه باز می‌شد از دخترکی سبزه و بانمک که فاطمه نام داشت می‌گرفت و می‌آورد و بر روی میز می‌گذاشت. در این میان میرزا رضاخان با آرنج خود به پهلوی شیخ محمدعلی زد من هم دریافتم. شیخ و من نگاه کردیم دیدیم خسرو بی‌آنکه پروایی داشته باشد که شاید از درز در چند تن او را ببینند خود را به فاطمه می‌مالد و چشمش کلاپسه می‌شود!! شیخ محمدعلی تا این را دید لب را گزید...<sup>۴۰</sup>

و اگر کسی هم از «کمترین چاکران» عبدالبهاء بدگویی می‌کرد به عبدالبهاء برمی‌خورد.<sup>۴۱</sup> و جای شگفت آنکه شوقی افندی رئیس بعدی این فرقه هم حکایتی دیگر داشت که صبحی فقط برای کفایت علاقه‌مندان اشاره‌ای کرده است.<sup>۴۲</sup>

رویه مبلغان هم تفاوت چندانی با شیوه رفتار رؤسای فرقه بهائیت نداشت. توصیفاتی که

صبحی از برخی مبلغان بهایی می‌دهد قابل توجه است. او در وصف حاج امین می‌نویسد: «بهترین کسان در نزد او اشخاصی بودند که به او تقدیم نقدینه می‌کردند. در نزد او پارسا و ناپرهیزکار، زانی و عفیف علی‌السویه بود! و در نفس‌الامر عملی را تقبیح نمی‌شمرد! و با این‌گونه اقوال سر و کاری نداشت. او سیم و زر می‌خواست از هر دستی که عطا شود و حقوق‌الله! می‌گرفت از هر وجهی که عاید گردد.»<sup>۲۳</sup>

«مردی پست نهاد و تباه بود با آنکه در پایان عمر بود پیوسته می‌خواست با زنان آمیزش کند تا درمی‌یافت که زنی شوهرش مرده به سراغش می‌رفت و شوخی می‌کرد و دست به سر و رو و پستانش می‌کشید و در این‌گونه امور شرم‌نشان نمی‌داد. بهاییها هم چون امین عبدالبهاء و نزدیک‌ترین مرد به او بود، یارای آن را نداشتند که او را از این کارها بازدارند. در این‌گونه پلیدیها از او داستانها آورده‌اند که ما یادی از آنها نمی‌کنیم.»<sup>۲۴</sup>

در شرح حال میرزا حیدر علی اسکویی یکی از مبلغان معروف بهایی آذربایجان نوشته است: «از معاریف بهاییان آذربایجان و مردی در بعضی شئون لاقید و لأبالی است، مختصر سوادی دارد.»<sup>۲۵</sup>

میرزا محمود یکی دیگر از فحول مبلغان بهایی است که در خاطرات صبحی با گوشه‌هایی از زندگی وی آشنا می‌شویم:

... در سفر اروپا و امریکا سمت التزام خدمت عبدالبهاء را داشت... چون میرزا محمود زن نکرده بود و از مواضع... هم پرهیز نداشت معاندینش مجالی داشتند تا مگر به بعضی از عوالم منسوبش دارند بالاخره میرزا محمود به حیفا آمد...<sup>۲۶</sup>

میرزا محمود یکی دو روز قبل از عاشورا در قزوین بساط نشاط و عروسی بگسترده و روزی چند از مکر عالم پس از وصل دلبر جوان تتمع برداشت! پس با زن و مادر زن به طهران آمد و در طهران مریض شد و چون آثار بهبودی در خود یافت به رشت رفت تا از آنجا به امر ولی امر شوقی افندی به حیفا رود ولی... به حکم خدای عز و جل گریبانش را گرفته به وادی خاموشانش کشانید.<sup>۲۷</sup>

بهاییان اگر فرصتی می‌یافتند از کلاه‌برداری از مردم حتی از خود بهاییان هم ابایی نداشتند. این موضوع را در «کمپانی شرق» که توسط چند نفر بهایی در تبریز دایر شده بود می‌توان دید که نشانگر عملکرد بهاییان باشد: «سهامی ده تومانی ترتیب دادند و قریب به نوزده هزار تومان پول از اطراف آذربایجان و ایروان جمع کرده در ظرف مدت کمی کوس ورشکست فروکوبیده بی‌آنکه صورت حساب و کیفیت ضرر را بدهند کمپانی را برچیدند.»<sup>۲۸</sup>

صبحی که جوانی پاک و مشتاق و از سر اخلاق قدم در این راه نهاده بود، علی‌رغم

نگاهی به خاطرات صبحی

تصورات ذهنی خود واقعیت‌هایی از عملکرد و شخصیت و رقابت و عناد مبلغان بهایی را می‌دید که برایش زجرآور بود. در عشق‌آباد به شرح این مسائل با قدری اجمال می‌پردازد. او در توصیف عشق‌آباد می‌نگارد: «بالجمله عشق‌آباد را به خلاف آنچه تصور می‌کردم دیدم. اکثر جوانان بهایی دچار مهلکات اخلاقی و پیروان مبتلا به کبر و نخوت و جامعه بهائیت دچار تشمت و گرفتار اختلاف. یک دسته طرفدار حریت نسوان و کشف حجاب و یک دسته مخالف آزادی مطلقه زنان...»<sup>۴۹</sup>

### ارتباط با بیگانگان

صبحی در خاطراتش به مباحثی می‌پردازد که با کنار هم قرار دادن شواهد و قراین دیگر، نتایج مهمی می‌توان گرفت. در این ایام «بهاء» به موجب التزاماتی که به اداره حکومت سپرده از ملاقات و پذیرفتن اشخاص خارجی ممنوع بود و مأمورین دولت بسیار مواظب بودند که کسی از خارج به قشله (سربازخانه) که بهاء در آنجا محبوس بود، نرود و لذا راه آمد و شد زائرین بسته بود.<sup>۵۰</sup>

۴۹ . چه بسا دولت عثمانی، بهاء را به دلیل ارتباطش با نیروهای مخالف دولت بویژه روس و انگلیس، تحت نظر گرفته، محبوس کرده بود.

این ارتباط را می‌توان در دیدار ژنرال آلن‌بی، فرمانده قشون انگلیس که عکا را گشوده بود، با عبدالبهاء و ارسال لوح به عنوان سید نصرالله باقرآف به ایران که در آن اظهار خشنودی از دولت انگلیس کرده بود و مهم‌تر از همه، دعایی که عبدالبهاء در مورد امپراتور انگلیس جرج پنجم منتشر کرد دید.

طهران جناب آقای سید نصرالله باقرآف علیه بهاء‌الله ملاحظه نمایند.

ای ثابت بر پیمان مدتی بود که مخابره به کلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمدالله به فضل الهی ابرهای تیره تلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود سلطه جابره زایل و حکومت عادل حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند در این توفان اعظم و انقلاب شدید که جمیع ملل عالم ملای یافتند و در خطر شدید افتادند شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شدند و اموال به تالان و تاراج رفت و آه و حنین بیچارگان در هر فرازی بلند شد و سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان. الحمدالله به فضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی چون به موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند غباری بر نفسی نشست و هذمه معجزه لاینکرها الاکل معتدائیم و واضح و مشهود شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاء‌الله



سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخریه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند و این اول نامه‌ای است که من به ایران می‌نگارم ان شاء الله من بعد باز ارسال می‌شود. احبای الهی فرداً به فرد با نهایت اشتیاق تحیت ابداع ابهی ابلاغ دارید و مزده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید هر چند توفان و انقلاب شدید بود الحمد لله سفینه نجات محفوظاً مصوناً به ساحل سلامت رسید. حضرات ایادی امرالله و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ پر عهد و پیمان را از قبل عبدالبهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید و علیک البهء الابهی عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸.

### دعا برای امپراتور انگلیس

اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها على هذه الارض المقدسه في مشارقها و مغاربها و نشكرک و نحمدک على حلول هذه السلطه العادله و الدوله القايره الباذله القوه في راحه الرعيه و سلامه البريه!

اللهم ايد الامپراطور الاعظم جورج الخامس انكلترا (انگلستان) بتوفيقاتک الرحمانيه و ادم ظلها الظليل على هذه الاقليم الجليل بقوتک و صونک و حمايتک انک انت المقتدر المتعالی العزيز الکریم!<sup>۵۱</sup>

۵۰

اعطای نشان دولت انگلیس توسط حاکم نظامی انگلیس در حیفا به عبدالبهاء که تصویر آن هم موجود است، این پیوند و ارتباط و نیز تحت نظر بودنش توسط عثمانیها را روشن می‌سازد:

عبدالبهاء از طرف دولت انگلیس به اخذ نشان و لقب «سر» نامزد شده بود و آنها در سرای حکومت برای اعطای آن جشن آراستند و عبدالبهاء را خواستند و در حضور وجوه اهالی بلد آن نشان را تسلیم به او کردند.<sup>۵۲</sup>

موارد دیگری هم از الگوپذیری وی از انگلستان، به تعبیری دیگر، ارتباطش را نشان می‌دهد. از جمله دستور عبدالبهاء به تأسیس مدرسه بهاییان ایران مطابق قانون انتخابیه انگلیس است.<sup>۵۳</sup> و یا آنکه سفارت انگلیس در تهران همکاریهای لازم را با بهاییان به عمل می‌آورد تا با خاطری آسوده به دیدار عبدالبهاء بروند. حتی از طریق «آقای نعیمی، گذشته از جواز، توصیه نیز از سفارت انگلیس» برای صبحی گرفته شد.<sup>۵۴</sup>

در خاطرات صبحی از روابط روس و بهاییان بویژه رئیس آن کمتر سخن به میان آمده است ولی در پیام پدر این روابط تا حدودی آشکار شده است. در مورد فعالیت بهاییان در عشق‌آباد و آزادی عمل آنها آمده است:

نگاهی به خاطرات صبحی

درین شهر و شهرهای دیگر مسلمان‌نشین همه بهاییان آزاد بودند و فرمانروایی روس تزاری دست آنها را در هر کار باز گذاشته بود چنان که به نام مشرق‌الاذکار نمازخانه ساخته بودند و از روز نخست که از گوشه و کنار کشور ایران مردم در آن شهر گرد آمدند زهرچشمی از مسلمانان گرفتند و اگرچه گزارش آن را در دفتر دیگر نوشته‌ام، ولی باز بد نیست که یادآور شوم:

چون بازار داد و ستد و کار بازرگانی در عشق‌آباد گرم بود بسیاری از مردم یزد و آذربایجان و خراسان روی بدان شهر نهادند و پادشاهان و فرمانروایان روس به بهاییان کمک شایانی می‌کردند و چون سازمان رو به راهی داشتند انجمنها برای خواندن مردم به کیش بهایی برپا نمودند ولی چون در کارهای خود آزاد بودند و چیزی از مردم نهان نمی‌داشتند و مردم بر همه کارهای درون و بیرون آنها آگاه بودند و نمی‌توانستند گندم‌نمایی و جو فروشی کنند کسی از مسلمانان عشق‌آباد و دیگر شهرها به آنها نگرید.<sup>۵۵</sup>

از موارد قابل توجه همکاری بهاییان با مأموران روسیه تزاری علیه ایران می‌توان به سیدمهدی قاسم‌آف یکی از بهاییان اشاره کرد که با فیدروف روسی هم‌دست شد.

۵۱۰ در روزنامه‌ای که به هزینه روسها تحت عنوان «مجموعه ماوراء بحر خزر» به زبان فارسی منتشر می‌شد به همکاری پرداخت و: «به سود آنان (روس) و زیان ایران سخنها می‌نوشت و ترجمانها می‌کرد.»<sup>۵۶</sup>

عبدالبهاء همچنان که به مدح و ثنای امپراتور انگلیس پرداخته بود برای تزار روس هم چنین لوحی نگاشته، در آن از مهربانیهای تزار روس قدردانی و برای جاودان بودن فرمانروایی تزار دعا نموده است.

بهایبها هم مات و سرگشته بودند که چگونه تزار روس که عبدالبهاء درباره‌اش آفرین گفته بود و فرمانروایی جاوید و خوشبختی از برایش خواسته بود گرفتار چنگ زبردستان خود شد و چون این گروه شیوه‌شان این است که در هر پیش‌آمدی شادمانی کنند و آن را به سود خود دانند گفتند: برای بزرگی و آینده کیش بهایی این پیش‌آمد سزاوار بود چه که در روزگار تزار با همه مهربانیها که به ما کرد و دست ما را در هر کار باز گذاشت نمی‌توانستیم مردمی که پیرو کلیسای ارتدکس بودند به کیش بهایی بخوانیم اکنون صدهزار بار خدا را شکر که از این پس آشکارا همه پیروان کلیسای ارتدکس را به این کیش می‌خوانیم.<sup>۵۷</sup>

در پیام پدر چند نکته تازه از ارتباط عباس افندی عبدالبهاء و انگلیسیها هم درج شده که مرور آن بی‌مناسبت نیست. «در الواح ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخریه انگلیس مکرر

مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید با راحت و آسایش رسیدند.» در پاداش این نکوگویی، انگلستان عبدالبهاء را به نشانی سرافراز کرد.

به همراهی این نشان یا نیان «سر» را نیز به عبدالبهاء دادند و وی که تا آن روز در میان مردم آنجا به عباس افندی نامور بود به سرعباس شناخته شد. روزی به یاد دارم که در طبریا بودیم (شهری است در کنار دریاچه آب شیرین و بیشتر مردم آنجا یهودی هستند) عبدالبهاء و من سواره از خیابانی که آن را داشتند سنگفرش می کردند می خواستیم بگذریم. نگهبان خیابان دست بلند کرد که از اینجا نگذرد. عبدالبهاء به تازی گفت: من سرعباس هستم. نگهبان گفت: پس بیشتر از هر کس باید قانون را نگه دارید.

نشان و با به نام گرفتن عبدالبهاء سخنها به میان آورد. گروهی این کار را پسندیده نمی دانستند و خرده گیری می کردند که مرد خدایی نباید در پی این خودنماییها باشد و چون پس از فیروزی در جنگ انگلیسیها به چند تن از بزرگان مسلمان آن دور و بر نشان و یا به نام دادند و هیچ یک نپذیرفتند هم سنگی آنها با عبدالبهاء بیشتر زبان زد شده بود. می گویند برای شیخ محمود آلوسی، مفتی بغداد هم انگلیسیها نشان فرستادند ولی باز گرداند و گفت: من زیر بار سپاس دیگران نمی روم و از این رو در نزد مردم بویژه مسلمانان بسیار گرامی شد.

شبی گفتگو از نشان دادن انگلیسیها به میان آمد، عبدالبهاء گفت: عثمانیها هم برای من نشان فرستادند ولی من پس از پذیرفتن به دیگران بخشیدم. این گفتگو در انجمن همگانی نبود، در میان چند تن از ویرگان بود.<sup>۵۸</sup>

## تاریخ سازی

موضوع مهم دیگر در خلال خاطرات صبحی، تاریخ سازی جعلی و تحریف تاریخ است. عبدالبهاء، میرزا ابوالفضل گلپایگانی را مأمور کرد تا کتابی در رد کتاب تاریخ حاجی میرزا اجانی بنویسد.

این کتاب که توسط ادوارد براون از روی نسخه ای منحصر تجدید چاپ شده بود «به صرفه اهل بهاء تمام نمی شد و بسیاری از قضایای متروکه گذشته را به یاد می آورد.»<sup>۵۹</sup>

ادامه نگارش با مرگ میرزا ابوالفضل به عمه زاده اش سیدمهدی سپرده شد و کتاب سرانجام نگارش و در تاشکند چاپ گردید. «بالجمله بیرون آمدن کتاب از چاپخانه مصادف شد با اشتغال قشون انگلیس حیفاً را و چون اوضاع دگرگون گشت و مصالح وقت اقتضای دیگر نمود عبدالبهاء فرمود که کتاب مذکور را انتشار ندهند و نسخ منتشر را جمع آوری کنند.»<sup>۶۰</sup>

به نوشته صبحی، در این کتاب کنایاتی به ادوارد براون، مستشرق انگلیسی و همچنین

نگاهی به خاطرات صبحی

میرزا یحیی ازل شده بود که در انگلستان می‌زیست. با توجه به حضور قوای انگلیس در حیفای به نظر می‌رسد دستور جمع‌آوری این کتاب از آن روی صادر گشته است که مبادا با سیاست انگلیسیها هم‌خوان نباشد! ضمن اینکه در این کتاب سفارشی، که برای ردّ برخی حقایق نگاشته شده بود حقایق ناخواسته درج گشته بود که در کنار مخالفت با مصالح انگلیسیها می‌توانست برای تبلیغ و مشروعیت بهاییان نیز خطر ساز باشد. از آن جمله توبه‌نامه سید محمدعلی باب است که در عصر ولیعهدی ناصرالدین شاه به وی نگاشته شده است که دو رکن مهم از ارکان حقانیت بابیت و نیابت بهائیت را منهدم می‌کرد؛ یکی ادعا و دیگری استقامت.<sup>۶۱</sup>

صبحی در کتاب خود به موردی دیگر از تاریخ‌سازیهایی متداول بهاییان چنین اشاره می‌کند: نویسندگان بهایی که در زیر و رو کردن گزارشها و دگرگون نمودن سرگذشتها دراز دست‌اند دربارهٔ منیره خانم زن عبدالبهاء چیزها نوشته‌اند که من پس از بررسی دریافتم که بیهوده و نادرست است.

می‌گویند منیره خانم که از بستگان یکی از سروران بزرگ بهایی بود شور دیدار بهاء به کله‌اش زد و با برادر خود سیدیحیی به عکا آمد و پیش از آنکه به عکا برسد درباره او، بهاییها با مادر عبدالبهاء گفتگوها کرده بودند که چنین دختر بی‌مانند را که به اینجا خواهد آمد به نام زنی به پسر بدهید و می‌گویند که منیره خانم در آن روزها که رهسپار عکا بود شبی در خواب دید که رشته‌ای از مروارید گران‌بها بر گردنش است و خوانچه‌ای در برابرش. پس مرواریدها را در آن ریخت ناگاه شاخه‌ای از گوهر گران‌بها در میان آنها به چشمش خورد که بسیار درخشنده بود و از دیگر مرواریدها برتر و او سرگردان دیدن آنها بود که از خواب پرید. من نمی‌دانم اینها را یافته‌اند یا بافته‌اند ولی نامه‌ای که به خط بهاست برای شما می‌نویسم و داوری آن با خودتان؛ اینک آن نامه:

«هو الله تعالی لوح مخصوص بود عبد حاضر بغته برداشته که به عازمین برساند لذا رأس لوح بی‌اسم ماند از اخبار تازه اینکه لیلی جمعه من غیر خبر به منزل کلیم وارد شدیم و لیل سبت اراده رجوع بود. آقا میرزا محمدقلی استدعای توقف نمود مقبول افتاد. حال که صبح یوم سبت است در منزل این کتاب مرقوم شد و جای شما بسیار خالی است. ای نواب هوای حیفای از قرار مذکور نفعی نبخشید نسل الله بان یوفقمکم و یحفظکم و ینصرکم ای ورقه صمدیه این اصفهانیه یعنی منیره عهد شما را فراموش نموده و به مثابه کنهٔ ادرنه بعضن اعظم چسبیده و روی توجه به آن شطر نداشته و ندارد و لکن حسب الوعده او را خواهم فرستاد ای ضیاءالله از خط خود عریضهٔ معروض دار بدیع‌الله و منشیش در ظل سدرهٔ رحمت رحمانی

ساکن و مستریح باشد جمیع رجال و نسا را تکبیر برسانید البهاء علیکم.<sup>۶۲</sup>

### ناگفته‌هایی از شوقی افندی

بعد از مرگ مشکوک عبدالبهاء، شوقی افندی یکی از نوادگان عبدالبهاء، با زد و بند زنان عبدالبهاء به جای وی به ریاست بهاییان نشست. در پیام پدر اطلاعات بسیار مهم و ارزشمندی از کردار و رفتار وی درج شده است که به هیچ‌وجه در منابع بهاییان قابل درج نبوده است. از جمله بعد از مطالبی که نقل آن هم شرم‌آور است می‌نویسد:

... این‌گونه مردمان کم و کاستی دارند چنان که نمی‌شود اینها را نه در رج مردان گذاشت و نه از زنان به شمار آورد. نه بویه و دلبستگی و مهرورزی زنان را دارند و نه خرد و هوشیاری و مهربانی مردان را در این گونه آدمها دلبندیهای ویژه‌ای است که دشوار است انسان به آن پی برد...<sup>۶۳</sup>

شوقی افندی روابط بسیار نزدیک‌تری با بیگانگان داشت؛ بویژه آنکه با زنان خارجی انگلیسی و امریکایی مرتبط بود. «این را هم بد نیست بدانید شوقی از لندن با یکی از خانمهای انگلیس که نامش لیدی بلام فیلد و دارای پایگاهی بود به حیفا آمد. این زن پاینام ستاره خانم در میان بهاییان داشت و اولین نامه را که شوقی به بهاییان نوشت دستینه او نیز در پایین آن بود و در آن روز با شوقی هم‌دستی می‌کرد و درباره او سخنها گفته‌اند که ما از آن می‌گذریم.»<sup>۶۴</sup>

شوقی افندی علاوه بر این زن انگلیسی که حرف و حدیث بسیاری را در میان بهاییان ایجاد کرد، زنی کانادایی گرفت.

پس از چندی زنی کانادایی گرفت. اندک اندک زن و کسان زن بر او چیره شدند و نخست دست ایرانیها را از کارها کوتاه کردند. آن‌گاه به خویشاوندان شوقی پرداختند و بر سر خواسته و پول و پیشکشهایی که از ایران و هندوستان می‌فرستادند کشمکش درگرفت. در آغاز کار، شوقی نزدیکان خود را راند آن‌گاه پسا به برادر و پدر و مادر رسید. کار به جایی کشید که جز امریکاییها که کسان زنش بودند، همه از گرداگردش پراکنده شدند. مادرش بیمار شد، بر بالینش نیامد تا بدرود زندگانی گفت. پس از چندی پدرش نیز که روزگاری در بستر ناتوانی افتاده بود درگذشت و چون ناشناسان به خاک سپرده شد و آنچه در روزگار عبدالبهاء بزرگی و بزرگواری و ارج و آسایش داشتند از دماغشان درآمد. و چند تیره شدند و هر یک در گوشه‌ای خزیده روز و شب می‌شمارند. خود او هم سالی چند ماه در سوئیس به خوشی و شادمانی بی‌آنکه با کسی از پیروانش دیدن کند روزگار می‌گذرانید و برای زمستان سری به حیفا می‌زند. تا در اروپاست زندگی و روش

نگاهی به خاطرات صبحی

کار و چگونگی آمیزش با مردم مانند یکی از پولداران اروپایی است. وی همین که پا به حیفا می‌گذارد خود را دگرگون می‌کند، کلاه سیاه بر سر می‌گذارد و جامه‌ی دراز می‌پوشد که کوتاهی اندامش چندان نمودی نکند. از برداشتن عکس نیز گریزان است.<sup>۶۵</sup>

از این روست که صبحی می‌نگارد: «از چند سال پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان و پدر و مادر و برادرها و خواهرها و دایی‌زاده‌ها و فرزندان‌شان را رانده و میان آنها تیرگی پدید شده و اکنون همه کارها در دست بیگانگان است و بزرگ و سر بهاییان آنجا هم یک بیگانه است و هیچ ایرانی دست‌اندرکار نیست جز لطف‌الله حکیم که از جهودان بهایی است و کارش آوردن و گرداندن بهاییان است بر سر گور سروران این کیش که در ایران به این کار «زیارت‌نامه‌خوانی» می‌گویند. از این رو بر آن شدم که با چند تن از آنها در نامه‌نویسی را باز کنم و بر بسیاری از چیزها آگاه شوم، آنها هم پذیرفتند و بی‌دریغ پرسشهای مرا پاسخ می‌دادند که پاره‌ای از آنها را در اینجا برای شما آوردم.»<sup>۶۶</sup>

### کلاه‌برداری

۵۵

یکی دیگر از چشمه‌های نبوغ «شوقی افندی» کلاه‌برداری از پدر بزرگ خود عبدالبهاء است. بدین قرار که یک زن بهایی امریکایی مبلغ هنگفتی به صورت چک به عبدالبهاء ارسال می‌دارد که جعل خط و امضای عبدالبهاء از شرکت کولس وصول می‌شود. سرانجام مشخص می‌شود که جاعل شوقی افندی بوده است.<sup>۶۷</sup>

در کتابی که زن بهایی امریکایی انتشار داده ضمن درج مورد فوق صحت وصیت‌نامه عبدالبهاء را هم مورد تردید قرار داده است.<sup>۶۸</sup>

### بدعت‌های جدید

بهائیت که هیچ اصل ثابت عقلی و نقلی متکی بر وحی و نبوت نداشت، به قول صبحی «اساسش در حقیقت و معنی بر معتقدات و اظهارات لفظیه است نه اصول و مبادیه اخلاقیه»<sup>۶۹</sup> به همین دلیل هر رئیس فرقه بهایی اظهارات لفظیه جدیدی را که هیچ مبنای عقلی هم نداشت را اظهار می‌کرد. صبحی به سه مورد از فرمانهای شوقی افندی اشاره کرده است.

چند سالی از درگذشت عبدالبهاء گذشته و شوقی لجام کارها را به دست گرفته و نخست فرمانی که داده بود این بود که نامه‌ها و برگه‌هایی که باب و بهاء به خط خود نگاشته‌اند گردآوری شود تا برای او بفرستند و هر چه هست در نزد او باشد تا اگر در میان آنها چیزی باشد که به کار این کیش زیان دارد و سزاوار نیست مردم بدانند، پنهان

ماند. فرمان دیگرش این بود که هر یک از بهاییان که بخواهند از شهر خود به جای دیگر بیرون از کشور بروند باید از او پروانه بگیرند، وگرنه رانده می‌شوند. دیگر آنکه هیچ‌یک از بهاییان نمی‌توانند با کسی که رانده درگاه شوقی شده روبه‌رو شوند و سخن بگویند هر چند پدر و پسر باشند. از این‌گونه فرمانها و دستورها بسیار دارد که مایه ریشخند دانایان است.<sup>۷۰</sup>

فرمان دوم شوقی افندی تأثیرات منفی بسیاری در میان بهاییان به جای گذاشت که حتی برخی به خودکشی و قتل هم انجامید.

زنی بود به نام حاجی طوطی خانم همدانی از بهاییان پابرجا، برای دیدن پسرش به امریکا رفت و چاره‌ای نداشت. شوقی او را برای آنکه دستور رفتن امریکا را نداشت راندش، در بازگشت به طهران دختران و دامادهایش که بهایی بودند از ترس «محفل روحانی» نتوانستند از مادر دیدن کنند. پس از چندی پیرزن بیمار شد و هر چه لابه و درخواست کرد که من بیمارم و بزودی از جهان می‌گذرم بگذارید در دم واپسین فرزندانم را ببینم محفل روحانی نگذاشت، مُرد و فرزندان از ترس به سراغش نرفتند. اکنون می‌پرسید «محفل روحانی» چیست؟ هر سال در یکم اردیبهشت ماه بهاییان هر شهری نه نفر را از میان خود به دستور ویژه‌ای برمی‌گزینند که بست و گشاد کارها در دست آنهاست و مردم آن شهر باید دستور محفل را کار بندند هر چند با راستی و درستی سازش نداشته باشد. و تا بیت عدل درست نشده محفل، کار او را می‌کند و خوب بخواهید بدانید، محفل، بچه بیت عدل است.<sup>۷۱</sup>

صبحی حکایت‌های دیگری از گرفتاریها و بدبختیهای بهاییان ارائه داده است که در کمتر منبعی یافت می‌شود. روی گردانی بسیاری از بهائیت در نتیجه این بدعت‌های بی‌اساس بود.

### جهودان بهایی

توصیف صبحی از فعالیت‌های بهاییان در این مقطع در کتاب پیام پدر بسیار حائز اهمیت و قابل توجه است. نکاتی که در صفحات پایانی این کتاب وجود دارد شایسته دقت مضاعف پژوهشگران است.

بدون تردید بخشی از اعتراضات علما و مراجع در نهضت اسلامی سال ۱۳۴۲ عکس‌العمل به وضعیت بهائیت در ایران بوده است.<sup>۷۲</sup> به نظر می‌رسد که نفوذ وحشت‌انگیز بهاییان در این ایام صبحی را واداشته است تا به قدر مقدور به افشاگری پردازد و هر چند که عنوان خطاب او جوانان است:

همه کسانی که روزی در این کیش استوار بوده و سرافرازی می نمودند به کناری رفتند و اکنون یک مشت جهود در این کیش آمده اند که از سویی نام یهودی را ننگ می شمارند و از سویی با مسلمانی دشمن اند و به گفته مردم می خواهند ایزگم کنند و اگر کسی پرسد شما چه دینی دارید بگویند: بهایی دیگر نامی از کیش خود نبرند. این را هم بدانید که من با مردم هیچ کیش و آیینی دشمنی ندارم. و در میان اسرائیل دوستان زیادی دارم ولی با این گروه که به دروغ و از راه ریا خود را بهایی نامیده و من آنها را جهود می خوانم دل خوشی ندارم زیرا اینها در سایه این نام که مردم اینها را یهودی ندانند کارهای زشت بسیار کرده اند که زیانش به همه مردم کشور رسیده است.

گرانی خانه ها و بالا بردن بهای زمینها و ساختن داروهای دغلی و دزدی و گرمی بازار ساره خواری و بردن نشانه های باستانی به بیرون کشور و تبه کاری و ناپاکی و روایی بازار زشت کاری و فریب زنان ساده به کارهای ناهنجار همه با دست این گروه است که از نام یهودی گریزان و به بهایی گری سرافرازند.<sup>۷۳</sup>

مطالب پایانی کتاب پیام پدر حکایت از آن دارد که صبحی از بهائیت و بهاییان دل پُری دارد. او به شرح یکی از بهاییان بچه دزد می پردازد یا از دزدی رئیس بهایی حسابداری بنگاه تلفن حکایت می کند و یا در شرح یکی از مبلغان این طایفه به نام آشچی می نویسد:

یکی از مبلغان این طایفه آشچی نام به یکی از خانمهای بهایی «کتاب اقدس» که نوشته و دستورهای بهاست، می آموخت. رفته رفته پا از جاده خاکی بیرون گذاشت و زن بیچاره را فریب داد و شیفتگی نمود و گفت: فرموده اند: «رفع القلم» (در این روز به پای کسی چیزی ننویسند) آرزویش این بود که با او یار و هم خواب شود. روزها این چنین بودند تا روزی که شوهر ناگهان به خانه آمد و آن دو را در یک بستر دید. هياهو و داد و فریاد به راه انداخت، کار به محفل روحانی کشید. بیچاره زن در نزد همسایگان رسوا شد و چون تاب نیاورد خودکشی کرد و پرونده آنها در محفل روحانی است. از این گونه کارها بسیار شد که من برای نگهداری آبروی مردم و امید آنکه بتوانم آنها را به راه راست بخوانم یک یک را نمی گویم ولی این را می گویم که هیچ کس از این بدکاران رانده نشدند و گرفتار خشم شوقی نگشتند.<sup>۷۴</sup>

از دیگر کارها که گزارش مختصر آن را صبحی نگاشته، کلاه برداری کلان بهایی ای به نام عزیز نویدی از ارتش بود که با صحنه سازی، زمینهای قلعه مرغی را تصاحب کرد. بیست میلیون تومان - مبلغ سرسام آور پنجاه سال قبل - از ارتش کلاه برداری کرد و مبلغ فوق را برای شوقی افندی فرستاد.<sup>۷۵</sup>



### نفوذ روزافزون در ارکان کشور

سیاستهای بهاییت بر این استوار بود تا بر شریانهای حیاتی، سیاسی و اجتماعی کشور تسلط یابند که از خاطرات صبحی می‌توان با گوشه‌هایی از آن آشنا شد. ارتش و وزارت جنگ از آن جمله است:

یکی از راههایی که مردم را می‌ترسانند این است که می‌گویند همه بزرگان کشور و فرمانداران و سروران با ما هستند و هر چه ما بگوییم می‌پذیرند و کارهایی هم می‌نمایند که مردم باور می‌کنند. در این باره نمی‌خواهم پرسخنی کنم. با یک نمونه از آن، شما را آگاه می‌سازم که در چندین سال پیش بوده و اکنون نیرنگهایشان زیادتر شده. در نامه‌ای می‌نویسند: ۲۵ نفر از جوانان بهایی را وزارت جنگ و وزارت‌خانه‌های دیگر به اروپا فرستادند!<sup>۷۶</sup>

### تاراج میراث فرهنگی

از دیگر کارکردهای خیانت‌کارانه بهاییت، تاراج میراث فرهنگی و آثار باستانی ایران است:

۵۸

... در میان مردم این کشور دسته‌ای هستند که در آنها دروگر، ورزی، نانوا، آهنگر، گل‌کار، چاپ‌گر، نویسنده و هنرور نیست! هر چه هست دارو فروش، آن هم بیشتر دغلی... آنتیک‌خر برای اینکه نشانه‌های باستانی را از نهرها و ده‌ها به دست بیاورند و به بهای اندک بخرند و به بیرون کشور به چندین برابر بفروشند و با پشت هم‌اندازی سودها ببرند و به مردم و کشور زیانها برسانند...

صبحی در ادامه به شرح حال دو نفر از جهودان بهایی می‌پردازد که به مزار بی‌بی زبیده در ری دستبرد زده در امام‌زاده را به سرقت برده بودند.<sup>۷۷</sup>

تاراج نسخ خطی کهن نیز بخشی دیگر از کردار بهاییان بوده است:

چندی پیش در انجمنی بودیم که دانشمندان گرد هم بودند. سخن از نشانه‌های باستانی به میان آمد و از اینکه چگونه اینها را می‌ربایند. استاد بزرگوار تقی‌زاده گفت: به ما گفتند یکی از دفترهای باستانی که در دست دو سه تن بود، به بیرون کشور برده‌اند. یک بخش از آن در ایران است. از نخست‌وزیر در این باره کمک خواستیم که آن را بخرند. پس از بررسی دانسته شد که آن را هم به در برده‌اند و در امریکا به بهای هفتاد هزار دلار فروخته‌اند.

همه این کارهای ناستوده با دست اینهاست ولی در بررسیها و گزارشها نمی‌نویسند که این کار از کسی سر زده که بهایی و پیرو شوقی است. اگر می‌نوشتند می‌دیدید که نود

درصد این پلیدیها از آن گروه است.<sup>۷۸</sup>

### مظلوم‌نمایی و شانتاژهای ماهرانه

جهودان بهایی مهارت خاصی در شانتاژ، جوّسازی و فضاسازی مظلوم‌نمایانه داشته و دارند.

... همه از جهودان می‌باشند [و] از نام یهودی بیزاری جسته و برای کم کردن بن و نژاد خود به بهایی چسبیده‌اند. هر تبه‌کاری و آشوب از آنها سر می‌زند و چون کسی از آنها بیزاری جست ناله ستم‌دیدگی بلند می‌کند و داد و فریاد به راه می‌اندازند که ای مردم جهان! ما در ایران آزادی نداریم. ما می‌خواهیم دشمنی و بدخواهی را از بیخ و بن براندازیم. ما می‌گوییم مردم خاور و باختر از هر نژاد و کیش باید برابر و برادر باشند. ما مردم جهان را به این چیزها می‌خوانیم ولی ایرانیان نمی‌خواهند که ما این روش را داشته باشیم و می‌خواهند رستگاران را به هم بزنند...<sup>۷۹</sup>

صبحی برای بیان دغل‌کاری و نیرنگ‌سازی بهاییان شاهد غیرقابل انکاری ارائه می‌دهد. عدم تعلق خاطر بهاییان و رئیس‌شان به ایران و مردم این کشور از اینجا مشخص می‌شود که علی‌رغم ارسال مبالغ سرسام‌آور پول به شوقی افندی از ایران، در هیچ‌یک از حوادث طبیعی چون زلزله، هیچ کمکی به مردم آسیب‌دیده از جانب وی گزارش و دیده نشده است. این واقعیت تلخ از قلم صبحی خواندنی‌تر است:

در این سالها چندین بار مردم برخی از ده‌ها و شهرها دچار زمین‌لرزه و سیلاب و دیگر آسیب‌ها شدند و نیکخواهان جهان کمکها کردند. آیا شنیدید که شوقی دست‌کم ده لیره بدهد و با بینوایان همراهی کند؟ کسی نیست به این مرد بگوید تو که دم از این سخن می‌زنی:

«که ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» چرا کوتاهی کردی و از پول گزافی که هر سال با نیرنگ و افسون از کیسه مردم نادان این آب خاک درمی‌باری اندکی از آن را بخشش نکردی؟ اگر تو پا بسته این آموزه‌ای «سراپرده یگانگی بلند شده به چشم بیگانگان یکدیگر را می‌بینید» چرا پول و خواسته‌ای را که می‌شود بینوایان و مستمندان را از آن به نوایی رساند به هزینه گنبد طلا و سنگ مرمر می‌دهی و مردم ساده و بیچاره را سرگرم این اندیشه‌ها می‌نمایی؟ آری تنها کاری که در این گونه پیش‌آمدها می‌کنی که جز از نهاد پست بر نمی‌خیزد، شادی و شادمانی است که می‌گویی سپاس خدا را که مردم گرفتار بدبختی و تیره‌روزی شدند.<sup>۸۰</sup>

از مظلوم‌نماییهای فریب‌کارانه این فرقه آگاهیهای اندکی در دست است. از این رو نگاشته‌های صبحی ارزش بسیار دارد چنان‌که می‌نویسد:

بسیار پیش آمده است که در شهری یا در دهی میان دو نفر بر سر یک کار کوچک جنگی در گرفته و یکی از آنها در زد و خورد سرش شکسته بی‌درنگ نزد او رفته و عکسی از او برداشته و در روزنامه‌های جهان پخش کرده که ای مردم! بر ستم‌دیدگی ما دلسوزی کنید و ببینید چگونه در برابر یک کار کوچک، یک مسلمان سر یک بهایی را می‌شکند سپس می‌گویند اینکه چیزی نیست در فلان شهر در نیمه شب به خانه یکی از هم‌کیشان ما ریختند و همه را از زن و مرد کشتند و یک تن را به جا نگذاشتند هر چند کودک شیرخواری بود، باور نمی‌کنید این هم عکس آنها. آن وقت یک عکس درست می‌کنند که سه چهار نفر زن و مرد لخت بر روی زمین افتاده و یک سر بریده کودک هم در دست یک نفر است که نشان بیننده می‌دهد! این عکس را به همه روزنامه‌های جهان می‌دهند و چاپ می‌کنند و آبروی کشوری را می‌ریزند که صدگونه سود از آنجا می‌برند و هزار جور نادرستی می‌کنند.<sup>۸۱</sup>

دسیسه، جو سازی و سوءاستفاده از ناآگاهی مردم، شگرد همیشگی این فرقه بوده و هست. این دسیسه‌بازی و شانتاژهای زیرکانه را در اغلب قضایا چون واقعه ابرقو و ... می‌توان دید:

اینها با دستهای نهانی آشوبها به پا می‌کنند و کارهای زشت می‌نمایند و مردم ساده را برمی‌انگیزند تا شورشی به راه بیندازند آن‌گاه به بیگانگان بگویند ببینید این مسلمانان با ما چه می‌کنند. ما در این کشور از دست اینها روز خوش و آسایش نداریم. ای سروران جهان به داد ما برسید و به فرمانروایان ما بگویید مگر ما نباید آزادانه زندگی کنیم؟ چرا جلوی ستمکاران و نادانان را نمی‌گیرند... هر چند بهاییان زور و نیرویی ندارند ولی چون در بدسگالی یک روش دارند از ندانستگی مردم بهره‌ور می‌شوند.<sup>۸۲</sup>

اکنون لازم است محققان و پژوهشگران تاریخ معاصر باری دیگر حوادث و وقایعی را که در آن بهاییان دخیل بوده‌اند از نو مورد بررسی قرار دهند. همچنان که صبحی در خاطرات عشق‌آباد هم به یکی از نقش‌بازی کردنیهای دروغین بهاییان اشاره کرده است.

### دولت در دولت

فرقه بهائیت و سران آن که هیچ تعلق خاطری به ایران و ایرانیان نداشته و ندارند همواره خود را تافته جدا بافته از ایران دانسته‌اند و برای خود ارگانها و سازمانهایی داشتند که وظایف موازی با ادارات حکومتی ایفا می‌کرد.

نگاهی به خاطرات صبحی

بهاییان برای خود سیستم جداگانه ثبت ولادت، ازدواج و مرگ و میر دارند. امر ازدواج و کم و کیف آن در اختیار «محفل روحانی» است؛ ضمن اینکه برای امور قضایی هم تشکیلات اداری دیگری به نام «لجنه اصلاح» دارند. صبحی دردمندانه می گوید:

... این گروه، از مردم دیگر بیشتر از این آب و خاک سود می برند و به نیرنگهای گوناگون در سازمانهای کشور، خود و کسان خود را درمی آورند ولی اندک دلبستگی به این کشور ندارند. اینها در درون خود سازمانها در برابر سازمانهای کشور فراهم کرده اند که مایه شگفتی است. به نام «لجنه اصلاح» سازمان دادگستری دارند. به نام «محفل روحانی» سازمان فرمانروایی دارند و سازمانهای دیگر دارند که نمی گذارند کارشان به سازمانهای کشور برسد تا آنجا که برگ شناسنامه جداگانه برای خود چاپ کرده اند و از هر راهی می کوشند تا مردم را بترسانند و بر همه چیز آنها دست یابند و چیره شوند.<sup>۸۳</sup> صبحی در ادامه چنین نگاشته است:

شوقی در ایران پا به جهان نگذاشته و هیچ گونه دلبستگی به این کشور ندارد. از کجا این همه خانه و زمین به دست آورده که باید به دستور او دسته ای فریفتار (مبلغ) گروهی نادان را یا بفریبند یا بترسانند تا دارایی خود را به شوقی ببخشند. من اگر بگویم چگونه دارایی پاره ای از مردمان را به دست خود گرفته و زن و فرزندانشان را بیچاره و بینوا کرده اند در شگفت می شوید! از چندین سال پیش هر روز به بهانه ای فرمان فروش خانه و زمینها را می دهد و پول آن را می خواهد.<sup>۸۴</sup>

از شواهد و قراین آشکار می شود که املاک و میراث پدر صبحی هم به همین سرنوشت دچار شده است.

پدرم که سال پیش درگذشت (۱۳۳۱) مرا از مرگش آگاه نکردند و تا من آگاه شدم خانه را تهی کردند و بی آنکه به من سخن بگویند هر چه بود به جای دیگر بردند. پدرم چندین خانه داشت و چون بررسی کردیم برگهایی درآوردند که در سال ۱۳۱۱ این خانه ها را به دیگران واگذاشته و آنچه از آن من بوده به شوقی رسیده.<sup>۸۵</sup>

صبحی از عمق نیرنگ بازی و دغل کاری بهاییان چنین پرده برمی دارد:

خوب باریک بین شوید و بیندیشید چون در تهران که پایتخت کشور است با مانند من آدمی که همه می شناسند این گونه نیرنگ بازی کنند آنچه از من است به دستم ندهند، در گوشه و کنار کشور با مردم بی پناه و بیچاره و بی زبان چه خواهند کرد؟!<sup>۸۶</sup>

و باز دوباره درباره پدر در جای دیگر می نویسد:

... بدانید که اینها پس از آنکه پدر مرا در زندگی هرگونه رنج دادند و او از ترس دم

نزد و نگذاشتند مرا ببیند اکنون که در گورستان خفته است، نمی گذارند من بر سر خاکش بروم و از خدا درباره اش خواهش آموزش کنم...»<sup>۸۷</sup>  
آزادی بی حد و حصر جهودان بهایی در ایران، تعجب صبحی را برانگیخته است و غیرمستقیم از هیئت حاکمه می پرسد:

اگر در امریکا گروهی پیدا شوند که در میان خود در برابر سازمانهای کشور سازمانهای جداگانه درست کنند و باج بگیرند و به نام مردی که آنجایی نیست و آن خاک را ندیده و هرگز دلبستگی به آنجا ندارد با نیرنگ و دستان دارایی پاره ای از مردم را از چنگ آنان درآورد و فرمان نفله کردن دشمنان نیرومند خود را بدهند آن مرد هم با آن بی شرمی بزرگان آن سرزمین را به باد ناسزا بگیرند و هر یک را پاینام (صفت) زشی بدهند و پناه به خدای جورج واشنگتن را در «اسفل السافلین» بدانند و با ناجوانمردی صدگونه ستم و گزند به مردم برسانند و جلو آزادی همه را بگیرد، پروان این چنین مردی را آزاد می گذارند که هر کاری بکنند؟!<sup>۸۸</sup>

و صبحی خود جواب می دهد: «هرگز».

این بود خلاصه ای از بازخوانی کتابهای خاطرات زندگی صبحی و اما اینکه چرا و به چه علت رژیم پهلوی چنین آزادی بی حد و حصری به بهاییان داده، حتی پزشک ویژه خود - سرلشکر دکتر ایادی - را از میان بهاییان انتخاب کرده بود موضوع پژوهش و تحقیقی دیگر است و مورد بحث ما در این مختصر نیست.

به امید آنکه مورخان و پژوهشگران معاصر با مراجعه به اسناد و مدارک به دست آمده از درون رژیم پهلوی این موضوع را نیز مورد تحقیق و بررسی خاص قرار دهند.

## پانوشتها

- ۱- کتاب صبحی یا خاطرات، ص ۲۷. (در اینجا و موارد بعدی، استنادها به چاپ چهارم کتابهای خاطرات صبحی است که در سالهای پیش از انقلاب توسط نگارنده این سطور به چاپ رسیده است).
- ۲- این کتاب هم در خرداد ۱۳۵۷ در تهران توسط اینجانب و با نام مستعار «ابورشاد» تحت عنوان اسناد و مدارک صبحی درباره بهایی‌گری منتشر گردیده است.
- ۳- در این مقدمه، از این به بعد، از کتاب صبحی به نام خاطرات نقل قول خواهد شد.
- ۴- خاطرات، ص ۳۰.
- ۵- همان، ص ۳۱.
- ۶- همان، ص ۳۵.
- ۷- پیام پدر، ص ۲۶۲.
- ۸- خاطرات، صص ۱۸۱ - ۱۸۰.
- ۹- پیام پدر، ص ۱۰۴.
- ۱۰- خاطرات، صص ۱۷۳ - ۱۷۴.
- ۱۱- پیام پدر، صص ۱۶۶ - ۱۶۷.
- ۱۲- همان، ص ۲۱۴.
- ۱۳- خاطرات، صص ۱۱۷ - ۱۱۶، ۲۳۸ - ۲۳۶.
- ۱۴- همان، صص ۱۵۲ - ۱۵۱.
- ۱۵- پیام پدر، ص ۱۴۶.
- ۱۶- خاطرات، ص ۲۵۱.
- ۱۷- همان، ص ۲۵۰.
- ۱۸- همان، ص ۲۶۷.
- ۱۹- پیام پدر، صص ۱۹۹ - ۱۹۲.
- ۲۰- همان، صص ۲۰۳ - ۲۰۱.
- ۲۱- خاطرات، صص ۱۲۲ - ۱۲۰.
- ۲۲- همان، صص ۲۹۴ - ۲۹۲.
- ۲۳- همان، ص ۳۰۰.
- ۲۴- همان، ص ۱۸۷.
- ۲۵- پیام پدر، ص ۵۲.
- ۲۶- همان، ص ۵۱.
- ۲۷- همان، صص ۱۸۷ - ۱۸۶.
- ۲۸- خاطرات، صص ۱۹۷ - ۱۹۶.
- ۲۹- همان، ص ۱۰۹.
- ۳۰- پیام پدر، ص ۱۱۳.
- ۳۱- خاطرات، صص ۲۴۵ - ۲۴۴.
- ۳۲- همان، صص ۲۸۲ - ۲۸۱.
- ۳۳- همان، ص ۱۱۸.
- ۳۴- همان.
- ۳۵- همان.
- ۳۶- تصحیح قیاسی متن: عباس آبادی.
- ۳۷- روزنامه ملکاالمورخین، ج ۳، صص ۵۵۵ - ۵۵۴.

## فهرست مطالب تأریخی

- ۳۸- پیام پدر، ص ۱۰۷.  
۳۹- همان، ص ۱۱۱.  
۴۰- همان، ص ۱۲۴.  
۴۱- همان، ص ۱۲۵.  
۴۲- همان، ص ۱۴۴.  
۴۳- خاطرات، ص ۱۰۴.  
۴۴- پیام پدر، ص ۷۲.  
۴۵- خاطرات، ص ۶۷.  
۴۶- همان، صص ۲۱۶ - ۲۱۵.  
۴۷- همان، ص ۲۱۷.  
۴۸- همان، ص ۶۸.  
۴۹- همان، ص ۷۲.  
۵۰- همان، ص ۱۰۰.  
۵۱- همان، صص ۱۲۶ - ۱۲۵.  
۵۲- همان، ص ۲۰۵.  
۵۳- همان، ص ۱۱۵.  
۵۴- همان، ص ۱۲۷.  
۵۵- پیام پدر، ص ۴۷.  
۵۶- همان، ص ۶۰.  
۵۷- همان، ص ۷۱.  
۵۸- همان، ص ۱۲۸.  
۵۹- خاطرات، ص ۱۲۸.  
۶۰- همان.  
۶۱- همان، ص ۱۳۲.  
۶۲- پیام پدر، صص ۱۱۰ - ۱۰۸.  
۶۳- همان، ص ۱۴۴.  
۶۴- همان، ص ۱۸۱.  
۶۵- همان، صص ۲۱۱ - ۲۱۰.  
۶۶- همان، ص ۲۲۵.  
۶۷- همان، صص ۲۲۰ - ۲۱۹.  
۶۸- همان، ص ۲۲۳.  
۶۹- خاطرات، ص ۳۰۲.  
۷۰- پیام پدر، صص ۱۸۵ - ۱۸۴.  
۷۱- همان، ص ۱۸۵.  
۷۲- برای آگاهی بیشتر ر.ک: خاطرات حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، صص ۱۹۹ - ۱۸۵.  
۷۳- پیام پدر، ص ۲۲۷.  
۷۴- همان، ص ۲۳۴.  
۷۵- همان، ص ۲۳۶.  
۷۶- همان، ص ۲۳۷.  
۷۷- همان، ص ۲۳۹.

نگاهی به خاطرات صبحی

- ۷۸- همان، صص ۲۴۰ - ۲۳۸.
- ۷۹- همان، ص ۲۴۰.
- ۸۰- همان، ص ۲۴۱.
- ۸۱- همان، صص ۲۴۴ - ۲۴۳.
- ۸۲- همان، ص ۲۶۴.
- ۸۳- همان، ص ۲۴۷.
- ۸۴- همان، ص ۲۴۸.
- ۸۵- همان، ص ۲۳۶.
- ۸۶- همان، ص ۲۳۷.
- ۸۷- همان، ص ۲۴۶.
- ۸۸- همان، ص ۲۵۱.



اظہارات و خاطرات آیت اللہ حاج شیخ حسین انکرانی درباره بابیگری و بهائیگری



فصلنامه مطالعات تاریخی

# اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی دربارهٔ بایبگری و بهاییگری

○ تقریر و توضیح: حجت‌الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (مُذَر)

۶۷

## اشاره

خطیب، سیاستمدار، دین‌شناس، تاریخ‌دان، نَسَابه و ادیب معاصر، آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی مشهور به «مرد دین و سیاست»<sup>۱</sup> (تولد: حدود شعبان ۱۳۱۰ ق - وفات: خرداد ۱۳۶۸ ش) از روحانیان مبارز و پرتکاپوی عصر ماست که در جمیع مراحل مبارزهٔ مستمر ملت ایران با استبداد و استعمار، از دوران جنگ جهانی اول تا جنبش ۱۵ خرداد و ۲۲ بهمن حضوری فعال داشت و مطالعهٔ حیات سیاسی و فرهنگی وی، درسها و تجارب بسیار ارزشمندی را برای کوشندگان راه استقلال و آزادی کشورمان به همراه دارد.

وی در محلهٔ سنگلج تهران (محدودهٔ پارک شهر کنونی) متولد شد و در کودکی، همراه پدر بزرگوارش، آیت‌الله حاج شیخ علی لنکرانی، از نزدیک شاهد تحولات جنبش مشروطه و مجاهدات مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری گردید. در مبارزه با قرارداد وثوق‌الدوله و نیز کودتای رضاخانی و پیامدهای سوء آن، همراه بزرگانی چون شهید مدرس، حاج آقا جمال‌الدین اصفهانی<sup>۲</sup> و شیخ محمدعلی شاه‌آبادی شرکت فعال جست و به همین علت بارها حبس و شکنجه و تبعید و ترور را تجربه کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰ در سنگر نمایندگی مجلس چهاردهم به ایراد نطق کوبنده علیه دکتر میلسپو (مستشار مشهور امریکایی و رئیس کل دارایی ایران) پرداخت و همچنین در خنثی سازی غائله پیشه‌وری (توطئه تجزیهٔ آذربایجان از کشورمان) نقشی مؤثر ایفا کرد.

با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (قدس سرّه) نیز مرحوم لنکرانی خاموش نشست و خاصه در مبادی آن، سهمی وافر داشت و از همین روی در قیام ۱۵ خرداد ۴۲

دستگیر و به زندان افتاد... و بالاخره پس از بیش از سه ربع قرن مبارزه مستمر با استبداد و استعمار و صهیونیسم، و دفاع پی‌گیر از حریم مقدس اهل بیت عصمت و طهارت سلام‌الله علیهم اجمعین در قبال حملات بهایی‌گری، قادیانی‌گری، وهابی‌گری و کسروی‌گری، در سحرگاه جمعه ۱۹ خرداد ۶۸ پس از اقامه فریضه صبح بدرود حیات گفت و پس از تشییع با عظمت، در حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام روی در نقاب خاک کشید.<sup>۲</sup>

لنکرانی، هم‌پای مبارزات سیاسی و اجتماعی با استبداد و استعمار، از توجه و تعرض به ایادی و عوامل فرهنگی آنان غافل نبود؛ همانان که در قالب نحله‌ها و مسلک‌های انحرافی عرض وجود می‌کردند. او در این راه، اطلاعات و تجارب ناب و درخور ملاحظه‌ای داشت.

در این مقاله، نگاهی داریم به اظهارات و خاطرات آیت‌الله لنکرانی درباره بایبی‌گری و بهایی‌گری، و نیز اقدامات فرهنگی و سیاسی ایشان بر ضد آنها از اوایل دوران کودتای ۱۲۹۹ تا دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی. ضمناً در خلال مباحث، به برخی اسناد منتشر نشده تاریخی اشاره شده است.

### ۱- مهدویت، باور «امیدبخش» و اصل «کلیدی» در اسلام و تشیع

آیت‌الله لنکرانی، اصل «امید» را، شرط «بقا و حیات» فرد و اجتماع می‌شمرد و (به گفته نصرت‌الله فتحی، نویسنده و مورخ معاصر) تنها دارویی که به وی قوت قلب می‌داد «امید به آینده» بود. همواره می‌گفت: «یأس در نهاد من وجود ندارد»، و با وجود سختیها و مرارت‌های بسیاری که در زندگی کشیده و می‌کشید، تکیه کلامش این بود: «اگر همه چیز را از دست داده‌ام، خوش‌وقتم که امید را از دست نداده‌ام».<sup>۴</sup>

عمر طولانی لنکرانی، سراسر به جنگ با مستبدان و مستکبران گذشت، و در این راه، بویژه در زمان رضاخان، بارها طعم تلخ حبس و شکنجه و تبعید و دربه‌دوری را چشیده بود و به قول خود: در طول زندگی، کمتر شبی بود که سر راحت به بالین نهاده و فارغ از هراس و دغدغه، زیسته باشد. اما با وجود این، عمری حدود صد سال را تجربه کرد و باید گفت که چراغ عمر طولانی‌اش (که تنها یکی از حوادث «تلخ و سهمگین» آن می‌توانست انسانی را «دق مرگ» کند) در توفان بلایا، از روغن همین «امید مداوم به آینده»، سوخت می‌گرفت و تن به خاموشی نمی‌داد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، که «بیش از سه ربع قرن» از آغاز مبارزات پی‌گیر اجتماعی و سیاسی‌اش می‌گذشت، بارها خدا را شکر می‌گزارد که او را، به رغم همه خطرات و مخاطرات، زنده نگه داشته است تا اطلاعات و تجربیات کهن و ارزشمند خویش را - به رایگان - تقدیم نسل جوان انقلاب کند؛ نسل جوان و پرشوری که (با توطئه و ترفند رژیم پهلوی، و حامیان و آمران خارجی‌اش) رابطه‌اش با پیشینه پربار تاریخ خویش ناخواسته

ضعیف شده است.

لنکرانی، درست یک هفته پس از مرگ امام خمینی برای همیشه از پای درافتاد و در آن چند روز، پیوسته گفته بود: «امام خمینی رفت، من هم رفتی ام و... خواهم رفت.» در واقع، برخلاف سنت معمول در زندگی دراز دامن خویش، اینک مرگ را پذیرفته و نهال امید را به دست خود از بُنِ جان کنده بود؛ لاجرم مرگ، که از دیرباز انتظارش را می کشید، به سراغش آمد و جانش را ستاند.

لنکرانی اصولاً برای «ثبات قدم» و «استواری» افراد در زندگی (بویژه مبارزات اجتماعی و سیاسی) بهایی بسیار قابل بود و هرگاه می خواست در حق خود یا دیگران، دعایی کند (یا از شخصیتی، تعریف و تمجیدی نماید) بر ثبات قدم وی در زندگی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی انگشت می نهاد.

این دعای مشهور را، هم خود کراراً می خواند و هم به دیگران پیوسته سفارش می کرد که صمیمانه و از ته دل بخوانند: «یا الله یا رحمن یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبّت قلبی علی دینک.» نیز آیه شریفه رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ اَنْصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (بار پروردگارا، باران صبرت را بر ما فروریز و گامهایمان را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز گردان/ بقره: ۲۵۰) را فراوان تلاوت می کرد و تأکید می کرد: از این آیه برمی آید که صبر و ثبات قدم، مقدمه و شرط پیروزی بر کافران است و بدون این دو، نمی توان بر دشمن پیروز گشت.

آن گاه، بر بنیاد این اصل اصیل قرآنی (صبر + ثبات قدم ← پیروزی بر دشمن) می افزود: «صبر» و «ثبات قدم» در مبارزه، بدون «امید» به آینده روشن و پیروزی حتمی بر مشکلات و موانع، معنایی ندارد و بدون آن، چگونه می توان شکیبایی ورزید و به رغم سختیها و شکستها، پایداری نشان داد و از ادامه تلاش و مقاومت خسته نشد؟!!

از نظر لنکرانی؛ ابدیت و جاودانگی اسلام و قرآن (که از آن به «خاتمیت» تعبیر می شود) و وعده صریح و حتمی الهی در این کتاب شریف مبنی بر پیروزی اسلام در پایان تاریخ بر تمامی مکاتب و ادیان، آتش امیدی را در دل پیروان اسلام نبوی و علوی (ع) روشن می سازد که سبب می شود پیکار با مظاهر ظلم و کفر را تا صبحدم تحقق این وعده تخلف ناپذیر به دست مهدی آل محمد (عج)، بی وقفه ادامه دهند.

در تعلیقاتی که بر کتاب خاطرات سیاسی، تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی زده است می نویسد:

برادر!... توجه کن که چون اسلام ابدی است و قرآن هم ابدی بوده و وعده های قرآن هم ابدی و غیرقابل تردید است، قرآن فرموده است: «لیظهره علی الدین کله» (توبه ۳۳)،

بنابراین اسلام باید بر تمامی ادیان غالب شود.

ای شیعه! بیشتر توجه کن تا قرآن و عترت را، و اینکه تا قیامت از هم جدا نمی شوند، بهتر بفهمی. این کار را پیامبر خاتم (ص) شروع فرموده و حضرت امیر (ع) اجرای آن را پی ریزی کرده و ائمه اطهار (ع) ارتباط تاریخی آن را حفظ کرده و نواب عام آنان هر کدام در حدّ خودشان در این راه از هیچ گونه کوشش و فداکاری مضایقه نکرده و نمی کنند، تا زمینه ظهور حضرت مهدی (عج) [فراهم] شود و حضرتش این وعده الهی را کاملاً تحقق دهند که: ان الله لا یخلف المیعاد» (رعد: ۳۱).<sup>۵</sup>

لنکرانی، ارج گوهر «امید» را در التیام زخمها، جبران شکستها، و تجدید نو به نوبی حیات بشری، نیک می شناخت و از همین رو، برای اصل «مهدویت» در اسلام و تشیع، نقشی کلیدی قابل بود.

وی اعتقاد به مهدی مُنجی را مایه «دلگرمی و امید» شیعیان (در مبارزات خود) به «بقا و استمرار موجودیت» خویش تا زمان «پیروزی کامل و نهایی بر حریفان تیزچنگ» می شمرد و راز ستیز استعمار با این اصل بنیادین را نیز در همین نکته جستجو می کرد:

استعمار همواره در مبانی حیات و بقای ما اخلال می کند. اساس شیعه بر مهدویت است؛ اگر مهدویت نباشد شیعه رفته و اگر شیعه برود اسلام رفته است... مهدویت، اساس تشیع، و ضامن بقای ما است.<sup>۶</sup>

۷۰

از نظر وی: «یأس، دروازه مرگ است و مسلمان نمی تواند، هم مسلمان باشد و هم مایوس!»<sup>۷</sup> و آنچه که شیعه را در حرکت تاریخی «کلان» خویش، به رغم دریافت ضربات و لطمات بسیار از سوی دشمنان خویش، از یأس و نومیدی می رهاند و توان تحمل آنان را بالا می برد، اعتقاد به فرج کلی در آخر الزمان است.

به باور او، اعتقاد به امامت و ظهور فردی شاخص از خاندان پیامبر، با هویت و مشخصات کاملاً روشن و معلوم، عامل وحدت دینی و اجتماعی شیعه امامیه است و راه را بر تفرقه و انشعاب آنان توسط فرقه سازان و تفرقه افکنان تاریخ می بندد. در حاشیه بر یکی از کتب مرحوم فیض کاشانی نوشته اند:

موضوع خاتمیت و مهدویت، سدّ راه عجیبی در مقابل دین سازی و دکان سازی مستقل اینهاست. به همین جهت است که به عناوین مختلف می خواهند به جهت هر عنوانی باشد مستقیم و غیرمستقیم به این دو سدّ سدید رخنه نمایند، ولیکن آمده اند و رفته اند و موفق به کوچک ترین رخنه اساسی مؤثر در آنها نشده اند. فقط توانسته اند القای شبهه و ایجاد اضطراب فکری و نشر فساد نمایند و لله الحمد که «بادو و بادت سنّه اللّٰماء».

## ۲- اخلال در مبانی تشیع، ضربه به استقلال و آزادی ایران است

لنکرانی اخلال در اعتقاد به مهدویت را، تلاش در راه نابودی هویت جمعی و تاریخی شیعه، و تخریب بنیان حیات و موجودیت آن، می‌انگاشت و این نکته را در مورد استقلال و تمامیت ارضی ایران اسلامی نیز (که تشیع اثناعشری، حکم «ملاط» وحدت ملی آن را دارد) جاری می‌دانست و به جد معتقد بود که سقّ استقلال و تمامیت ارضی این کشور بزرگ را - در طول تاریخ، بویژه قرون پس از صفویه - با تشیع برداشته‌اند و، بنابراین هرگونه خدشه به مبانی این مذهب، و باورها و سنتهای امیدزا و حرکت‌بخش آن، خصوصاً سنت عزاداری سالار شهیدان حسین بن علی (ع) و انتظار ظهور مهدی آل محمد (عج)، رخنه افکندن در اساس استقلال و یکپارچگی این کشور خواهد بود.

از این رو، جریانها، فرقه‌ها و مسلکهای مجعولی را که به اشکال گوناگون این باور حیات‌بخش را هدف حمله خویش قرار داده و می‌دهند، به زیان مُلک و ملت ارزیابی می‌کرد و آنها را برای جامعه و تاریخ ایران، خطر ساز و زیان‌بخش می‌شمرد و می‌کوشید (همچون هر موج فکری یا سیاسی متضاد با مبانی هویت ملی این دیار) ریشه‌ها و سرچشمه‌های «بیرونی و استعماری» را در پیدایش و گسترش آن جریانها و مسلکها ردیابی کند.

در اوایل دوران استقرار جمهوری اسلامی ایران، گفته بود:

سِنَم و مبدأ تحرّکم در زندگی، طولانی است و تمام آناتِ عمرم بحمدالله به خدمت و تحرک در راه پیشرفتهای مدنی صالح کشورم، ایران اسلامی شیعه، گذشته است، برای اینکه ملت ایران بتواند با خیال راحت‌تر موفق به ذخایرش برای یوم‌المعاد بشود که: «الدنیا مزرعه‌الآخرة» و «لامعاد لمن لامعاش له»، که بهترین طریق آن خدمت به بندگان خدا است، چنان که پیغمبر اسلام (ص) خدمت به عبادالله را از افضل عبادات شناخته است...

حکومت اسلامی هم، که بحمدالله به شکل جمهوری اسلامی ایران نصیب ملت ما شده، آرزوی دیرینه من و هر مسلمان بیدار متوجه مخصوصاً شیعه دائم‌الانتظار بوده است، و ایران را چون ظرف مذهب و ملیتم و نیز زادگاهم می‌باشد، دوست دارم و خیلی هم دوست دارم و عاشق آن هستم و بدین جهت با کوچک‌ترین خدشه و اخلال در آنچه که جزء شرایط مستمر بقاء ما در سایه تشیع است دشمنم و با آن جنگیده و خواهم جنگید...

استعمار غرب و شرق، و شرق و غرب، همیشه کمر به جنگ با شیعه بسته بوده و بسته است و خواهد بست و خدای واحد و احد را شاهد می‌گیرم که اگر استقلال کامل ایران شیعه برود، ایران می‌رود و اگر ایران شیعه برود اسلام رفته است، برای اینکه تجربه نشان داده که شیعه، به طور روزانه، بهانه‌های تحرک دارد و همیشه در حال امید و انتظار است

و به هیچ چیز هم غیر از اصلاح کامل جهانی اکتفا نمی‌کند، و این هم راز بقای او است. این است راه من و این است روش من، و از خدا می‌خواهم که از بزرگ‌ترین مواهبش که صبر و ثبات است نصیبم فرماید و محرومم نفرماید که (بر این زادم و هم بر این - ان شاء الله - بگذرم)...

### ۳ - بهائیت، ستون پنجم استعمار

لنکرانی، به دلیل عمر بلند خویش با رجال و جریانها و جنبشها و نحله‌های گوناگون ایران معاصر، آشنایی بسیار و بعضاً منحصر به فرد داشت و چون می‌کوشید همه چیز را از «بنیاد» و «سرچشمه» آن بررسی کند، از فرقه‌سازها و مسلک‌تراشیهای دو قرن اخیر در کشورمان، و تطوراتی که در طول زمان یافته بود، آگاهیهای ریشه‌ای و بنیادین داشت.

بر پایه این ریشه‌کاویها، لنکرانی، «بائیت» و دو شاخه اصلی منشعب از آن: «ازلّیت» و «بهائیت»، را، از بنیاد، فرقه‌هایی دست ساخت استعمار می‌شمرد که در طول زمان بین کانونهای استکباری جهان: ابتدا روس تزاری و بعداً انگلیس و امریکا، دست به دست شده و در نهایت به صورت «ستون پنجم ویژه امریکا و صهیونیسم» در جهان و ایران درآمده است، بی‌آنکه پیوند و همکاری خویش را با دیگر کانونهای استکباری جهان بگسلد.

در مقدمه بر کتاب خاطرات مستر همفر پیرامون بستگی فرقه ضالّه بایّه به سیاستهای خارجی چنین می‌نویسد:

... به نیرنگ انگلستان، با دست روسیه تزاری، بایّه و بهائیه و ازلیّه به شکل یک کانون جاسوسی و ستون پنجم ایجاد شد که علی محمد باب، پس از باز شدن مشت رسوایی‌اش، با کفایت و درایت بزرگمرد تاریخ ایران مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر اعدام شد و دو وارث پیش ساخته شده او (روی سابقه خدمتگزاری‌شان) بین روس و انگلیس تقسیم شدند که حسینعلی موجد بهائیت به نام بهاءالله در سهم روسیه تزاری، و برادر او یحیی موجد ازلیّت به عنوان صبح ازل در سهم انگلستان قرار گرفتند<sup>۱</sup> که هر کدام سهم‌الارث خود را متصرف شده و در خدمت مستقیم خود درآوردند...

ولی چندی بعد از تغییر رژیم تزاری روسیه به رژیم بالشویکی، بهائیت سهم روس هم نصیب انگلستان شد و در اثر جنگ دوم جهانی و تفوق میراث‌خوار استعمار، بهائیت هم ضمیمه دستگاه جاسوسی امریکا گردید و مانند وهابیسیم و صهیونیسم (مخلوق انگلستان) شش دانگ به خدمتگزاری عموسام و در کنف حمایت بی‌دریغ «ینگی دنیا» درآمد. و اما ازلیها، به بهانه اینکه دین سابق، نسخ شده است و چون مرگ یحیی صبح ازل هم قبل از تشریح جدید

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

بوده و تکلیفی در بین نیست و دوران فترت است و حکمی هم در دوران فترت نیست (!) خود را از حلقه دین خارج ساخته و کاملاً به طرف اباحت مطلق رفته‌اند و ظاهراً تشکیلات خاصی هم ندارند و در روابط با دیگران و غیر خودشان هم بی تفاوت و لایشرط هستند، ولی نسبت به انگلستان خودشان (با [وجود] ضعف شدید و نکس او) وفادار مانده‌اند.<sup>۹</sup>

این نکته که بابیان (پس از مرگ باب) میان روس و انگلیس دست به دست شده‌اند، از سوی مورخان معاصر نیز تأیید می‌شود.

اسماعیل راین تصریح می‌کند که بهاییها، سهم روس شدند و ازلیها، بویژه پس از سلطه انگلیسیها بر قبرس (و بیرون رفتن آن از چنگ عثمانی) از پشتیبانی لندن برخوردار شدند.<sup>۱۰</sup> کسروی می‌نویسد:

آنچه دانستیم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس به همبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهایی‌اش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسول خانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهران و آشکار هواداری از بهاء و دسته او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاها، آزادی به ایشان داده شد.

از آن سو انگلیسیان به نام هم‌چشمی که در سیاست شرقی خود با روسیان می‌داشتند، به میرزا یحیی صبح ازل که از بهاء جدا گردیده دسته دیگری به نام ازلیان داشت، پشتیبانی می‌نموده‌اند. بویژه پس از آنکه جزیره قبرس، که نشیمنگاه ازل می‌بود، به دست ایشان افتاده که دلبستگی‌شان به او و پیروانش بیشتر گردیده.

چاپ کتاب نقطه‌الکاف که پروفیسور براون به آن برخاسته و آن «مقدمه» دلسوزانه‌ای که نوشته اگر چه عنوانش دلسوزی به تاریخ و دلبستگی به آشکار شدن آمیغهای تاریخ است، ولی انگیزه نهانی‌اش پشتیبانی از ازل و بابیان می‌بوده.

سالها چنین می‌گذشته و از دو دسته، آن یکی پشتیبانی از روسیان می‌دیده و این یکی از هواداری انگلیسیان بهره می‌جسته، و این پشتیبانی و هواداری در پیشامدهای درون ایران نیز بی‌هنایش<sup>۱۱</sup> نمی‌بوده، تا هنگامی که جنگ جهانگیر گذشته [جنگ جهانی اول] پیش آمده. چون در نتیجه آن جنگ، از یک سو دولت امپراتوری روس با سیاستهای خود برافتاد و از میان رفت و از یک سو دولت انگلیس به فلسطین، که عکا کانون بهایی‌گری در آنجاست<sup>۱۲</sup>، دست یافت. از آن سوی تا این هنگام میرزا یحیی مرده و دستگاه او به هم خورده و ازلیان، چه در ایران و چه در دیگر جاها، سست و گم‌نام گردیده بودند. این پیش‌آمدها آن حال پیش را از میان برده است.<sup>۱۳</sup>



دکتر فریدون آدمیت نیز در کتاب امیرکبیر و ایران (چاپ نخست)، ضمن اشاره به نزاع و کشمکش میان هواداران باب، و انشعاب آنان به بهاییان (اتباع حسینعلی بهاء) و ازلیان (پیروان یحیی صبح ازل)، سخنان درخور توجهی دارد:

در اوایل سال ۱۲۸۵ [قمری] بهاءالله و اتباعش را به عکا، و صبح ازل و اصحابش را به جزیره قبرس که در آن موقع جزء امپراتوری عثمانی بود فرستادند. میرزا حسینعلی کاغذی از ادرنه به ناصرالدین می‌نویسد و در آن، شاه را «ظل الله فی الارضین» خطاب می‌کند و خود را «عبد ذلیل» می‌خواند و این پیشوای مذهبی التجا و انابت می‌کند که اجازه داده شود به ایران بازگردد.<sup>۱۴</sup> کرزن نیز از صبح ازل یاد کرده می‌نویسد: «فعلاً در جزیره قبرس می‌باشد و دولت انگلیس یک مقرری درباره او و اتباعش برقرار نموده است.»

چنان‌که ملاحظه می‌گردد ازلیان (بابیان) به حمایت انگلیس پشت‌گرم، و روسها نیز میرزا حسینعلی و بالتیجه بهاییان را زیر حمایت گرفته بودند و به همین جهت است که ادوارد براون به طبع نقطة الکاف<sup>۱۵</sup> که جانشینی صبح ازل را ثابت کرده و مقام میرزا حسینعلی را غصبی می‌نماید، دست یازیده و یک مقدمه پرآب و تابی بر آن نوشته که اگر درست در آن دقت شود از یک دست بایبها را حمایت نموده غم آنان را می‌خورد و از دست دیگر بهاییان را تحقیر کرده پرده از روی مقام غصبی آنان برمی‌دارد.

انسان وقتی که کتاب یک سال در میان ایرانیان (A year amongst the Persians) تألیف ادوارد براون را مطالعه می‌کند می‌بیند این مرد دانشمند انگلیسی چگونه با عبا و ردا و تسبیح و سجاده در ایران مسافرت کرده و در یزد و کرمان به تریاک کشیدن نیز مشغول شده و بیشتر مصاحبت خود را با مردم عوام می‌کند و محور صحبت او در همه جا و همه وقت از بابی‌گری می‌باشد، آن وقت می‌فهمد این افسر آزموده انگلیسی چقدر در نشر عقاید بابی‌گری کوشیده و چه خدمت بزرگی به دولت خود کرده است. به همین جهت «والتین چیروول»، مخبر معروف روزنامه تایمز، که از جمله کسانی بود که در مورد پیمان نحس ۱۹۰۷ وزارت [امور] خارجه انگلیس با وی مشورت کرد، در کتاب معتبر خود مسئله شرق وسطی یا چند مسئله سیاسی راجع به دفاع هندوستان، بهاییان را جاسوس روسها معرفی می‌کند. وی کاپیتان تومانسکی<sup>۱۶</sup> (Captain Toumansky) را از مبارزترین مأموران و عاملان آن دولت قلمداد می‌نماید، و حتی اشاعة بابی‌گری را نتیجه علاقه روسها و اقدام در انتشار آثار آنان می‌داند. این مورخ معتبر اضافه می‌کند که تومانسکی در این راه به دولت متبوع خود خدمت کرد. ما هم با همین سنخ استدلال، ادوارد براون انگلیسی را از کسانی می‌دانیم که مأموریت‌های رسمی در اشاعة این مذهب سیاسی داشته است و با انتشار

آثار بابیها و نوشتن مقالات متعدد درباره آنها مساعی زیادی به خرج داده. جنگ بین‌المللی گذشته در سرنوشت بابیها مؤثر گردید و سقوط حکومت تزار به عمر حمایت آنان از بهاییان خاتمه بخشید. از آن طرف سرزمین فلسطین به دست انگلیسها افتاد و بهاییان را به سوی خود کشیدند و لرد آللنبی حاکم نظامی حيفا متعاقب آن، نشان مخصوص و لقب «سر» (Sir) به «عبدالبهاء» داد و عکس مخصوصی در آن مجلس برداشته شده که در «کتاب صبحی» دیده می‌شود. از این پس بهاییان نیز در کادر سیاسی انگلیسها وارد گردیدند و «این نهر هم به رود تایمز ریخت.» خلاصه آنکه، همان کاری را که کاپیتان تومانسکی انجام داده ادوارد براون نیز برعهده داشته است.<sup>۱۷</sup>

آدمیت در چاپ پنجم امیر کبیر و ایران<sup>۱۸</sup> گفتار فوق را تلخیص کرده با اشاره به ماجرای اعطای لقب سر و نشان نایت‌هود (شوالیه) از سوی لرد آللنبی (حاکم انگلیسی حيفا) به عباس افندی، می‌افزاید: «از آن پس عنصر بهایی چون عنصر جهود، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به آن فرقه پیوسته‌اند، و همان میراث سیاست انگلیس به امریکاییان نیز رسیده است.»

اعطای لقب «سر» و نشان «نایت هود» توسط ژنرال آللنبی (فرمانده قشون بریتانیا در اشغال سرزمین فلسطین) در پایان جنگ جهانی اول به عباس افندی (پیشوای بهاییان)، که به پاس خوش خدمتیهای وی به قشون اشغالگر صورت گرفت<sup>۱۹</sup> از واقعیات مسلم و مشهور تاریخ معاصر است و تصویر آن در کتب متعدد، از جمله: خاطرات صبحی و کشف‌الحیل آیتی به چاپ رسیده است. این امر، همراه با صدور الواح متعدد توسط عباس افندی در ثنای پادشاه انگلیس، دم خروس بستگی رهبر بهائیت به انگلستان (از اوایل قرن بیستم به بعد) را کاملاً فاش ساخته و ما را از هرگونه بحث و استدلال در این باره بی‌نیاز می‌سازد.

افزون بر آنچه گفتیم، بهاییانی چون حبیب‌الله عین‌الملک هویدا (پدر امیرعباس هویدا) در کشف رضاخان و معرفی و تحویل او (توسط سر اردشیر ریپورتر) به بریتانیا برای انجام کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ مؤثر بودند<sup>۲۰</sup> و رضاخان در قول و قرارهایش با لندن، وعده‌هایی نیز درباره آزادی فعالیت سیاسی و تبلیغاتی آنها در کشور، به بیگانگان داده بود (که بخشی مهمی از آنها در زمان پسرش، با میدان دادن به امثال دکتر ایادی، اجرا شد).

درباره وابستگی بهائیت به آمریکا، در اعصار اخیر، نیز شواهدی کاملاً روشن وجود دارد که بعضی از آنها هم اینک قابل حس و لمس است، و شواهد تاریخی، قدمت وابستگی این فرقه به عموسام را به حدود یک قرن پیش می‌رساند.

برای نمونه، زمانی که مستر شوستر، مستشار مشهور امریکایی، در اوایل مشروطه دوم به

عنوان رئیس کل دارایی ایران به کشورمان آمد، جمعی از بهاییان تهران طبق دستور محفل بهایی در هنگام ورودش به تهران، به استقبال وی شتافتند<sup>۲۱</sup> و اساساً در انتخاب شوستر برای این امر، کاردار (قلابی) سفارت ایران در امریکا، علیقلی خان نبیل الدوله (عضو فراماسونری امریکا و مرید عباس افندی)<sup>۲۲</sup> نقش اساسی داشت. دکتر میلسپو - دیگر مستشار امریکایی - هم که پس از شوستر به ایران آمد، بویژه در دوران دوم مأموریتش در ایران (اوایل سلطنت محمدرضا) برخی از مسئولان دارایی را از میان این فرقه برگزید، که مورد اعتراض برخی از نمایندگان مجلس چهاردهم (نظیر لنکرانی) و مطبوعات وقت واقع شد.

لنکرانی، به جد معتقد بود که ابرقدرتها، به رغم اختلافات و تضادهایی که بر سر منافع با هم دارند، در ستیز با اسلام تشیع، اشتراک نظر و وحدت عمل دارند. او می گوید: «همیشه گفته‌ام که جنگها و قراردادهای موضعی قابل تغییر نیست. برای اینکه [استعمارگران در این گونه موارد] نفع مشترک و ضرر مشترک داشته و با هم همکاری دارند. آن، قراردادهای عمومی است که قابل تغییر است و ممکن است ناگهان عوض شود... الآن بین جبهه شرق و غرب، علیه ایران و تشیع، همکاری و اتحاد موضعی است. به دیگران کار ندارند؛ به ایران شیعه کار دارند.»<sup>۲۳</sup> در همین زمینه، در مقدمه بر خاطرات همفر (صص ۱۲۶ - ۱۲۴) می نویسد: «ایرانیان، متوجه باشید! انگلیس، امریکا، فرانسه، روسیه، چین، و هر مملکت اسلامی به معنی الاعم و اقمار مسلم و غیر مسلم آنها، همه با اسلام، بالاخص شیعه (بلی مخصوصاً شیعه) مخالفت می کنند. وقتی که می گفتیم و [می] نوشتیم: باییت، بهاییت، وهابیت، مادیت به معنی الاعم، همه علیه ما در مخالفت با ما هماهنگ اند، ببینید چه خوب فهمیده بودیم؟»

نیز در نوشته‌ای به خط ایشان، مربوط به اواخر دهه ۱۳۵۰ش، می خوانیم:

خوب توجه شود که فرهنگ تحمیلی استعمار، اول رابطه نسل معاصر را - از طریق برنامه‌های استعماری - با تاریخش، حتی با تاریخ معاصر و بلکه تاریخ روزش، قطع کرد تا عوامل منحرف معلّم<sup>۲۴</sup> آنها بتوانند با توطئه‌های مخصوصی و مقدماتی که از منبع خارجی برای وسیله شکار در اختیار آنها گذارده شده جلب توجه و ایجاد اعجاب در جوانهای علاقه‌مند به دین و ملیت هم بنمایند. ای عجب! انگلیس استعمارگر هندوستان رفت ولی مذهب قادیانی مخلوق همان استعمار در بین استعمارزدگان استعباد شده، چیزی از آن باقی گذاشت... عجب، روسیه تزاری خالق باییت و بهاییت و ازلیت رفت ولی مذاهب مجعول [یادشده] باقی مانده است!»

لنکرانی در اوایل دهه ۱۳۶۰ش، با استناد به اطلاعات مندرج در اسناد لانه جاسوسی امریکا راجع به بهاییت (منتشر شده توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام) و دیگر منابع،

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

هشدار می‌داد که: امریکا و صهیونیسم در پنج قاره میدان را برای دستگاه جاسوسی بهائیت باز کرده، حتی زمینه خرید خبرگزاری یونایتدپرس را برای بهاییها فراهم ساخته‌اند. او می‌دید که سران بهائیت از ایران گریخته، در آغوش امریکا جای گرفته‌اند، تا جایی که رئیس‌جمهور امریکا، رونالد ریگان، رسماً دستگیری و محاکمه جمعی از جاسوسهای این فرقه از سوی جمهوری اسلامی ایران را محکوم می‌کند (و پرخاش شدید امام راحل را برمی‌انگیزد) و از سوی دیگر تئوریسینهای وقت حزب توده (همچون احسان طبری) در آثار پیش و پس از انقلاب خود<sup>۲۵</sup> از آشوب بایبان به عنوان یک جنبش خلقی و انقلابی! یاد می‌کنند و از سران و سردمداران فتنه بابت به عنوان قهرمانان خلق! تجلیل می‌نمایند.

از نظر او، اشتراک و همکاری دو بلوک (ظاهراً متضاد) شرق و غرب در حمایت از این فرقه مجعول و استعماری، امری بسیار «بودار» و «عبرت‌انگیز» بوده، نشان از وحدت نظر و عمل آنان بر ضد تشیع داشت. در سخن‌رانی ۱۳ مرداد ۱۳۶۳ اظهار داشت: «الآن روس، امریکا، انگلیس و فرانسه [در حمایت از بهائیت] با هم همکاری دارند. همه دارند حمایت می‌کنند... و حساسیت و پی‌گیری مشترک مارکسیسم و کاپیتالیسم راجع به حمایت از جاسوسان بین‌المللی بهائیت، گویی خیلی بیشتر از شرکتات دیگر آنان است!»

۷۷

او، هم‌پای حمایت صریح امریکا از بهائیت، بهائیت را نیز در ضدیت با کیان نظام مقدس جمهوری اسلامی با امریکا هم‌سو می‌دید و این خبر از میان اخبار گوناگون مربوط به سالهای نخست پیروزی انقلاب برایش بسیار بااهمیت بود که اشعار می‌داشت: بودجه کودتای خطرناک نوژه علیه رژیم اسلامی در بیت‌الخیانه بهاییها کشف شده است؟!!

#### ۴- من نوکر سیدالشهدایم

جهان تشیع، در دهه‌های نخستین قرن ۱۳ هجری (برابر با اوایل عصر قاجار)، تحت عنوان «شیخی و متشرعی» با اختلاف جدیدی روبه‌رو شد که نخست جنبه علمی و اعتقادی داشت اما بزودی آفاق وسیع اجتماعی و حتی سیاسی یافت.

«شیخیه» به پیروان شیخ احمد احسائی اطلاق می‌شد که با طرح برخی افکار و عقاید شاذ خویش (همچون خدشه در «معاد جسمانی») در صف متحد شیعیان امامی شکاف افکنده بود و «متشرعه» نیز به کسانی بازمی‌گشت که همچنان بر تبعیت از فقهای اصولی پای می‌فشردند و شذوذات شیخیه را بر نمی‌تافتند. این اختلاف فکری - اجتماعی، که کمابیش به همه اقطار جهان تشیع (بویژه ایران و عتبات) سرایت کرده بود، در برخی از شهرهای کشورمان همچون تبریز، کشمکش و نزاع شدیدی را بین مردم پیش آورده، امنیت و آرامش را از آنان سلب کرده بود. تا

آنکه به همت و تدبیر یکی از فقیهان بزرگ تبریز، آن کشمکش به مقدار زیادی فرونشست. لنگرانی در شرح ماجرا می‌گفت: در دوران قاجار، زمانی، در تبریز، دعوی اختلاف فرقه‌ای بین شیعیان (با عنوان «شیخی» و «مشرعی») سخت بالا گرفته و زندگی را بر همه تلخ ساخته بود. فردی که از دروازه شهر وارد می‌شد در اولین کوچه و خیابان به گروهی برمی‌خورد که با چوب و چماق به سراغش می‌آمدند و با نگاهی آکنده از غیظ و غضب، می‌پرسیدند: «شیخی هستی یا مشرعی؟ یا لا موضعت را مشخص کن!» او (فی‌المثل) می‌گفت: من مخالف شیخیه، و هوادار مشرعه‌ام. و آن گروه، چه بسا شیخی از آب درمی‌آمدند و وی را به باد اهانت و کتک می‌گرفتند که چرا به مکتب شیخیان پای‌بند نیستی و از مشرعی‌ان؟! خیابان پایین‌تر، باز مواجه با گروه دیگری می‌شد که (مسلح به همان سلاحها) با خشونت همان سؤال را از وی می‌کردند که شیخی هستی یا مشرعی؟ و او، که آسیب وارده از ناحیه گروه پیشین هنوز آزارش می‌داد، از ترس تکرار آن مصیبت، می‌گفت: شیخی‌ام، و اتفاقاً این بار معلوم می‌شد که مهاجمین، مخالف شیخیان، و از گروه مشرعه‌اند، و در نتیجه باز هم هتک و شتم و ضرب می‌شد.

و همین گونه، خیابانها یا کوچه‌های دیگر و گروههای دیگر و سئوالات دیگر و طعن و ضربهای دیگر.

یک روز، همین ماجرا برای یکی از فقیهان اصولی بزرگ شهر پیش آمد: همین که وی پای خود را از دروازه شهر به درون نهاد، جمعی به سویش دویدند و - چنان که معمول بود و او نیز می‌دانست - با غیظ پرسیدند: چه اعتقادی داری و از کدامین گروهی؟ شیخی هستی یا مشرعی؟ عالم بزرگ مزبور، سینه‌ای صاف کرد و فرمود: «من نوکر سیدالشهدایم!» جماعت - چنان که گویی آنان را «برق» گرفته باشد - از این پاسخ (که سخت غیرمنتظره می‌نمود) جا خوردند و لحظاتی چند ساکت شدند و فکورانه به یکدیگر نگریستند. آخر، مگر می‌شد که نوکر سیدالشهدا نباشند و کسی را به جرم این نوکری، فروکوبند - و اساساً مگر کسی در آن شهر بود که، با افتخار، مهر نوکری سالار شهیدان را بر پیشانی خویش زده باشد؟! این بود که با احترام عقب رفتند و کوچه دادند و آن فقیه بزرگ راه خود را ادامه داد. خیابان پایین‌تر باز، در پاسخ گروه، همین را گفت و آنان نیز شوک زده شدند و پس از لختی فکر، احترامش کردند و راهش دادند که برود، و خیابان و خیابانهای دیگر...

عالم بزرگوار، که از این شکاف و تفرقه در صفوف دوستان آل محمد(ص) به غایت رنج می‌برد، پس از این رویداد، توسط یاران خویش در شهر ندا در داد که سخنی مهم دارم و همگان شب در مسجد گرد آیند.

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

آن شب، پس از نماز، عالم بزرگ در مسجد خویش منبر رفت و برای جمع انبوهی که - در پی دعوت وی - گرد آمده بودند، ماجرای صبح را باز گفت و سپس با تشریح از جمعیت پرسید: بگویید، کدامتان از نوکری سیدالشهداء گریزانید و با نوکران و شیفتگان این امام بزرگوار سر جنگ دارید؟! جماعت یک صدا فریاد برآورد که افتخار ما همه، آن است که نوکر سالار شهیدانیم و دست نوکرانش را می‌بوسیم. آن گاه عالم یاد شده با نطقی آتشین، شدیداً از مردم شهر انتقاد کرد که این چه بازاری است که گروهی از شما در سر هر کوی و برزن به راه افکنده‌اند و خلق خدا را به سین جیم می‌کشانند و چنان که فرد یا افرادی، بسته گروه و دسته‌ای دیگر، غیر از گروه و دسته آنان‌اند، آنها را به باد حمله می‌گیرند و زندگی را بر خود و دیگران تنگ کرده‌اند؟!

گفتار آن فقیه بزرگ - که از دل برخاسته بود - بر دلها نشست و آن رسم نامیمون، به همت وی، از سطح شهر برچیده شد...

لنکرانی، این داستان را، ضمناً شاهدهی بر اهمیت نقش «باورهای بنیادین شیعی» در اتحاد مردم این سرزمین، و جلوگیری از اختلافات سیاسی و اجتماعی و فکری آنان، می‌شمرد و بر لزوم حفظ این باورها تأکید می‌کرد.

## ۵ - علی محمد باب و چند نکته

### ۵ - ۱. رقیب باب در معجزه تندنویسی

میرزا علی محمد باب، بنیادگذار فرقه بابیه، در موارد متعدد، از جمله: در هنگام مناظره علمای تبریز با او، معجزه خویش را تندنویسی! و نگارش هزار بیت در یک روز اعلام کرده است.<sup>۲۶</sup> اعضا دالسلطنه، شاهزاده فاضل قاجار و وزیر علوم ناصرالدین شاه، در کتاب المتنبین (پیامبران ساختگی) که با عنوان «فتنه باب» توسط دکتر عبدالحسین نوایی به چاپ رسیده، می‌نویسد: مردم از علی محمد باب خواستند که همچون انبیا و اولیای الهی پیشین، به نشانه صدق ادعای خویش، معجزه‌ای رو کند و او «جواب داد: براهین من، دعوی من، مقالات من است. زیرا روزی هزار بیت می‌گویم و می‌نویسم.»<sup>۲۷</sup> به نوشته همو: باب در مجلس مناظره با علمای تبریز نیز گفت: «من به یک روز دو هزار بیت کتابت می‌کنم. که می‌تواند چنین کند؟» و البته ملامحمود نظام‌العلماء (مرتب‌ی ولیعهد) به طنز و تعریض به او تذکر داد: «من در زمان توقف در عتبات عالیات، کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می‌کرد و آخر الامر کور شد. البته شما هم این عمل را ترک نمایید والا کور خواهید شد.»<sup>۲۸</sup> در لوح مفصلی هم که باب از زندان ماکو به محمدشاه قاجار نوشته، می‌گوید: «... از قلم من در شش ساعت،

هزار بیت مناجات جاری گردد که احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی آن نیستند!!] و احدی فرق با ادعیه اهل بیت عصمت ننماید...»<sup>۲۹</sup>

مرحوم لنکرانی، در تندنگاری، رقیبی در همان عصر قاجار برای باب می شناخت که اگر تندنگاری، می توانست دلیل پیامبری باشد، او باید ادعای خدایی می کرد. این رقیب، مصباح الشریعه نائینی، ادیب، فقیه و خوش نویس عصر قاجار و مشروطیت، بود.

شادروان میرزا غلامعلی «مصباح الشریعه» نائینی (جد آقایان دکتر محمود و دکتر غلامحسین مصاحب) از اصحاب و محرران دانشمند محکمه آیت الله حاج شیخ علی لنکرانی (پدر حاج شیخ حسین لنکرانی) بود که حاج شیخ حسین نیز در نوجوانی نزد وی ادبیات خوانده بود. مرحوم لنکرانی اظهار می داشت:

حاجی میرزا غلامعلی مصباح الشریعه نائینی اصفهانی، ادیبی اریب، و تقریباً متمایل به مشرب اخباری بود.

وی، که از اصحاب و محررین محضر مرحوم پدرم بود، صاحب الفیه<sup>۳۰</sup> بود که در آن، به استقبال یا جنگ ابن مالک (صاحب الفیه معروف در نحو، که کتاب «سیوطی» در شرح آن نوشته شده) رفته و امتیازات و خصوصیات داشت. در بیتی از الفیه وی، با اشاره به الفیه ابن مالک، چنین آمده بود:

و هو بسبق و بتقدیم الزمن      حاز فنون العلم بالوجه الحسن

ایشان پدر مرحوم دکتر علی محمدخان و جد پدری آقایان و خانمهای مصاحب فعلی است. من صرف و نحو را نزد ایشان شروع کردم و اگر می بینید که در این زمینه کمی واردم، از جمله، نتیجه استفاده از محضر ایشان است. او دو قرآن کوچک با بهترین خط نسخ نوشته بود که یکی را برای شهید مبارزه با استعمار مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری تصنیف کرده بود و ایشان در عمامه می گذاشتند و دیگری را برای میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم. نیز بر روی تخم خربزه و کدو، سوره ها و آیاتی می نوشت که حیرت انگیز بود و اگر خود نمی دیدم باور نمی کردم و عجب در این است که در خط نستعلیق هم سریع القلم بود و ادعای علی محمد باب را که نگارش مقدار معینی از سطور را در روز، معجزه و کرامت خود شمرده بود، با نوشتن یک مقابل و نیم یا بیشتر از آن را در روز، زمینه تخطئه او قرار داده و می گفت: پس من هم باید خدای این پسرک باشم!<sup>۳۱</sup>

۵ - ۲. فرازگاه باب در آستانه اعدام

می دانیم که امیرکبیر، پس از سرکوب شورش بابیان در نقاط مختلف کشور، برای آنکه





نهال فتنه را از بیخ برکنند، به فکر اعدام پیشوای بابیان افتاد و با اقدامی قاطع، میرزا علی محمدباب را همراه یکی از مریدانش (میرزا محمد علی زنوزی ملقب به «انیس») در تبریز و در برابر چشم انبوه مردم به جوخه آتش سپرد.

هنگام اعدام باب، در مرحله نخست شلیک سربازان به او، به قتل نرسید. زیرا وی را به ریسمانی بسته، در هوا آویخته بودند، و هنگام شلیک سربازان، گلوله‌ای ریسمان او را پاره کرد و باب پیش از آنکه هدف تیر قرار گیرد به زمین افتاد. از این رو زمانی که دود تیرها فرونشست باب را از صحنه غایب دیدند و چه بسا برای برخی از تماشاچیان، به جد این شبهه پیش آمد که گلوله بر تن باب کارگر نبوده و او در حصن و حفاظ الهی قرار دارد، بنابراین ادعای او درست، و او فردی مؤید من عندالله است. اما زمانی که به جستجوی او برآمدند و متوجه شدند که از ترس جان معرکه را ترک گفته، در گوشه‌ای به حجره یکی از سربازان گریخته (به گفته برخی از مورخان) در آنجا پنهان شده است، همگان دریافتند که او فرد مفلوکی بیش نیست و ادعیه بابیت و قائمیت (بلکه نبوت و ربوبیت) همگی دروغ و برباد است. این بود که مجدداً او را به گلوله بستند و جسد سوراخ سوراخش را به خندق کنار شهر برده نزد درندگان افکندند.

مرحوم لنکرانی راجع به فرار باب پس از شلیک اول سربازان، نکته جالبی را نقل می‌کند که از زبان یکی از شاهدان ماجرا شنیده بود. ایشان می‌گفت: به یاد دارم یکی از نظامیان عصر قاجار که در دوران جوانی از نزدیک شاهد ماجرای اعدام باب در تبریز بود، روزی برای پدرم، حاج شیخ علی، چنین تعریف کرد:

من در جریان اعدام باب حضور داشتم. پس از پایان تیراندازی (اول) به باب، زمانی که دود و غبار ناشی از تیراندازی برطرف شد و صحنه اعدام قابل رؤیت گردید، دیدیم که ریسمان دار گسیخته و اثری از میرزا علی محمد باب نیست. برای لحظاتی چند، بهت و حیرت همه را فراگرفت و خصوصاً فرمانده فوج، سخت در اندیشه فرورفته بود که چرا مثلاً به سوی سیدی که با امام عصر (عج) در پیوند بوده و گلوله بر تن او کارگر نیست دستور آتش داده است؟! دقایقی بعد، خبر دادند که باب را یافته‌اند. فرد مزبور می‌گفت: اگر باب به جای معمول و معقولی پناه برده بود، با وضعی که پیش آمده بود امکان داشت تعداد زیادی از حضار به وی ایمان آورند و حتی بر آمران و عاملان تیراندازی به سوی او شورش کنند. اما نکته این است که باب، از ترس جان، به مستراح گریخته بود! (می‌دانیم که مستراحهای سابق، گودالی بزرگ در زیر خود داشت که می‌توانست کثافات وارده را به مدت چند ماه بلکه بیشتر در خود جذب کند.) ظاهراً جناب باب! در آن وانفسا، جایی

بهرتر از مخزن کثافات نیافته بود!

فرمانده فوج که در آستانه ایمانی ژرف به علی محمد باب قرار داشت، زمانی که بر سر چاه توالت آمد و مدعی قلبی را با آن حال زار، در چاه مستراح دید، یک باره تا ته مطلب را خواند و دقّ دلّی اش را با ضربات شدیدی که هنگام بیرون آوردن باب از چاه، بر سر و روی وی وارد می‌آورد و فحشهای شدیدتری که می‌داد یک جا و یک باره بیرون ریخت!<sup>۳۳</sup>

### ۵-۳. نهج البلاغه کجا، تُرّهات باب کجا

میرزا یحیی دولت‌آبادی (متوفی ۴ آبان ۱۳۱۸ ش)<sup>۳۳</sup> از سران مشروطه سکولار، و از عوامل مؤثر در سیاست کشورمان در فاصله مشروطه اول تا تأسیس رژیم پهلوی است. پدر وی، میرزا هادی دولت‌آبادی، قائم‌مقام «میرزا یحیی صبح ازل» بود. بی‌جهت نیست که میرزا هادی، نام فرزندانش را نیز یحیی و علی محمد گذاشته بود. به علت همین سوابق، و نیز شهرت ریاست میرزا یحیی دولت‌آبادی (پس از پدر) برازلیان، میرزا یحیی نزد عالمان بزرگ اصفهان و تهران (آقا نجفی اصفهانی، میرزا محمد حسن آشتیانی، و حتی سید محمد طباطبایی) متهم و مطعون به بابت بود و آوازه انحراف پدرش میرزا هادی - به اعتراف خود میرزا یحیی - حتی تا سامرای میرزای شیرازی نیز رفته بود. چنان که شهید مدرس نیز در مجلس شورای ملی پنجم با اعتبارنامه میرزا یحیی مخالفت کرد.

آیت‌الله لنکرانی نیز داستانی را در باب میرزا یحیی دولت‌آبادی نقل می‌کرد که حاکی از تبّه (و شاید هم بی‌اعتقادی همیشگی) میرزا یحیی نسبت به علی محمد باب، و بیزاری وی از مرام خرافی و استعماری بابت است. لنکرانی می‌گفت:

در اوایل دوران رضاخان، روزی بر میرزا یحیی دولت‌آبادی وارد شدم. کتاب شریف نهج البلاغه را در برابر خود گشوده بود و دو زانو روی آن خم شده و مطالعه می‌کرد. من که رسیدم سر برداشتم و زمانی که به من نگریست، دیدم چشمانش، از گریه، سرخ و اشکبار است. با حالت تأثیری گفت:

- نجاست<sup>۳۴</sup> من بر میرزا علی محمد باب شرف دارد. اگر دین و معارف آن، همین است که این کتاب می‌گوید، پس او چه می‌گوید؟! این سخنان بلند نهج البلاغه کجا و لاطائلات باب کجا؟!

در تأیید روایت لنکرانی، نکاتی درخور توجه است:

۱. فروغ دولت‌آبادی (دختر میرزا یحیی) می‌نویسد: پدرم «در روزهای آخر عمر به

نگارش زندگی علی بن ابی طالب [علیه السلام] پرداخت و با آنکه شب و روز و حتی در آخرین روز حیات از نگارشش فارغ ننشست متأسفانه مجال اتمام آن نیافت.<sup>۳۵</sup>

۲. به رغم شهرت میرزا یحیی دولت‌آبادی به بابیت (شاخه ازل‌گری)، برخی از دوستان و مرتب‌تین با وی نظیر احتشام السلطنه، اتهام مزبور را بی‌پایه می‌شمردند.<sup>۳۶</sup> خود یحیی نیز انتسابش به فرقه ازل‌ی را انکار می‌کرد.<sup>۳۷</sup> و حتی ظاهراً طی مقاله‌ای در روزنامه فارسی زبان چهره‌نما (چاپ مصر) از آیین باب تبرّی جسته است. عباس افندی (پیشوای بهاییان) در یکی از الواح خود و نیز مقاله‌ای که برای چهره‌نما فرستاده، می‌نویسد: «در این ایام در روزنامه چهره‌نما به کلی از گرایش به بابیت انکار و استکبار نمود و خود را عاری و بری از میرزا علی محمد باب شمرد.»<sup>۳۸</sup>

۳. فضل‌الله صبحی مهتدی (منشی و کاتب مشهور عباس افندی در عکا، و داستان‌سرای معروف رادیو ایران) از کسانی است که پس از مرگ عباس افندی، از بابیت و بهائیت به دامان اسلام بازگشت و حتی با نوشتن دو کتاب خاطرات صبحی و پیام پدر بر ضد بهاییان، مخالفت شدید آنان بر ضد خویش را برانگیخت. میرزا یحیی دولت‌آبادی، در کوران مبارزه بهاییان با صبحی، او را پناه داد و به آموزگاری در مدرسه خویش، مدرسه سادات، برگماشت.<sup>۳۹</sup>

۸۴

۴. تبرّی از باب و بابیت، در خانواده میرزا یحیی، سابقه دارد، که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم: میرزا هادی دولت‌آبادی (پدر یحیی) در زمان ناصرالدین شاه، زیر فشار علما، بالای منبر رفت و صراحتاً از باب تبرّا جست و به قول فاضل مازندرانی، مُبلّغ و مورخ مشهور بهایی: «به کرات و مرات در اصفهان بر سر منبر تبرّی از حضرت اعلی [علی محمد باب] نمود و سب و لعن کرد.»<sup>۴۰</sup> روی همین جهت، سران بهائیت نظیر حسینعلی بهاء و عباس افندی (که کاملاً دور از دسترس علما و ملت و دولت ایران زیسته و محذورات میرزا هادی را نداشتند) در الواح خویش او را به شدت سرکوفت می‌زدند.<sup>۴۱</sup>

سیدعلی محمد دولت‌آبادی (برادر یحیی) نیز در سرگذشت خودنوشت خویش با اشاره به بابیه می‌نویسد: «وجود این طایفه ظالمة ملعونه که منشأ هزارگونه فتنه و فساد شد و باید خاک ایران از وجود آنها پاک شود.»<sup>۴۲</sup>

۵. ابوالقاسم افنان، از مورخان معاصر بهایی و خویشاوندان باب، از سید محمدعلی جمال‌زاده در ژنو شنیده که گفته است: «هنگامی که میرزا یحیی ازل در قبرس وفات نمود حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی در ژنو بود. به او پیشنهاد کردند که جانشینی ازل و زعامت ازل‌یها را قبول کند و به قبرس برود ولی او نپذیرفت و قبول نکرد و به طهران مراجعت نمود.»<sup>۴۳</sup>

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

شرح کامل ماجرا را می‌توان در روایت مرحوم سیدحسین مکی (مورخ و سیاستمدار مشهور) بازجست. مکی، با اشاره به پیشوای ازلیان (یحیی صبح ازل) می‌نویسد: «میرزایحیی معروف به صبح ازل، تا زنده بود ازلیها فعالیت و پیروانی داشتند، ولی پس از درگذشت میرزایحیی، با آنکه شنیده می‌شد که حاج میرزایحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلیه است، مع‌هذا دیگر از این فرقه اثر وجودی دیده نشده و از بین رفتند و این خود، معمایی به وجود آورده بود که چطور دیگر از پیروان باب و ازلی دیده نمی‌شود. و اگر حاج میرزایحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلی بود چرا درباره امیرکبیر [سرکوبگر جنبش بابیه و اعدام‌کننده باب] در پاریس سخن‌رانی جامع نموده آن را به چاپ رسانیده است؟ زیرا در این جزوه به طور فهرست‌مانند تمام خدمات و اقدامات امیرکبیر را ذکر نموده و او را ستوده است و حال آنکه به علت شدت عملی که میرزا تقی‌خان امیرکبیر نسبت به پیروان باب به خرج داده بود عموماً این فرق با نظر بغض و کینه به او نگریسته و به زشتی یاد می‌کردند. حاج میرزایحیی دولت‌آبادی که مردی دانشمند و محقق و چند دوره سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته چرا ازلی گشته و اگر ازلی بوده چرا باید میرزا تقی‌خان امیرکبیر را ستایش کند؟ تا اینکه آقای غلامرضا آگاه که از بازرگانان معروف و صدیق می‌باشند این معما را حل نموده، علل از بین رفتن ازلیها را برای نگارنده ذکر نمودند و چون این مسئله از لحاظ تاریخ اهمیت دارد از ایشان خواستم که آنچه برای نگارنده گفتند بنویسد و شرح ذیل را ضمن نامه‌ای مرقوم داشتند:

#### بعدالعنوان

چون فرموده بودید راجع به مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی آنچه فهمیده و دانسته بنویسم، عندالله عرض می‌کنم که در تابستان ۱۳۱۴ از طرف دولت شاهنشاهی به سمت نماینده به نمایشگاه بین‌المللی بروکسل به بلژیک رفتم. آقای حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی از سرپرستی محصلین در اروپا استعفا نموده و بی‌کار بود و با خانم و یک صبیّه‌اش در بروکسل و در یک اتاق محقر منزل داشتند و زبان فرانسه و عربی خوب می‌دانست و [در] هر فرصتی مقاله‌ای راجع به دین مقدس اسلام به فرانسه و عربی و فارسی می‌نوشت و در هر محفلی مقتضی می‌شد قرائت و همواره برای اسلام تبلیغ می‌نمود. چون قبلاً شنیده بودم که آقای حاج میرزایحیی دولت‌آبادی ازلی مذهب و جانشین صبح ازل است، در فکر فرورفته بودم که اعمال این شخص خدمت به اسلام است و من در عمرم از کسان دیگر کمتر دیده‌ام، پس چرا می‌گویند ازلی است. باری، پس از مراجعت به ایران، به کرمان رفتم با مرحوم حاجی علی‌اکبر صنعتی (پدر صنعتی‌زاده کرمانی) دوست شدم. صنعتی هم بین مردم مشهور به ازلی بود. در یکی از

ملاقاتها، صنعتی گفت:

من ازلی مذهب بودم. صبح ازل هر نامه به هر کس می‌نوشت دو رونوشت آن [را] هم می‌فرستاد در تهران و ولایات پیش دو نفر از مریدها. نامه آخری به آقای حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی نوشت که من می‌میرم و شما وصی و جانشین من هستید و دو رونوشت هم برای دیگران فرستاده، نامه عصری رسید و شب صبح ازل فوت کرد.<sup>۲۳</sup> سران ازلی تهران جمع شدیم رفتیم پیش آقای حاجی میرزایحیی که، شما به موجب رونوشت نامه آقا، جانشین صبح ازل هستید. جوابی نداد تا روز چهارم، همه را دعوت کرد منزلش در اتاقی روی فرش نشستیم. کلیه ۴۳ نفر سران ازلی ایران بودیم. گفت آقایان، دست از من بردارید. گفتیم به موجب دستخط صبح ازل، شما جانشین ایشان هستید. گفت اصل نامه هم پیش من است. گفتیم شما باید دستور بدهید. گفت: من می‌ترسم دستوراتی که می‌دهم عمل نکنید. گفتیم عمل می‌کنیم. گفت قسم بخورید. هر ۴۳ نفر قسم خوردیم که هر چه شما دستور بدهید جاناً و مالاً و ناموساً عمل می‌کنیم. گفت بیایید بیعت کنید. یکی یکی رفتیم دست به دست ایشان دادیم و بیعت کردیم و نشستیم. گفت این سماور را می‌بینید در بالای رف اتاق گذارده شده است؛ همه گفتیم بلی، می‌بینیم. گفت از این ساعت تا دستور ثانوی باید همه وسط مذهب شیعه اثنی عشری راه برویم و هر کار، شیعه مذهب انجام می‌دهند از غسل جنابت و نماز صبح دو رکعت و تقلید فلان مجتهد می‌کنند باید از این ساعت همه عمل کنید تا دستور ثانوی، که مردم بدانند شما شیعه هستید. گفتیم اطاعت، و حالا ۴۲ سال است که پیرو مذهب شیعه هستیم؛ هنوز دستور دیگری نداده است.

۸۶

بعد از یک سال هم آقای حاج میرزایحیی دولت‌آبادی به ایران آمد. یک سال هم در ایران بود، و در آبان ماه ۱۳۱۸ خورشیدی فوت کرده و مرحوم صنعتی هم مجلس ترحیم مرحوم دولت‌آبادی را در مسجد جامع کرمان برگزار نمود (باید متذکر شد که این فِرَق، مجالس ترحیم و تذکر را در مساجد منعقد نمی‌کنند بلکه در منازل برگزار می‌کنند).

آن وقت فهمیدم که مرحوم حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی که در بروکسل شب و روز برای اسلام تبلیغ می‌کرد مسلمان به تمام معنی بود و اگر اول عمر ازلی شده و صبح ازل او را جانشین خود کرد بعداً فهمیده که اشتباه کرده است، فرقه ازلی را به طور آرام و بدون سر و صدا با نیت پاک و سالم برداشته و مذهب شیعه را انتخاب نموده است و قسمی رفتار و عمل کرده که یک نفر ازلی در دنیا باقی نمانده و تمام مسلمان شده‌اند... با تقدیم احترامات، غلامرضا آگاه.<sup>۲۵</sup>

۵ - ۴. بایان جانفشان اولیه، بابی و بهایی (به معنای امروزی لفظ) نبودند

لنکرانی معتقد بود: بایان فداکار و جانفشان اولیه، که در قیامهای خونین زمان باب شرکت داشتند و خود را به آب و آتش می‌زدند، «بابی» و «بهایی» (به معنایی که امروزه از این کلمات مراد می‌کنیم) نبودند؛ بلکه شیعیانی ساده‌لوح و ره‌گم کرده بودند که در تشخیص «مصدق»، به خطا رفته، به عشق هواداری از «صاحب‌الزمان» و «قائم موعود هزار ساله شیعیان»، اسیر مشت‌بازیگران سیاسی شده بودند.

به گفته وی، سران بابیه، که نوعاً می‌فهمیدند چه می‌خواهند و چه می‌کنند، تکلیفشان معلوم است. برای نمونه، ملا محمدعلی زنجانی (موسوم به «حجت») که غائله بایان را در زنجان به راه افکند و توسط امیرکبیر سرکوب شد، صرفاً در پی دست‌یابی به قدرت و جاه و جلال بود، زیرا وی فردی درس خوانده بود و مسلماً سواد و اطلاعات دینی‌اش از علی محمد باب به مراتب بیشتر بود و قاعدتاً نیک می‌دانست که دعاوی باب هیچ‌گونه اصالتی ندارد. به همین نمط، کسانی چون قره‌العین و ملا محمدعلی «قدوس» و میرزا حسینعلی «بهاء» که افتضاح «بدشت»<sup>۴۶</sup> را به راه افکندند، اباحیینی بودند که می‌خواستند هرگونه مانع را از سر راه هوسبازی خویش بردارند.

اما توده هواداران اولیه باب (که جان‌فشانیها را هم نوعاً همانها می‌کردند) غالباً از کُنه ماجرا بی‌خبر بودند و هرچند با تشخیص خطا، ولی با همان امید و اعتقاد و آرزویی زیر بیرق باب جمع شده بودند که، ما شیعیان در طول تاریخ داشته و هنوز هم داریم.

مرحوم لنکرانی شواهد و قرائنی هم برای این امر نقل می‌کرد که در خور ملاحظه بود: لازم است به این نکته مهم تاریخی توجه بیشتری شود که افراد اولیه‌ای که به سراغ صیت و آوازه باب رفته‌اند، مؤمنین ساده‌لوحی بوده‌اند که (به زعم خود) سراغ کسی رفته‌اند که صرفاً داعیه ارتباط مستقیم با حضرت ولی عصر حجة‌ابن‌الحسن (عج) داشته و ادعای دیگری (اعم از مهدویت و نبوت و...) نداشته است.

می‌دانیم که در طول تاریخ اسلام، در غالب ازمنه، اشخاص صالح ممتازی در بین فرقه حقه شیعه اثنی عشری یافت می‌شده‌اند که با آن حضرت (عج) ارتباطاتی (البته یک طرفه) یافته و از افاضات ایشان به اشکال گوناگون بهره‌مند می‌گردیده‌اند. صاحب این صیت و صوت هم، خود را «باب» و درب ورود به معارف آن حضرت معرفی کرده بود و در نتیجه، جمعی از مردم (که از مسائل پشت پرده بی‌خبر بودند و اساساً قدرت تشخیص سره از ناسره را نداشتند) روی آرزوهای مقدس و ممتد تاریخی خویش، و شوق دست‌یابی به نجات از مظالم وقت، داعیه علی‌محمد «باب» را (به خطا) درست و واقعی پنداشته و به

سراغ او رفته‌اند.

به تعبیری روشن‌تر افرادی که به باب و دیگر سران وقت این فرقه پیوستند، غالباً خارج از طرز تفکر یاد شده راجع به باب، تصور دیگری نداشته و از نیات شوم و سرائر پلیدی که در طول تاریخ از طرف باب و دیگر سران بابیه تدریجاً کشف گردید بی‌اطلاع بوده‌اند. بنابراین، آن هیاهوی اولیه، نتیجه همان نیت خالص و صفای قلبی بوده که توده مردم داشته و لذا به مجرد اینکه میرزا علی محمد شخصاً ادعای مهدویت می‌کند به کلی از اطراف او پراکنده شده و به خانه‌های خود رفته‌اند. ضمناً باید توجه داشت که در آغاز امر، هیچ نوع از این دعاوی و دین‌سازیه‌ها (که بعداً کشف و آشکار شد) مطرح نبوده و به تدریج ظاهر شده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته و نهایتاً توسط عناصر آگاه مسلمان، و احیاناً عناصر تندرو و بی‌پروای بابی، افشا شده است.

آقای لنکرانی با تأکید بر این مطلب که «در مورد توده اولیه هوادار باب، که اقلیت کمی از ایشان در گوشه و کنار باقی مانده‌اند، به جاست تحقیقات بیشتری صورت گیرد»، افزودند: «باید بگویم خودم با آنچه ادعا و استدلال کردم عملاً مواجه بوده و سر و کار داشته‌ام. در این اواخر، من به چند خانواده در شهر زنجان برخورد کردم که به شعائر اسلامی و شیعی تماماً پای‌بند بودند و ضمناً میرزا علی محمد شیرازی را هم، فقط به عنوان یک سید عاری و بری از همه ادعاهای باطل، شناخته و قبول داشتند و در شب مرگ او روضه‌خوان آورده و به یاد حضرت سیدالشهداء (ع) عزاداری می‌کردند! برخی از این کسان، بعداً به وسیله خود من، با زحمات زیاد و انتظار مدت طولانی و تحمل مشکلات، موفق به گرفتن پاسپورت جهت زیارت عتبات شدند و پس از زیارت اماکن مقدسه ائمه اطهار علیهم‌السلام، حساب اموال خود را با مرجع وقت مرحوم آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف تصفیه کردند و پس از مراجعت به ایران، وسیله سفر حج خود را با مال تصفیه شده فراهم و به زیارت بیت‌الله نائل گردیدند. باید بگویم که سرمایه اولیه غائله بابیه نیز همین سنخ مردم متقی و متنسک، اما ساده‌لوح و بی‌خبر، بوده‌اند.» مرحوم لنکرانی می‌گفت: «درباره ملا حسین بشرویه‌ای باید تحقیق عمیقی صورت بگیرد که آیا او در جرگه بازیگران سیاسی و عناصر اباحی مذهب و ماجراجو و دنیاطلب (نظیر حسینعلی نوری و...) قرار داشته، یا از همین سنخ مردم مؤمن اما ساده و احساساتی بوده است؟ زیرا اظهار تأسف بشرویه‌ای از قضیه بدشت، و اعلام این مطلب از جانب وی که اگر در بدشت بودم قره‌العین و اصحاب بدشت را تماماً حد شرعی می‌زدم، این احتمال را پیش می‌آورد که کوششها و مبارزات وی در دفاع (نافرجام) از باب، جنبه بازیگری و اباحی‌گری نداشته و در واقع سوءتفاهمی بیش نبوده است. والله اعلم بحقائق الامور.»

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لکنرانی...

در این باره مؤیدات زیادی در تواریخ خود بابیه و بهاییه وجود دارد. میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ و مورخ مشهور بهایی) در تاریخ خود تصریح می‌کند: «... وقتی باب قیام فرمود، اهل اسلام عموماً، و شیعه امامیه خصوصاً، به جان طالب ظهور مهدی موعود بودند و او [یعنی باب] را مروج شریعت اسلامی گمان می‌کردند. و لهذا کبار علمای ایران در حوزه اتباع باب داخل شدند...»<sup>۲۷</sup>

مسیو نیکلای فرانسوی، عضو سفارت فرانسه در ایران عهد ناصری نیز در اثر جانبدارانه‌اش پیرامون علی محمد باب می‌نویسد: «نباید فراموش کرد که بابیه‌های اولیه - یعنی عامه - به هیچ وجه آگاهی تامی از مذهب جدید نداشتند و به طور صاف و ساده تصور ظهور امام مهدی را می‌کردند که باید شمشیر در یک دست و قرآن در دست دیگر پشت تمام ملل را در زیر قانون اسلام خم کند. اینها نیز مانند مسلمانان اما در عکس جهت عقیده داشتند که باب باید اعمالی را که از پیش راجع به امام مهدی خبر داده شده انجام دهد (عقاید آنها چنین بود تا موقع اجتماع بدشت که چشمهای آنها باز شد و دوباره بسته شد و بابیان تاکنون نیز این عقیده را حفظ کرده‌اند به استثنای اشخاص با معلومات و روشنفکر که اصل مقصود [= نسخ اسلام و تأسیس آیین جدید] را دریافته‌اند...»<sup>۲۸</sup>

۸۹

همو می‌افزاید: توده بابیان «باب را به منزله یک مفسری فرض می‌کردند که ... باید باطن قرآن را تفسیر کند، یعنی باید کلمات و روح آنها را تفسیر نماید... و از او متوقع بودند که پیشگوییهای احادیث و اخبار را محقق نماید...»<sup>۲۹</sup>

گزارش معاصران واقعه نیز مؤید اظهارات فوق است. کلنل شیل، سفیر انگلیس در ایران در زمان باب، در گزارش خود با پالمرستون (وزیر امور خارجه لندن)، مورخ نوامبر ۱۸۵۰، با اشاره به درگیری سخت بابیان زنجان (به رهبری ملا محمدعلی «حجت») با قشون دولتی اعزامی از سوی امیرکبیر و ناصرالدین شاه، می‌نویسد: «گفته می‌شود مدافعین زنجان اصلاً بابی نیستند. چون آنچه سربازها از بالای دیوار شنیده‌اند ندای لاله‌الله محمد رسول‌الله بوده و آنها به علت جور و ستم سربازان نسبت به آنان می‌جنگیدند.»<sup>۳۰</sup>

افزون بر این، تاریخ نشان می‌دهد که پاره‌ای از بزرگان بابیه زمانی که از ادعاهای جدید باب (قائمیت و...) مطلع شدند، از وی روی برگرداندند و از کار خویش اظهار ندامت کردند. ملا عبدالخالق یزدی و ملا محمدتقی هراتی، دو تن از این گونه کسان‌اند.<sup>۳۱</sup>

چرا راه دور برویم؟ تأمل در همان ماجرای بدشت، که نخستین بار، پرده از ماهیت واقعی و اباحی‌گرانه مسلک بابیت کنار رفت، مواد تاریخی خوبی را در تأیید نظریه لکنرانی به دست می‌دهد. به تصریح مورخان بابی و بهایی، زمانی که قره‌العین در دشت بدشت، سخن



از تغییر شریعت اسلام، و نسخ احکام آن، به میان افکند «هممه در میان اصحاب افتاد، بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند» و به رغم تدابیری که اندیشیده شد «هممه و دمدمه فرو نشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بربستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند.»<sup>۵۲</sup>

پخش خبر رویداد بدشت در بین بابیان دیگر مناطق نیز، با مخالفت و استیحا‌ش آنان روبه‌رو شد. حتی ملاحسین بشرویه‌ای با شنیدن این خبر گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کفر می‌نمودم.»<sup>۵۳</sup>

اصولاً باید توجه داشت که حرکت باب، با عنوان «بابیت»، یعنی با این ادعا آغاز شد که من «باب» علم امام زمانم، و شهرت وی در تاریخ به میرزا علی محمد «باب»، و شهرت آیینش به «بابیت» نیز دقیقاً گویای همین امر، و نشانگر نوع شناختی است که مردم - اعم از موافقان و مخالفان وی - از او و مسلکش داشته‌اند.

ضمناً او پس از طرح این ادعا، مدت کوتاهی (شش سال) بیشتر زنده نبود و در این مدت نیز همواره در حصر و حبس قرار داشت و وی از نزدیک در دسترس توده مردم نبود و بیشتر به نوایی از دور خوش بودند.

۹۰

در واقع، این باور تحرک بخش اسلامی و شیعی «مهدویت» بود که (البته با «خطای در تشخیص مصداق»، و صحنه‌گردانی بازیگران سیاسی) غوغای بابیت را در ایران اسلامی شیعه برانگیخت و جمعی از شیعیان (ساده‌دل) را حول پرچم کسی گرد آورد که مدعی باب امام عصر (یا العیاذبالله، خود او) بود و با ندای «یا صاحب‌الزمان» به جلادتها و تهورهای بعضاً کم‌نظیر و شگفت‌انگیز (در برابر قوای حکومت) واداشت. جالب اینکه سران بهابیت، همه آن تحرکها و جان‌فشانیها را به حساب خود واریز کرده، برای «مظلوم‌نمایی» و اثبات حقانیت خویش از آن خاطره تکان‌دهنده تاریخی بهره می‌جویند. در حالی که می‌دانیم، حسینعلی بهاء (پیشوای بهاییان) پس از تبعید از ایران به قلمرو عثمانی، و گشودن دکان ریاست و نهایتاً اعلام نسخ بابیت و ابداع مسلک جدید، سیاست تازه‌ای را اعلام و ترویج کرد که (چنان که خود در لوح به ناصرالدین شاه تأکید می‌کند) بر تندی و سرسختی و شورشگری بابیان بر ضد حکومت، مهر پایان می‌زد و پیروان باب را به اظهار اطاعت و بندگی در برابر سلطان فرا می‌خواند. در واقع، آن تحرکها و فداکاریهای عصر ظهور باب، آتش سوختنش از باورها و عقاید شوربخش و تحرک‌آفرین شیعه، بویژه باور مهدویت و انتظار مهدی موعود(عج)، نشأت می‌گرفت و اگر تحرکات یادشده را امتیاز و افتخاری به شمار آوریم - که نیست - نمره آن را باید به آیین تشیع داد که با آموزه‌های حرکت‌آفرین و شوربخش خویش، همواره

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

توان تحریر و برانگیختن انبوه پیروان خویش را بر ضد ظلم و استکبار دارد.

## ۶ - خاطرات کینیاز دالگوروکی را چه کسی در ایران منتشر کرد

در اوایل قرن جاری شمسی، کتابی به عنوان ترجمه یادداشتها (یا خاطرات و اعترافات) کینیاز دالگوروکی، جاسوس روسیه تزاری در ایران، در کشورمان نشر یافت که نویسنده آن، اشعار می‌دارد: در ژانویه ۱۸۳۴ برابر شعبان ۱۲۴۹ (حدوداً دو ماه پس از وفات عباس میرزا)، به عنوان مترجم و نایب دوم سفارت روسیه وارد تهران شد و با حسینعلی نوری بهاء و برادران وی در تهران پیوند یافت و از آنها برای جاسوسی و نیز نابودی برخی از رجال وطن‌خواه و ضدروسی پایتخت بهره گرفت. چندی بعد به روسیه بازگشت و از آنجا با مأموریتی جدید (تفرقه مذهبی بین شیعیان) به کربلا رفت و در درس سیدکاظم رشتی، با علی محمد باب شیرازی آشنا و دوست شد و به تدریج او را به ادعای بابیت و مهدویت تشویق و تحریک کرد. سپس بار دیگر، و این بار به عنوان وزیرمختار روسیه در ایران (یعنی همان پرنس دالگوروکی، سفیر مشهور روسیه در ایران زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار) به ایران بازگشت و هم‌خویش را مصروف نشر و ترویج مسلک باب و بهاء ساخت.

۹۱

ناشران خاطرات، در مقدمه کتاب، اظهار می‌دارند که یادداشت‌های مزبور در سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵م، با عنوان یک نفر سیاسی و روحانی، در مجله شرق (ارگان کمیسر خارجی شوروی) به چاپ رسیده است.

این کتاب، که تاکنون بارها و بارها توسط ناشران گوناگون ایرانی چاپ و منتشر شده است و بسیاری از علاقه‌مندان به پژوهش درباره بابیت و بهائیت، با آن آشنایی دارند، به شدت مورد مخالفت بهائیان قرار دارد و آنان به عللی که کاملاً قابل درک است<sup>۵۴</sup>، اصرار دارند که خاطرات مزبور را یکسره مجعول قلمداد کنند.<sup>۵۵</sup> این گروه، رساله‌ای نیز در ۸۲ صفحه در رد این کتاب نوشته‌اند که از طرف محفل ملی روحانی بهائیان در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ منتشر شده است. افزون بر بهائیان، برخی از نویسندگان غیربهایی نیز، همچون مجتبی مینوی، احمد کسروی، عباس اقبال آشتیانی و فریدون آدمیت، اصالت کتاب خاطرات را زیر سؤال برده‌اند.<sup>۵۶</sup>

متقابلاً، جمعی از پژوهشگران و محققان ایرانی و غیرایرانی، قرائنی در تأیید مندرجات این خاطرات ذکر کرده، نفی و انکار مطلق آن را بی‌وجه دانسته‌اند. آقایان مرتضی احمدی، در کتاب پرنس دالگوروکی و ضیاءالدین روحانی در مزدوران استعمار در لباس مذهب،

طی بحثی مستدل و متکی به شواهد و قرائن متعدد موجود در کتب معتبر بابی و بهایی (دال بر حمایت اعضای سفارت روسیه در ایران - از جمله: پرنس دالگوروکی - از باب و بهاء)، نشان داده‌اند که خاطرات منسوب به کینیاژ دالگوروکی مؤیدات قابل ملاحظه‌ای در تاریخ داشته، بنابراین واجد صحت و اصالت است.<sup>۵۷</sup> افزون بر این دو تن، آقایان محمدعلی خادمی (شیرازی) در بهاییان دیگر چه می‌گویند؟...، علی اکبر هاشمی رفسنجانی در امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، و عباس کاظم مراد در البایه و البهائیه و مصادر در استیها، یادداشتهای کینیاژ دالگوروکی را مورد بحث قرار داده، قرائن و شواهدی از تاریخ در تأیید مندرجات این یادداشتهای ارائه کرده‌اند.<sup>۵۸</sup> نیز باید از استناد آقای نورالدین چهاردهی (پژوهشگر و مورخ مطلع و آشنا با تاریخچه باب و بهاء) در کتاب خویش، به خاطرات کینیاژ دالگوروکی یاد کرد.<sup>۵۹</sup> با این حال پژوهنده تاریخ، در نقد بهائیت، و اثبات پیوند آن با دولتهای استعماری، نیازی به این کتاب و امثال آن ندارد و در خود آثار این فرقه، به قدری اسناد و شواهد تاریخی دال بر روابط سران این فرقه با کانونهای استکباری (از روس و انگلیس گرفته تا امریکا و صهیونیسم) یافت می‌شود که ما را از استناد به کتبی نظیر خاطرات مستغنی می‌سازد. اما کتاب خاطرات دالگوروکی، نخست بار از چه طریق و منبعی در اختیار جامعه ما قرار گرفته، توسط چه کسانی در ایران ترجمه و نشر یافته است؟

عبدالله مستوفی، دولتمرد و مورخ عصر مشروطه پهلوی، ترجمه خاطرات دالگوروکی به فارسی را پس از استقرار دولت کمونیستی در روسیه می‌داند. وی در کتاب مشهورش شرح زندگانی من می‌نویسد: «... کتاب یادداشت پرنس دالگوروکی، سفیر روسیه در تهران،... بعد از کمونیست شدن روسیه به فارسی ترجمه شده است.»<sup>۶۰</sup> دکتر میمندی‌نژاد نیز، تلویحاً انتشار خاطرات مزبور را به روسهای بلشویک نسبت داده، انگیزه آن را انتقام از انگلیسیها می‌داند که دسترنج سیاسی روسهای تزاری را ربوده، بهاییان را به طور انحصاری در اختیار گرفته بودند. وی با اشاره به حسینعلی بهاء، و با تعریض به فرزند وی (عباس میرزا) که از ژنرال انگلیسی مدال و نشان گرفت، می‌نویسد:

جانشینان وی [= بهاء] در حالی که خود را مظهر الوهیت می‌دانند از بندگان خدا که انگلیسی هستند مدال و نشان می‌گیرند - البته در ازای خدماتی که انجام داده و می‌دهند - این آقایان بزرگوار تحت حمایت انگلیسیها در نزدیکی خاک ایران مسکن دارند و به فعالیت مشغول‌اند... نه تنها انگلیسیها بلکه روسها هم در فکر بودند از این انتظار مذهبی ایرانیان استفاده کنند و آنها هم سعی نموده‌اند مهدی موعود را برسانند و چون انگلیسیها زرنگ‌تر بودند لذا حنای مهدی موعودی را که روسها آورده بودند رنگ نداد. روسها هم

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

کتبی انتشار دادند و این فتنه سیاسی را علنی کردند.<sup>۶۱</sup>

لنکرانی، توضیحات دقیق‌تر و شفاف‌تری می‌داد. وی می‌فرمود: متن این خاطرات را، اولین بار، نخستین سفیر دولت کمونیست روسیه پس از سرنگونی رژیم تزاری و پیروزی انقلاب اکتبر، در ایران ترجمه و نشر داد. پارک اتابک که فعلاً جایگاه سفارت روس در تهران است روزهای اولی که جهت ایجاد سفارت خانه به بلشویکها واگذار شده بود، حالت پارک عمومی را داشت که خانواده‌های تهرانی به داخل آن رفته، به تفریح و تفرّج می‌پرداختند. خاطرات دالگوروکی را، در همین زمان، سفیر روس کمونیست در ایران (روتشتاین) به دست عبدالحسین هژیر (نخست‌وزیر و وزیر دربار مشهور عصر محمدرضا پهلوی) ترجمه و منتشر کرد که آن روزها مترجم و منشی سفارت شوروی در ایران بود.

مرحوم لنکرانی از اینکه در بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده (و دیگر ایادی رسمی و غیررسمی روس کمونیست در ایران) ناجوانمردانه از آزادی به دست آمده توسط ملت مسلمان و مبارز ایران، سوءاستفاده کرده به جای هماهنگی و کمک به حل مشکلات تاریخی ملت، به صورتهای گوناگون، در عقاید و باورهای ملی و اسلامی این دیار اختلال می‌نمود و از جمله، جهت خدشه در اصل مسلم «مهدویت»، به حمایت از جریان استعماری باییت می‌پرداخت، سخت ناراحت و غمگین بود. به همین علت، در همان ایام و چندی پیش از دستگیری و فروپاشی حزب توده در ایران، گفته بود:

۱. اجمالاً مسلم است که باییت و بهاییت، از همان اوان پیدایش خود، پیوندهایی با استعمار روس تزاری داشته و از سوی سفیر آنان در ایران عصر ناصرالدین شاه (پرنس دالگوروکی مشهور) کمکها و حمایتهایی دریافت می‌کرده است، و در آثار خود باییان و بهاییان، موارد متعددی دال بر این واقعیت وجود دارد.

۲. بعد از انفصال قفقاز شیعه از ایران، قسمتهایی از خراسان قدیم هم (مثل مرو و سرخس و بخارا) به اشغال روسهای تزاری درآمد، و از آنجا که مهم‌ترین وسیله اختلال در معتقدات شیعه، زمینه‌سازی در اختلال اصل مسلم «مهدویت» است، به همین جهت روسها در مقام حمایت آشکار از فتنه باییت برآمدند و بدین منظور، تحت حمایت آنها، اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهاییت در عشق‌آباد، مرکز ترکمنستان فعلی آنها<sup>۶۲</sup> ساخته شد. علت انتخاب عشق‌آباد برای تأسیس این مرکز هم (که اولین کانون دستگاه جاسوسی باییت در جهان است) آن بود که اولاً اکثریت جمعیت این منطقه از برادران اهل سنت تشکیل شده است که می‌دانیم (در قیاس با شیعیان) نسبت به مبحث مهدویت، چندان انس و تعصبی ندارند، بنابراین از دسترس شیعیان، که نوعاً در مقام ضدیت با این گونه

تشکیلات برآمده و مانع کار و فعالیت آن می‌شوند، دور بود. در ثانی، نزدیک خاک ایران قرار داشت و می‌شد در آنجا به مرور عناصری را پرورش داده و در پوششهای مختلف، به داخل این کشور (که مهد تشیع است) نفوذ داد. ضمناً دامنه نفوذ سیاست بابی‌گری در داخله روسیه می‌توانست تا قفقاز شیعه گسترش یابد و در آنجا زمینه اخلاص در عقیده و از بین بردن اصل مشترک آنها - تشیع - را فراهم سازد و طبعاً از این طریق نیز ایران همسایه از آسیب اعتقادی و فرهنگی، بی‌سهم نمی‌ماند. نام آن مرکز را هم مخصوصاً نامی عربی «مشرق الاذکار» دادند، که خاطره عجیبی نسبت به آنجا دارم که به خواست خدا افشا خواهم کرد.<sup>۳۳</sup>

۳. گذشته از آنکه قضیه پرنس دالگوروکی (سفیر روسیه در ایران عهد ناصری) و مداخلات علنی او راجع به سران مسلک باب و بهاء، اجمالاً از مسلمات تاریخ بوده و اشاره به آن در کتب خود این فرقه استعماری مورد تصدیق و مایه افتخار آنها قرار گرفته است<sup>۳۴</sup>، اینک مطلبی را رسماً و خیلی صریح و قاطعانه اعلام می‌کنم که برای محققین و پژوهشگران، بسیار مهم بوده و می‌تواند زمینه مطالعات و تحقیقات بیشتر در این زمینه قرار گیرد:

ما اولین دولتی در جهان بودیم که رژیم انقلابی بلشویکی روسیه را به رسمیت شناخته و با آن (در زمان لنین) رابطه برقرار کردیم و پارک اتابک، یعنی همین محل کنونی سفارت روسیه، را با تن دادن سوابقی، به طور دوستانه، به عنوان سفارت‌خانه در اختیار آنها قرار دادیم. البته تسهیلاتی هم از آن طرف نسبت به ایران به عمل آمده بود.

۴. اولین سفیر رسمی دولت انقلابی بلشویکی روسیه در ایران (موسوم به روتشتاین) که به همین محل وارد شد، درهای سفارت (یعنی پارک اتابک پیشین) را که محیطی باصفا بود به عنوان (به اصطلاح) عملی مردمی و خلقی، به روی مردم تهران گشود و رسماً اعلان کرد که مردم می‌توانند روزهای جمعه، به طور رایگان و بدون قید و شرط، از محل سفارت به عنوان گردشگاه، و محل تفریح عمومی، بهره‌گیرند. پیرو این اعلام، مردم تهران نیز آنجا را تفریحگاه خود ساخته و با زن و فرزند خویش برای گردش و استراحت به آنجا می‌رفتند (بعدها، البته تدریجاً ساعات گشایش سفارت به روی مردم تقلیل یافت و سپس به کلی درب سفارت‌خانه به روی مردم عادی بسته شد). راجع به اوایل آن سفارت، خاطراتی بامزه وجود دارد که یک قلم رمانتیک باید آن را پیاده کند.

علاوه بر این، از طرف روتشتاین، به منظور ابراز (عملی) نفرت رژیم انقلابی جدید روسیه از رژیم پیشین همان کشور، افشاگریهای عجیبی پیرامون سوابق عملکرد روسیه

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

تزاری و خاندان رومانف و تزارها بر ضد ایران (یعنی مظالم و جنایاتی که از سوی آنان نسبت به ایرانیان صورت گرفته بود) به عمل آمد، که یکی از آن افشاگریها که از آرشیوهای سرّی امپراتوری روس تزاری استخراج و در اختیار ایران قرار داده شد همین کتاب مشهور خاطرات کینیاژ دالگوروکی بود که نقش عمّال تزاری را در تأسیس فرقه بایه و بهایه شرح می‌دهد، و اولین بار، متن آن را مأموران خود رژیم انقلابی کمونیست روسیه در اختیار مردم ما گذاشتند.

خاطرات مزبور از سوی سفارت‌خانه روسیه بلشویک (و به قلم عبدالحسین هژیر، منشی و مترجم وقت سفارت روس، و نخست‌وزیر و وزیر دربار مشهور و مقتول بعدی) ترجمه و منتشر شد و همان موقع، مقادیر زیادی از ترجمه فارسی آن همه جا را پر کرد و در داخله خود سفارت هم بین جماعت مردم (که جهت تفرّج بدانجا می‌رفتند) دست به دست می‌گشت.<sup>۶۵</sup> در بین افشاگریهای سفارت، مطالب دیگری هم غیر از خاطرات دالگوروکی وجود داشت که موضوع آن در خاطرمان مانده و این یکی هم - چون از جهاتی، حساس‌تر بود و کراً هم به چاپ رسیده و می‌شود - به یادمان مانده است. رژیم انقلابی روسیه - چنان که گفتیم - با این افشاگریها می‌خواست، ضمن اظهار تأسف از مظالم روسهای تزاری در ایران، به اصطلاح برساند که ما از این‌گونه دسایس و مداخله‌های استعماری در ایران متنفر و بیزار می‌باشیم و رویه شیطنی اسلاف خود را تعقیب نمی‌کنیم. آن وقت اینها (= توده‌ایهای وابسته به روس کمونیست) از بایه به عنوان یکی از جنبشهای انقلابی ایران و از قرّة‌العین (با آن افتضاح بدّشت‌اش) این‌گونه تعریف و دفاع می‌کنند!

۵. من نمی‌دانم چه علاقه و عشقی است که این آقایان کمیته حزب توده به مؤنث و مذکر این انشعاب جاسوسی مخلوق دوران امپراتوری روسیه دارند؟! مثلاً آقای تئوریسین حزب توده در فصلی از کتاب خود برخی بررسیها درباره جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، تیر می‌زند: «جنبش بایان، آخرین و بزرگ‌ترین جنبش قرون وسطایی که بر آن، مهر و نشانی از عصر نوین است.»<sup>۶۶</sup> در همان کتاب می‌گوید: جنبش بایان «در تاریخ کشور ما دارای قدرتی است والا، و سزا نیست که بر پایه ذهنیات مذهبی و غیره آن را ناچیز گرفت...»<sup>۶۷</sup> و در جای دیگر ادعا می‌کند که: قرّة‌العین «بی‌شک از اعظم زنان تاریخ کشور ما است»<sup>۶۸</sup> همچنین می‌افزاید: «بایانی مانند باب‌الباب (مقصود، ملا حسین بشرویه است)، قدوس (ملا محمدعلی بارفروش)، حجت (ملا محمدعلی زنجانی)، دارابی (سیدیحیی) و بویژه طاهره از سیمایهای شگرف و تابناک جنبشهای انقلابی ایران هستند»<sup>۶۹</sup>

از مطالبی که آقای تئوریسین حزب راجع به قضیه بدشت در این کتاب آورده کاملاً برمی آید که منشأ عظمت و محبوبیت قره‌العین پیش اینها آن است که، گستاخانه، خود را «بی‌پرده» و «بی‌حجاب» به جمعیت عرضه داشته است.<sup>۶۱</sup> مطالعه فصل مربوط به بابت در کتاب آقای تئوریسین، مخصوصاً قسمت مربوط به قضیه بدشت در آن فصل، به خوبی گویای اسرار پیش‌بینی شده سران این فرقه (و رمز تعریف و تجلیل مارکسیستها از آنها) است، که کیاست و سرعت عمل شهید میرزا تقی خان امیرکبیر با از بین بردن سید علی محمد باب، فرصت تکمیل دیکته‌های استعمار تزاری را از او گرفته است.

می‌خواهیم بدانیم چرا همان فتنه بابت (که طبق اسناد منتشره توسط سفارت روسیه بلشویکی، مخلوق دسایس پرنس دالگوروکی سفیر استعمار روسیه تزاری بوده است)، مورد حمایت این روشنفکران روسوفیل بومی ما قرار گرفته؟! اگر این دین‌سازی و فتنه‌انگیزی تزارها به دست عوامل داخلی‌شان در ایران خوب و آزادیخواهانه بوده، چرا سران انقلاب اکتبر روسیه آنها را قتل‌عام و قلع‌ماده کردند که حتی ادعای یک دختر که ادعای نسبت خود را به خاندان سلطنتی از بین رفته روسیه (سلسله تزاری رومانوف) می‌کرد تا آخر هم ادعایش به جایی نرسید؟! و اگر بد بود این آقایان چرا کتابها و فصلها و نشریه‌ها و خطابه‌ها و تبلیغات و تجلیلها از آن دستگاه جاسوسی روس تزاری حمایت کرده و می‌کنند و کتابها در مدح و دفاع از بابت نوشته و منتشر می‌کنند و چه مبالغه‌ها و تجلیلها از ماده و نرکنیز و غلامهای روسیه تزاری (یعنی رؤسا و سردمدارهای فتنه باب) کرده و می‌کنند و به حمایت آنها با مخالفین این دستگاه جاسوسی می‌جنگند...

در اوایل دهه ۱۳۶۰ ش، خاطرات منسوب به کینیا دالگوروکی را مطالعه می‌کردم. روزی به خدمت لنکرانی رسیدم و در خلال صحبت، قسمتهایی از خاطرات مزبور را برای ایشان بازگو کردم. از جمله بخش مربوط به روابط دالگوروکی با یکی از روحانیون تهران، موسوم به شیخ محمد، که طبق آنچه در خاطرات مزبور آمده، فردی بود مازندرانی‌الاصل و اصالتاً اهل قریه اسک (از توابع لاریجان) که در کوچه وقفی نزدیک سفارت‌خانه وقت روسیه در تهران سکونت داشت. دالگوروکی وی را به عنوان معلم زبان عربی خود برگزید و با او ارتباطی وثیق به هم زد، نزد وی اظهار تشریف به اسلام کرد و حتی برادرزاده وی (زیور) را به همسری گرفت.<sup>۶۲</sup> مرحوم لنکرانی، که قبلاً این داستان را در کتاب خاطرات خوانده و از آن مسبوق بود، به طور مستند و نشاندار، مؤیدات تاریخی جالبی را برای وجود روحانی با همین اسم و مشخصات در محل یادشده بیان داشت.

ایشان به نقل از یکی از پیرمردان تهران در دوران قاجاریه، در محضر پدرشان آیت‌الله

اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

حاج شیخ علی لنکرانی، از شیخ محمد نامی اسم می برد که از روحانیون تهران بود و در همان جا می زیست که کتاب خاطرات ذکر می کند و خصوصیات و احوالش نیز تماماً با «شیخ محمد» مذکور در کتاب خاطرات دالگوروکی انطباق داشت.

مرحوم لنکرانی، با توجه به این گونه قرائن، و بویژه انتشار رسمی خاطرات از سوی سفارت خانه یک دولت معتبر، در کل، معتقد به اصالت تاریخی خاطرات منسوب به پرنس دالگوروکی بود و اعتبار آن را صریحاً و کتباً تأیید می نمود. در همان جا، از آقای لنکرانی پرسیدم: چگونه و چرا کینیا دالگوروکی - طبق آنچه در یادداشتهای منسوب به او آمده - خود را «لنکرانی» قلمداد کرده با نام «شیخ عیسی لنکرانی» در کربلا وارد عمل شده است؟ ایشان پاسخ داد: اینکه دالگوروکی خود را لنکرانی (و در واقع، جزء اهالی قفقاز و روسیه) جا زده، برای آن بوده که شباهت خود به روسها را توجیه کند.

و اما اینکه چرا از میان آن همه شهر قفقاز، لنکران را برگزیده، علتش می تواند این باشد که شهر لنکران در قفقاز آن روزگار (و حتی تا امروز) مرکز علمی و دینی منطقه محسوب می شده و حکم «قم» در ایران امروز را داشته است، لذا است که خود را به عنوان شیخ عیسی لنکرانی معرفی کرده است.

## ۶ - ۱. پیوند سران باب و بهاء با استعمار تزاری

چنانکه مرحوم لنکرانی تأکید کرده، در آثار خود بایان و بهاییان نکات بسیاری دال بر پیوند سران این دو فرقه با دولت روس تزاری وجود دارد که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می کنیم:

اقدام کنسول روسیه در تبریز توسط نقاش کنسولخانه از جسد باب صبح روز بعد از اعدام<sup>۷۳</sup>؛ وعده ملا محمد علی زنجانی (رئیس بایان زنجان) به پیروانش هنگام جنگ با قشون امیر کبیر، مبنی بر حمایت امپراتوری روس از آنها<sup>۷۴</sup>؛ اعتراض سفیر روسیه (پرنس دالگوروکی) به امیر بابت سرکوب و قلع و قمع بایان شورشگر در زنجان<sup>۷۵</sup>، اقدام دالگوروکی (برای نجات حسینعلی بهاء از زندان ناصرالدین شاه) پس از واقعه ترور نافر جام شاه، و بدرقه او توسط غلامان سفارت تا مرز عراق<sup>۷۶</sup>؛ و صدور لوح از سوی حسینعلی بهاء خطاب به امپراتور روس (الکساندر دوم) در تشکر از الطاف امپراتور و سفیر او (دالگوروکی) در ایران.<sup>۷۶</sup>

همچنین می توان به نکات درخور تأمل زیر اشاره کرد: عضویت بستگان نزدیک حسینعلی بهاء به عنوان منشی در سفارت روسیه در ایران: میرزا حسن نوری (برادر بزرگتر حسینعلی بهاء و میرزا یحیی صبح ازل)، میرزا مجید خان (شوهر خواهر بهاء) و میرزا ابوالقاسم خان آهی (خواهرزاده بهاء)<sup>۷۷</sup>؛ پیوند نزدیک اعضای خاندان افنان (خویشاوندان مادری باب و



نمایندگان عباس افندی در ایران) با سفارت روسیه و فعالیت حاجی میرزا محمدتقی افنان وکیل الدوله و برادران و پسرانش به عنوان نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد، و نیز عضویت آقا علی حیدر شیروانی (بهایی و از شرکای تجاری خاندان افنان) در سفارت روسیه در تهران<sup>۷۸</sup>؛ عضویت عزیزالله خان و رقاء، از اعظم بهاییان تهران در بانک استقراضی روس در تهران، و عضویت برادر وی (ولی الله خان) در سفارت روسیه<sup>۷۹</sup>؛ رهایی میرزا حیدرعلی اسکویی و گروهی از بهاییان از زندان شجاع الدوله حاکم آن شهر با مداخله کنسولهای روسیه و فرانسه در تبریز، و اقدام غیرمعمول کنسول روسیه به انتقال بهاییان با درشکه شخصی خود از زندان به کنسولگری و پذیرایی از ایشان<sup>۸۰</sup>؛ حمایت سفارت روسیه از و رقاء (یکی از سران بهائیت) و میرزا حسین زنجانی، زندانیان علاءالدوله حاکم زنجان<sup>۸۱</sup>؛ تألیف کتابهای متعدد توسط رزن روسی و کاپیتان تومانسکی راجع به بابیه و بهاییه.<sup>۸۲</sup>

نمونه‌هایی از اعتراف دو تن از سران بهائیت درباره پادرمیانی و وساطت پرنس دالگوروکی برای آزادی و حفظ جان حسینعلی بهاء از گزند دولت ایران بدین قرار است: شوقی افندی (نواده و جانشین عباس افندی) با اشاره به ماجرای ترور شاه می‌نویسد: «روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگوروکی Prince Dalgoroki سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاجی علی‌خان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءالله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند. ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد.<sup>۸۳</sup>

عبدالحمید اشراق خاوری، مبلغ و مورخ مشهور بهایی نیز خاطرنشان می‌سازد: ناصرالدین شاه «فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاءالله را از سفارت روس تحویل گرفته نزد شاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءالله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهاءالله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود.»<sup>۸۴</sup>

## ۶ - ۲. مشرق‌الاذکار عشق‌آباد، روسیه و بهائیت

لرد کرزن در کتاب مشهور خود ایران و قضیه ایران، از عشق‌آباد به عنوان «پایتخت نظامی و اداری روس در شمال ایران» یاد کرده<sup>۸۵</sup> از اهمیت سیاسی - اقتصادی - سوق‌الجیشی مهم آن برای روسها پرده برمی‌دارد.<sup>۸۶</sup> ویلهلم لیتن، کنسول آلمان در جنگ جهانی اول در تبریز، تصریح می‌کند که جاده عشق‌آباد - قوچان - مشهد «برای روسها ارزش بسیاری داشت».<sup>۸۷</sup> اظهارات این دو کارشناس غربی را، کتابچه محرمانه‌ای نیز که کلنل زالا طرف در سال ۱۳۰۶ ق پیرامون جزئیات بنیه نظامی و وضعیت سوق‌الجیشی ایران، و شیوه‌ها و راههای مناسب برای حمله و تصرف نظامی این کشور، نوشته، در مجمع سران ارتش روسیه با حضور برادر امپراتور قرائت کرده است، کاملاً تأیید می‌کند.<sup>۸۸</sup> در زمان ناصرالدین شاه، روسها فشار شدیدی به دولت ایران می‌آوردند که از قوچان و مشهد به سمت عشق‌آباد روسیه جاده بکشد.<sup>۸۹</sup> اما در آستانه آخرین سفر ناصرالدین شاه به اروپا (۱۳۰۶ ق) سفیر وقت روسیه در ایران پرنس دالگوروکی (با پرنس دالگوروکی سفیر ایران در زمان علی‌محمد باب اشتباه نشود) با خشونت تمام، حکومت ایران را برای انجام برخی از تقاضاهای استعماری روسیه، زیر فشار شدید قرار داد و دولت ایران ناگزیر از اجابت درخواست روسها شد. یکی از این تقاضاها، اتمام راه شوسه میان مشهد و عشق‌آباد روسیه (مرکز تجمع و تبلیغ بهاییها) بود.<sup>۹۰</sup> در واقع، بنای عشق‌آباد، جزئی از استراتژی تجاوزکارانه روسیه در طول قرن نوزدهم (مبنی بر بلع شمال ایران) بوده است که با تصرف و تسخیر نظامی پیاپی ایالات شمال و غرب خراسان بزرگ قدیم (مرو، سرخس، بخارا و...) آغاز شده بود، و موضوعاتی چون تجمع بهاییان و تشکیل مشرق‌الاذکار آنان در آن شهر با حمایت جدی و آشکار روسیه را، باید در چارچوب استراتژی یادشده تلقی کرد.

کسروی می‌نویسد:

آنچه دانسته‌ایم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس به همبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهائیش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسولخانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهران و آشکار هواداری از بهاء و دسته او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاها آزادی به ایشان داده شد.<sup>۹۱</sup>

سخن کسروی را خود بهاییان تأیید کرده‌اند. فاضل مازندرانی، به تفصیل تاریخچه بنای مشرق‌الاذکار عشق‌آباد، و حمایتها و مساعدتهای بی‌دریغ روسها از آنان در جریان احداث این بنا، را شرح داده است.<sup>۹۲</sup> بر پایه اظهارات این کتاب، در ۱۳۰۴ ق یکی از اقوام علی محمد

باب، موسوم به حاجی میرزا محمدعلی افنان شیرازی، طبق دستور بهاء، زمین مشهور به زمین اعظم را از اعظم نام، صاحب آن، خرید و عمارتی بر ساختمان آن افزود. تا شانزده سال پس از آن تاریخ، بهاییان از آنجا به عنوان معبد استفاده می کردند و مجالس و محافل شان در آنجا برگزار می شد. در ۱۳۱۱ق علی اکبر معمار یزدی بهایی، از سوی عباس افندی مأموریت یافت که نقشه مشرق الاذکار را بر اساس ۹ کشیده و به نظر وی برساند. سپس به تدریج و جوهی جمع آوری شد و زمینهای دیگری در کنار زمین اعظم خریداری گردید تا اینکه در سال ۱۳۱۷ق حاجی میرزا محمدتقی افنان (نماینده تجاری و وکیل الدوله دولت روسیه<sup>۳۳</sup>) و برادر میرزا محمدعلی افنان) از جناب عباس افندی مأمور ساختن مشرق الاذکار شد. وکیل الدوله در ۱۳۱۹ق به عشق آباد آمد و با مساعدت محفل بهایی در آن شهر کار تخریب ساختمان موجود در زمین اعظم را برای احداث مشرق الاذکار در ۲۸ رجب ۱۳۲۰ آغاز کرد. «در آن وقت تمام بهاییان عشق آباد و اطراف به هزار نمی رسیدند.» در رمضان ۱۳۲۰ برابر ۲۸ نوامبر ۱۹۰۴، ژنرال «سوبوتیچ، والی بلد که... محبت ابرار [= بهاییان را] در دل داشت با جمعی کثیر از اعضای حکومتی و هم جمعیتی کثیر از بهاییان حاضر شده و در وسط عمارت که مرتفع تر از همه جا بود چادر افراشته، زینت نموده، فرشهای نفیس گسترده و میز و کراسی<sup>۳۴</sup> چیدند و فواکه و حلویات که درخور حضور جنرال مذکور بود حاضر ساختند و جنرال اوراق تاریخ بنا که به خط روسی و هم فارسی مرقوم شد [ه] و در جعبه فضه<sup>۳۵</sup> قرار داشت در محلی که برای دفن مقرر گشت زیر اولین سنگ بنا نهاد و در حالی که حاجی وکیل الدوله نشانهای دولت روس و امیر بخارا [را] نصب بر لباسش داشت و پهلوی جنرال سوبوتیچ ایستاده بود فتوغراف اجتماعی [= عکس دسته جمعی] برداشتند. آن وقت اطراف محل مذکور را با سمنت محکم ساختند و سنگ اول بنا را گذاشتند. پس با صاحب منصبان در سراپرده نشسته چای و شیرینی صرف گشت و اظهار محبت و ملاحظت و رضا نسبت به اهل بها نمودند و همگی ابراز شادمانی از جهت بناء معبد کردند و تنی از بهاییان خطابه [ای] مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ذکر خیر سلاطین عادل و وزراء کامل انشاء و قرائت کردند و آحاد بهاییان به مدح و دعای دولت عادل<sup>۳۶</sup> [روسیه] رطب اللسان گشتند...»<sup>۳۶</sup>

پس از آن بهاییان با فوریت و سرعت دست به کار شدند و مجموعاً در طول پنج سال عملیات احداث مشرق الاذکار را به پایان رسانیدند. «در اولین سال که مشرق الاذکار بنیاد شد چون بهاییان از حکومت [روسیه] مهندس کاردانی خواستند... اکنف که مهندس کامل بود تعیین گردید و مقارن بناء مشرق الاذکار، کلیسای ملی نیز در عشق آباد بنا گردید و اکنف، مهندس این هر دو بنا بود و در کمال فعالیت و جدیت کار کرد و در حقیقت به کفایت او بود که عمده عمارت بدین عظمت در ظرف دو سال ساخته شد...»<sup>۳۷</sup> وکیل الدوله در شوال ۱۳۲۸ با بدرقه گرم بهاییان،

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

عشق‌آباد را به عزم دیدار با عباس افندی ترک کرد و پس از رفتن او باز هم کار خریداری زمینهای اطراف مشرق‌الاذکار و توسعه بنای آن ادامه یافت.<sup>۹۸</sup>

افزون بر آنچه گذشت، در سال ۱۳۳۵ق/۱۹۱۷م مجله بهایی خورشید خاور به زبان فارسی و تحت مدیریت سیدمهدی گلپایگانی (مبلغ مشهور بهایی) در عشق‌آباد تأسیس شد. این مجله، ضمن تبلیغ مسلک بهائیت، به مقالات ضدبهایی مشهد پاسخ داد و این امر سبب شد که ورود آن به خراسان از سوی متدینین ممنوع گردد. لذا ورود و پخش آن در ایران، از طریق گیلان انجام می‌گرفت. پس از انقلاب اکتبر چند بار مجله تعطیل شد ولی با دوندگی بهاییان دوباره جواز نشر یافت.<sup>۹۹</sup>

نمونه دیگر حمایت آشکار روسها از بهاییان در عشق‌آباد را می‌توان در ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی مشاهده کرد که فردی بهایی و مقیم عشق‌آباد بود و در ۱۲ محرم ۱۳۰۷ (به علت توهین به مقدسات اسلامی) به دست جمعی از ایرانیان شیعه ساکن عشق‌آباد به قتل رسید.<sup>۱۰۰</sup>

به نوشته آواره در الکواکب‌الدریه (از تواریخ معتبر بهایی)، پس از قتل محمدرضا اصفهانی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ مشهور بهایی) و جمعی از بهاییان با قمروف (کاماروف) «ژنرال روسیه» و حاکم «خوارزم و ترکمانیه» در عمارت حکومتی دیدار کردند و کاماروف «با غایت ملاحظت و مهربانی، مستفسر حالات و مقصود از ملاقات» آنها شد و میرزا ابوالفضل با تأکید بر اینکه «قریب نه سال است این طایفه بهاییه در ظل مرحمت دولت بهیه در عشق‌آباد متوقف و به تجارت و زراعت مشغول‌اند» اظهار داشت: «حزب شیعه» یکی از بهاییان (موسوم به حاج محمدرضا اصفهانی) را کشته و باز هم قصد تعرض دارند «و اکنون مقصود از مزاحمت اینکه آنچه اولیای ایالت امر و مقرر فرمایند اطاعت شود و بدون اذن و اطلاع بزرگان بلد حرکتی نکنیم».<sup>۱۰۱</sup> پس از آن دیدار و گفتگو که ژنرال روسی «با کمال رأفت» با آنان «معامله» و رفتار می‌کند<sup>۱۰۲</sup>، خشانریسکی قاضی عسکر روسیه (سود اعظم) برای تحقیق پیرامون این ترور، و صدور حکم قضایی درباره عاملین آن، از سوی تزار روس به عشق‌آباد می‌آید و در نهایت به نفع بهاییان داوری کرده، حکم به قتل دو تن از مسلمانان و نفی ابد و طولانی چند تن دیگر می‌دهد و هنگام اجرای حکم اعدام، مجازات آن دو را نیز به تبعید و حبس پانزده ساله در سبیری (که در واقع مرگ تدریجی با اعمال شاقه بود) تغییر می‌دهند و منت آن را بر سر مسلمانها می‌نهند که به اصطلاح بهاییان، قاتلان را بخشیده و از مرگ نجات داده‌اند!<sup>۱۰۳</sup>

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، که در جریان واقعه حضور داشته، خود در نامه به میرزا اسدالله خان می‌نویسد: «وعداتی که از دولت قویه بهیة روسیه اطلال الله ذیلها من المغرب الی المشرق و من الشمال الی الجنوب... در این محاکمه ظاهر شد شایسته است ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره دوستان در

جمع دیار و بلدان است... و جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیٰ حضرت امپراتور اعظم الکساندر سوم و اولیاء دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند.»<sup>۱۴</sup>

بعد از واقعه مزبور، «بهاییان عشق آباد رسمیت و اهمیت یافتند» و «در سنه هزار و سیصد و یازده مدرسه رسمی افتتاح دادند و در سال هزار و سیصد و بیست هجری مطابق ۱۹۰۲ میلادی معبد جلیل و مشرق‌الاذکار عظیم برپا کردند.»<sup>۱۵</sup>

به قول آواره «بعد از شهادت حاجی محمدرضا و محاکماتی که به عمل آمد، دولت روس بهاییان را به رسمیت شناخت و قمراف [= کاماروف]، حاکم ترکستان، به معاونت و مساعدت ایشان پرداخت. حتی خودش اظهار کرد که در اینجا معبد بسازید تا در ظل اقتدار دولت روسیه رسمیت یابید. از آن به بعد بهاییان دم به دم و قدم به قدم رو به سرمنزل ترقی ره فرسا شدند تا آنکه پس از قلیل مدتی مدرسه رسمی در همان زمین اعظم افتتاح دادند.»<sup>۱۶</sup> او می‌افزاید: «از نکات نگفته آنکه: شهادت روسها چه در دوره تزاری و ایام استبداد و چه بعد از جمهوریت، از هر جهت، بهاییان را راحت گذاشته ابدأ ممانعت در مقاصد روحانیه ایشان ننموده بلکه تا حدی که مرام ایشان مفید به حال عموم و موافق تمدن بوده بر اجرای آن مساعدت کردند.»<sup>۱۷</sup>

### ۶ - ۳. مبارزه لنکرانی با مشرق‌الاذکار

مرحوم لنکرانی بارها می‌فرمود: «نقشه و برنامه بهاییها در «مشرق‌الاذکار» عشق‌آباد را من برهم زدم!»، اما متأسفانه هیچ‌گاه پیش نیامد که از ایشان بپرسیم قضیه چه بوده و چگونه آن را بر هم زده‌اند. همین قدر می‌دانیم که وی (به جرم مبارزه بی‌پروا با رضاخان، و جمهوری ساختگی و فرمایشی او) از سوی دیکتاتور نوظهور همراه آیت‌الله حاج سیدرضا فیروزآبادی و چند تن دیگر در شب ۳۰ تیر ۱۳۰۳/۱۸ ذی‌حجه ۱۳۴۲ به کلات نادری (در مرز خراسان) سپس شهر مشهد تبعید شد و در پاییز همان سال به وساطت آیت‌الله شیخ مرتضی آشتیانی از تبعید آزاد گردید. او از طریق قفقاز به تهران بازگشت و در آن میان، با مقامات روس کمونیست به گفتگو نشست، آنان را در جریان مسائل «واقعی» ایران قرار داد و با افشای ماهیت «استعماری/انگلیسی» رضاخان، اشتباه «استراتژیک» سفیر وقت شوروی در ایران (شومیاتسکی) و عناصر چپ مرتبط با او (بویژه سلیمان میرزا و یاران او در حزب سوسیالیست) در کمک به رضاخان (به عنوان افسری «خلفی» و آزادیخواه!) را برملا ساخت و ثابت کرد که با این اشتباه، چه کلاه بزرگی بر سر کرمین رفتی است. این گفتگوها مؤثر واقع شد و زمینه‌ساز عزل شومیاتسکی، و محاکمه و مجازات او در روسیه شد.

دولت اتحاد جماهیر شوروی (زمان ریاست استالین) از سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م به بعد

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

(بوئزه در آستانه جنگ جهانی دوم (سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷/۱۹۳۵ و ۱۹۳۸) دست به تصرف مشرق‌الاذکار عشق‌آباد زد و آن را تبدیل به موزه کرد. همچنین، در سطحی وسیع، به دستگیری و تبعید بهاییان به نقاط مختلف روسیه (نظیر سبیری) و بعضاً ایران پرداخت، اموال و کتب ایشان را ضبط و محافل و مدارس ایشان را تعطیل کرد و فعالیتهای اجتماعی و تبلیغاتی آنها را در عشق‌آباد و دیگر نقاط روسیه (از ترکستان تا قفقاز) ممنوع ساخت.<sup>۱۰۸</sup>

خان ملک ساسانی (مورخ پراطلاع معاصر، و سفیر ایران در پایتخت عثمانی پس از جنگ جهانی اول) در تحلیل برخورد تند بلشویکها با بهاییان، ضمن اشاره به پیوند اعضای این فرقه با سفارت انگلیس و سازمان اینتلیجنت سرویس بریتانیا در دوران قاجار، می‌نویسد:  
بعد از جنگ بین‌المللی اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق‌آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهاییها بود بالشویکها درون مشرق‌الاذکار شبکه جاسوسی به نفع انگلیسها کشف کرده، قریب یکصد نفر از وجوه بهاییهای آنجا را معدوم ساختند.

همچنین جاسوسانی که در جنگ بین‌المللی اول عربها را در سوریه و حجاز و نجد و شرق اردن برای جدا شدن از عثمانیها و به دست آوردن استقلال تبلیغ می‌کردند، همه از بهاییها [بوده] و به دستور انگلیسها این تبلیغات را انجام می‌دادند.

۱۰۳

از جمله آنها، یکی حسین روحی بود که پدرش اهل آذربایجان، و گویا در مصر متولد شده بود و در سفارت انگلیس مقیم قاهره منشی بود و در جنگ بین‌الملل اول پولهایی که بایستی میان عربها تقسیم شود او می‌برد و می‌رساند و بعد هم مطابق آخرین اطلاعی که به من رسید در فلسطین وزیر فرهنگ شده بود. و نیز برادران افنان که خود را از خویشاوندان میرزا علی محمد باب می‌دانستند در وقت تشکیل دولت عراق دست‌اندرکار کلیه امور عراق بودند...<sup>۱۰۹</sup>

#### ۶ - ۴. روتشتاین، هژیر و پارک اتابک

تئودور روتشتاین، اولین وزیرمختار رسمی شوروی در ایران است که در روز ۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ (۲۶ آوریل ۱۹۲۱) وارد تهران شد و پس از دیدار با احمدشاه قاجار، ولیعهد (محمدحسن میرزا) و نیز نخست‌وزیر وقت (سید ضیاءالدین طباطبایی) در ۸ اردیبهشت کار خویش را آغاز کرد.<sup>۱۱۰</sup>

وی با سیدضیاء رهبر سیاسی کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ میانه گرمی نداشت و حتی دو منشی ایرانی سفارت (به نامهای میرزا یوسف خان و میرزا عبدالله خان) را که دریافته بود جاسوسهای سید در سفارت‌اند اخراج کرد. او با احمدشاه (که دل پری از نخست‌وزیر

اجباری و انگلوفیل خود داشت) بر ضد سید وارد گفتگو و مذاکره شد و به عزل وی از نخست‌وزیری کمک کرد.<sup>۱۱۱</sup> متقابلاً کوشید با عناصر و مطبوعات مبارز (بویژه چپ) تماس گرفته، آنان را در مبارزه با رقیب لندن خویشت مدد رساند و در این راه نیز توفیقاتی کسب کرده و توانست به زودی روابط گرمی با ایشان به هم زند.<sup>۱۱۲</sup> البته از رضاخان نیز (که کانون قدرت نظامی بود) غافل نبود. چنان که رضاخان هم با او بازی می‌کرد و در نهایت کارشان به رویارویی کشید.<sup>۱۱۳</sup>

باری، روتشتاین در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۰ با صدور اعلامیه‌ای در تهران اشعار داشت که باغ بزرگ سفارت روسیه (پارک اتابک سابق) به روی عموم برای گردش و هواخوری در روزهای جمعه باز می‌باشد. اعلامیه یادشده با استقبال مردم رو به رو شد.

#### ۷- امیرکبیر؛ نقش بی‌بدیل در سرکوب فتنه باب

قتل باب و قلع و قمع آشوب بایان در دوران قاجار، توسط شادروان میرزا تقی‌خان امیرکبیر (صدراعظم ناصرالدین شاه) صورت گرفته است.

مرحوم لنکرانی در مقدمه خاطرات مستر همفر، صص ۶ - ۵، با اشاره به این نکته که «علی محمد باب پس از باز شدن مشیت رسوایی‌اش، با کفایت و درایت بزرگمرد تاریخ ایران مرحوم میرزاتقی‌خان امیرکبیر اعدام شد» می‌نویسد:

مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر زمان واقعه علی محمد باب، عنوان امیرنظام داشت و این فرقه مخلوق اجانب و جاسوس آنها، برای اینکه از عظمت و شرافت و نام نیک بلندآوازه آن بزرگمرد ضرر نبرده باشند کشتن او [باب] را پای ناصرالدین شاه حساب کرده‌اند و در نظر عامه نام مرحوم امیر را که اصیل در قتل او بوده مسکوت گذارده‌اند، ولی در کتابهای خصوصی آنها که در دست هست مرحوم امیر را که اصیل در [از] بین بردن علی محمد جاسوس مخلوق خارجیها بوده صراحتاً به باد فحش گرفته‌اند.

لازم است ملت ایران متوجه این نکته باشد که امیرکبیر بیداردل تا چه حد عاقبت‌اندیش بوده است و قضیه قره‌العین راجع به ناصرالدین شاه معروف است که به چه تدبیری قبل از مواجهه آن فتانه با شاه، ناصرالدین شاه را در مقابل امر واقع شده قرار داده و آن زن اباهی عاری از هر قید و بند را سر به نیست کرده است.

#### ۷ - ۱. اعتراف مورخان به نقش کلیدی امیر در پایان دادن به آشوب بایان

مورخان (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) همگی اتفاق نظر دارند که عامل اصلی سرکوب

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

فتنه بابیان، و اعدام پیشوای آنان (باب)، شخص امیرکبیر بوده است. مهدی بامداد، یکی از اقدامات امیر در زمان صدارت را، در کنار «اصلاح امور مالیاتی، ارتش، تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی»، «قلع و قمع فتنه» تجزیه طلبانه «حسن خان سالار در خراسان»، «برافراشتن بیرق ایران در ممالک خارجه»، «تأسیس دارالفنون» و «ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه»، «فرونشاندن انقلاب بابیان» می‌داند<sup>۱۱۴</sup> و با اشاره به «شورشها و انقلابات خونین» پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در نقاط مختلف کشور می‌نویسد: «اگر عرضه، کفایت، درایت، لیاقت و مدیریت میرزا تقی‌خان امیرکبیر در امور نبود غائله و دامنه شورشها به این زودیها خاموش نمی‌شد و در این صورت حتمی بود که وضع دولت و ملت ایران دگرگون می‌گردید.»<sup>۱۱۵</sup> دکتر عبدالحسین نوایی نیز، نقش امیر در قلع و قمع بابیه را بسیار تعیین کننده می‌داند و می‌نویسد: «میرزا تقی‌خان... با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه زنجان و تبریز بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جای گیر گردد.»<sup>۱۱۶</sup> نورالدین چهاردهی، شخصیت پراطلاع از بابیت و بهائیت، نیز می‌نویسد: «این ناچیز از بزرگان ازلیها و بهاییها شنیده است که باب و افراد حروف حی [= یاران برجسته باب] همگی در صدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حکومت بیان [نموده] بودند و اگر میرزا تقی‌خان امیرکبیر نبود مسلماً به مقصود خود می‌رسیدند.»<sup>۱۱۷</sup> بهائیان سخنان چهاردهی را تأیید کرده‌اند.<sup>۱۱۸</sup> به قول ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین، نویسندگان کتاب دیانت بهایی آیین فراگیر جهانی: «میرزا تقی‌خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع [= بهائیت] شمرده می‌شود.»<sup>۱۱۹</sup>

امیرکبیر، حسینعلی بهاء را نیز در ۱۲۶۷ به کربلا تبعید کرد<sup>۱۲۰</sup> و دایی باب (حاجی سیدعلی تاجر شیرازی) را نیز که در توطئه ترور امیر با بابیان همدست بود دستگیر و به علت عدم اظهار توبه، به مجازات رساند.<sup>۱۲۱</sup>

افزون بر آن، حواریون و یاران باوفا و پابرجای امیرکبیر نیز نظیر آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (وصی امیرکبیر)، حاج میرزا محمدهاشم طباطبایی (منشی مخصوص و محرم راز امیر)، عزیز خان مکرری سردار کل (داماد امیرکبیر) و میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک (کاتب سرّ امیر و وزیر امور خارجه ناصرالدین شاه به سفارش امیر در سالهای پس از قتل وی) سخت با بابیه و بهاییه مخالف بودند و در قلع و قمع ریشه‌های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند.

بی‌جهت نیست که، با عزل و قتل امیرکبیر، راه برای تاخت و تاز مجدد بابیان باز شد و میدان را تا آنجا برای پیشبرد اهداف خود فراهم دیدند که تا مرز ترور (نافرجام) شاه نیز



پیش رفتند. عباس امانت می نویسد: «بایان، پس از شکستهای فجع در مبارزات قلعه طبرسی و در شهرهای نیریز و زنجان، و متعاقباً اعدام باب در شعبان ۱۲۶۶ در تبریز، سخت روحیه خود را باخته بودند، ولی پس از سقوط دولت امیرکبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخشهایی از شبکه خود را بازسازی کنند.»<sup>۱۳۲</sup>

با این حال، نه تنها با اخراج امیر از صحنه، میدان برای تنفس مجدد بایان باز شد، که جانشین امیر، میرزا آقاخان نوری (که تحت‌الحمايه انگلیسیها بود) از دوستان صمیمی حسینعلی بهاء بود و از بهاء که توسط امیرکبیر به عراق تبعید شده بود رسماً دعوت کرد که به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را وسیله برادرش مورد پذیرایی گرم قرار داد و حتی پس از ترور نافرجام شاه، و دستگیری افراد، در مقام مخفی کردن بهاء (که متهم به همدستی با تروریستها بود) برآمد، که البته بهاء با احساس خطر شدید، پیشنهاد میرزا آقاخان را نپذیرفت و خود را به خانه فامیل نزدیکش، میرزا مجید آهی، منشی سفارت روسیه، رساند<sup>۱۳۳</sup> و سفیر روسیه (پرنس دالگوروکی) نیز بهاء را مورد حمایت آشکار و پی‌گیر خویش قرار داد.

مرحوم امیر، با اقدام به سرکوبی قاطع فتنه بایان و اعدام و تبعید سران باب و بهاء، همراه با انجام برخی اصلاحات سیاسی - اجتماعی در کشور در چند سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه، برای همیشه راه را بر پیشرفت این گروه در تاریخ ایران سد کرد. این نقش بی‌بدیل، از چشم بایان و بهایان مخفی نماند و او را آماج کینه‌توزی و فحاشی خود ساختند. به قول نورالدین چهاردهی «بایها و بهایان سرسخت دشمن آشتی‌ناپذیرند و میرزا تقی خان امیرکبیر و ناصرالدین شاه را لعن فرستند و این دو تن را مانند یزید و شمر می‌نگرند.»<sup>۱۳۴</sup>

برای نمونه، عباس افندی در کتاب مقاله شخصی سیاح... می نویسد: «میرزا تقی خان امیرنظام... سمندهمت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت. این وزیر شخصی بود بی‌تجربه و از ملاحظه عواقب امور آزاده. سفاک و بی‌باک و در خونریزی چابک و چالاک. حکمت حکومت را شدت سیاست دانست و مدار ترقی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف جمهور می‌شمرد و چون اعلی حضرت شهریاری [ناصرالدین شاه] در سنّ عنفوان شباب بودند، وزیر به اوهمات غریبه افتاد و... بی‌مشورت وزرای دوراندیش، امر به تعرض بایان کرد...»<sup>۱۳۵</sup>

شوقی افندی (نواده و جانشین عباس افندی) در هتاکی به امیرکبیر، راه جدّ خویش را پیمود و در لوح قرن از امیر با عناوینی چون «اتابک سفاک بی‌باک» و «امیر سفاک» یاد کرده<sup>۱۳۶</sup> می نویسد: «اتابک اعظم، تقی سفاک و بی‌باک که حکم اعدام سیدعالم را صادر نمود و جمعی از اصحاب را در مازندران و نیریز و زنجان و تهران شربت شهادت بنوشانید دو سال بعد از آن واقعه هائله به سخط شهریار پر کین مبتلا گشت و در حمام فین به اسفل السافلین راجع شد. برادرش که

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

در این عمل فظیح شریک و سهیم گشت در همان ایام. به دارالبوار راجع شد.<sup>۱۲۷</sup> نیز در کتاب قرن بدیع، از مرحوم امیر با تعبیر «وزیر بی تدبیر» یاد کرده، پس از شرح اعدام باب به اهتمام او و برادرش (وزیر نظام)، می‌نویسد: «امیرنظام سفاک و بی‌باک، محرک اصلی شهادت حضرت اعلیٰ [=باب]... دو سال پس از این واقعه هائله با برادرش [وزیر نظام] که همدست و معاضد او بود به هلاکت رسید و جزای اعمال سیئه خویش را به رأی‌العین مشاهده نمود.»<sup>۱۲۸</sup>

## ۷ - ۲. قره‌العین، امیر و ناصرالدین شاه

قره‌العین (زرین تاج قزوینی) از پیشگامان بابیت در زمان ناصرالدین شاه است که عملیات کشف حجاب و رفتن وی با چهره کاملاً بزرگ شده و عریان به میان مردان بابی و همخوابی‌اش با سران بابیه (که در تاریخ از آن، با عنوان رسوایی بدشت یاد می‌شود در تاریخ ثبت شده)<sup>۱۲۹</sup> است و حتی مورخین بابی و بهایی نیز بدان اشاره دارند.<sup>۱۳۰</sup> احمد کسروی می‌نویسد: «... داستان قره‌العین شگفت‌آور است. ولی دلیلی از آن به سود کیشهای بابی و بهایی نتوان درآورد. در کوششها نیز زیان قره‌العین کمتر از سودش نبوده. در جست‌وجوی او از خانه شوهر و همراهی‌اش با مردان و آن داستان بدشت که خود بهاییان پوشیده نداشته‌اند، دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا دستاویز دوستان. این است در کتابها دیده می‌شود که خواهر عبدالبهاء که بهاییان او را [بلندمرتبه] می‌شمارند در نامه خود به بهاییان تهران چنین نوشته: «قره‌العین یک دفعه بی‌حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی‌توانیم به درآوریم.»<sup>۱۳۱</sup>

۱۰۷

مرحوم لنکرانی معتقد بود: خدمت بزرگ دیگری که امیرکبیر به اسلام و ایران کرد، تسریع در اعدام قره‌العین، و از بین بردن زمینه دیدار آن زن فتانه با ناصرالدین شاه جوان بود که زمام نفس خویش را در دست نداشت و ممکن بود دلباخته ناز و غمزه او شده و این امر (همراه با سوسه‌دوانیهای دول اجنبی ذی‌نفع در ماجرا) کار پایان دادن به غائله ایران سوز بایبان را دچار مشکل سازد.

نورالدین چهاردهی، «از افراد ثقه ازلها» شنیده است «که طاهره در زمان زندانی بودن خود تقاضای ملاقات با ناصرالدین شاه نمود و شاه مایل به ازدواج با او بود. درباریان [بخوانید: امیرکبیر] از ملاقات طاهره بیمناک شده و وهم داشتند که شاه تحت سیطره طاهره قرار گیرد و زیبایی او موجب شود که شاه مفتونش گردد، لذا مرگ او را جلو آوردند.»<sup>۱۳۲</sup>

## ۸ - پیشگوییهای وارونه

در بین اوراق به جا مانده از آیت‌الله لنکرانی، رونوشتی از نامه سرگشاده شخصی به نام

«محمود والانژاد» خطاب به محمدرضا پهلوی (مورخ ۱۹ مرداد ۱۳۵۱) وجود دارد که در پوشش اظهار احترام و ارادت به شاه، به طور مدبرانه، شاه را شدیداً بر ضد بهائیان (که در آن روزگار، مقامات حساس و مهم کشوری و لشکری را در ایران قبضه کرده بودند) تحریک کرده است.

در این نامه نکات درخور ملاحظه‌ای راجع به فرقه ضاله مطرح شده است که اشاره به برخی از آنها خالی از لطف نیست:

۱. پیشوای بزرگ بهائیان، عباس افندی، پیشگویی کرده بود که «امر الهی در خاندان ما منقرض نمی‌شود.» ولی به رغم این ادعا، شوقی افندی (نوه دختری و جانشین وی) مقطوع‌النسل مرد و ناگزیر اداره امور این فرقه استعماری به دست هیئتی نه نفره سپرده شد که با عنوان «بیت‌العدل» در حیفای اسرائیل به سر می‌برد.

۲. در زمان جنگ جهانی دوم، شوقی افندی (جانشین عباس افندی) با مشاهده پیشرفت سریع آلمانها در خاک روسیه و نیز العَلَمین، برای آنکه فرصت از دست نرود لوحی به نفع هیتلر صادر کرد و بهائیهای ایران که اصل آنها کلیمی نبود به اتکاء لوح مزبور به نفع آلمانها تبلیغات می‌کردند و یهودیان بهایی شده در اضطراب و تشویش به سر می‌بردند و لذا پس از اشغال ناجوانمردانه ایران به دست قوای روس و انگلیس، اولین پارتی ایرانیانی که توسط انگلیسیها اسیر و زندانی گردیده، به کرمانشاه برده شدند، بهائیهای ایران بودند. پس از آن، با شکست هیتلر و پیروزی متفقین، شوقی ناچار شد لوحی دیگر، این بار به نفع انگلیس و زیان آلمان صادر کند و پیشگویی سران بهائیت برای چندمین بار غلط از آب درآمد!<sup>۱۳۴</sup>

## ۹ - مبارزات سیاسی - فرهنگی لنکرانی با بهائیت

لنکرانی زمانی که در هم‌تنیدگی دیرین بهائیت را با استعمار غرب (انگلیس و امریکا) و رژیم وابسته پهلوی می‌دید، نمی‌توانست بر اضلاع سه‌گانه این مثلث شوم (= بهائیت، استبداد پهلوی و استعمار سام/ ساکسون و صلیب/ صهیون) چشم فروبندد و آن سه را به طور هم‌زمان هدف نگیرد. بی‌راه نیست که در نطق کوبنده خود در مجلس شورای چهاردهم علیه دکتر میلسپو (مستشار امریکایی مشهور)، از اختلاط و همکاری میلسپو با بهائیان در پست ریاست دارایی به شدت انتقاد کرد و محفل بهائیت نیز طی نامه‌ای به مجلس، سریعاً نسبت به لنکرانی واکنش خصمانه نشان داد.<sup>۱۳۵</sup>

سابقه نبرد فرهنگی و سیاسی آیت‌الله لنکرانی با بهائیت، به اوایل دوران کودتای رضاخان می‌رسد، و او در این راه، از هیچ اقدامی - از برگزاری جلسات بحث و مناظره آزاد شخصی

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

و گروهی با بهاییان گرفته تا کمک به نشر کتب افشاگرانه درباره این فرقه، نطق در مجلس شورا بر ضد آنها، و بالاخره اقدامات سیاسی در داخل و خارج ایران برای محدود ساختن اقدامات مخرب ایشان - دریغ نداشت.

حاج هاشم لنکرانی (از معتمدین بازار تهران، و پسر عموی لنکرانی) در گفتگو با نگارنده (در ۱۲ دی ۸۰) اظهار داشت:

یادم هست در سالهای نخست پس از شهریور ۱۳۲۰، یک بار آقای لنکرانی را (به خواهش خودشان) با ماشین خودم به جلسه بهاییها بردم که با مبلغان آنها بحث کند. جلسه در خانه‌ای بود که آدرس آن را اکنون در یاد ندارم. زمانی که به آن خانه رسیدیم، گفت اسلحه‌ها نباید پیدا باشد. تشک ماشین را بلند کردیم و دو تا از اسلحه‌ها را در زیر آن جای دادیم. بعد با نشان دادن خانه موردنظر، گفت: من می‌روم. چنانچه توقفم بیش از یک ساعت یا یک ساعت و نیم طول کشید تو بیا در خانه را بزن و سراغ من را بگیر. من در ماشین ماندم تا او رفت و برگشت. وقتی برگشت دیدم بسیار ناراحت است و غرغرکنان می‌گوید: اینها، اصلاً پای بند هیچ دین و مرامی نیستند و حتی خود عباس افندی را هم قبول ندارند. یک دکانی باز کرده‌اند برای خودشان؛ کلاً همه‌اش بازی و بازیگری است...!

۱۰۹

از جمله اقدامات مهم مرحوم لنکرانی (و دوستانش) در مبارزه با بهائیت، ایجاد مجلس مناظره میان شیخ محمد خالصی‌زاده بایکی از مبلغان بهایی است که در پاییز ۱۳۰۵ش صورت گرفت و یکی از گردانندگان عمده آن مجلس، و تندنویسان گفتگوهای آن، شخص شیخ حسین لنکرانی بود که به شکست مفتضحانه مبلغ مزبور انجامید و توضیح آن، موضوع گفتار بعدی ما است.

#### ۹ - ۱. برگزاری مجلس مناظره با مبلغ بهایی (آذر ۱۳۰۵)

عصر شنبه ۱۹ آذر ۱۳۰۵/۵ جمادی‌الثانی ۱۳۴۵ آقای شیخ محمد خالصی‌زاده در حضور جمعی از یاران و هم‌زمان خویش در آن روزگار (از جمله آقای لنکرانی) در منزل خویش در تهران با یکی از مبلغان مشهور بهایی موسوم به میرزا عبدالله خان تحقیقی (احتمالاً همان عبدالله مطلق، مبلغ مشهور بهایی) به مناظره مذهبی پرداخت.

جریان از این قرار بود که، جمعی از بهاییان درصدد نفوذ به ارتش وقت ایران برآمده، با بعضی از افسران نظیر مرحوم سرتیپ لطفعلی خان تماس گرفته بودند.

افسران یادشده، همراه چند نفر، نزد آقای خالصی‌زاده رفته، همراهان خود را مبلغ بهایی معرفی می‌کنند و می‌گویند: به اتفاق این آقایان، نزد شما آمده‌ایم که شما با آنها مذاکره و

مناظره کنید تا معلوم شود که اینها چه می‌گویند و حق با کدام طرف است؟ و افزودند که قرار گذاشته‌ایم مذاکرات نوشته شود و طبع و نشر گردد.

با شروع مذاکره، مبلغان بهایی با ثبت و ضبط مطالب مخالفت می‌کنند. مرحوم لطفعلی خان و غلامحسین خان شهباز سلمانی اظهار می‌دارند که بنای ما بر ثبت مذاکرات بوده است، و با اصرار خویش، مبلغان مزبور را ملزم می‌کنند که تن به ثبت و ضبط حرفها بدهند. در نتیجه، مناظره مزبور فی‌المجلس توسط برخی از مسلمانان (= آقایان شیخ حسین لنگرانی، شیخ حسین افصح المتکلمین و علی‌اکبر اعلم) و بهاییان حاضر در مجلس تندنویسی می‌شود<sup>۱۳۶</sup> و صورت مذاکرات در پایان جلسه به امضای خالصی‌زاده، تحقیقی، لنگرانی و دیگر حضار (بالغ بر بیش از چهل تن) می‌رسد.<sup>۱۳۷</sup>

پس از آن خالصی‌زاده نطقی مظنن در حقانیت توحید اسلامی و ردّ دعاوی بهائیت ایران می‌کند. صورت مذاکرات و نطق مزبور بزودی با عنوان مبلغ بهایی در محضر شریف حضرت آیت‌الله خالصی دامت برکاته، با مقدمه لنگرانی «از طرف جریده اتحاد اسلام» به مدیریت لنگرانی در ۱۲ فروردین ۱۳۰۶ چاپ و انتشار می‌یابد. کتاب یادشده بزودی به چاپ دوم می‌رسد و پس از آن نیز کراراً در تهران و شهرستانها (چاپ سوم در کرمانشاه و چاپ پنجم در یزد) طبع و نشر می‌گردد.

۱۱۰

در چاپهای نخستین، نام شیخ حسین لنگرانی در پایان مقدمه (برادرها!) ذکر نشده است، ولی به جای آن عنوان جریده اتحاد اسلام آمده که مدیر آن، لنگرانی بود و بنابراین حکم امضای خود او را داشت.

وانگهی، در پایان کتاب، آقای لنگرانی، ضمن وعده انتشار برخی از کتب در آینده نزدیک، و اعلام برگزاری «مجلس ارشاد و بیان فلسفه احکام» در شبهای یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه در منزل آقای خالصی، و اظهار تأسف از تعطیل شدن جریده اتحاد اسلام به عنوان «ش. حسین لنگرانی» امضا کرده است.<sup>۱۳۸</sup>

در طبع مجدد کتاب مبلغ بهایی (که در سال ۱۳۶۷ق از سوی هواداران خالصی‌زاده و با مؤخره عبدالحسین آیتی در یزد انتشار یافته است) در صفحه ۴ با عبارت زیر تصریح شده که مقدمه ابتدای کتاب با عنوان «برادرها!» به قلم فاضل محترم، دانشمند معظم، آقای آقاشیخ حسین لنگرانی طهرانی مدیر مکرم جریده شریفه اتحاد اسلام، دام فضله» می‌باشد. ضمناً پیش‌نویس مقدمه به خط لنگرانی موجود است که تصویر آن را همراه با صورت هزینه طبع کتاب مبلغ بهایی... (مطبعة باقرزاده تهران، مورخ ۱۲ فروردین ۱۳۰۵، ارسالی برای لنگرانی) در صفحات بعد می‌بینید.

## طبع اکتاب

مبلغ بهائی در محضر شریف حضرت

آیت الله خالصی

که در پایان آن نطق مهم و خطابه بلیغ

ایشان مندرج است تکمیل شده

از تحصیل آن غفلت ننمائید

(اتحاد اسلام)

مطبعه باقرزاده

است که در این کتاب به عنوان یک اثر تاریخی  
 و علمی در نظر گرفته شده است.  
 این اثر از سوی...  
 در مورد...  
 که در این کتاب به عنوان یک اثر تاریخی  
 و علمی در نظر گرفته شده است.  
 این اثر از سوی...  
 در مورد...

که در این کتاب به عنوان یک اثر تاریخی  
 و علمی در نظر گرفته شده است.  
 این اثر از سوی...  
 در مورد...  
 که در این کتاب به عنوان یک اثر تاریخی  
 و علمی در نظر گرفته شده است.  
 این اثر از سوی...  
 در مورد...

پیش نویس مقدمه کتاب به انشاء و قلم حاج شیخ حسین لنگرانی

اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

Stamps Free BAGHERZADEH

IMPRIMERIE-PAPETERIE  
& RELIURE DE LUXE  
FONDÉE EN 1911  
TÉLÉPHONE No. 450  
Ad. Télég. Bagherzadeh  
500 - A.S.P. - 4 4 4 EDITION

شیرکت ب. باقرزاده

صورت حساب

# FACTURE

مطبعه کاغذ فروشی  
سجافی  
تاسیس شده در ۱۳۳۰  
نمره تلفون ۳۵۶۱  
آدرس تکران، باقرزاده  
کد آ.ب.ش. ۱-۵ ادریسون

شیرکت ب. باقرزاده

Téhéran, le 192 ۱۳۰۸

۱	فصل طبع کتاب مبین	۴۵۰ -	از قرار خرم روزنامه خرم
۲	کتاب جدید	۲۵ -	
۳	کتاب جدید	۴۰۰ -	
۴	کتاب جدید	۱۰۵ -	
۵	کتاب جدید	۵۵ -	
۶	کتاب جدید	۱۰۰ -	
<b>جمع</b>		<b>۱۰۶۵ -</b>	
<b>۱۰۶۵ -</b>			

ماه سپتامبر  
شیرکت ب. باقرزاده

صورت هزینه مطبع کتاب مبلغ بهائی ...



مقدمه لنکرانی بر کتاب چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم  
برادرها!

ما طرفدار وحدت کلمه و اتفایم و همیشه برای ایجاد و تصمیم این منظور سعی و مجاهدت کرده ایم. دول استعمار برای اجرای نقشه های ظالمانه خود القاء اختلاف کلمه و نفاق و دویت را بهترین وسیله می دانند و خوب هم فهمیده اند، چنانچه گفته اند (فَرَّقْ تَسُدْ) جدایی بینداز آقایی کن. به همین منظور است که هر جا به رنگی و هر نقطه به شکلی اسباب چینی کرده و از هیچ چیز هم فروگذار نمی نمایند.

اینها همیشه سعی می کنند که جنگ داخلی ایجاد کنند. نقشه اساسی آنها قضیه شیعه و سنی بود که بحمدالله در اثر توجه مسلمین تقریباً مرتفع شده است ولی بعد از این همه خانه خرابیها و در هر یک از بلاد و ممالک اسلامی هم مناسب وضعیات آنجا یک چیزی ایجاد می کنند. مثلاً در هند به عنوان هندو و مسلمان و عنوان اسماعیلی و اخیراً عنوان قادیانی و در ایران به عنوان حیدری و نعمتی، شیخی و متشرع و عنوان بابی و بهایی و امثال اینها، القاء اختلاف و ایجاد به بغضاء و نفاق می کنند.

۱۱۴

اینها تدبیری که برای نیل به مقاصد استعماری خود اجرا می نمایند و دسائسی که به عناوین ملی، وطنی، سیاسی و امثال اینها اجرا شده و می شود فعلاً از موضوع بحث ما خارج و ان شاء الله در آتیه تعقیب خواهیم کرد.

راستی خجالت آور است که در قرن بیستم، عصر علم و اکتشافات، یک دسته از مردمانی که بیانات یک نفر مبلغ مبرز آنها ترهاتی است که ذیلاً می خوانید بتوانند در این دوره (آن هم در میان یک ملتی که بزرگان عالم، خواهی نخواهی در مقابل حقایق دینی آنها تعظیم، و فلاسفه قرن بیستم به فهمیدن فلسفه دستورات عالیة دیانت آنها افتخار می کنند) موفق به اظهار این گونه مهملات و مزخرفات و دعوت به این گونه اوهام و خرافات شوند.

ما برای اینکه بفهمانیم آن عبارات مسلسلی که با لحن مخصوص از ماشینهای تدلیس این شیاطین اجتماعی و یا آلات سیاسی اجانب برای مشوش کردن فکر مردمان بی اطلاع خارج و در کمال عجله ردیف کرده و تحویل مردم می دهند وقتی که به کاغذ آمده و تنظیم می شود چه حرفهای بی ترکیب خنده آوری است و مطلب از چه قرار است، عین مذاکراتی را که خود متکلم و عده کثیری از حضار آن را امضا کرده اند بدون تصرف به معرض افکار عمومی می گذاریم.

تا بدانند مؤمن و گبر و یهود      کاندر این صندوق جز لعنت نبود

بخوانید و بخندید، بخوانید و گریه کنید، بخوانید و عبرت بگیرید، بخوانید و اعتراف

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

کنید که بشر چقدر می‌تواند و آنهایی که مسخر این مسخره‌ها می‌شوند چقدر بیچاره و بدبخت هستند.

اینها عنوان عدم آزادی را بهانهٔ مظلومیت خود قرار داده و در مقابل مردمان ساده‌قیافهٔ حق به خود گرفته (ننه<sup>۱۳۹</sup> من غریبم) در می‌آورند. ولی خوشبختانه این مجلس که در کمال آزادی مشروع و با نهایت اخلاق خاتمه یافت این عذر مجعول را هم از دست آقایان گرفت. معمول آقایان این است، همین که کار به جای باریک می‌رسد یک دعوایی راه می‌اندازند که مطلب از بین برود، ولی بحمدالله در اثر توجه مردم دیگر موفق به این تدبیر نمی‌شوند. چنانچه ملاحظه می‌کنید و ان‌شاءالله آتی هم در سایهٔ متانت و بردباری که ملت شعار خود قرار داده‌اند، راه استفاده از هیاهوی جاهلانه بر اینها مسدود است.

مقام منبع نابغهٔ اسلام و شرق، آیت‌الله‌العظمی آقا شیخ محمد خالصی دامت برکاته اجل و اوقات ذی‌قیمت ایشان اهم از این است که صرف این‌گونه امور بی‌اهمیت و مباحثه با این‌گونه از مردم و مواجهه با این مهملات شود، ولی متأسفانه گاهی اضطرار و تنگی قافیه و وظیفه‌شناسی سایرین، اشخاص بزرگ را مجبور می‌کند که این‌گونه زحمات را هم شخصاً عهده‌دار شوند. آقای خالصی نظر به اینکه اهمیتی نمی‌دادند راضی به نشر آن نمی‌شدند، ولی ما بنا به مصلحتی اقدام به نشر آن کردیم. ای کاش ملل شرقی، خصوصاً امت اسلام، بالاخص ملت ایران متوجه مصلحت شده به این مرگ تدریجی خاتمه داده و بیش از این فدای دسائس اجانب و بازیچهٔ دست متمدنین (!) آدم‌خوار نشوند.

(اتحاد اسلام)

انجام مناظره و انتشار متن آن، در جامعهٔ آن روز ایران تأثیری شایان (به زیان بهائیت) بر جای نهاد و یکی از آثار خجستهٔ آن، جرئت دادن به کسانی از میان بهاییان (یا منسوب به آنان) بود تا از این فرقه روی گردانند؛ کسانی که مدتها پیش از آن تاریخ به بی‌بنیادی این مسلک پی برده، اما شهامت یا مجال تبری از آن، و افشای ماهیت آن، را نداشتند.

به گفتهٔ خالصی زاده انتشار مناظرهٔ مزبور، تأثیرات خوبی روی عناصر دانشمندی که متهم به بهائیت بودند ولی در واقع، تنها با بهاییان محشور بوده «به خرافات آنها قایل نبودند» گذاشت و به آنها شجاعت تبری از بهائیت و «نشاط و جدیت کامل در اظهار خرافات» آنان بخشید؛ افرادی «مثل دانشمند محترم و فاضل معظم جناب آقای عبدالحسین آیتی یزدی تفتی که سه مجلد کتاب کشف‌الحیل با ضمیمهٔ آن در اظهار خرافات و شیادی و طراری بهاییان نوشته و مانند فاضل ارجمند و فیلسوف نیرومند آقای آقامیرزا حسن نیکوی بروجردی که چهار جلد کتاب فلسفه نیکو در همین<sup>۱۴۰</sup> موضوع نوشته و مانند فاضل محترم آقای صبحی [فضل‌الله صبحی مهتدی

مشهور] که در خانه عباس افندی تقریباً تربیت شده و کتابی مبنی بر ناامیدی از آن خانواده به نام [خاطرات] صبحی نوشته و طبع و نشر کرد و مانند بانو قدسی ایران که زن یاور رحمة الله علایی بوده و از شوهر خود جدا و مسلمان گشت و به دیگری ازدواج نمود و کتاب بارقه حقیقت درباره فجاج ناموسی بهاییان و اباحی بودن و پیروی از کمونیستها در اعراض و ناموس طبع و نشر نمود و همچنین جوان پاک نهاد آقای صالح اقتصاد که از اعمده<sup>۱۳۱</sup> بهاییان بود کتاب ایقاز را بر تأیید کشف الحیل تألیف و طبع نمود<sup>۱۳۲</sup> و مانند آنها خلق کثیری هستند که از بهائیت منصرف شده اگر سواد داشتند به نظم و نثر، فساد بهائیت را اعلام می نمودند...<sup>۱۳۳</sup> و در ادامه نیز به برخی اقدامات دولت رضاخان به ایجاد تضییق برای مدارس بهاییان و برکناری برخی از آنها از دوایر حکومتی اشاره می کند.

از نوشته آیتی در کشف الحیل برمی آید که توسط او و طیف همبسته اش (خالصی زاده و لنکرانی) در آن زمان، تشکیلات گسترده ای در ایران درست شده بود که در میان بهاییان نفوذ داشته، اسرار آنها را به دست می آورد: «چه که الحمدلله در تمام نقاط، وسایلی در دست داریم و تشکیلات [ات] ضدبهایبی هم مثل تشکیلات خودشان یعنی دارای دو وجهه موجود است...»<sup>۱۳۴</sup>

## ۹ - ۲. چاپ و انتشار «کشف الحیل» آیتی (مرداد ۱۳۰۶)

زمانی که کتاب مبلغ بهایی در محضر... آیت الله خالصی، برای دومین بار در حدود بهار ۱۳۰۶ش از سوی اداره جریده اتحاد اسلام (به مدیریت لنکرانی) منتشر شد، خوانندگان در پایان آن کتاب (ص ۳۲) تحت عنوان «کشف الحیل» با آگهی زیر روبه رو شدند:

اخیراً کتابی به نام فوق از طرف آقای میرزا عبدالحسین آیتی (آواره سابق) که از مبلغین مبرز بهاییه بلکه معلم اول دایره تبلیغ آنان شناخته می شده تهیه و در تحت طبع است، قریباً منتشر می شود.

خصوصیات این کتاب آنکه: آواره مدت هجده سال در میان بهاییان بوده، حتی در حل و عقد امور آنها تصرف می نموده و پس از هجده سال به واسطه شنایع اعمال آنان، آن حوزه پر از فساد را وداع گفته و چنین کتابی نگاشته.

البته چنین شخصی بهتر و به طریق اکمل می تواند پرده تزویر از روی شنایع و حیل این شیاطین اجتماعی برداشته و دسایس آنان مکشوف و به معرض افکار عمومی بگذارد. برای اینکه در توصیف این کتاب مهم قصوری نشده باشد، برادران خود را به مطالعه مضامین مهمه آن دعوت نموده و تصور می کنیم افکار مطالعه کنندگان میزان اهمیت کتاب را به خوبی تشخیص دهد. به هر حال ما این حسن تصادف یا استفاده از ذخیره چندین ساله

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

را به برادران دینی خود تبریک می‌گوییم.

(محمدحسین الحسینی الشهبانی)

عبدالحسین آیتی تفتی، ادیب، مورخ، نویسنده، مترجم، روزنامه‌نگار و شاعر زبردست معاصر (فرزند حاج شیخ محمد موسوم به حاج آخوند تفتی) در تفت از توابع یزد به دنیا آمد. بر پایه زندگی‌نامه خودنوشت وی<sup>۱۴۵</sup>، در جوانی لباس روحانیت پوشید و به آموزش علوم حوزوی پرداخت و پس از مرگ پدر وارث محراب و منبر وی شد. بهاییان برای فریب وی دام گسترده، برخی از کتب خویش را - به وسایل عدیده - به وی دادند تا مطالعه کند و این امر، سبب شد که برخی از روحانیون و متنفذین محل، وی را متهم به گرایش به بهائیت کنند. با شیوع این اتهام، مردم از وی کناره جستند و او ناگزیر به ترک زادگاه خویش شد. متقابلاً بهاییان آغوش گشودند و او را به خود جلب کردند. بدین گونه، آیتی به جرگه بهاییان وارد (یا بهتر بگوییم: سوق داده) شد و به علت بهره‌مندی از قدرت بیان و قلم، بزودی در جرگه مبلغان مهم آنان قرار گرفت و ۲۲ سال با لقب «آواره» (که عباس افندی، به وی داده بود)<sup>۱۴۶</sup> به ایشان خدمت کرد و مورد تحسین و تقدیر کم‌نظیر پیشوایان فرقه (عباس و شوقی افندی) قرار گرفت.<sup>۱۴۷</sup>

۱۱۷

نگارش الكواکب‌الدریه، تاریخ مشهور و معتبر بهاییان، یکی از خدمات آیتی به فرقه مزبور است. به نوشته او در این کتاب، وی تا ۱۳۴۲ق (یعنی تا واپسین ایام حضور در میان بهاییان)، به مدت ۲۲ سال دائماً در سفر بوده برای تبلیغ مسلک بهائیت به این سو و آن سوی جهان مسافرت کرده است. چندین بار در ایران و قفقاز، یک بار به ترکستان، سه بار به عثمانی و سوریه و فلسطین و شامات، یک بار به مصر و اکثر بلاد عرب و نیز سفری به اروپا رفت و تقریباً ۱۵۰ شهر و قریه و قصبه از مراکز بهاییان و پنجاه مرکز از مراکز بهاییان خارجه را سیر کرده است. طی این سفرها، با تعداد زیادی از بهاییان قدیم و جدید از نزدیک اختلاط و آمیزش داشت و اصل یا رونوشت بسیاری از کتب و الواح این فرقه را مشاهده و مطالعه کرده است، چندان که در مجموع، «کمتر امری از امور تاریخی و غیرتاریخی» در موضوع بهائیت بر وی «پوشیده مانده باشد».<sup>۱۴۸</sup>

آواره، یک نوبت نیز به حیفا رفت و با عباس افندی، پیشوای وقت فرقه، دیدار کرد، و در آنجا بود که به قول خود «به بطلان دعوی او و پدرش» حسینعلی بهاء «از جنبه مذهبی آگاه» گشت و دانست که این فرقه، جز برخی شعارهای تقلیدی روز، متاعی برای عرضه ندارد. اطلاع بعدیش از مفاسد احوال شوقی (نواده دختری عباس افندی، و جانشین وی) و آگاهی به فقدان نفوذ بهائیت در مغرب زمین (به رغم تبلیغات پر آب و تاب سران آن) نیز همین دریافت را تأیید و بی‌بنیادی اساس این مسلک را (به لحاظ دینی و آسمانی) بر وی

روشن‌تر ساخت و «یقین» کرد «که این دروغ هم عطف بر دروغهای مذهبی شده، نفوذی در جهان غرب نداشته‌اند و اگر گاهی عدهٔ قلیلی توجهی نموده‌اند از اثر خیانت حضرات و نتیجهٔ سیاست بیگانگان است نه چیز دیگر». از این رو خود را در برابر خداوند و وجدان خویش، مسئول و موظف به مبارزه با این فرقه استعماری دید و در طریق ایفای این رسالت، به نگارش کشف‌الحیل در افشای دسایس و مفاسد و خیانت‌های آنان پرداخت:

و چون عبدالبهاء را خائن ایران، هم از حیث مذهب و هم از حیث استقلال و سیاست شناختم، دل از مهرشان برداختم و خود را در زحمت و خطر دیگری انداخته، چند هزار نفر بهایی متعصب را دشمن خود گردانیدم، برای اینکه وجدانم نگذاشت که مؤلفات سابقهٔ خود را الغاء نکرده بگذرم و مانند میرزا ابوالفضل گلپایگانی به سکوت بگذرانم. لذا با الغاء کتب سابقه که در تاریخ ایشان به نام کواکب‌الدریه نگاشته بودم و آن هم از تصرفات خودشان مصون نمانده بود برداختم و حقایق بی‌شبهه‌ای را که در مدت بیست سال یافته بودم در دو جلد کتاب کشف‌الحیل منتشر ساختم.<sup>۱۲۹</sup>

او در کشف‌الحیل، در شرح چگونگی گام نهادن خویش در «وادی مخوف بهائیت»، می‌نویسد، بهاییان کراراً به من اعتراض کرده‌اند که «چرا آمده‌ای و چرا رفتی؟» آن گاه با ارجاع خوانندگان به پاسخ مفصلی که قبلاً به این سؤال در مجله نمکدان داده، اجمال قصه را با این بیان خطاب به بهاییان مطرح می‌سازد که:

آنچه شما را یقین بود مرا گمان افتاد، لذا آمدم؛ و هر چه شما را گمان نیست مرا یقین شد، لذا رفتم. یا: بر اثر دیده‌ها آمدم و بر اثر دیده‌ها رفتم!<sup>۱۳۰</sup>

وی روی جلد کشف‌الحیل (مجلد دوم، چاپ فروردین ۱۳۰۷) این سروده خویش را درج کرده است:

گر روشنی از باب بها جویی و باب	زین باب نه روشنی برآید نه جواب
بی‌خانه اگر بمانی ای خانه خراب	ز آن به که به سیل خانه‌سازی و برآب

عبدالاحسین تفتی، پس از بازگشت به اسلام، نام خود را از آواره به آیتی برگرداند و هم‌زمان با نگارش کشف‌الحیل، به تدریس ادبیات در دبیرستانهای تهران<sup>۱۳۱</sup> و انتشار مجلدات نمکدان در نظم و نثر پرداخت.<sup>۱۳۲</sup>

عدول وی از بهائیت، بویژه افشاگریهای صریح و مستندش بر ضد این مسلک و بانیان و عاملان آن، خشم سران و فعالان این فرقه را به شدت برانگیخت و مایهٔ کینه‌توزی، تهمت‌پراکنی و فحاشی آنان به او شد که نمونه‌اش را در کلام شوقی افندی (جانشین عباس افندی، و مادح پیشین آیتی) درباره وی می‌بینیم.<sup>۱۳۳</sup>

برگشت آواره از بهائیت، و شورش بر ضد آن، جلوه‌ای بارز از بحران عظیمی بود که با مرگ عباس افندی (۱۳۴۲ق) و وقوع اختلافات و کشمکشهای تازه (افزون بر اختلافات پیشین) بر سر جانشینی وی میان بزرگان بهائیت، همچون دملی چرکین سر باز کرد و به سرعت فرصتی برای پاره‌ای از بهاییان یا بهایی‌نمایان فراهم آورد تا از این مسلک فاصله گیرند یا حتی به جنگ با تباهیهای آن برآیند.

نکته‌ای که به جا است در مورد آواره (آیتی بعدی) اشاره کرد «گرایش نسبی وی به حق‌گویی»، و شجاعت در بیان حقایق است که در جای جای همان تاریخ فرمایشی و رتوش شده‌ی وی در زمان همکاری با بهاییان یعنی الكواکب‌الدريه آشکار است و در نهایت نیز همین گرایش نیک و پسندیده بود که، در فرصت مناسب، وی را به عدول از مسلک خرافی و استعماری بهائیت، و افشاگری بر ضد سران آن واداشت. نمونه‌ای از این گرایش در الكواکب‌الدريه، اظهارات او در بخش مربوط به قره‌العین است که ضمن نقل برخی از غزلهای منسوب به قره‌العین (مثل «جذبات شوقک الجمت» و «گر به تو افتدم نظر») <sup>۱۵۴</sup> می‌نویسد:

اما غزل معروفی که مطلع آن این است «لَمَعَاتُ وَجْهِكَ أَشْرَقَتْ بِشُعَاعِ طَلْعَتِكَ اعْتَلَا» هر چند در السنه و افواه مشهور و به جناب طاهر، منسوب گشته، ولی محققاً از او نیست، بلکه از صحبت لاری است و او یکی از شعرای خوش قریحه این قرن است که کتاب دیوان او جدیداً به طبع رسیده. <sup>۱۵۵</sup>

آیتی، مطالب مربوط به ماجرای بدشت در الكواکب‌الدريه را نیز حاوی نکاتی روشنگر از نارواییها و تباهیهای فرقه می‌داند. البته کتاب الكواکب، همچون دیگر تواریخ و آثار فرمایشی بابیه و بهاییه، آکنده از جعل و تحریف واقعیات است، اما باید توجه داشت که اولاً به گفته خود آیتی خیلی از مطالب کتاب وی را بهاییان (عباس افندی و...) هنگام چاپ، از صورت نخستین آن تغییر داده یا حذف کرده‌اند. ثانیاً همین مقدار گرایش به حق‌گویی در یک کتاب کاملاً باسماه‌ای و فرمایشی، قابل توجه بوده، کشف از صراحت لهجه و گرایش نسبی نویسنده به بیان حقایق می‌کند. خود وی، در کشف‌الحیل خاطر نشان می‌سازد:

بدیهی است در آن موقع اگر بی‌عقیده به بهائیت هم می‌شدم، ممکن نمی‌شد که لکه‌های تاریخی برایشان در کتاب بگذارم و اگر می‌گذاردم ناچار آنها به شستشوی آن مبادرت می‌کردند، چنان که کردند، یعنی هزاران قضیه مسلمة تاریخی را که محل تردید نبود از تألیف من (کواکب‌الدريه) برداشتند به عنوان اینکه صلاح امر نیست، و صدها دروغ به جایش گذاشتند به عنوان اینکه حکمت اقتضا دارد که اینها نوشته شود، مع‌ذلک کله اینک با مراجعه و نظر می‌بینیم باز حقایقی از قلم جاری شده و در همان کتاب ثبت

گشته و عباس افندی هم با همه زرنگیهایش و با اینکه چندین دفعه آن کتاب را خواند و قلم اصلاح در آن نهاد با آن برخورد نکرده و آن مسائل برای استدلال کنونی ما باقی مانده، و اینجا است که باید گفت یا آواره در نگارش آن کتاب بیدار بوده یا خدای بهایان در آن موقع خوابش پرده بوده است، و انّ هذا لَشَىءٌ عَجَاب، و از جمله آنها قضیه بدشت است که اینک عیناً از کواکب الدریه نقل می‌شود...<sup>۱۵۶</sup>

به هر روی، به دلیل دروغها و تحریفات بسیاری که در کتاب الكواکب الدریه رخ داده، آیتی این کتاب را فاقد ارزش و اعتبار تاریخی شمرده، اعلام می‌دارد: «دو جلد کواکب الدریه که انشاء بنده است و مواد تاریخی آن را با هزاران اختلاف و تصرف و تقلب رؤسای بهاییه داده‌اند، لهذا خودم آن را معتبر نمی‌دانم و قطعاً استفاده تاریخی از آن نمی‌توان کرد. چه، مسائل مسلم‌های که حتی مانند ادوارد براون در کتب خود نوشته و من هم کامل‌ترش را نوشته بودم از کتابم در موقع طبع آن در مصر حذف کرده‌اند زیرا به ضررشان تمام می‌شده و تعبیرات جعلیه را جانشین آن قرار داده‌اند.»<sup>۱۵۷</sup>

مرحوم لنکرانی در حفظ جان آیتی از دست تروریستهای بهایی نقشی مؤثر داشت و به چاپ و انتشار کتاب مشهور او کشف‌الحیل، کمک اساسی داد. وی پس از جدایی و تبری از بهائیت، به علت کتابی که علیه آنها در دست تألیف داشت، از سوی فرقه ضاله تهدید به قتل شده بود و به همین علت به آقای لنکرانی پناهنده شد. لنکرانی ماجرا را چنین تعریف می‌کرد:

روزی، در اوایل دوران رضاخان، در خانه‌ام نشسته بودم که فرد ناشناسی وارد شد و پس از اظهار سلام و ادب گفت: من عبدالحسین آیتی، «آواره» مشهور سابقم که سالیان دراز از مبلغان فرقه بهائیت بودم و اینک مدتی است از این مسلک برگشته‌ام. من کتابی بر ضد بهایان به رشته تألیف درآورده‌ام که مفاسد و جنایات آنها را کاملاً برملا می‌سازد و به همین علت، آنان سخت در تعقیب من می‌باشند و حتی قصد جانم را دارند و شخصی به نام «افروخته» را مأمور ترور من کرده‌اند.<sup>۱۵۸</sup>

سپس افزود: همه تلاش آنها معطوف به ربودن و نابود ساختن کتابی است که در رد آنها نوشته‌ام، تا در جامعه ایران طبع و منتشر نشود و اسرارشان برملا نگردد. چنانچه آنها بدانند این کتاب از دست من خارج شده و در جایی امن و دور از دستبرد آنان قرار دارد، بویژه اگر متن آن چاپ و بین مردم منتشر گردد، قاعدتاً دست از تعقیب من برمی‌دارند و دیگر خطری جانم را تهدید نخواهد کرد. لذا به محضر شما پناهنده شده‌ام که این کتاب را از من گرفته به چاپ برسانید و جان مرا از دست آدمکشان این فرقه نجات دهید.

مرحوم لنکرانی می‌افزاید: «کتاب را از او گرفتم و با وسایلی که در اختیار داشتم، مقدمات

چاپ و نشر آن را - برای اولین بار - فراهم ساختم. ضمناً در همان روزها هنگام گذر از چهارراه گلوبندک تهران، افروخته بهایی را (که از سوی محفل بهایی، مأمور ترور آیتی شده بود) دیدم و در حالی که غافل ایستاده بود جلو رفته، سینه به سینه او ایستادم و در حالی که از زیر عبا، دهانه نوغان<sup>۱۵۹</sup> را بر سینه او گذاشته، فشار می‌دادم آرام به وی گفتم: «تو را مأمور کشتن آیتی کرده‌اند؟» دستپاچه شد و من من کرد. به او گفتم: بدون معطلی از تهران بیرون رفته کاملاً گم و گور می‌شوی و تا سه ماه به هیچ وجه این طرفها پیدایت نمی‌شود. چنانچه در این مدت در تهران دیده شدی، هر چه دیدی از چشم خودت دیده‌ای! آیتی و کتابش نزد من‌اند و از این به بعد، با شخص من طرفیدا! گفت: چشم! و تا چند وقت کسی او را در تهران ندید. در این مدت ما جلد اول کشف‌الحیل را چاپ و منتشر ساختیم، و چون با انتشار کتاب، مرغ از قفس پریده بود و از آن پس، ترور آیتی، بهاییان را در مظان اتهام به قتل می‌افکنند، دیگر متعرض او نشدند و او از مرگ نجات یافت.»<sup>۱۶۰</sup>

چاپ کشف‌الحیل (جلد اول) در مرداد ۱۳۰۶ منتشر شد و تا پایان همان سال دو بار دیگر تجدید چاپ شد و در سال ۱۳۰۷ نیز چهارمین چاپ آن به بازار آمد. جلد دوم کشف‌الحیل هم در فروردین ۱۳۰۷ توسط مؤسسه خاور (ناشر معتبر و مشهور آن روز تهران) چاپ و انتشار یافت.

#### ۹-۳. چاپ و انتشار «فلسفه نیکو» نوشته حسن نیکو (آذر ۱۳۰۶)

حاج میرزا نیکو بروجردی‌الاصل (۱۳۴۲-۱۲۵۹ش) فردی آشنا به زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و اردو بود که به عنوان دبیر دبیرستانهای تهران در رشته تعلیمات دینی و ادبیات فارسی و عربی تدریس می‌کرد.<sup>۱۶۱</sup>

نیکو نیز همچون آیتی از مبلغان و نویسندگان شاخص بهائیت بود که تقریباً هم‌زمان با آیتی به دامن تشیع بازگشت و با نگارش ردیه‌ای بر آن مسلک استعماری به نام فلسفه نیکو، بی‌بنیادی و سیه‌کاری آن حزب استعماری را برملا ساخت. میرزا حسن نیکو بر کتاب الکواکب‌الدریه آیتی (آواره) نیز تقریظ دارد که متن آن در پایان جلد دوم الکواکب (صفحات ۳۳۸-۳۳۶) آمده است. تقدیر چنین بود که آن دو، پس از استبصار و بازگشت به دامن اسلام نیز یار یکدیگر باشند و در افشای ماهیت مسلک بهایی و سران آن، معاضد و پشتیبان هم گردند.

ضمناً همان «شجاعت و گرایش به حق‌گویی» در آیتی را در حسن نیکو نیز زمان حضور او در بین بهاییان مشاهده می‌کنیم. نمونه‌ای از این گرایش به حق‌گویی را در داستان زیر (که خود نیکو روایت کرده است) می‌توان دید:

وقتی که [در دوران حشر و نشر با بهاییان، و تبلیغ آیین آنان] از بمبئی حرکت کرده و وارد رنگون شدم، پس از ملاقاتهای عمومی، برادر سید جنابعلی رئیس محفل روحانی



[بهایبی] آنجا با یک نفر بهایی دیگر که عکا را دیده در این قضیه اختلاف می کنند. این گفته بود میرزا [حسینعلی نوری] و میرزا عباس [= عباس افندی]... در عکا و حیفا به نماز جماعت و ادای فریضة جمعة [مسلمانها] حاضر می شدند و به امام عکا و حیفا اقتدا می نمودند. آن گفته بود معاذالله، این چه افترا بی است که می زنی، کسی که جمعه و جماعت را در کتاب اقدس خود نسخ فرموده و نمازی دیگر آورده چگونه می رود نماز نسخ شده را، آن هم به جماعت، به جای بیاورد؛ همانا این اغراء به جهل است، می باید امام جماعت عکا را هم از این عمل باز بدارد و او را به کیش خود دعوت کند. اگر محمد مصطفی در خانه کعبه می رفت که بت پرستی کند، او هم می رفت مسجد که به جماعت نماز بگذارد. بالاخره نذری می بندند و طرفین بدین قرار رضا می دهند که تلگراف حرکت نیکو از بمبئی رسیده و دو روز دیگر وارد رنگون می شود، هر چه او در این باب بر علیه هر که گفت باید نذر را ادا کند.

چون وارد رنگون شدم، پس از ملاقاتهای عمومی، طرفین متعاهدین نزد آمدند. این با چهره افروخته گفت: آقای نیکو، افترای عجیب را بشنو. این می گوید جمال مبارک و سرکار آقا [= بهاء و عباس افندی] به مسجد اسلام می رفتند و نماز منسوخ شده جماعت را به جای می آورده اند. آیا چنین است؟ مرا تبسمی فراگرفت و گفتم: آری، علاوه بر آن، تمام ماه رمضان را هم روزه می گرفتند (این طور تبلیغ می کرده ام). آن شخص با حرارت رنگش پرید و آنچه باید بفهمد فهمید.

سپس اضافه کردم: بلکه در سنین اخیره که میرزا پیر و ناتوان شده بود بهاییان عکا قبل از حلول ماه رمضان جمع شدند و عریضه به میرزا نوشتند (... میرزا احباب را به خود راه نمی داد و باید مطالب خود را به عریضه عرض کنند) که ما می دانیم جمال مبارک برای رعایت این قوم خود را به رنج و مشقت صوم و می دارد، نکند ما افطار کنیم و به اعتراض اغیار و اخل انکار دچار شویم، که چون بدانند طریقه دیگر غیر از اسلام داریم خونمان هدر شود و خدایمان در به در گردد. اکنون ما بندگان به موی مبارک قسم می خوریم و به خوی مبارک سوگند یاد می کنیم که تمام ماه رمضان روزه بگیریم، مشروط به آنکه هیکل مبارک روزه نگیرند و خود را بدین مشقت دچار نفرمایند. روز بعد میرزا حضرات را به حضور می طلبد و می گوید: ما عریضه شما را به ملا اعلی فرستادیم، پانزده روز می رود و پانزده روز بعد جوابش می آید. کنایه از آنکه می ترسم افطار کنم و شما نیز جسارت بورزید و روزه نگیرید و مسلمین به کیش ما واقف شوند و خون ما بریزند.

چون مسئول احباب به اجابت نرسید مشگین قلم، که یکی از اعمده<sup>۱۶۱</sup> بهایی بود، عین واقع را به طور مزاح گفت: حکایت ما حکایت آن پسر شد که دعایش وارونه گردید. از

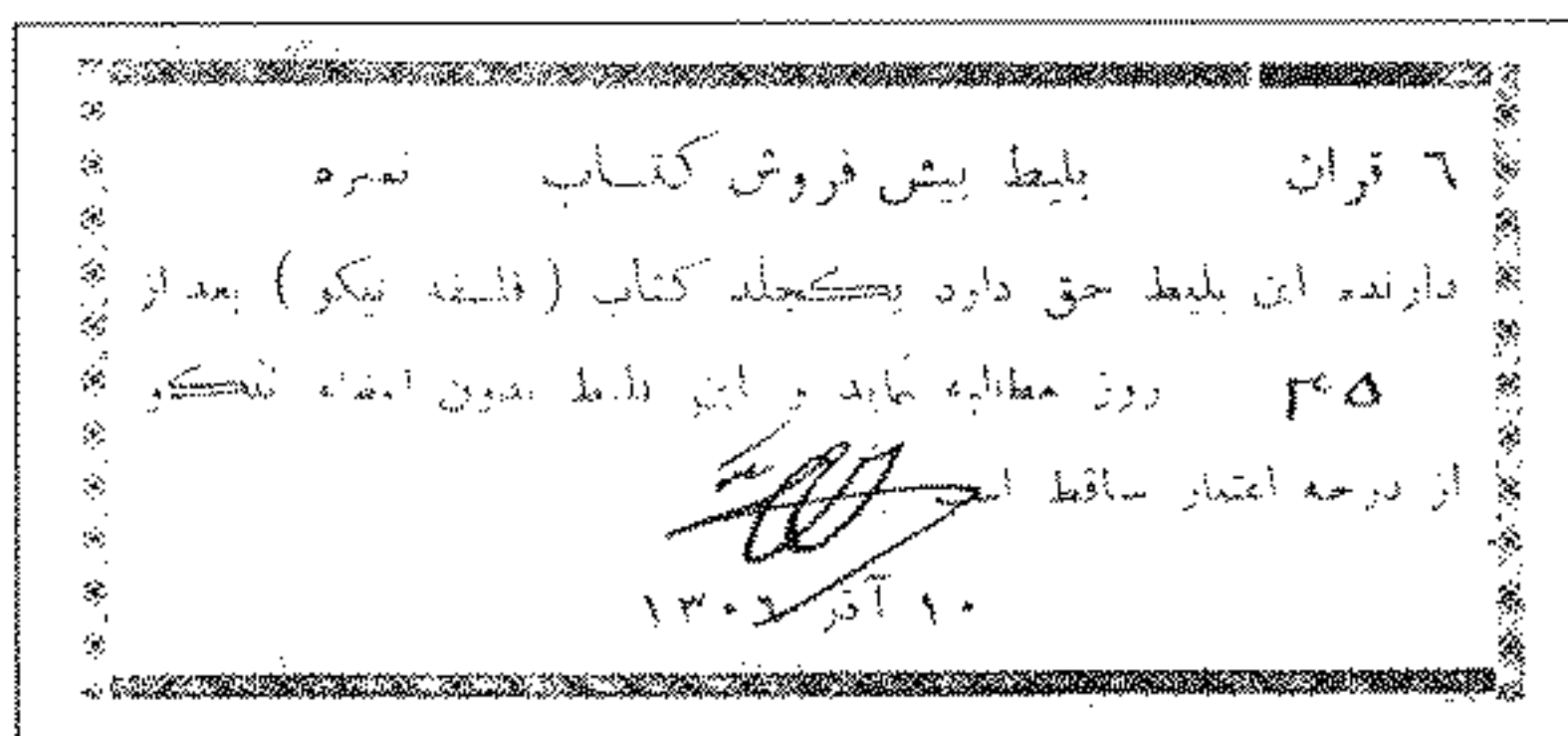
اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

خدا می‌خواست مادرش بمیرد و پدرش زن جوانی بگیرد، باشد که از آن زن جوان متمتع شود، قضا را پدرش مرد و مادرش به گردن کلفتی شوهر کرد که هر دو را زحمت می‌داد؛ ما هم بهایی شدیم که از تعب سی روز ماه رمضان برهیم، اکنون می‌باید سی روزه رمضان را بگیریم و روز شهر جلال را، این را خوفاً للقتال و آن را حباً للجمال (میرزا در اقدس می‌گوید: اطیعوا اوامری حباً لجمال).

نیکو می‌افزاید:

این قسمت را نیز بشنوید که چون آن آدم از صراحت لهجه و صدق گفتارم از امر بهایی برگشت، سایر بهاییان آنجا به من اعتراض کردند که چرا شما این راست را گفتید تا او از دین بهایی برگردد؟ در جواب گفتم: شما به فاعل فعل که میرزا و پسرش باشد اعتراض ندارید که چرا نماز منسوخ شده را به جای آورده‌اند، و به من تعرض می‌کنید که چرا راست گفته‌ام. چرا نزد شما نفاق منافقی معقول است، و صدق صادقی نامقبول. علاوه، دینی که بنایش بر روی دروغ گفتن و کجی باشد معلوم است چه حالی پیدا می‌کند...<sup>۱۶۳</sup>

لنکرانی در چاپ و انتشار فلسفه نیکو شرکت داشت، و وجود تعداد زیادی از «بلیط پیش فروش» کتاب فلسفه نیکو در اسناد به جا مانده از لنکرانی، حکایت از اقدام و کمک وی به طبع و نشر این کتاب دارد.



بلیط پیش فروش کتاب فلسفه نیکو در اوراق مرحوم لنکرانی

جلد اول کتاب فلسفه نیکو، در آذر ۱۳۰۶ در چاپخانه خاور تهران، به چاپ رسید و جلد دوم آن در تیر ۱۳۰۷ (در همان چاپخانه)، جلد سوم در مهر ۱۳۱۰ (چاپخانه فرهومند تهران) و جلد چهارم نیز در فروردین ۱۳۲۵ (چاپخانه تابان تهران) زیور طبع یافت و ضمناً جلد اول به زبان انگلیسی نیز ترجمه گردید.<sup>۱۶۴</sup> مرحوم سیدحسین قزوینی حائری (نجل آیت‌الله صاحب ضوابط)، ناظر شرعیات وقت و از دوستان لنکرانی و از اعضای حزب مخفی ض. الف (ضدانگلیس) بر کتاب فلسفه نیکو تقریظی نگاشت که در پایان جلد اول آن چاپ شده است.

مبارزه لنکرانی و هم‌زمان او با بهائیت در دهه ۱۳۰۰ شمسی، علاوه بر پاسخ‌گویی به شبهات

بهاییت در سطح جامعه، ضمناً حرکتی سیاسی در جهت مقابله با نفوذ عوامل این مسلک در دستگاه حکومت و ارتش رضاخانی، و تلاش برای پاکسازی رژیم حاکم از آنان بود که بازوی صهیونیسم و استعمار بریتانیا محسوب شده، در قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای سوم اسفند ذی‌نقش بودند.

اسناد و مدارک تاریخی، حکایت از تکاپوی گسترده و روزافزون بهاییان در برههٔ کودتای اسفند ۱۲۹۹ و سالهای پیش و پس از آن دارد، که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم: ۱۳ دی ۱۳۰۰ (در اواخر نخست‌وزیری قوام‌السلطنه) میرزا بدیع‌الله خان بهایی (کفیل انبار غله دولتی) به ساحت پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و قیحانه توهین می‌کند و بدین علت مورد پرخاش و سیلی شدید اعظام‌الوزاره (کارمند اداره و از مشروطه‌خواهان قدیمی) واقع می‌شود. بدیع‌الله خان از مسیو موریتور (رئیس امریکایی انبار غله) خواستار انفصال اعظام‌الوزاره از خدمت دولتی می‌گردد، و این امر به شورش مسلمانان شاغل در انبار و ادارهٔ ارزاق (که تعداد زیادی از کارمندان آن بهایی بودند) می‌انجامد.<sup>۱۶۵</sup> تاخت و تاز بهاییان در اداره غله، اختصاص به بدیع‌الله خان و آن دوران نداشت و فی‌المثل در سالهای پس از شهریور ۲۰، نعمت‌الله علایی رئیس اداره سیلو (در زمان میلسپو) که گندم تهران در دست او بود و نیز سمندریان مدیر قند و شکر و چای، بهایی بودند. لذا اعتراض لنکرانی در مجلس چهاردهم به دکتر میلسپو، از جمله، این بود که چرا با گماردن پستهای مهم به عناصر این حزب ساختگی، میدان را برای فعالیت آنان بر ضد اسلام باز کرده است؟<sup>۱۶۶</sup>

نفوذ و حضور مخرب بهاییها همچنین، محدود به انبار غله نبود بلکه آنها در تمام ارکان حکومت، از وزارت فرهنگ و شهربانی گرفته تا دیگر ادارات نفوذ کرده، مشغول پیشبرد مقاصد شوم خویش بودند. در مورد نفوذ آنها در وزارت مهم فرهنگ، سخن سید محمد کمره‌ای (لیدر دمکراتهای ضدتشکیلی و مخالف قرارداد وثوق‌الدوله) شنیدنی است. وی در خاطرات مربوط به دوران کابینه قرارداد، مورخ ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷، می‌نویسد:

... منتصرالدوله [شاغل در وزارت] معارف را دیده، گفت: کاسپار ایپکیان، مقاله‌نویس [روزنامه] رعد<sup>۱۶۷</sup>، رئیس تفتیش معارف شده و نصیرالدوله [وزیر معارف و وثوق‌الدوله] مثل نوکر، حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهایی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، منجمله اشراقه خانم زن ابن‌اصدق<sup>۱۶۸</sup> یا ابهی و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زنها و دیگر از بایبها را برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و آرامنه خودشان می‌گویند که کاسپار ایپکیان بابی و از دین ما خارج است.<sup>۱۶۹</sup>

پس از کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، و روی کار آمدن دولت انگلوفیل سیدضیاءالدین طباطبایی، نفوذ عناصر یادشده شدت بسیار یافت.<sup>۱۷۰</sup> برخی از آنها حتی به هیئت دولت نیز راه

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

یافتند. علی محمد خان موقرالذوله، عضو کابینه سیاه سیدضیاء از افغان یعنی از جانب مادر اقوام علی محمد باب بود.<sup>۱۷۱</sup> میرزا حسن نیکو، مُبلغ بهایی مستبصر شده، در کتاب خویش، پس از شرحی راجع به ضدیت ارامنه داشناک و... با مسلمانان در ایران و عثمانی می‌نویسد: «وقتی سیدضیاءالدین مصدر کار شد و خواست بلدیہ تأسیس کند ایکیان که مصدر کار شد فوری بهاییانی که از معارف اخراج شده بودند به روی کار آورد و به علاوه چندین نفر دیگر را هم در بلدیہ وارد نمود، در صورتی که هزاران نفر دیگر با لیاقت‌تر بودند و حق تقدم داشتند.»<sup>۱۷۲</sup>

عجیب است که در کشف و معرفی رضاخان به انگلیسیها نیز عنصر بهائیت فعال بود و در این زمینه تاریخ مشخصاً نام و نقش کلیدی حبیب‌الله خان عین‌الملک (پدر امیرعباس هویدا) را ثبت کرده است.<sup>۱۷۳</sup> گفتنی است عین‌الملک که زمان نخست‌وزیری سیدضیاء (رهبر سیاسی کودتای سوم اسفند) جنرال قنصل ایران در شامات بود، روز ششم فروردین ۱۳۰۰ (یعنی ۱۲ روز پس از کودتا) در مصاحبه‌ای با روزنامه لسان‌العرب (شامات، ۱۶ رجب ۱۲۳۹) ضمن ستایش کودتا، از سیدضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران یاد کرد که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می‌باشد» و افزود که با وی سابقه رفاقت و معاشرتی «دوازده ساله» دارد.<sup>۱۷۴</sup> (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سیدضیاء دوست و معاشر است). حتی در مورد خود رضاخان شایعاتی وجود داشت که حاکی از بستگی وی به بهاییان بود.

در چنین شرایط حساسی، لنکرانی و یارانش با ارتباطات و اقدامات سیاسی خود تلاش کردند (تا می‌شود) بهاییان را در دستگاه رضاخان به عقب رانند و تا حدودی نیز در این کار موفق شدند. مرحوم سید عبدالله سیار قائم‌مقامی، دوست دیرین مرحوم لنکرانی، در گفتگو با نویسنده (مورخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۳) اظهار داشتند:

عبدالحسین آیتی معلم ادبیات بود و مجله‌ای نیز به نام نمکدان در می‌آورد که در آن، از حیل‌ها و حقه‌های بهاییان سخن می‌گفت. وی بعداً در زمان محمدرضا پهلوی به یزد منتقل گردید (و ظاهراً بهاییها در انتقال وی از تهران به یزد بی‌نقش و بی‌تأثیر نبودند)، اما در فصل تابستان که مدارس تعطیل می‌شد، به تهران می‌آمد و با مرحوم نیکو و صبحی - بهایی مستبصر دیگر - و دیگران جلسات هفتگی برگزار می‌کرد. با وساطت آقای لنکرانی، کتاب کشف‌الحیل آیتی را به رضاخان داده و از آن تعریف کرده بودند و شاه او را مورد تفقد قرار داده بود.

شاهد این امر، نامه سرهنگ درگاهی رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی به آیتی (مورخ ۱۸ مرداد ۱۳۰۶)<sup>۱۷۵</sup> است که متن آن در ابتدای جلد اول کشف‌الحیل چاپ شده است و درگاهی در آن، ضمن اعلام وصول کتاب به دست شاه، تشکر وی را به آیتی ابلاغ می‌کند. مؤید دیگر آنکه، حدود یک ماه پس از انتشار کتاب مُبلغ بهایی در محضر... آیت‌الله خالصی یعنی در اردیبهشت

۱۳۰۶، یدالله خان بیگدلو (اسلحه دارباشی رضاشاه) تعدادی از آن کتاب را خواستار شده است. آقای علی اکبر اعلم (دوست لنکرانی و خالصی زاده) در نامه مورخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۶ به لنکرانی می نویسد: «یدالله خان بیگدلو، اسلحه دارباشی اعلی حضرت... ده بیست جلد از کتاب مبلغ بهایی لازم دارد، توسط بنده خواسته است برای ایشان بفرستید.»

تاریخ ... ماه ... سال ... ۱۳۰۶

یادداشت

وزارت

از ... به ...

کریم کرم

میرزاخان بیگدلو در اسلحه دارباشی اعلی حضرت کمر در فغان  
سطح کرم زنده ایفقه نزل دارد ده بیست جلد از کتاب  
مبلغ دلد در طوفان خواسته است باران شورش در  
بسم زنده بفرستید و صبراه را الله عوام با  
ساعت حضرت زاریت همزه است از اسرار  
را زنده در کار در دهه است از دست بکن  
باران کرم کرم با هم در فغان زاریت

۱۲۶

۳۹۷

نامه علی اکبر اعلم به لنکرانی، مبنی بر درخواست چند جلد کتاب مبلغ بهایی... توسط اسلحه دارباشی رضاخان

#### ۹-۴. اعتراض به میلسپو به علت روی کار آوردن بهاییان (دی‌ماه ۱۳۲۳)

دکتر میلسپو (۱۹۵۵-۱۸۸۳م)<sup>۱۷۶</sup> مستشار مشهور امریکایی که در عصر پهلوی، مدتی به عنوان «رئیس کل دارایی ایران»، حق نظارت بر امور دارایی، خزانه، خواربار، گمرک و بانک ملی را برعهده داشت و طبق تصویب مجلس، دولت ایران بدون جلب موافقت و تصویب او، اجازه نقل و انتقال اموال دولتی، الغاء یا کاهش مالیاتها و عوارض، استخدام کارشناسان خارجی، و... را نداشت و او حق داشت مانند وزیر دارایی، بلکه بالاتر از او، لوایح مالی و اقتصادی را تهیه و برای تصویب به دولت ارائه دهد، اما به اختیارات وسیع فوق بسنده نکرد و طی لایحه‌ای که در اردیبهشت ۱۳۲۳ (زمان نخست‌وزیری سهیلی) از تصویب مجلس گذرانید حق قانون‌گذاری را نیز (برخلاف قانون اساسی) به دست آورد. طبق این قانون، وی می‌توانست برای ورود و صدور اجناس غیرخوارباری و کلیه مواد خام و مصنوعات، انبار کردن، حمل و نقل و توزیع آنها، ضبط اجناس در برابر پرداخت قیمت عادلانه، تعیین مال‌الاجاره و دستمزد کلیه کارها و خدمات، قانون وضع کند.<sup>۱۷۷</sup> میلسپو دو بار در زمان رژیم پهلوی به ایران آمد و ریاست کل دارایی را برعهده گرفت: بار نخست در سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۱ شمسی یعنی پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ و مقارن با دوران سردار سپه‌ی، نخست‌وزیری و سلطنت رضاخان بود، و بار دیگر در زمان سلطنت محمدرضا و در فاصله دی ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۳.

۱۲۷

لنگرانی، که در دوره اول مأموریت میلسپو با وی، به دلیل اصطکاک میان او و رضاخان و انگلیسیها (به نحو مشروط) موافقت داشت، در بار دوم مأموریتش، به علت سازش وی با استعمار بریتانیا شدیداً با او درافتاد و در ۱۶ دی ۱۳۲۳ نطق شدیدالحنی بر ضد وی در مجلس چهاردهم ایراد کرد که در برکناری او تأثیر شایانی داشت. وی در این نطق، ضمن حمله به عملکرد یک طرفه میلسپو (به نفع انگلستان) و همدستی وی با جناح انگلوفیل (به رهبری سیدضیاء)، از اختلاط و همکاری او با بهاییان در پست ریاست دارایی به شدت انتقاد کرد و خواستار الغای اختیارات وی توسط مجلس شد. او با طرح این نکته که در نتیجه عملکرد میلسپو «اصلاحات اقتصادی، درست تبدیل به اخلاهای اقتصادی شد. بی‌طرفیهای منتظر از مستشاران امریکایی، مبدل به طرفداریها و تقویت از سیاستهای خاصی» یعنی سیاست انگلیس گردید، افزود:

من از میان تمام عملیات صریح دکتر میلسپو، که به فعالیتهای یک مأمور سیاسی شبیه‌تر است، برخورد به قضیه عجیبی کردم و آن این است که یکی از اعضای کودتا که در عین حال بهایی و مبلغ لجوج همان بهائیتی است که تقریباً یک قرن است به نام مذهب در ایران مسلمان، برای مقصودهای سیاسی و تجزیه وحدت ملی ما جعل شده و این عمال خیانت هر روز ارباب عوض می‌کنند، تحت عنوان تصدی امور پخش یکی از بلوک خارج شرقی

تهران، در واقع برای انجام مقاصد سیاسی با سبک مخصوصی گماشته شده و او هم این موقعیت را درست برای مقصودی که به دست آورده به کار می‌بندد، یعنی تبلیغات ضداسلام به نام بهائیت می‌کند و ضمناً حلقه‌های فساد سیاسی را هم توسعه می‌دهد. یعنی دیدم که از طرف مستشاران امریکایی حساس‌ترین نقطه‌های مورد احتیاج عمومی مخصوصاً در اختیار این قبیل اشخاص گذارده می‌شود تا از این راه اجرای مقاصد سوء سیاسی دیگران بشود. و آنچه را هم که به شکل تبلیغات مذهبی بر ضد اسلام اجرا می‌کنند آن هم از نقطه‌نظر اجرای مقاصد سیاسی مستعمراتی دیگران است و کسروی تراشیهایی که شده و می‌شود و ایجاد و تأیید هر انشعابی به صورت حق یا باطل روی منظوره‌های استعماری است (گفته شد: همه‌شان بر باطل‌اند. آقای لنکرانی جواب دادند که گفتم به صورت حق یا باطل، بلی، همه بر باطل‌اند فرضی است برای تأکید مقصود).

کاش بتوانم در آتیه فرصتی برای بحث مشروحی در این باب به دست بیاورم...<sup>۱۷۸</sup>

چنان که انتظار می‌رفت، نطق لنکرانی، خشم میلسپو و جناح انگلوفیل همبسته با او را به شدت برانگیخت و آنان در روزنامه رعد امروز (که ارگان سیدضیاء و هواداران او محسوب می‌شد) وی را مورد حمله قرار دادند.<sup>۱۷۹</sup> محفل بهائیت ایران نیز خاموش نماند و (آن‌گونه که بعدها، روزنامه وجدان فاش ساخت) طی نامه‌ای به مجلس، سریعاً نسبت به لنکرانی واکنش خصمانه نشان داد. توضیح مطلب از قرار زیر است:

۱۲۸

پیرو تحریکات و تبلیغات ضداسلامی بهائیان در شاهرود، بین مسلمانان و عوامل فرقه ضاله در آن شهر نزاعی عمیق رخ داد که در ۱۷ مرداد ۱۳۲۳ به قتل سه تن از آنان انجامید. بهائیان علیه مسلمانان در دادگستری اقامه دعوا کردند و پس از گذشت نزدیک به دو سال از ماجرا، با اعمال نفوذهایی که به طور نهان و آشکار صورت گرفت، پرونده امر به دیوان جنایی تهران ارجاع گردید. هم‌زمان با این امر، مخالفان بهائیت (از جمله لنکرانی و خالصی‌زاده) در پایتخت دست به افشاگری زده با در جریان گذاشتن مردم، مانع پیشرفت امر مطابق خواست فرقه ضاله گردیدند. سنگر لنکرانی در این مبارزه، اوراق روزنامه وجدان بود که اولین شماره آن (با صاحب‌امتیازی و مدیریت: دکتر محمود مصاحب، دوست دیرین لنکرانی) در ۲۹ خرداد ۱۳۲۵ انتشار یافت و خود را به عنوان روزنامه‌ای مستقل از روس و انگلیس و راست و چپ، حامی منافع ایران و طرفدار عدالت اجتماعی، معرفی کرد. روزنامه مزبور در همان نخستین شماره، به انتقاد از قوام، میلسپو و نیز کسروی‌گری و بهائیت پرداخته طی مقاله‌ای با عنوان «خانه لنکرانی یا یک مکتب ملی» به قول خود قسمتهایی از «افکار بزرگ آقا شیخ حسین لنکرانی، قهرمان ملی ایران» را به چاپ رساند<sup>۱۸۰</sup> که نشان از آشنایی و ارادت مدیر روزنامه به لنکرانی داشت. روزنامه یادشده با تذکار سخنان لنکرانی بر ضد بهائیت (در ضمن نطق علیه میلسپو در مجلس چهاردهم) به عکس‌العمل

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

منفی محفل بهایی نسبت به سخنان مزبور اشاره کرد.<sup>۱۸۱</sup>

و جدان تحت عنوان «در هر لباس و به هر شکل؛ پیروز بابی و بهایی - دیروز کسروی - باز امروز بهایی» چنین نوشت:

همین که سیاستهای استعماری از پیشرفت دسائسی که به دست کسروی شروع کرده بودند مأیوس شدند ناچار سراغ سرمایه پوسیده خودشان (بهائیت) رفته و در مقام احیای آن جسد سرد شده بلکه خاک شده برآمدند که فساد جدیدی را به فساد شکاف یافته کسروی متصل نمایند.

ایرانیها، متوجه باشید که این‌گونه تدابیر در قرن بیستم درست دلیل عجز و ضعف حریف است. ای کاش آزادیخواهان ما پشت ظواهر را هم می‌توانستند ببینند.

اگر خوب متوجه باشید امروز به غیر از یک مشت مردم ساده لوح بی‌غرض متدین که حرکات آنها روی غریزه است دیگران کمتر در مقام مبارزه با این‌گونه دسائس هستند. جای تأسف است که الفاظ و عناوینی که برای به دام انداختن جوانان بی‌تجربه به کار می‌رود احیاناً تأثیراتی هم می‌کند.

۱۲۹ ما قسمتهای ذیل را از نشریات بهاییها و الواح آنها که در پرونده محاکمه قضایای شاهرود موجود است نقل می‌نماییم.

«باید زمام امور به دست سلطه عادلانه انگلیس افتاده شود... لیس الفخر بحب الوطن (حب وطن مذموم است). در ایران باید دو انفصال واقع شود: یکی انفصال سیاست از شرع و یکی انفصال دیانت بهایی از شرع اسلام. باید اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری از بین برود... خود را مستعد و مهیای حمله و تظاهر و فداکاری به جان و مال نمایید... امریکا و انگلستان کاملاً مساعد و همراه با پیشرفت مقاصد حقه ما است... رسمیت یافتن محافل روحانی مرکزی آمریکا و انگلستان نزد حکومت عادلانه آن سامان و نیز اعلان استقلال و انفصال آیین بهایی در مصر و سایر نقاط بشارت داده می‌شود... احباء آمریکا و انگلیس با تمام قوا در تشیید مؤسسات امریه و اتساع دایره تبلیغ مهیا و ساعی و جاهدند... در عالم شهود رویه نامحدود ملت روسیه جلوه نموده و مقرر می‌دارد که با تمام قوی در ازاله و ازاحه این شبهات بکوشید و مملکت منحوس بالشویک را از بین ببرید... احدی خود را مسلمان، مسیحی، کلیمی، زردشتی معرفی ننماید. مسامحه و مساهله مورد تبری امرالله<sup>۱۸۲</sup> است.

این روزنامه پس از افشاء مطلب فوق می‌افزاید:

ما نمی‌توانستیم بفهمیم که چرا یک مرتبه محاکمه در محکمه مسخ شد و قضیه طوری



به راه افتاد، که به نفع بهایان تمام شد. حال که این الواح و منشورات را خواندیم، دانستیم و فهمیدیم.

ملت ایران، شما هم بیدار شوید.

بدبختانه حمیت‌های مذهبی مقدس مردمان صالح را به طرف خلاف مقصودشان از جاده مقصودشان سوق می‌دهد. مگر متوجه نیستند که امروز همانهایی که برای یک مکروه یا خلاف عادت هزاران بلوی ایجاد می‌کردند، نشسته و تماشا می‌کنند که یک مشت مزدور خارجی و هم‌قطاران‌شان تحت عنوان بهائیت بتوانند حتی قوانین را برخلاف حق و حقیقت بر علیه ملت ایران به کار برند؟

چه خبر است؟ ما را چه می‌شود؟ شما در چه حالی هستید؟ آیا آنهایی که کورکورانه روی ظواهر فریبنده، سنگ کسرویها را به سینه می‌زدند، امروز سرافکننده و پیش وجدان خودشان خجل نیستند؟

ما از خدا می‌خواهیم که در اولین فرصت رونوشت رسمی مصدق الواح و نشریات بهاییه را، که قسمتی از آن را به طور التقاط در بالا درج نموده‌ایم مشروحاً از پرونده محکمه استخراج و در اختیار ملت ایران قرار دهیم. این اوراق مخفی در ضمن تحقیقات به دست آمده و در پرونده قرار گرفته است.

این چه زندگانی مرموزی است؟ بیچاره آنهایی که می‌دانند و می‌فهمند. کاش ما جوانها، به افکار آنهایی که عمر خود را در راه آزادی و استقلال ملت ایران خرج کرده‌اند احترام بیشتری می‌گذاشتیم.

ما بیانات آقای شیخ حسین لنکرانی خدمتگزار صمیمی ملت ایران و رهبر آزادی را در مجلس چهاردهم در ضمن قضیه میلیسو راجع به بهائیت و کسروی فراموش نمی‌کنیم. و مراسله [ای] را که به مناسبت آن نطق تاریخی از طرف محفل روحانی بهاییها بر علیه بیانات آقای لنکرانی به مجلس و وکلای مجلس داده شده خوب به خاطر داریم. فراموش نشود که کسروی عضو جمعیت آسیای همایونی لندن بوده و پشت کتابش به آن افتخار می‌کند و نشریات آن را هم خان بهادر، حاکم سیاسی انگلیس در بصره، به السنه مختلف منتشر می‌ساخته.

ماییم، حاضریم، می‌گوییم، ثابت می‌کنیم؛ بیایید، پیرسید، ببینید آیا ایرانی هوشیار باید این اندازه به خواب بی‌هوشی رود؟ تمام چرخه را یک انگشت و یک شستی به حرکت می‌آورد، کاش آن انگشت بشکند و آن شستی خورد شود.

بروید دوباره بخوانید.

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

آیا خودمان را گول می‌زنیم؟ آیا جای شبهه باقی مانده است؟ ما نظر آقای نخست‌وزیر را به این جریان جلب و انتظار داریم شخصاً در این کار نظارت کنند و به این دسائس ننگین که خیلی زیرجلی به نام آزادی و حمایت از آزادی برای کشتن آزادی و محو آزادی و مسلط کردن استعمارچیان بر ایران به کار می‌رود خاتمه دهند.

آیا چه شد که یک مرتبه نظر محکمه و هیئت حاکمه عوض شد و جریان به نفع یک دسته جاسوسی که به نام بابی و بهایی در مملکت ما ایجاد شده و به ضرر ملت ایران و امت اسلام جریان پیدا کرد؟

ما اخطار می‌کنیم که این گونه نشریات بهاییه در حکم قیام بر علیه حکومت ملی و مبارزه با اصول اساسی ملت ما است.

ما اعلام جرم می‌کنیم و تقاضا می‌کنیم که نشردهندگان آن را به عنوان قیام‌کنندگان بر علیه حکومت ملی تسلیم محکمه نمایند و اگر در خارج ایران هم هستند آنها را جلب کنند. ایرانیها، برای خدا دقت کنید، مطالعه کنید. آزادی‌خواهان، شما را به مصلحت ملی قسم می‌دهم چشمان خود را باز کنید و از عقب پرت نشوید.

این است آنچه که از پرونده عجالتاً به دست ما آمده. اگر غیر از این است دولت تکذیب کند.

وجدان، در شماره‌های بعد، با گشودن ستونی به عنوان «استخراج از دوسیه شاهرود»، به درج اخبار مربوط به پرونده شاهرود، و شفاف‌سازی آن، پرداخت. قاضی پرونده نیز متهمان را در رویداد خونین شاهرود بی‌تقصیر یافت و با حکم به برائت آنان، تیر خلاص را به پیکر فرقه وارد ساخت.

مجموعه این رخدادها، محفل بهائیت در ایران را سخت خشمگین کرد و به واکنش واداشت. علی‌اکبر فروتن<sup>۱۸۳</sup>، منشی محفل بهاییان ایران، در دهم تیر ۱۳۲۵ در نامه‌ای به قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وقت، با اشاره به حادثه شاهرود در مرداد ۲۳، و حوادث متعاقب آن، خواستار همراهی و کمک دولت به فرقه شد. وی در آن نامه، از آقای خالصی‌زاده و نیز روزنامه وجدان (که ماجرای شاهرود را به گونه‌ای مخالف با خواست بهاییان گزارش کرده بود) به شدت انتقاد کرد.<sup>۱۸۴</sup>

نکته جالب توجه آنکه در آن کشمکش، آیت‌الله لنگرانی هم فعال (بلکه جلودار) بود و روزنامه وجدان عملاً بلندگوی افکار لنگرانی محسوب می‌شد. اما فروتن، به علت موقعیت بسیار مهم لنگرانی در پایتخت و نزد دولت قوام<sup>۱۸۵</sup>، در شکواییه خود به نخست‌وزیر، به رغم تصریح به نام خالصی‌زاده، هیچ اسمی از لنگرانی نمی‌برد.



مطلب ایران، همیا هم یتدوا  
 \* بولید \*  
 چہ جہانہ جنت‌های مقدس بردمان  
 صاحب را بطرف غلغله مقصود و نمودنشان  
 از نجاته نفسودستان سونی می‌دهد، مگر  
 شوخچه نشید کہ امروزها نیالی که برای  
 باک مگر، باغلاقی هادوت هر از ان بلوی  
 ایجاد می‌گردند و بیاید و نیاید میکند  
 کہ باک نشناید بدور خارمی و شفاقتار-  
 افغان نعت، عنوان بیایدت، بیوانتدستی  
 فراموش را بر خلاف حق و حقیقت بر طبق  
 ملت ایران بنگار برید،

چہ غیر است ؟ عارا چه میشود ؟  
 سیا نور چه جای نشید ؟ آیا آتالی  
 کہ کور کورانه روی ظواهر فریبت  
 سنگ کسریتا را بینه میزدند امروز  
 سر انگشته و بیش و بدان شودشان  
 عجل نیست ؟

ما از خدا میخواهیم کہ مرادین  
 گرفت دونوت رسی مصلحان اوج  
 نشریات نیالی را کہ نستی از آن را  
 بطور حفاظ در بالا درج نبوده اسم  
 شمولاً از بروند، مسکله استخراج دور  
 اختیار ملت ایران قرار دهم، این

ما نیز توانستیم بفهمیم کہ  
 چرا بگری، مساک در مسکله مسخ  
 چه و لیباید طور برای افتاد کہ بلخ  
 نیانها تمام شود  
 حال کہ ایران افراس و مشهورات را  
 نوازیم و دستیم و بیستیم  
 ملت ایران، همیا هم یتدوا

آوردی مطبی در ضمن تعقیبات بدست  
 آمد و در بروند قرار گرفت است.  
 این چه زندگانی مرسوم است ؟  
 بیچاره آتالی که میدان می بیند  
 کاش ما جوانها با ننگار آتالی که دست  
 خود را در راه آزادی و استقلال ملت  
 ایران خرج کرده اند اشکام بگری  
 بنگار شتم، ما بیانات آتالی شیخ حسین  
 لنگرانی ندانستیم چسی ملت ایران  
 و دهر آزادی را در مجلس چهارم  
 در زمین حقبة تسلیم راجع به بیایدت  
 و کسری فراموش نیکیم.

و فراموش را کہ بناسبت آن مطبق  
 تاریخی از طرف مصلح روحانی بیایدت  
 بر طبق بیانات آتالی لنگرانی ببینید  
 و کلانی مجلس داده خود خاطر خاطرات و تاریخ  
 فراموش نشود کہ کسری عضو جمعیت آتالی  
 مابعدی لندن بوده و پشت کتابش آن  
 افتخار میکند و نشریات آنرا هم عجل  
 یا در ساکم سیاسی انگلیس در حضور  
 بانسہ مختلف منتشر ساخته.

ماکم، ساکنیم، میگوریم، بیایدت  
 میکنیم، بیاید، برسید، بیاید آتالی  
 ایرانی هوشیار باید این اهانه بطرف  
 بیوستی رود ؟  
 تمام این بر شہار را بکشت و  
 بکشتی سرک نیآورده کاش آن  
 انگشت بشکند و آن دستی خورد  
 شود ؟  
 بروید، بروید، بروید.

حالی سالی مطبق با این سالی  
 در این کتاب، ایران آتالی  
 اوجیل انگشت، بروند و طرز بیچار  
 های بر بود و اوان الکترونیکی فشار  
 کلا روشن کرده و میدای روح بغلی  
 از کسریهای و نواز گوش خود کلا  
 منظوم می‌باشد.

من سرگرم فکر بودم کہ بیروزی  
 مرا خواند، کور بودولی از صدای بی  
 آتالی خودمان را گول می‌زدیم ؟  
 آتالی شہی باقی ما بعد است ؟  
 ما نظر آتالی نسبت وزیر و باین هرمان  
 جلب و انتظار داریم فضلا در اینکار  
 نظارت کنن و باین دسار، نیکین کہ  
 خیلی زیر جلی بنام آزادی ماسایت از  
 آزادی برای کشن آزادی و مسمو آزادی  
 و تسلط گرفتن استعمارچیان بر ایران بنگار  
 بیروند خانه دهند.

آتالی چه شد کہ بکسری نظر مسکله  
 و هیبت ساک، هور شد و بران بلخ  
 باک دمت ماسرسی کہ بنام باقی و نیالی  
 در سلکت ما ایجاد شده و بطور ملت  
 ایران و امت اسلام بران پیدا کرد ؟  
 ما انتظار می‌کنیم کہ این گوہ  
 نشریات بیایدت در حکم نیام بر طبق  
 حکومت ملی و مبارزه با اصول اساسی  
 ملت ما است.

ما اعلام جرم می‌کنیم و تقاضا میکنیم  
 کہ نشر دهند کسان آنرا بعنوان نیام  
 کنند کسان بر طبق حکومت ملی تسلیم  
 مسکله بیایدت و اگر در خارج ایران هم  
 مستند آتالیرا جلب کنند.

ایرانیا، برای دعا وقت کنید،  
 مطالبه کنید.

آزاد بخواهان، بسیار مسالحت ملی  
 قسم می‌دهم چنان خود را باز کنید  
 از عقب برت نشوید

اینستا آنچه کہ از بر روند  
 عجائبا بدست مساک آمده ؟ اگر  
 غیر از اینست دولت تکذیب کنند.

این کسری، حسی است کہ  
 بیرون هیچ تغییر و تحریر کوش من  
 از دیان نظرین کور نشید و تا امروز  
 آنرا نگارند و ست است

سلسله این بیرون کتب کول مار کسری  
 نخواست بود، با ننگار نشر آتالی مصلحت  
 شاید در تعدادهای علمی در ایران نیز  
 وارد بود شاید بازت و مالکیت های  
 بزرگ مخالفت می‌شود و طرفدار تبدیل  
 اختلاف زدگی بود

می‌دانیم ؟ زیرا الله بیست مسوات  
 و فکر برادرسی جزو تفکرات ظری  
 بشر است و از همین بیایدت کہ من چیزی  
 این عقیده را داشتم و توام داشتم  
 کہ تا اختلافات مطلح زند می‌م  
 ایران تبدیل نشود امید اصلاح و  
 آرامش نیاید داشت.

شیرد

این کسری، حسی است کہ  
 بیرون هیچ تغییر و تحریر کوش من  
 از دیان نظرین کور نشید و تا امروز  
 آنرا نگارند و ست است

سلسله این بیرون کتب کول مار کسری  
 نخواست بود، با ننگار نشر آتالی مصلحت  
 شاید در تعدادهای علمی در ایران نیز  
 وارد بود شاید بازت و مالکیت های  
 بزرگ مخالفت می‌شود و طرفدار تبدیل  
 اختلاف زدگی بود

می‌دانیم ؟ زیرا الله بیست مسوات  
 و فکر برادرسی جزو تفکرات ظری  
 بشر است و از همین بیایدت کہ من چیزی  
 این عقیده را داشتم و توام داشتم  
 کہ تا اختلافات مطلح زند می‌م  
 ایران تبدیل نشود امید اصلاح و  
 آرامش نیاید داشت.

چایخانه  
 مظاهری

موضوع دوحه سلطنت مطبق را  
 در عنوان عنوان اولی سالی  
 دایره امور سیاسی و آزادی  
 مسوده وزیر امور خارجه نشر و  
 شروع باشکلی آتالی شد، چاشنت  
 آماده دوره لات ویش برمودند و  
 هیات مجلس ملی شیب شدگان  
 مشروطیت و قراردان شد روزی  
 آزادی را بیایدت اصحار نیایدت  
 اغلب آتالی عزم آزادی ملی  
 باقیاب جدید و شمس و ششایی نیاید  
 سراراز میکند

اسم مجلس از خاطرس دوستان  
 فراموش نشود و مشران از مراجع  
 نیز از بلخ سار با نظرات آنها  
 طی کرده است شرح می‌کنند و وارد  
 دولتی از سر سوخت از اسام و در  
 تمام آستان مبارک و دعاگون و روشنه  
 خواران در نمود میاید

بلی باک حرور اردکان تمام  
 خود شروع بشود  
 آیادر وسط این هول و  
 هتاجاه استبداد و ازندان از بلخ  
 طرف و تسلط روس و آتالیس  
 از طرف دیگر عنصر حماس  
 ایوانی ساکت خواهد نشست و  
 خواهد گذاشت کہ روح ملی  
 او را بکلی معدوم سازند با  
 تشه برای خود در پیشرفت مقاصد  
 ملی خود خواهد داشت این  
 چیزی است کہ آتالیه نزدیک  
 نشان خواهد داد.

۹ - ۵. حمایت از محاکمه و مجازات تروریستهای بهایی ابرقو (۱۳۲۴ - ۱۳۲۸)

نیمه شب ۱۳ دی ماه ۱۳۲۸ چند تن بهایی، به تحریک محفل بهاییان یزد و حومه، در روستای رباط (از توابع ابرقوی یزد) به خانه پیرزنی فقیر و متدین موسوم به صغرا خانم (که علیه بهاییان فعالیتهایی داشت) حمله بردند و با سنگدلی تمام، او و تمامی پنج فرزندش (معصومه پانزده ساله، خدیجه یازده ساله، بی بی هشت ساله و علی اکبر شش ساله و...) را در بستر خواب، با ضربات بیل و گلنگ، به قتل رساندند. طبق کیفرخواستی که پیرو این فاجعه توسط دادستان شهرستان یزد (سیدمحمد جلالی) علیه متهمین به قتلهای مزبور تنظیم شد<sup>۱۸۶</sup>، ضربات وارد شده به مقتولان نوعاً به لب و دهان و فکین آنان اصابت کرده بود. پخش خبر این جنایت فجیع در بین ملت مسلمان ایران غوغایی عظیم بر ضد فرقه ضاله برپا کرد، خاصه آنکه، موج بیداری و نهضت اسلامی (بر ضد استبداد و استعمار حاکم) به تازگی در کشورمان سربرداشته بود، و اطلاع و افشاگری رهبران نهضت (همچون آیت الله کاشانی) از نفوذ مخرب بهاییان در پستهای کلیدی دولت، خشم مردم را نسبت به این فرقه (به عنوان همدست رژیم استبدادی پهلوی و پشتیبانان خارجی آن) شدت بخشیده بود. این نکته بیش از هر چیز در اظهارات آیت الله کاشانی در آن سالها (بویژه زمستان ۱۳۲۹ به بعد) نمایان است.<sup>۱۸۷</sup>

۱۳۴

ابرقو، پیش از آن تاریخ، از جمله مراکز فعالیت بهاییان بر ضد اسلام بود و اخیراً با آمدن مبلغان متعدد بهایی از سوی محفل بهایی یزد به آن سامان، تبلیغات ضداسلامی فرقه مزبور در منطقه شدت گرفته بود. این امر، همراه با هتاکی برخی از بهاییان منطقه به مقدسات اسلامی (همچون سوزانیدن قرآن کریم)، سبب شده بود که احساسات دینی مردم مسلمان به شدت علیه آنان تحریک شود، و صغرا خانم، از جمله بانوان مسلمان و غیوری بود که علیه فرقه ضاله فعالیتهایی داشت. لذا قتل وحشیانه وی و فرزندانش طرح ریزی شد تا ضمناً چشم‌زهری نیز به دیگران نشان داده شود. کیفرخواست دادستان شهرستان یزد (سیدمحمد جلالی)، شرحی مبسوط از هویت و عملکرد محرکان و عاملان فاجعه را دربر دارد.

آن زمان، بهاییان در پستهای کلیدی کشور نفوذ کرده و قدرت خارجی نیز به اشکال گوناگون، از آنان حمایت می‌کرد. اینان، با بهره‌گیری از نفوذ سیاسی خویش در دولت و دربار، و نیز دادن رشوه به این و آن، در مقام تهدید و تطمیع مسئولان پرونده یا مقامات مافوق آنها برآمدند و مانع محاکمه و مجازات سریع و قاطع متهمان شدند. متقابلاً علما و مردم نیز ساکت ننشسته، می‌کوشیدند با فشار به مسئولان امر، مانع از اعمال نفوذ و حق‌کشی فرقه شوند. این بود که رسیدگی به پرونده مدتها به طول انجامید و حتی از این شهر به شهر دیگر منتقل گردید.

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

اواسط مهر ۲۹، هفت تن از بهاییان به اتهام شرکت در کشتار فوق، دستگیر شدند و در آذر ۲۹ نخست‌وزیر وقت (رزم‌آرا) دستور رسیدگی و اقدام به پرونده ابرقو از سوی دادگستری را صادر کرد و در اواخر دی‌ماه همان سال پرونده از یزد به دادگاه کرمان احاله و انتقال یافت. دی‌ماه همان سال، پیرو شکایت مسلمانان ابرقو از تعلل در محاکمه بهاییان متهم به قتل صغری خانم و فرزندان وی، مرحوم کاشانی اظهار داشت که اقداماتی برای تغییر «منشی‌زاده» متصدی پرونده صورت داده، در گفتگو با مسئولان امر قرار است پرونده به دادرسی تهران ارجاع گردد.<sup>۱۸۸</sup> شامگاهی در اسفند ۲۹ افصح‌المتکلمین (محمدحسین افصح، قاضی دادگستری، و دوست و هم‌رزم دیرین لنگرانی) به منزل کاشانی رفته خصوصاً با او گفتگو کرد. پس از آن کاشانی به اندرونی رفت و «چند نفر از اطرافیان او ضمن صحبت اظهار می‌کردند باید چند روز بازار را تعطیل کنند تا پرونده قاتل را به دادگستری ارجاع نمایند و آن وقت مانند محاکمه قاتلین دکتر برجیس» - پزشک مبلغ بهایی مقیم کاشان که به دست مسلمانان آن شهر به قتل رسید - «کسبه بازار و اهالی در دادگستری اجتماع نموده و نگذارند حکم اعدام درباره قاتل صادر شود».<sup>۱۸۹</sup>

۱۳۵

فروردین ۳۰، پرونده همراه پانزده تن از متهمان فاجعه ابرقو، از کرمان به تهران انتقال یافت و مقرر گردید محاکمه آنها در شعبه اول دیوان عالی جنایی صورت گیرد. و بالاخره در بهار ۱۳۳۳ محاکمه بهاییان آغاز شد و در اردیبهشت، قاضی حکم به مجازات مجرمین، از جمله: اعدام یکی از آنان در محل وقوع جنایت داد.

در آن میان شهرت یافت که بهاییان درصدد تطمیع قضات برآمده، حاضر شده‌اند برای لغو حکم اعدام، حدود یک میلیون ریال به آنان پردازند. بیم آن نیز می‌رفت که در میانه راه تهران - ابرقو، محکوم را فراری بدهند. طبعاً علما مراقب بودند و تذکرات لازم را به مسئولین امر دادند.

به گزارش مأمور مخفی دستگاه، شب اول خرداد ۱۳۳۳ آقای مصطفوی (داماد آیت‌الله کاشانی) همراه مستشار دیوان عالی کشور با کاشانی در خانه وی دیدار و پیرامون محاکمه بهاییان متهم به قتل مسلمانان ابرقو گفتگو کردند. کاشانی توصیه کرد «در صدور حکم محکومیت بهاییان تسریع لازم به عمل آید».

به قرار معلوم چون به کاشانی اطلاع رسیده بود که بهاییان به وسایلی درصدد تطمیع قضات دادگستری برآمده، حاضر شده‌اند مبلغی معادل یک میلیون ریال پردازند تا حکم اعدام یکی از مجرمین لغو گردد، کاشانی مستشار مزبور را به منزل خود دعوت کرده، او را از این امر برحذر داشته است و گویا نامبرده نیز با تأیید مطالب فوق اضافه کرده حکم

صادره تأیید و محکوم را به اتفاق یک نفر افسر و مأمورین کافی برای اجرای حکم به محل اعزام خواهد داشت. ضمناً درباره احتمال فرار محکوم در بین راه هم، کاشانی تذکراتی داده است.<sup>۱۹۰</sup> در جریان محاکمه بهاییان ابرقو در تهران، حاج خداداد صابر لنکرانی (وکیل مبرز دادگستری و رئیس اسبق صلحیه مشهد) وکالت خانواده مقتولین را (که ظاهراً خالی از خطر نبود)<sup>۱۹۱</sup> شجاعانه به عهده گرفت و از آنان دفاع کرد. مرحوم صابر، در مراحل دفاع، از مشاوره و همدلی و همفکری لنکرانی و یاران وی برخوردار بود. حاج هاشم لنکرانی (پسرعموی لنکرانی) اظهار داشت: «مرحوم خداداد صابر، جزء مریدان درجه اول شیخ حسین لنکرانی بود و اصالتاً هم اهل لنکران بوده و از قفقاز به عنوان مهاجر به ایران آمده بود». داماد صابر، سرهنگ سیدجعفر (نورالدین) پورسجادی، از افسران متدین و مبارز عصر پهلوی، نیز از دوستان صمیمی و پابرجای لنکرانی بود.<sup>۱۹۲</sup>

حجت‌الاسلام والمسلمین علیمی (از علمای وارسته و فاضل غرب تهران، و دوستان دیرین لنکرانی) در ۲۲ فروردین ۷۳ با اشاره به مقامات علمی مرحوم حاج شیخ حسین لنکرانی اظهار داشتند:

خدا می‌داند آیت‌الله لنکرانی، خیلی فوق‌العاده بود و آنچه خوانده بود قشنگ به یاد داشت... مخصوصاً مرحوم حاج خداداد خان صابر که به محضر ایشان می‌آمد، مباحث سیاسی تعطیل می‌شد و بحث علمی مطرح می‌گشت.

مرحوم صابر، در مشهد، رئیس صلحیه و عدلیه بود و از وکلای مبرز دادگستری به شمار می‌رفت. وی، که با کتابهای مهم فقهی و فلسفی نظیر کفایه و اسفار کاملاً آشنا بوده و در محاکمات دادگستری خبرویت تام داشت، به خانه لنکرانی می‌آمد و از محضر وی استفاده علمی می‌برد. صابر حتی به قم می‌آمد و در آن شهر، پس از زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه سلام‌الله علیها، قدری سوهان و سیگار می‌خرید و یک ساعت یا یک ساعت و نیم به غروب به مدرسه فیضیه می‌رفت و می‌نشست و آقایان فضلا گرد او جمع می‌شدند و بحث علمی درمی‌گرفت. آن وقت می‌گفت: ای کاش، یک حوزه فیضیه هم کنار دادگستری تهران تشکیل می‌شد و مشکلات را این چنین حل می‌کرد و ما را راحت می‌ساخت. آه...!

یک روز چشمش به علامه طباطبایی صاحب تفسیر شریف المیزان افتاد. از من پرسید: او کیست؟ گفتم: علامه طباطبایی است. با علامه نشستیم و صابر بعضی از مسائل غامض فلسفی را با ایشان در میان گذاشت. علامه، به طور مختصر و خیلی مفید، به سئوالات وی پاسخ گفت. صابر خواست دست ایشان را ببوسد و به من گفت: من ندیده بودم این مرد را. آیا نظیر این مرد در جهان پیدا می‌شود؟! من ندیده بودم ایشان را، این از برکت شما

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

بود که من به خدمت ایشان برسم و زیارتشان کنم.

آمدن صابر به محضر لنکرانی، زمان حیات مرحوم آیت‌الله بروجردی و در دورانی بود که بهاییها در ابرقوی یزد، شش تن از مسلمانها را به قتل رسانده بودند و آقای فلسفی هم در منبر بر ضد آنان صحبت می‌کرد. پرونده مقتولین به دادرسی تهران آمده بود و آقای صابر، وکالت خانواده مقتولین را بر ضد بهاییها برعهده داشت. به درخواست صابر، و اشاره آقای لنکرانی، ما و جمعی از آقایان در جلسات دادگاه شرکت می‌کردیم و بهاییها هم آن طرف می‌نشستند. صابر یک روز پیش از شروع دادگاه، به محضر آقای لنکرانی آمد و از ایشان رهنمود گرفت. کتابهای بیان و قدس (نوشته علی محمد باب و حسینعلی بهاء، پیشوایان بابیت و بهائیت) را نیز از مشهد همراه خود آورده بود.

روز محاکمه، این قهرمان، به میدان آمد. آخ، آخ، آخ! وقتی به عنوان وکیل مدافع صفرا خانم و بچه‌های وی که به طرز فجیعی توسط بهاییان کشته شده بودند شروع به سخن کرد، معرکه‌ای بر پا کرد! در اثنای نطق، ناگهان فریاد کشید: لئلاً یحذرون عن دماء المسلمین؟! و افزود: به خون پاک صفرا و بچه‌هایش، من زنده باشم، ستمکاران خون آنها را بریزند؟! ۲ ساعت و ۱۰ دقیقه، جلسه را اداره کرد. تنفس دادند، پس از پایان تنفس، دوباره آمد و شروع به سخن کرد. بهاییها، مثل شخص افعی گزیده، به خود می‌پیچیدند! گفت: من تا انتقام صفرا را نکشم نمی‌خوابم، قول داده‌ام. به من گفتند وکالت اینها را قبول کن، من هم پذیرفتم.

شام آن روز که خدمت آقای لنکرانی رسیدم، آقای صابر نیز آمد و قضایا را نقل کرد و دفاعیات خود را شرح داد. زمانی که صابر دفاعیاتش را می‌خواند، مرحوم لنکرانی از شور و احساس شدید وی در دفاع از حقیقت، بسیار لذت می‌برد و حال عجیبی داشت. صابر گفت: آقا، بعضی آقایان به من دستور دادند نزد ما بیا، من قبول نکردم و نرفتم. این وکالت را نیز فقط طلباً لمرضات الله و لاحترام الرسول پذیرفته‌ام. پولی هم نمی‌خواهم. مرا بکشند هم، باید این دفاع را به آخر برسانم و ان شاء الله هم موفق می‌شوم. آقای لنکرانی هم رهنمودهای خاصی به او می‌داد و صابر فوراً جملات ایشان را برای فردا یادداشت می‌کرد و در محکمه مطرح می‌ساخت.

## ۹-۶. درگیری با وزیر بهایی هویدا

لنکرانی، عباس هویدا، نخست‌وزیر مشهور عصر پهلوی دوم، را فردی بهایی تبار و کابینه وی را شامل تعدادی وزیر بهایی می‌دانست، اما در مورد شخص وی معتقد بود که فردی لامذهب و فاقد ایمان به مسلک بهائیت است. برابر گزارش ساواک، فردی به نام نقاش‌زاده،



صبح روز ۵۰/۷/۳۰ در خانه لنگرانی از ایشان «سئوال نمود آیا صحت دارد که هویدا بهایی است؟ لنگرانی جواب داد: پدر او بهایی بوده ولی خودش هیچ مذهبی ندارد... لنگرانی ضمن حمله به امریکا و انگلیس اضافه کرد در ایران هم فعلاً جهودها بر ما حکومت می کنند... از هیئت دولت چند وزیر باطناً یهودی ولی ظاهراً بهایی هستند.»<sup>۱۹۳</sup>

در گزارش «خیلی محرمانه» ساواک (مورخ ۴۴/۳/۲۴) می خوانیم که: «برابر اطلاع، اخیراً افراد روحانی در منزل آقای لنگرانی تماسهای مشکوک می گیرند و شیخ ربانی<sup>۱۹۴</sup> که تازه از زندان آزاد شده از طرف لنگرانی مأموریت پیدا نموده جزوهای را که از طرف اهورهوش راجع به عملیات مرحوم حسنعلی منصور و همچنین آقای هویدا نخست وزیر در دورانی که در خارج بودند نوشته به دست بیاورد و در دسترس عامه قرار دهد.»<sup>۱۹۵</sup> در همین زمینه باید به درگیری لنگرانی با یکی از وزیران بهایی کابینه هویدا (منصور روحانی) اشاره کرد.

جد و پدر مرحوم حاج شیخ حسین لنگرانی، آقایان شیخ حسین فاضل و حاج شیخ علی، در مسجدی نماز می گزاردند که به مسجد لنگرانی موسوم بود و پس از مرگ حاج شیخ علی، تصدی آن به فرزند ارشدش حاج شیخ حسین، رسید. مسجد مزبور، در شرق پارکینگ موزه ایران باستان و ضلع شمالی کاخ ورزش (سنگلج)، پشت سازمان تربیت بدنی و نیز اداره برق - شعبه خیام - قرار دارد.

۱۳۸

در زمان شاه مخلوع، از سوی برخی مقامات دولتی وقت تعرضها و تجاوزهایی به مسجد صورت گرفت که همه جا با واکنش لنگرانی رو به رو گردید. از جمله، در سال ۱۳۴۵ سازمان تربیت بدنی به ریاست سرلشکر دکتر ایزدپناه، در غیاب لنگرانی از تهران، تجاوزاتی به حریم مسجد نمود ولی بعداً در اثر مراجعات و گفتگوهایی که بین لنگرانی و اولیای سازمان انجام گرفت، سازمان مذکور برای جبران این امر، در مقام گرفتن زمینی از شهردار وقت تهران (مهندس سرلک) در جنب مسجد برای توسعه فضای آن و استفاده نمازگزاران و ورزشکاران از آن برآمد.

تجاوز بعدی، که درگیری حاد میان لنگرانی و مقامات دولتی را در پی داشت، توسط منصور روحانی وزیر آب و برق هویدا انجام گرفت که فردی فراماسون و عضو روتاری تهران مرکزی بود<sup>۱۹۶</sup> و افزون بر آن، به بهائیت شهرت داشت. وی زمانی نیز در کابینه هویدا، به وزارت کشاورزی منصوب شد و اهل نظر، عملکرد وی در این سمت را حرکتی در راستای تخریب کشاورزی ایران ارزیابی می کنند.<sup>۱۹۷</sup>

موضوع از این قرار بود که، مأموران برق منطقه ای تهران در دی ماه ۴۹ زمان وزارت مهندس روحانی به عنوان نصب ترانسفورماتور برق روی زمینی که قرار بود شهرداری برای

اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

تجدید ساختمان مسجد واگذار کند، دست گذاشتند و درصدد گرفتن کوچه و تجاوز به حریم مسجد برآمدند و غافلگیرانه آن را خراب کردند. مدتها پیش از این یورش نیز اقدام به قطع برق مسجد کردند.

آقای لنکرانی، پس از اطلاع از این امر، به فوریت دست به کار شد و برای جلوگیری از این اقدام ضداسلامی و غیرقانونی، با ادارات مختلف وقت (وزارت برق، اوقاف، دادگستری و شهربانی تهران) تماس گرفت و حتی رسماً به کلانتری ناحیه ۱۲ و دادستانی تهران برای متوقف ساختن این تصرف عدوانی، و مجازات مسببان آن، شکایت برد. ۱۹۸ و در این میان، در مراجعه به اداره برق اعتراض شدید خویش به منصور روحانی (وزیر بهایی هویدا) را بابت این تجاوز، با صدای بلند ابراز داشت. آقای محسن غنیان (داماد مرحوم مهرداد اوستا، و دوست و همسایه دیرین مرحوم لنکرانی در خانه گلوبندک) از کسانی است که شاهد اعتراض لنکرانی به وزیر بهایی بوده است. وی در گفتگو بانگارنده (مورخ ۲۳ مرداد ۱۳۸۱) اظهار داشت:

آقای لنکرانی بر سر مسجد با منصور روحانی وزیر هویدا سخت درگیر بود. مسجد ایشان در مجاورت اداره برق قرار داشت و روحانی میخواست مسجد را تخریب کرده، جزء اداره برق قرار دهد. هم مسجد، به تدریج حالت نیمه مخروبه پیدا کرده بود و هم شخص وزیر با اسلام عناد داشت و میخواست در آن حدود، مسجدی وجود نداشته باشد.

در حدود سالهای ۵۱ و ۵۲ شمسی، یک روز آقا و من و چند تن دیگر از دوستان، پیاده از منزل ایشان به راه افتادیم و از سمت پارک شهر به اداره برق رفتیم. در آنجا به آقا گفتند: جناب وزیر در طبقه بالا تشریف دارند و شما نزد ایشان بروید. آقا با عصبانیت زیاد گفت: «من نمی‌آیم» و افزود:

– اگر هم این آقا را ببینم، با این عصا او را داغون می‌کنم! من این مسجد را از اینها می‌گیرم و پدرشان را هم درمی‌آورم!

سر و صدای آقا که بالا گرفت، سه چهار نفر از مسئولان اداره نزد ایشان آمدند و قول دادند که وزیر دست از سر مسجد برداشته، آن را به آقا پس خواهد داد. خلاصه، آبی آوردند و آقا نوشیدند و مقداری استراحت کردند، تا عصبانیتشان کاهش یافت. سپس ایشان را دعوت کردند که: «بیایید مسجد را ببینید.» به اتفاق آنها به مسجد رفتیم. در مسجد را باز کردند و آقا از آن بازدید کرد و نهایتاً به منزل بازگشتیم.

۱۰- سرهنگ لطیف بیگلری، هم‌رزم لنکرانی بر ضد رژیم پهلوی و بهائیت

سرهنگ لطیف بیگلری، از افسران شجاع و مبارز و پارسای عصر پهلوی است که اعمالش

تحت کنترل دقیق ساواک قرار داشت<sup>۱۹۹</sup> و به علت افشاگریهای مکرر علیه مقامات بلندپایه رژیم در دولت و ارتش، به زندان افتاد و نهایتاً خلع درجه و از ارتش اخراج شد. وی نسخه‌ای از نامه مفصل و کوبنده خود به شاه، مورخ اردیبهشت ۱۳۴۲، مبنی بر گزارش اختلاس و سوءاستفاده هنگفت سرلشگر صنیعی بهایی (معاون وقت وزارت جنگ) را در همان ایام به امام امت داد، که بعداً در یورش مأموران دستگاه به خانه امام در قم، به دست ساواک افتاد (متن نامه را می‌توان در کتاب سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت اسناد ساواک، جلد هفتم، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۵۵۷ به بعد، مشاهده کرد).

بیگلری، با آیت‌الله لنکرانی از نزدیک دوستی و همکاری داشت و چشمان حساس ساواک، روابط آن دو را تعقیب می‌کرد.<sup>۲۰۰</sup>

بیگلری علیه سپهبد اسدالله خان صنیعی (وزیر جنگ بهایی هویدا) و سپهبد علی‌خان شجاعی و سایرین در مورد دهها میلیون تومان سوءاستفاده از اراضی عباس‌آباد و غیره، اعلام جرم کرد و گام مهم‌تر وی در انتقاد از مظالم رژیم، نامه سرگشاده وی به شاه در پنجم تیر ۱۳۵۰ بود که ضمن آن راجع به عدم آزادی انتخابات و نقض مواد قانون اساسی توسط احزاب ایران نوین (به رهبری امیرعباس هویدا) و مردم (به رهبری علم) هشدار داد و همچنین ضمن انتقاد از بهایی بودن امیرعباس هویدا (رهبر ایران نوین) و تصرف او در بیت‌المال به نفع اهداف حزبی و تبدیل انتخابات به انتصابات، اعلام رسمی آزادی انتخابات از سوی شاه و عدم تضییق دولت برای فعالیتهای انتخاباتی مردم را خواستار گشت. بیگلری نامه مزبور را جهت اقدام قانونی، برای نخست‌وزیر و وزیر کشور ارسال نمود. بخشی از نامه وی را - که با توجه به اختناق شدید حاکم بر کشور در آن زمان، و نظامی بودن نویسنده، گامی بسیار تند و متهورانه بوده است - با هم می‌خوانیم:

چنانچه [اعلی حضرت] با مراتب پیشنهادی بالا موافقت فرمایند و در مقابل، همان برنامه (انتصابات حزبی) با قبای (انتصابات حزبی) ادامه یافته و انجام پذیرد، در این صورت اولاً چنین انتخابات مبتذل مورد قبول ملت ایران نبوده و آن را تحریم می‌نماید. ثانیاً چون هر دو حزب، سر و ته یک کرباس هستند و از یک منبع الهام می‌گیرند و انتخابات هم به مفهوم واقعی و وسیع کلمه وجود خارجی نداشته و نخواهد داشت، بنابراین پیشنهاد می‌گردد که امر فرمایند به این خیمه‌شب‌بازی خاتمه داده و این برنامه مبتذل را تعطیل و در مقابل جنابان آقایان هویدا و علم، با شرکت سازمان امنیت کماکان کمیسیون تشکیل و عناصر مورد نظرشان را تعیین و طبق اعلامیه‌ای به نام نماینده احزاب معرفی و بدین وسیله از اتلاف و ایجاد سر و صدا و مخصوصاً از انجام هزینه‌های بی‌مورد جلوگیری و آن هزینه‌ها را هم

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی...

برای گرسنگان منطقه بلوچستان و سیستان - زابل - شیراز و غیره اختصاص دهند...  
واکنش رژیم در برابر این اقدام، پیشاپیش معلوم بود: درست در همان روز ارسال نامه، یعنی پنجم تیر ۱۳۵۰، سرهنگ بیگلری توسط دادگاههای نظامی ارتش (تحت امر امرای بهایی) از ارتش اخراج شد.

### پانوشتها:

- ۱- تعبیر مرحوم ابراهیم فخرایی (یار و وزیر فرهنگ میرزا کوچک‌خان) در کتاب سردار جنگل؛ میرزا کوچک‌خان (چ ۹، انتشارات جاویدان، تهران، ۵۷) از لنگرانی.
- ۲- وی فقیه برجسته و مبارز تهران در عصر قاجار و پهلوی، و برادر مرحومان آقانجفی و حاج آقا نورالله اصفهانی است که در زمان رضاخان به اصفهان تبعید و در آن شهر به نحوی مشکوک درگذشت.
- ۳- برای آشنایی با شرح حال کوتاه از مرحوم لنگرانی ر.ک: «یک قرن مبارزه: به مناسبت دومین سالگرد درگذشت آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی»، روزنامه رسالت، شم ۱۵۵۹، ۱۹ خرداد ۱۳۷۰، ص ۴؛ هفته‌نامه ندای قومس، شم ۷، ۲۳ مرداد ۱۳۷۰، ص ۴. افزون بر این، یک مصاحبه و چندین مقاله از راقم سطور راجع به مبارزات سیاسی آن مرحوم و روابط وی با امام خمینی در مجله تاریخ معاصر ایران، فصل‌نامه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، شم ۱۳ به بعد، درج شده است.
- ۴- ر.ک: فتحی (آتشباک)، نصرت‌الله، «خدا مردی وارسته»، مجله امید ایران، شم ۶۷۰، س ۱۳۴۶؛ برگ عیش، تهران، اسفند ۴۷، ص ۱۷ به بعد.
- ۵- خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، ترجمه علی کاظمی، مقدمه و تعلیقات حاج شیخ حسین لنگرانی، چ سوم، بی‌نا (مراکز پخش: مکتبه‌النجاح، انتشارات فراهانی و...)، تهران، شهریور ۱۳۶۱، صص ۸۳ - ۸۴.
- ۶- اظهارات لنگرانی در منزل خویش برای خواهران عضو حزب جمهوری اسلامی و شاغل در اداره امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳ مرداد ۱۳۶۱.
- ۷- گنجینه معرفت یا گوشه‌هایی از خاطرات سیاسی و اندیشه‌های مرجع و اندیشمند بزرگ دنیای تشیع... حاج شیخ حسین لنگرانی، تهیه و تنظیم از: محمود رامیان، مخطوط، دفتر اول، تهران، ۱۹ خرداد ۱۳۶۰، ص ۲۷۴.
- ۸- جالب این است که عباس افندی (برادرزاده ازل، و پیشوای مشهور بهاییان) در لوحی که «به واسطه عبدالحسین تفتی» («آواره» سابق، «آیتی» لاحق) بر ضد عموی خویش (یحیی صبح ازل، پیشوای ازلیان) صادر کرده تصریح می‌کند که وی در حال حاضر، «در جزیره قبریس... تحت حمایت انگلیس است...» (اسرارالانار، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ۳۵۹/۵ - ع. منذر).
- ۹- خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، صص ۷ - ۴.
- ۱۰- انشعاب در بهائیت، ص ۲۹۱.
- ۱۱- بی‌تأثیر.
- ۱۲- از زمان عباس افندی (جانشین میرزا حسینعلی بهاء)، مرکز بهائیت از عکا به حیفا (هر دو، واقع در اسرائیل

- کنونی) انتقال یافت - ع. مندر.
- ۱۳- کسروی، احمد، بهایی‌گری، کتابفروشی پایدار، تهران، بی‌تا، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.
- ۱۴- عین این نامه فعلاً در یکی از کتابخانه‌های بزرگ اروپا موجود می‌باشد - آدمیت.
- ۱۵- این کتاب از مآخذ تاریخی کهن بایبه است که مشخصات کامل کتابشناسی آن از قرار زیر است: *نقطه الکاف* در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بایبه، حاجی میرزا جانی کاشانی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لندن ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م. ضمناً مرحوم استاد محیط طباطبایی در انتساب نسخه یادشده به شخص میرزا جانی کاشانی، تأملات محققانه‌ای داشته، آن را مربوط به فرد دیگری از قدمای بایبه می‌داند، که می‌توان آن را از مقالات ایشان در ماهنامه گوهر، نشریه بنیاد نیکوکاری نوریانی، تابستان و پاییز ۱۳۵۵ش بازجست - ع. مندر.
- ۱۶- در اصل، همه‌جا: تومانکی بود که همراه با قرائت خارجی آن اصلاح شد - ع. مندر.
- ۱۷- *امیرکبیر و ایران*، با مقدمه محمود محمود، چ اول، انتشارات بنگاه آذر، تهران ۱۳۲۳، قسمت اول، صص ۲۵۸ - ۲۵۶. نیز ر.ک: همان، متن کامل، چ دوم، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ۱۳۳۴، صص ۲۰۸ - ۲۰۷. در مورد براون، و روابط وی با ازلیها، البته عبدالحسین آیتی نظر دیگری دارد. وی در *کشف‌الحیل* (ج ۲، چ چهارم، صص ۴۵ - ۴۳) اقدام براون به طبع آثار قدیم بایبان (به نفع ازلیها) را ناشی از ضدیت با بهائیت، و نه جانبداری از ازلیان، می‌شمارد. به نوشته او - که با براون مکاتبه داشته - براون «می‌گفت: چه کنم، من بهائیت را این طور شناخته‌ام که اگر اندکی بیش از این ترقی کند اصلاً آزادی و اخلاق و درستی و راستی از دنیا معدوم خواهد شد!» (همان، ص ۴۵).
- ۱۸- شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، بهمن ۱۳۵۵، ص ۴۵۷. توجه: همه مواردی که در مقاله حاضر، به کتاب *امیرکبیر و ایران* ارجاع شده - به استثنای پاورقی پیشین - همگی به چاپ پنجم این کتاب (انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۵) بازمی‌گردد.
- ۱۹- عبدالله بهرامی، از صاحب‌منصبان مطلع نظمیه در مشروطه دوم، به طنز و تعریض می‌نویسد: عباس افندی «تنها پیغمبری بود که اجر خود را در این دنیا دریافت نموده و سیلی نقد را به حلوائی نسبه ترجیح داده است!» (خطرات عبدالله بهرامی، ص ۳۵).
- ۲۰- ر.ک: سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، گفتگو با محمدرضا آشتیانی‌زاده، به اهتمام سهلعلی مددی، مندرج در: *تاریخ معاصر ایران*، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۰۶ به بعد. درباره عین‌الملک و پیوند او با رژیم کودتا، بازهم در طول مقاله توضیحاتی خواهیم داد.
- ۲۱- ر.ک: مقدمه اسماعیل رائین بر ترجمه کتاب *اختناق ایران*، نوشته مستر شوستر، ترجمه ابوالحسن موسوی شوستری، صص ۱۱ - ۱۰.
- ۲۲- درباره وی ر.ک: سلطنت علم و دولت فقر، علی ابوالحسنی (مندرج)، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۷۴، ۱/۳۶۵ - ۳۶۰.
- ۲۳- سخنرانی در جمع اعضای حزب جمهوری اسلامی، ۶۳/۵/۱۳.
- ۲۴- تعلیم دیده.
- ۲۵- همچون: برخی بررسیها درباره جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، شرکت سهامی خاص انتشارات توده، تهران ۱۳۵۸، ص ۵۱۵ به بعد. چاپ اول این کتاب، توسط حزب توده در سال ۱۳۴۷ش (و ظاهراً در لایپزیک) منتشر شد. نمونه‌هایی از کلام احسان‌الله طبری در تعریف از بایبه در کتاب مزبور آمده است. ضمناً باید توجه داشت که مطالب مزبور، مربوط به زمانی است که احسان طبری تنوریسین مارکسیستها محسوب شده، هنوز توبه نکرده بود.
- ۲۶- *مفتاح باب‌الابواب یا تاریخ باب و بهاء*، میرزا محمد مهدی خان زعیم‌الدوله تبریزی، ترجمه حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی، با مقدمه حاج میرزا عباسقلی چرندابی، کتابخانه شمس، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۲۵. به توضیح این

اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

مأخذ، بیت در اصطلاح خطاطان فارسی، برابر پنجاه حرف است.

۲۷- فتنه باب، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، مقالات و تعلیقات عبدالحسین نوایی، ج ۲، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۳.

۲۸- همان، ص ۲۸.

۲۹- ر.ک: عهد اعلی - زندگانی حضرت باب، ابوالقاسم افغان، ویرایش هما تاج بازیار، Oneworld Oxford، ص ۳۰۳، البته اینکه گفته است «احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی» نوشته‌ها و منشآت وی نیستند از جهاتی درست است! اما معلوم نیست اگر علما و عرفا مناجاتهای ساخته‌ی وی را نمی‌فهمیدند، چگونه بین آنها و ادعیه اهل بیت (ع) فرقی نمی‌گذارده‌اند؟!.

۳۰- منظومه‌ای شعری با پانصد بیت و هزار مصرع.

۳۱- موارد دیگری نیز در همان عصر قاجار می‌توان برشمرد که در تندنویسی رقیب جدی باب بوده‌اند. برای نمونه، درباره میرزا محمدمهدی ملک‌الکتاب فراهانی متخلص به «عشرت» (از دولتمردان ادیب و فاضل دربار فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار، و شوهر خواهر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی معروف) نوشته‌اند: «در نوشتن انواع خط استاد بوده و به شیوه‌ی درویش عبدالمجید می‌نوشته است. کتابهای بسیاری به دستور و امر فتحعلی‌شاه و شاه‌زادگان به خط او نوشته شده و قدرت قلم او به قدری بوده که در ظرف هفت ساعت یک هزار بیت به خط بسیار نیکو می‌نوشته، بدون آنکه سطری سیاه و صفحه‌ای کثیف کرده باشد.» فاضل خان گروسی (ادیب و شاعر نامدار همان روزگار) در تذکره انجمن خاقان می‌نویسد: «ای بسا روزگار که در حضور فقیر به کتابت هزار بیت شعر اقدام کرده به هفت ساعت وقت، چنان که نه سطری سیاه کند و نه صفحه [ای] تباه. به احسن خطوط و اسهل وجوه به اتمام آورده.» مؤلف مجمع‌الفصحاء هم (در ص ۳۴۵ از جلد دوم آن کتاب) این مطلب را ذکر نموده است. (یادگار، س ۴، شم ۸، ص ۳۲)، چنان‌که هدایت‌الله لسان‌الملک سپهر نیز در تذکره خود تصریح می‌کند: میزماهدهی «شکسته را چون اساتید سلف نگاشت و در سرعت تحریر معروف آفاق گشت.» (تذکره خوش‌نویسان، افست انتشارات یساولی «فرهنگسرا»، تهران، بی‌تا، ص ۱۳۹).

۱۴۳

۳۲- منابع بهایی، شخص نظامی کتک‌زننده باب (پس از پیدا شدن وی) را فردی به نام «قوچعلی سلطان»، و فرمانده فوج تیراندازی کننده به سوی باب در شلیک آخر را نیز آقاجان خان سرتیپ فوج خمسه (یا آقاجان بیک خمسه‌ای) معرفی می‌کنند. محمدعلی فیضی، مبلغ و مورخ بهایی، می‌نویسد: «پس از شلیک دور اول و گسیخته شدن طناب باب و پیدا کردن باب «قوچعلی سلطان» گریبان آن حضرت را گرفته و به شدت لطماتی چند بر سر و صورت حضرت نواخته از حجره بیرون آورد و آقاجان بیک خمسه‌ای، فرمانده فوج ناصری، به میدان آمده با عده سربازان تحت فرمان، خودحاضر برای تنفیذ حکم گردید.» حضرت نقطه اولی ۱۲۶۶ - ۱۲۳۵ هجری/ ۱۸۵۰ - ۱۸۱۹ میلادی، محمدعلی فیضی، آذر ۱۳۵۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۶ بدیع، ص ۳۴۲. نیز ر.ک: مطالع‌الانوار THE DAWN - BREAKERS. تلخیص تاریخ نیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات، امری، ۱۳۴ بدیع، ص ۵۰۲؛ ظهور الحق، ۱۷/۳؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ۲۵۸ - ۲۴۷/۱. جالب این است که به نوشته همین‌گونه منابع، فرماندهان مسلمان در شلیک اول حاضر به تیراندازی به باب نشده و این کار به سام‌خان ارمنی واگذار شد، اما در بار آخر، «فوجی دیگر از عساکر مسلم آذربایجان» باب را هدف تیر قرار دادند (تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۱۳). عبدالحمید اشراق خاوری می‌نویسد: سام‌خان مسیحی در بار آخر شلیک به باب، از اعدام باب امتناع جست و پس از امتناع او، «فی‌الفور آقاجان خان سرتیپ فوج خمسه حاضر شد و فوج خود را که به فوج خاصه ناصری موسوم بود حرکت داد که این کار را من می‌کنم و این ثواب را من می‌برم. پس به همان ترتیب و تفصیل اول بستند و حکم به شلیک دادند. برعکس اول که فقط یک تیر به طناب خورده هر دو بدون آسیب به زمین آمده بودند این دفعه دیدند که آن دو هیکل از شدت ضرب یک هیکل شده به یکدیگر ملصق گردیدند...»

## فصلنامه مطالعات تاریخی

- (مطالع الانوار...، ص ۵۰۲: ظهور الحق، ۱۷/۳). بر این اساس، جای این سنوال وجود دارد که در میانه شلیک بار اول و دوم چه اتفاقی رخ داد که فوج مسلمان و فرمانده عالی آن، از امتناع اولیه خویش دست شسته، داوطلبانه تیراندازی به سوی باب را پذیرفت؟
- ۳۳- روزگاری که گذشت، اتوبیوگرافی، صنعتی زاده کرمانی، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۴۶، ص ۲۳۷.
- ۳۴- آقای لنکرانی، تعبیر تند و عامیانه این لفظ را از دولت آبادی شنیده، نقل می کرد، که ما در بازگویی، معادل محترمانه تر آن را در متن ذکر کردیم.
- ۳۵- حیات یحیی، ۴/۴۴۴.
- ۳۶- ر.ک: خاطرات احتشام السلطنه، ص ۵۲۹.
- ۳۷- ر.ک: خاطرات عبدالله بهرامی، صص ۱۶ - ۱۵.
- ۳۸- اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، ۵/۳۶۳ - ۳۶۲.
- ۳۹- ر.ک: اسناد و مدارک درباره بهایی گری، صبحی، چ سیدهادی خسروشاهی، ص ۲۰۳.
- ۴۰- اسرار الآثار، ۵/۳۶۲. و نیز ر.ک: باب کیست و سخن او چیست، نورالدین چهاردهی، ص ۱۵۷.
- ۴۱- ر.ک: اسرار الآثار، همان، صص ۲۵۳ - ۲۵۲. برای تقبیح شدید و مکرر میرزا هادی دولت آبادی در آثار حسینعلی بهاء همچنین ر.ک: اشرفات: الواح مبارکه حضرت بهاء الله جل ذکره الاعلی، شامل: اشرفات و چند لوح دیگر، بی نا، بی تا، خط نستعلیق، صص ۷، ۱۹، ۱۵۷ و ۱۶۴ - ۱۶۳.
- ۴۲- ر.ک: خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، انتشارات فردوسی + اسلام و ایران، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۱.
- ۴۳- عهد اعلی...، ص ۵۰۵.
- ۴۴- صبح ازل، در ۱۱ جمادی الاول ۱۳۳۰ ق (۲۹ آوریل ۱۹۱۲) به سن ۸۲ سالگی در شهر فاماگوستا «ماغوسا» ی قبرس درگذشت و در یک مایلی آن شهر به خاک رفت (ر.ک: تعلیقات عبدالحسین نوایی بر کتاب «فتنه باب»، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، ج ۲، انتشارات بابک، تهران ۱۳۵۱، صص ۲۲۸ - ۲۲۷؛ اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ۵/۳۱۰ - ۳۰۹).
- ۴۵- سخنان آقای آگاه، در مورد عدول میرزا یحیی دولت آبادی از باییت، کاملاً درست، و مطابق با شواهد و قرائن متقن تاریخی است. تبلیغ وی (در اواخر عمر) به نفع اسلام در اروپا را نیز می توان پذیرفت. اما اینکه میرزا یحیی را «مسلمان به تمام معنی» شمرده، خالی از مبالغه و اغراق نیست. زیرا، یحیی دولت آبادی (آن گونه که به وضوح از مندرجات خاطرات وی در کتاب حیات یحیی برمی آید) به هر حال گرفتار برخی غربزدگیها و انحرافات فکری بوده و برای نمونه، خود و خواهرش از کشف حجاب رضاخانی در ایران هواداری می کرده اند.
- ۴۶- بدشت ناحیه ای سرسبز و خرم در حوالی شاهرود است که بایان در سال ۱۲۶۴ ق در آنجا اردو زدند و قره العین روزی (با نقشه قبلی) بی حجاب و آرایش کرده در جمع مردان ظاهر شد و اعلام کرد که با ظهور باب، دوران اسلام به پایان رسیده، احکام و مقررات آن لغو شده است! و حسینعلی بهاء نیز با خواندن آیات مربوط به قیامت، از نظریات وی طرفداری کرد. شرح این ماجرا در تواریخ مختلف - اعم از بابی و بهایی و مسلمان - آمده است.
- ۴۷- تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاء الله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۳۳. البته جناب گلپایگانی، مدعی شده «کبار علمای ایران» به باب گرویدند، که پیداست جنبه اغراق دارد.
- ۴۸- تاریخ نیکلا، (مذاهب ملل متمدنه؛ تاریخ سیدعلی محمد معروف به باب، مسیو نیکلا، پاریس ۱۹۰۵، [ترجمه علی محمد مترجم همایون فرهوشی]، اصفهان ۱۳۲۴) صص ۲۱۵ - ۲۱۴.
- ۴۹- همان، ص ۲۱۶.
- ۵۰- اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، شم ۶۰/۱۵۴، مورخ ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.
- ۵۱- ر.ک: ظهور الحق، ۳/۱۷۴ - ۱۷۳؛ فتنه باب، اعتضاد السلطنه، ص ۳۴.

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

۵۲- الكواكب الدرّیه فی مآثر البهائیة، عبدالحسین آواره، مطبعة سعادت، مصر ۱۳۴۲ق، ۱/۱۳۰. نیز ر.ک، مطالع الانوار...، ص ۲۷۲.

۵۳- ظهور الحق، ۱۱۰/۳ - ۱۰۹.

۵۴- زیرا، خاطرات یادشده به صراحت ریشه مسلک باب و بهاء را استعماری معرفی می‌کند.

۵۵- حتی گفته می‌شود که سیدعباس علوی، مبلغ مشهور بهایی، در کتاب خود به کلی منکر وجود شخصی به نام کیناز دالگوروکی شده است! (ر.ک: پرنس دالگوروکی، مرتضی احمد. آ، چ سوم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۴۶، ص ۳۹) وجود فردی به نام پرنس دالگوروکی به عنوان سفیر روسیه در ایران زمان امیرکبیر، از مسلمّات تاریخ است.

۵۶- در این باره علاوه بر کتاب بهایی‌گری نوشته کسروی، ر.ک: راهنمای کتاب، س ۶، شم ۱ و ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲، صص ۲۶ - ۲۵، مقاله مجتبی مینوی در انتقاد از کتاب شرح زندگانی من، نوشته عبدالله مستوفی؛ یادگار، س ۵، شم ۸ و ۹، ص ۱۴۸؛ امیرکبیر و ایران، آدمیت، ص ۴۵۶.

۵۷- ر.ک: پرنس دالگوروکی، مرتضی احمد. آ، همان؛ روحانی، ضیاءالدین، مزدوران استعمار در لباس مذهب، با مقدمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، چ ۳، انتشارات فراهانی، تهران ۱۳۴۸، صص ۳۴ و ۸۶ به بعد.

۵۸- ر.ک: خادمی (شیرازی)، محمدعلی، بهاییان دیگر چه می‌گویند؟ بی‌بهای باب و بهاء، چاپخانه نور شیراز، فروردین ۱۳۲۷ش، ص ۱۰۳ به بعد؛ هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، چ ۲، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۳۶۲، صص ۲۱۴ - ۲۰۹؛ کاظم‌مراد، عباس، البایه و البهائیة و مصادر دراسته‌ها، مطبعة الارشاد، بغداد ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م، صص ۶۰ - ۵۵.

۵۹- چهاردهی، نورالدین، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۷۷، ۱۷۱ و ۲۴۵.

۶۰- شرح زندگانی من، ۴۲/۱.

۶۱- میمندی‌نژاد، محمدحسن، نعل وارونه، کلاه بزرگ، تهران، ص ۴۱.

۶۲- هنگام ایراد این سخنان، هنوز فروپاشی شوروی آغاز نشده، جمهوریهای مستقل آسیای مرکزی نظیر ترکمنستان، جزئی از شوروی محسوب می‌شدند.

۶۳- مرحوم لنکرانی در ۳۱ مرداد ۶۱ نیز در سخنرانی برای جمعی از خواهران عضو حزب جمهوری اسلامی (و شاغل در اداره امور تربیتی آموزش و پرورش) اظهار داشته بود: «روسیه تزاری، از قفقاز شیعه که مدت زیادی از اشغال آن نگذشته بود، نگران بود و برای رفع این نگرانی، تدابیری به کار می‌برد. یکی از مهم‌ترین این تدابیر، آن بود که به انحاء مختلف می‌کوشید عقاید شیعی را (که مایه اتحاد و پایداری آنها در برابر اجنبی اشغالگر بود) در اهالی قفقاز سست و متزلزل کند. لذا به منظور اخلال در اعتقاد قفقاز شیعه‌اش به مهدویت، اولین سازمان مهم جاسوسی به اسم «مشرق‌الاذکار» بهاییان را در عشق‌آباد واقع در ترکمنستان خطه خراسان تازه شکارش (که اهالی آن سنی و نسبت به باب و بهاء، بی‌تفاوت بودند) بنا می‌کند.» به گفته آن مرحوم: «روس تزاری برای مبارزه با اسلام و اخلال در افکار و عقاید مذهبی مسلمانان، از این‌گونه فعالیت‌های شیطانی و مخرب، زیاد داشته است که به عنوان یکی از مهم‌ترین آنها، می‌توان به القانات سوء بالگونیک فتحعلی آخوندوف (رئیس دفتر نایب‌السلطنه روسیه در قفقاز) بر ضد (عقاید) و نیز «خط» و «القباء» رایج اسلامی اشاره کرد که توضیح آن فرصت دیگری می‌طلبد.»

۶۴- در صفحات آینده پیرامون دم خروسه‌های متعدد ارتباط میان سران باییت و بهاییت با روس تزاری، و نقش سفیر روسیه در حمایت از بهاء، به طور مستند توضیح خواهیم داد.

۶۵- با توجه به تاریخ مأموریت روتشتاین در ایران (فاصله فوریه ۱۹۲۱ تا مه ۱۹۲۲ یعنی حدود اسفند ۱۲۹۹ تا اواخر اردیبهشت ۱۳۰۰) زمان انتشار خاطرات منسوب به دالگوروکی (برای نخستین بار) در ایران معلوم می‌شود -ع. مندر.



## فهرست منابع مطالعات تاریخی

- ۶۶- برخی بررسیها درباره جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، احسان طبری، چاپ شرکت سهامی خاص انتشارات توده، تهران ۱۳۵۸، ص ۵۱۵.
- ۶۷- همان، ص ۵۱۶.
- ۶۸- همان، ص ۵۲۱.
- ۶۹- همان، ص ۵۲۵.
- ۷۰- می‌نویسد: در اجتماع بدشت، قره‌العین «که در تاریخ کهن ما از نوادر زنان است، با استفاده از تعالیم مترقی» [!] باب در مورد زنان و به قصد افشاء نیت واقعی باب، مکشوف و بی‌پرده در مقابل مردان ظاهر شد...» (همان، ص ۵۲۳ و نیز ر.ک: ص ۵۲۱).
- ۷۱- گوشه‌های فاش نشده‌ای از تاریخ، چند چشمه از عملیات حیرت‌انگیز کینیاژ دالگوروکی جاسوس اسرارآمیز روسیه نزاری...، با مقدمه ابوالقاسم مرعشی، چ سوم: کتابفروشی حافظ، تهران، بی‌تا، ص ۶.
- ۷۲- مطالع‌الانوار...، تلخیص تاریخ نیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، صص ۵۰۳ - ۵۰۴؛ ظهورالحق، ۲۵۷/۳؛ حضرت نقطه اولی...، محمدعلی فیضی، صص ۳۴۸ - ۳۴۷؛ مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است، [عباس افندی]، مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال ۱۱۹ بدیع، ص ۴۹؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ۲۵۸/۱ - ۲۴۷.
- ۷۳- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، صص ۴۵۰ - ۴۴۹.
- ۷۴- نقطه‌الکاف، به اهتمام ادوارد براون، صص ۲۳۴ - ۲۳۳.
- ۷۵- قرن بدیع، شوقی افندی، ۳۳/۲، ۸۳ و ۸۶؛ مطالع‌الانوار...، صص ۵۹۴ - ۵۹۳ و ۶۱۲ - ۶۱۱ و ۶۱۸؛ الکواکب‌الدریه، آواره، ۳۳۶/۱؛ بهاءالله و عصر جدید، دکتر اسلمونت، ص ۴۴؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افغان، ص ۴۹۶، ۴۹۹ - ۴۹۸ و ۵۰۰؛ قیله عالم؛ ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران، عباس امانت، ترجمه حسن کامشاد، نشر کارنامه، تهران ۱۳۸۳، صص ۲۹۸ - ۲۹۷؛ الواح مبارکه حضرت بهاءالله جل ذکره‌الاعلی شامل: اشراقات و چند لوح دیگر، بی‌نا، بی‌تا، خط نستعلیق، صص ۱۰۴ - ۱۰۳ و ۱۵۵؛ لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی معروف به نجفی، حسینعلی بهاء، لجنة نشر آثار امری، لانگهاین، ۱۳۸ بدیع، صص ۱۶ - ۱۴.
- ۷۶- ر.ک، کتاب مبین، حسینعلی بهاء، چ ۱۳۰۸، ص ۷۶. نسخه خطی، ص ۷۸؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ۸۶/۲.
- ۷۷- ر.ک: کشف‌الحیل، آیتی، چ ۷، ۶۲/۱ و ۸۷/۲ چ ۴؛ فلسفه نیکو، میرزا حسن نیکو، بنگاه مطبوعاتی فراهانی، تهران ۱۳۴۲، با مقدمه دکتر احسان‌الله نیکو، ۸۶/۴؛ فتنه باب، اعتضادالسلطنه، توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۱۹۴؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران...، عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، س ۷، شم ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۲۰.
- ۷۸- تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت اول، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، ص ۴۳۱؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری...، ص ۲۰.
- ۷۹- تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت ۱، صص ۴۹۶ - ۴۹۱. تقی‌زاده هم تصریح دارد که: میرزا عزیزالله خان و رقاء، از اصحاب عباس افندی، مستخدم بانک استقراضی روسیه در تهران بود (یادگار، س ۵، شم ۶ و ۷، ص ۱۳۰).
- ۸۰- مصابیح هدایت، عزیزالله سلیمانی، ۲۱۸/۵ - ۲۱۳؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری...، همان، ص ۲۱.
- ۸۱- مصابیح هدایت، تهران، ۱۳۲۶، ۱۸۱/۱.
- ۸۲- ر.ک: مفتاح باب‌الابواب، ترجمه شیخ حسن فرید گلپایگانی، ص ۷۱.
- ۸۳- قرن بدیع، ۳۳/۲.
- ۸۴- مطالع‌الانوار...، ص ۵۹۳. توجه شود به تعبیر جناب سفیر، که از حسینعلی نوری به عنوان «امانت» سفارت روسیه یاد و صدراعظم ایران را در صورت وارد شدن هرگونه آسیب به وی، شدیداً تهدید کرده، «مشول سفارت روس» شناخته است! سخنانی که به وضوح، بوی تحت‌الحمایگی بهاء به روسیه، و بهره‌گیری سفیر از امتیاز

اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

کاپیتولاسیون (مفاد قرارداد ترکمانچای) برای حفظ جان وی، می دهد.

۸۵- ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۸۳/۱

۸۶- همان، ۱۳۹/۱ به بعد.

۸۷- ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمايگی (۱۹۱۹ - ۱۸۶۰)، ترجمه مریم میراحمدی، مؤسسه انتشارات معین، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۰۷.

۸۸- کتابچه فوق را وزیرمختار وقت ایران در پترزبورگ (میرزا محمودخان علاءالملک) توسط جاسوسهای مخفی خویش جسته و ترجمه آن را همراه نامه ای در توضیح ماجرا، در جمادی الثانی ۱۳۰۶ برای امین السلطان (صدر اعظم ناصرالدین شاه) فرستاده است. برای متن کتابچه و نامه علاءالملک ر.ک: گزارشهای سیاسی علاءالملک، صص ۷۴ - ۳۶. فصلی از این کتابچه، به راه شوسه عشق آباد - خراسان، و موقعیت استراتژیک آن منطقه اختصاص دارد. ر. ک، همان: ص ۶۸ به بعد.

۸۹- ر.ک: ایران و قضیه ایران، لرد کرزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۱۴۲/۱ - ۱۳۹.

۹۰- ر.ک: گزارشهای سیاسی علاءالملک، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۱۷۶ - ۱۶۹.

۹۱- بهایی گری، کتابفروشی پایدار، تهران، بی تا، ص ۱۲۱.

۹۲- ظهور الحق، ج ۸، قسمت دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، ص ۹۹۵ به بعد.

۹۳- وی پسر دوم حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی بود که دایی بزرگ میرزا علی محمد باب قلمداد می شد. ر.ک: عهد اعلی...، ابوالقاسم افغان، ص ۱۲۹.

۹۴- کرسیها.

۹۵- نقره.

۹۶- اسدالله علیزاد، از بهاییان مقیم عشق آباد، ضمن اشاره به حضور «ژنرال سوپوتنیک» به نمایندگی از طرف شخص امپراتور روسیه در سال ۱۹۰۲ در مراسم گذاشتن اولین سنگ بنا «ی مشرق الاذکار»، تصویر وکیل الدوله، بهاییان و ژنرال روسی را آورده است. ر.ک: سالهای سکوت، بهاییان روسیه ۱۹۴۶ - ۱۹۳۸، خاطرات اسدالله علیزاد، از انتشارات Century Press, Australia، صص ۲۱ و ۲۳.

۹۷- تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۹۹۸ - ۹۹۵.

۹۸- همان، صص ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱. درباره عشق آباد، بهاییها و روسها. ر.ک: خاطرات صبحی درباره بابی گری و بهایی گری، ج دوم، کتابفروشی سروش، تبریز ۱۳۴۳، با مقدمه سیدهادی خسروشاهی، ص ۷۱ به بعد؛ اسناد و مدارک درباره بهایی گری، فضل الله صبحی مهندی، با مقدمه ابورشاد (سیدهادی خسروشاهی)، نشر عصر جدید، ص ۲۷ و نیز صص ۵۶ و ۵۷، ۶۰ و ۷۰ به بعد.

۹۹- تاریخ ظهور الحق، صص ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴، نیز ر.ک، مصابیح هدایت، عزیزالله سلیمانی، ۲۵/۳.

۱۰۰- ر.ک: الکواکب الدریه، آواره، ۴۹۵/۱ و ۴۹۷. درباره ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی و رویدادهای متعاقب آن، ر.ک: خاطرات صبحی درباره بابی گری و بهایی گری، ص ۸۷ به بعد.

۱۰۱- ر.ک: الکواکب الدریه، ۴۹۷/۱ - ۴۹۶.

۱۰۲- همان، ۴۹۹/۱.

۱۰۳- ر.ک: همان، ۵۰۲/۱ - ۴۹۹.

۱۰۴- مصابیح هدایت، تهران، ۱۳۲۶، ۲۳۲/۲.

۱۰۵- ر.ک: الکواکب الدریه، ۵۰۳/۱.

۱۰۶- همان، ۹۵/۲ و ۹۶.

۱۰۷- همان، ۵۸/۲.

۱۰۸- ر.ک: قرن بدیع، شوقی افندی، ۱۲۵/۴ - ۱۲۲؛ سالهای سکوت، خاطرات اسدالله علیزاد، همان، صص ۳۴ -

## فهرست منابع مطالعات تاریخی

- ۲۷، ۳۷، ۷۰، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۹ و ۲۴۰. متأسفانه، پس از فروپاشی شوروی، مشرق‌الاذکار توسط بهاییان مجدداً تصرف و بازگشایی شد.
- ۱۰۹- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.
- ۱۱۰- تاریخ روابط خارجی ایران ۱، دوره اول مشروطه، دکتر علی‌اکبر ولایتی، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ افزایش نفوذ روس و انگلیس، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صص ۹۸ - ۹۶. مأخذ اخیر، در فصل مربوط به «مأموریت روتشتاین در دربار ایران» (صص ۱۲۸ - ۹۳)، اطلاعات خوبی راجع به روتشتاین و سوابق و اعمال وی به دست داده است.
- ۱۱۱- افزایش نفوذ روس و انگلیس، ص ۱۰۵.
- ۱۱۲- همان. صص ۱۰۵ - ۱۰۰.
- ۱۱۳- همان. صص ۱۱۷ - ۱۰۶.
- ۱۱۴- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ۲۱۳/۱.
- ۱۱۵- همان. ۴۸۲/۲ - ۴۸۱. نیز ر.ک: ۲۱۳/۱.
- ۱۱۶- فتنه باب، اعتضادالسلطنه، بخش تعلیقات و توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۲۰۰. درباره جدیت و اهتمام شگرف، و «شدت عمل» امیرکبیر در سرکوب غائله بابیه و اعدام باب، همچنین، ر.ک: باب کیست و سخن او چیست؟، نورالدین چهاردهی، ص ۸۴؛ تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، ج ۴، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۳۰ به بعد.
- ۱۱۷- باب کیست و سخن او چیست، صص ۸۴ و ۸۵.
- ۱۱۸- ر.ک: مطالع‌الانوار...، صص ۵۸۹ و ۵۹۰. نیز ۴۹۷ - ۴۹۳ و ۵۱۳ - ۵۱۲.
- ۱۱۹- دیانت بهایی آیین فراگیر جهانی، ترجمه پریش سمندی (خوشبین) و...، از انتشارات مؤسسه معارف بهایی به لسان فارسی، کانادا، ۱۴۶ بدیع/۱۹۸۹م، بخش بی‌نوشته‌های آخر کتاب، ص ۲۴. درباره نقش قاطع و تعیین‌کننده امیر در قلع و قمع بابیه و پیشوایان آنها از دیدگاه بابیان و بهاییان، افزون بر منابع یادشده ر.ک: مقاله شخصی سیاح... [عباس افندی]، صص ۳۷ - ۳۴ و ۴۸ - ۴۴؛ ظهور الحق، بخش سوم، بی‌نا، بی‌تا، ج سربی، قطع وزیری، در ۵۳۲ صفحه، به اضافه فهرست و غلطنامه، صص ۲۱۲ - ۲۱۰؛ حضرت نقطه اولی...، محمدعلی فیضی، صص ۳۱۵ و ۳۱۶ و بعد.
- ۱۲۰- ر.ک: مطالع‌الانوار...، همان، صص ۵۸۴ و ۵۸۵.
- ۱۲۱- ر.ک: ظهور الحق، ۲۲۲/۳؛ عهد اعلی...، ص ۳۸۱. برای شرح ماجرای دستگیری بابیان ر.ک: اظهارات مفصل اعتضادالسلطنه در: فتنه باب، مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، صص ۹۵ به بعد.
- ۱۲۲- قبله عالم، ص ۲۸۷.
- ۱۲۳- ر.ک: قبله عالم، صص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ عهد اعلی...، صص ۴۹۳ و ۴۹۴. نیز ر.ک: توضیحات و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوایی در کتاب فتنه باب، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.
- ۱۲۴- باب کیست و سخن او چیست؟، ص ۲۶۶. سخن دکتر فریدون آدمیت نیز مؤید اظهارات چهاردهی است.
- آدمیت می‌نویسد: «امیر شورش بابیه را برانداخت. به قول شیل [وزیر مختار انگلیس در ایران، در گزارش به پالمرستون وزیر امور خارجه لندن، مورخ ۱۴ مارس ۱۸۵۱] «پس از غائله [بابیان در] زنجان پیروان باب جرئت نکردند که صلح و امنیت عمومی را برهم بزنند». اما بی‌کار ننشستند و پنهانی فعالیت داشتند؛ تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی‌کردند، کسی با آنان چندان کاری نبود، البته کینه امیر را در دل داشتند، کینه‌ای که در نوشته‌های هم‌کیشان آنان، و بهایی و بهایی‌زادگان در ایران و آمریکا، هنوز منعکس است. بابیان توطئه کشتن شاه و امیر و امام جمعه تهران را چیدند، ولی امیر پرده از روی آن برداشت» و آن توطئه را در نطفه خفه کرد، که شرح آن در «المتنبین» نوشته علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه آمده است. ر.ک: امیرکبیر و ایران، ص ۴۵۱. کتاب المتنبین، با

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

عنوان «فتنه باب»، با مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، توسط انتشارات بابک، چاپ شده است.

۱۲۵- مقاله شخصی سیاح...، صص ۳۴ و ۳۵.

۱۲۶- ر.ک: توفیقات مبارکه حضرت ولی‌ام‌الله، لوح قرن احبباء شرق (نوروز ۱۰۱ بدیع)، مؤسسه ملی مطبوعات

امری، ۱۲۳ بدیع، صص ۴۹ و ۵۱.

۱۲۷- همان. صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۱۲۸- ر.ک: قرن بدیع، ۲۵۸/۱ - ۲۴۷. به همین نمط، مورخان مشهور بهایی نظیر عبدالحمید اشراق خاوری و

فاضل مازندرانی و محمدعلی فیضی در آثار خویش از امیر با اوصافی چون وزیر نادان و شریر، دشمن ستمکار

و خونخوار، امیر مغرور، تقی سفاک، یاد کرده و قتل وی در حمام فین را انتقام الهی و «عذاب الیم» وی در حق

او شمرده‌اند! (مطالع الانوار...، صص ۴۹۳، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۸۹ و ۵۹۰؛ ریحی مختوم، ۳۲۶/۱؛ ظهور الحق، ۲۱۲/۳؛

حضرت نقطه اولی...، ص ۳۱۶).

۱۲۹- برای شرح ماجرا ر.ک: ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، لسان‌الملک سپهر، ۲۱۹/۳، ۲۲۰ و ۲۳۹؛ فتنه باب،

اعتضاد السلطنه، تعلیقات عبدالحسین نوایی، صص ۱۸۷ - ۱۷۸؛ قره‌العین، درآمدی بر تاریخ بی‌حجابی در ایران،

سینا واحد، ص ۱۳ به بعد.

۱۳۰- ر.ک: الکوکب الدریه، آواره، ۱۲۷/۱، به بعد؛ طاهره قره‌العین، حسام بقایی (به نقل از: عباس افندی)؛

مطالع الانوار...، عبدالحمید اشراق خاوری، صص ۲۹۴ و ۳۰۱؛ حضرت بهاء‌الله، محمدعلی فیضی، صص ۴۲

... ۴۱.

۱۳۱- بیرون رفتن.

۱۴۹

۱۳۲- بهایی‌گری، ص ۸۵ در مورد قره‌العین و بهاییها، همچنین ر.ک: فلسفه نیکو، حسن نیکو، ۱۰۷/۳ به بعد.

۱۳۳- باب کیست و سخن او چیست، نورالدین چهاردهی، صص ۸۶ و ۸۷ درباره خوش آمدن شاه جوان از

قره‌العین، ر.ک: قبله عالم، عباس امانت، ص ۲۹۶.

۱۳۴- برای نمونه‌های دیگر از پیشگوییهای سران بهائیت که وارونه از آب درآمد ر.ک: فلسفه نیکو، میرزا حسن

نیکو، ۱۶۴/۲ و ۱۶۵.

۱۳۵- وجدان، صاحب امتیاز و مدیر: محمود مصاحب، س ۱، ش ۱، ۲۹ خرداد ۲۵. برای مشخصات این روزنامه

ر.ک: مطبوعات ایران، دکتر حسین ابوترابیان، ص ۱۶۲.

۱۳۶- مبلغ بهایی در محضر آیت‌الله آقای آقاشیخ محمد خالصی‌زاده، با مقدمه شیخ حسین لنکرانی و عبدالحسین

حائری، چ پنجم، یزد ۱۳۶۷ق، ص ۳.

۱۳۷- همچون: سید مهدی موسوی خراسانی واعظ، غلامحسین خان شهباز، عبدالحسین خالصی، محمدحسین

افصح‌المتکلمین لنگرودی، جواد لنکرانی (برادر شیخ حسین)، علی‌اکبر اعلم، سیدمحمد حسین شهشانهی، سید

مرتضی شهشانهی، محمدحسین خراسانی و... برای کل اسامی ر.ک: همان: صص ۲۵ و ۲۶.

۱۳۸- ر.ک: مبلغ بهایی در محضر شریف حضرت آیت‌الله خالصی دامت برکاته، از طرف جریده (اتحاد اسلام)،

مطبعة باقرزاده، طبع دوم، قیمت یک قران، بی‌نا، بی‌تا. چ دوم کتاب قاعدتاً پس از بازگشت لنکرانی و خالصی‌زاده

از تبعید مشهد، و در حدود زمستان ۱۳۰۵ به بعد صورت گرفته است.

۱۳۹- در اصل: نه نه.

۱۴۰- در اصل: عین.

۱۴۱- ارکان.

۱۴۲- میرزا صالح مراغه‌ای عکاس (یعنی همان صالح اقتصاد)، مبلغ سابق بهایی و مسلمان افشاگر بعدی، در نامه‌ای

که در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۰۶ به آیتی دارد ضمن تبری از فرقه، به تأثیر کتابهای کشف‌الحیل و مبلغ بهایی... اشاره

کرده است.

## ضمیمه مطالعات تاریخی

- ۱۴۳- مبلغ بهایی... با مقدمه عبدالحسین حائری، از انتشارات دفتر نشریات دینی در یزد، ۱۳۶۷ق، صص ۴۱ و ۴۲.
- ۱۴۴- کشف‌الحیل، ج ۲، چ ۴، ص ۱۴۳. ضمناً در همین ایام توسط آقا سیدابوالحسن طالقانی (پدر آیت‌الله حاج سید محمود طالقانی) و محتشم‌السلطنه و فروغی و حاج عباسقلی بازرگان (پدر مهندس بازرگان) نیز جلساتی جهت بحث و مناظره با مبلغین ادیان در مدرسه مروی و منزل حاج عباسقلی تشکیل می‌شد، که به گفته آیت‌الله طالقانی «توافق و حمایت رضاخان» به آن جلب شده بود.
- ۱۴۵- ر.ک: «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، یغما، س ۲۰، شه ۴ (شماره مسلسل ۲۲۸)، تیر ۱۳۴۶، صص ۲۱۶-۲۱۳.
- ۱۴۶- دستخط عباس افندی خطاب به «حضرت آواره علیه بهاء‌الله الابهی» و در تجلیل از او ر.ک: کشف‌الحیل، ج ۳، چ ۴، ص ۱۹۹؛ خاطرات صبحی درباره بابی‌گری و بهایی‌گری، فضل‌الله صبحی مهتدی، همان، ص ۱۵۲.
- ۱۴۷- در کتاب مکاتیب عبدالبهاء لوحی است که عباس افندی، خطاب به آواره و در تجلیل از او صادر کرده و حکایت از علو مقام وی - در آن روزگار - نزد پیشوای بهائیت دارد.
- در این لوح می‌خوانیم: «هو الله. ای آواره سبیل الهی، پریشانی و بی سر و سامانی در راه عشق، کامرانی و شادمانی است. نظر به پایان کار نما، زیرا عاقبت این پریشانی، جمعیت است و نهایت این آوارگی پناه حضرت احدیت. اگر از قطره محروم شدی الحمدلله بحر بی‌پایان در مقابل داری، و اگر از ذره محجوب شدی آفتابی روشن در پیش داری. از حق طلبم که آنچه نهایت آمل و آرزوی تست میسر گردد و علیک‌التحیه و الثناء. ع ع» (مکاتیب عبدالبهاء، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ۸/۸). نکته جالب در این لوح، آرزوی پیشگویی عباس افندی مبنی بر عاقبت به خیری آواره و رسیدن وی به نهایت آمل خویش در پایان است، که (از دیدگاه بهاییان) کاملاً وارونه درآمد و (به زعم آنان) به جای روشنائی به تاریکی مطلق! رسید. برای مکتوبات و اظهارات عباس و نیز شوقی افندی در تجلیل و توثیق آواره ر.ک: کشف‌الحیل، ۱۳۷/۱، ۱۳۸، ۱۴۲ و ۱۴۳، چ ۷ و ۵۰/۲، چ ۴.
- ۱۴۸- الکواکب الدریه، ۳۳۵/۲.
- ۱۴۹- «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، همان، صص ۲۱۴ - ۲۱۳.
- ۱۵۰- کشف‌الحیل، ج ۳، چ ۴، ص ۶۱.
- ۱۵۱- وی در سالهای ۱۳۰۹ - ۱۳۰۸ در مدرسه علمیه و امیرکبیر تهران تدریس می‌کرد (سفرنامه سدیدالسلطنه، ص ۳۸۰).
- ۱۵۲- «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، همان، ص ۲۱۵.
- ۱۵۳- ر.ک: توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، لوح قرن احباء شرق...، صص ۱۳۸ و ۱۶۰.
- ۱۵۴- الکواکب الدریه، ۳۰۸/۱.
- ۱۵۵- همان، ۳۰۹/۱.
- ۱۵۶- کشف‌الحیل، چ ۴، ص ۵۸/۲.
- ۱۵۷- شرح احوالی از مرحوم آیتی، همان، ص ۲۱۵.
- ۱۵۸- آیتی، خود در جای جای کتابش کشف‌الحیل در ردّ بهائیت، از تلاش مکرر (اما نافرجام) بهاییان برای ترور وی سخن گفته، از فشارها، توهینها و حتی خسارتهایی که آن گروه پس از عدول وی از بهائیت و افشای ماهیت سران این مسلک به او زده‌اند پرده برداشته است. ر.ک: کشف‌الحیل، ج ۱، چ ۷، ص ۶۵؛ ج ۲، چ ۴، صص ۱۶۳ - ۱۶۴؛ ج ۳، چ ۴، ص ۱۲۵.
- ۱۵۹- نوعی اسلحه.
- ۱۶۰- بر پایه گزارش مأمور ساواک: آقای لنکرانی در روز ۲۴ فروردین ۱۳۵۲ در منزل خویش با اشاره به کتاب کشف‌الحیل، نوشته آیتی «مدعی شد که کتاب فوق به دستگیری او نوشته شده است و مدتی نیز بحث درباره

اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

سران بهاییها نمود و ادامه داد: «مادامی که کلیمیها بهایی می‌شوند دلیل و قرینه عدم قطعیت حکومت اسرائیل می‌باشد». ر.ک: شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۳، ص ۴۶۷.

۱۶۱- نیکو، حسن، فلسفه نیکو، بنگاه مطبوعاتی فراهانی، تهران ۱۳۴۲، ج ۱، مقدمه دکتر احسان‌الله نیکو، ص «و».  
پسر وی، دکتر احسان‌الله نیکو، نیز از قضات و وکلای دادگستری بود و بر فلسفه نیکو مقدمه دارد.  
۱۶۲- ارکان و رجال عمده.

۱۶۳- فلسفه نیکو، ۲۸۱/۴ - ۲۷۹.

۱۶۴- همان، ج ۱، مقدمه دکتر احسان‌الله نیکو، ص «و».

۱۶۵- در راپرت مأموران مخفی از ماجرا چنین می‌خوانیم: «۱۳۴۰ [ق]، ۱۳ برج جدی [دی‌ماه ۱۳۰۰]، پریروز میرزا بدیع‌الله خان، کفیل انبار غله دولتی، که بهایی معروف است، با اعظام‌الوزاره عضو انبار غله در اتاق خودش مشغول صحبت بوده. اعظام‌الوزاره در ضمن صحبت به اسم مبارک محمدبن عبدالله (ص) قسم یاد می‌کند. میرزا بدیع‌الله خان می‌گوید: برو این حرفها کهنه شد، یک نفر عرب برهنه آمد یک حرفی زد، این قدر حرفش را دنبال می‌کنند. اعظام‌الوزاره به محض شنیدن این لفظ فوراً کشیده به صورت و دهن میرزا بدیع‌الله خان زده و او را به زمین می‌زند. میرزا بدیع‌الله خان فریاد می‌کند پیش خدمت و ژاندارمری وارد اتاق شده و او را از دست اعظام‌الوزاره خلاص می‌کند. میرزا بدیع‌الله خان فوراً سوار درشکه شد، برای شکایت به نزد مسیو موریتور رفته و تقاضا می‌نماید که باید اعظام‌الوزاره منفصل بشود. و یک عده از اجزاء هم حاضر شده‌اند که هرگاه اعظام‌الوزاره را منفصل نمایند دست از کار کشیده و گرو نمایند. فعلاً قسمت عمده اجزای انبار و اداره ارزاق از بهاییها تشکیل شده و علناً از مذهب اسلام بدگویی می‌نمایند». ر.ک: بیست سال با رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی و...، بخش اسناد آخر کتاب، ص ۵۲۵. درباره حضور بهاییها در انبار غله دولتی از زبان خود اعظام‌الوزاره، ر.ک: خاطرات من...، اعظام‌الوزاره، ۶۲۰/۱ به بعد.

۱۶۶- عبارت لنکرانی در آینده خواهد آمد.

۱۶۷- متعلق به سیدضیاءالدین طباطبایی، عامل کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی.

۱۶۸- ابن اصدق، از ایادی چهارگانه عباس افندی در تهران بود.

۱۶۹- روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، نشر و پژوهش شیرازه، تهران ۱۳۸۲، ۸۴۷/۲. نیز برای حضور بهاییان در اداره نظمیته تهران زمان یفرم‌خان، ر.ک: پیرم خان سردار، اسماعیل راثین، انتشارات زرین، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۷۷.

۱۷۰- عین‌السلطنه سالور، از بهایی شدن یهودیها در دوایر دولتی ایران در مقطع کودتای ۱۲۹۹ خبر می‌دهد. ر.ک: روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۶۰۱۹/۸.

۱۷۱- سفرنامه سدیدالسلطنه، ص ۳۹۹. علی محمد خان موقرالذوله، سرکنسول ایران در بمبئی در سال ۱۸۹۸، نماینده وزارت امور خارجه در فارس در سال ۱۹۰۰، و حاکم بوشهر در سالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۱ بود. وی اندکی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ درگذشت.

موقرالذوله علاوه بر اینکه از اعضای خاندان افغان، یعنی از خویشاوندان علی محمد باب بود، با عباس افندی و شوقی افندی نیز خویشی داشت. میرزا هادی، داماد عباس افندی و پدر شوقی، پسردایی موقرالذوله بود. ر.ک، جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران...، عبدالله شهبازی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، س ۷، شم ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۸.

۱۷۲- فلسفه نیکو، چاپ مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۹۸/۲.

۱۷۳- در این زمینه ر.ک: اظهارات تکان‌دهنده محمدرضا آشتیانی زاده، نماینده مشهور و پراطلاع مجلس شورا در عصر پهلوی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۰۶ به بعد.

- ۱۷۴- اسناد مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۴ تا ۲۸ - ۱ - ۱۳۹ ک.
- ۱۷۵- ۱۳۰۴ که در کتاب آیتی آمده نادرست، و صحیح آن ۱۳۰۶ است.
- ۱۷۶- برای شرح حال گزیده‌ای از زندگی میلسیو ر.ک: مقدمه کتاب امریکاییها در ایران، نوشته عبدالرضا هوشنگ مهدوی.
- ۱۷۷- ر. ک: خامه‌ای، انور، خاطرات سیاسی، نشر گفتار، تهران ۷۲، صص ۳۶۳ و ۳۶۴؛ چهل سال در صحنه، خاطرات دکتر جلال عبده، ۲۰۲/۱.
- ۱۷۸- نقل از: متن کامل خطابه تاریخی آقای آقا شیخ حسین لنکرانی در هشتاد و هشتمین جلسه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، قبل از ظهر روز شنبه شانزدهم دی‌ماه ۱۳۲۳، چاپ شرکت سهامی چاپ فرهنگ ایران و تهران، قطع جیبی، ناشر: روزنامه آزادگان، صص ۱۲ و ۱۳.
- ۱۷۹- ر. ک: رعد امروز، ش ۳۴۷، دی ۱۳۲۴، ص ۴ و ش ۳۵۳، ۲۴ دی ۱۳۲۳، ص ۴.
- ۱۸۰- وجدان، صاحب امتیاز و مدیر: محمود مصاحب، ش ۱، ۲۹ خرداد ۲۵، صص ۱ و ۲.
- ۱۸۱- همان. ص ۶.
- ۱۸۲- در اصل: اله.
- ۱۸۳- وی دانشجوی دانشکده پسیکولوژی مسکو بود که در جریان اقدام روسیه شوروی به تعطیل مشرق‌الاذکار بهاییها (واقع در عشق‌آباد)، و تبعید فعالان بهایی از عشق‌آباد به سبیری و ایران (۱۹۲۹ - ۱۹۲۸م)، به ایران تبعید گردید. ر.ک: سالهای سکوت...، همان، صص ۲۷ و ۲۸.
- ۱۸۴- برای مشاهده سند ر. ک: احمدی، علی، شیخ محمد خالصی‌زاده - روحانیت در مصاف با انگلیس، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۳، صص ۱۴۵ - ۱۴۳.
- ۱۸۵- لنکرانی در بهار ۱۳۲۵ نماینده دولت قوام در مذاکره با پیشه‌وری و هیئت همراه وی پیرامون بحران آذربایجان بود و علاوه بر این، مطبوعات مبارز و آزادیخواه پایتخت، از وی به عنوان چهره‌ای محبوب و ملی یاد می‌کردند. آقای خالصی‌زاده از این ویژگی محروم بود، بلکه به عکس، به علت حمایتش از سیدضیاءالدین طباطبایی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، آماج حملات مطبوعات یادشده نیز قرار داشت.
- ۱۸۶- برای کیفرخواست مزبور، ر. ک: روزنامه اتحاد ملی، س ۱۳۲۸ش، ش ۲۴ و ۲۵. روزنامه کیهان نیز اخیراً متن کیفرخواست را در شماره‌های ۱۸۴۳۹ و ۱۸۴۴۳ (مورخ ۵ و ۱۰ بهمن ۱۳۸۴، ص ۸) منتشر کرد.
- ۱۸۷- مرحوم کاشانی در دی ماه ۲۹، ضمن تنقید شدید از انگلیسیها، مقاصد اجتماعی موجود (نظیر بی‌حجابی خانمها، رشوه‌خواری در ادارات و نیز تحرک بهاییها در کشور) را ناشی از سیاست آنها در ایران دانسته، اظهار داشت: انگلیسیها نفت ما را به غارت برده «و در مقابل، این همه فساد که یکی از آنها بی‌حجابی است در کشور ما رواج داده‌اند و بهاییها را تقویت می‌کنند. من قسم می‌خورم که دین بهایی را انگلیسیها درست کرده‌اند. ای مردم، شما غافل هستید. بیایید تلگرافاتی را که از شهرستانها به من می‌رسد، بخوانید و ببینید بهاییها در شهرستانها چه بلاهایی بر سر مسلمین می‌آورند. اینها اگر کمی تقویت شوند، تمام مسلمانها را از بین خواهند برد. زیرا نقشه انگلیسیها مخالفت با دین اسلام است و به این وسیله می‌خواهند اسلام را از بین ببرند...» طبعاً اگر نفت ایران از دستشان «گرفته شود شر آنها از سر اسلام و ایرانی کوتاه خواهد شد...» (روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، ۳۱۳/۱ - ۳۱۲ - ۳۱۶/۱).
- نیز در ۷ اسفند ۲۹، به مناسبت شایعه آزادی جلال بینش (یکی از افراد متهم به قتل مسلمانان ابرقو) از زندان، و اقدامات خویش در این زمینه، گفت: «امروز بهاییها در همه جا اسباب اذیت مسلمانها را فراهم نموده‌اند و اغلب پستهای حساس این مملکت را در دست دارند و الآن معاون نخست‌وزیر بهایی است... در قریه عبدالآباد کهریزک، زن یک نفر حاج حسین نام را بهاییها تبلیغ و وارد دین بهایت نموده‌اند و آورده‌اند در حظیره‌القدس بهاییها طلاق او را داده‌اند و آن زن فعلاً با یک نفر بهایی ازدواج نموده و آن حاجی آمده به کلانتری ۱۰ شکایت

## اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی...

نموده و یک نفر از مجاهدین ما که به نام سیدعلی است گویا در کلانتری رفته که به آن حاجی مساعدت نماید. سرهنگ ابدی که رئیس کلانتری ۱۰ می‌باشد، گویا مقداری پول از بهاییها گرفته و پرونده بر علیه سیدعلی تشکیل داده‌اند. این خبر به من رسید خیلی عصبانی شدم و به آن سرهنگ تلفن کرده، مقداری فحش دادم و بعد هم چون من خودم با دولت طرفم و شخصاً به اینها مراجعه نمی‌کنم به کسی سفارش نموده‌ام که این سرهنگ را در همین چند روزه عوض می‌کنند...» (همان: صص ۳۳۴ - ۳۳۲ و نیز ۳۴۳ - ۳۴۱).

حتی در گفتگوی مردم در منزل کاشانی (۷ شهریور ۱۳۳۰) از قول ایشان نقل شد که گفته‌اند: «بعد از تمام شدن کار نفت، اول اقدام ما، خراب کردن حظیرةالقدس بهاییها خواهد بود!» (همان: ص ۴۷۹. همچنین ر.ک: همان: روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، صص ۳۳۵/۱، ۳۵۵ - ۳۵۴، ۳۵۹ - ۳۵۸، ۳۸۷ - ۳۸۶، ۴۷۹، و...).

۱۸۸- همان. ص ۳۱۶/۱.

۱۸۹- همان. ص ۳۵۹/۱.

۱۹۰- همان. ص ۷۰۱/۲.

۱۹۱- آیت‌الله حاج میر سیدجعفر موسوی اردبیلی، از دانش‌آموختگان و مدرسان عالی مقام قم، و بعداً از مدرسان و خطیبان و شاعران پایتخت، در گفتگو با نگارنده (۳۰ مرداد ۸۱) اظهار داشت: خداداد صابر، بسیار مرد بزرگواری بود. معروف بود که، در ابرقو، بهاییها مشکلاتی برای عده‌ای از مسلمانها به وجود آورده بودند و وکالت آنان بر ضد بهاییها را کسی قبول نکرده بود؛ آقای صابر پذیرفته بود و خیلی خوب هم از عهده این کار برآمده بود.

۱۹۲- برای روابط سرهنگ سجادی با لنکرانی (و امام خمینی) ر.ک: مقاله ما در: مجله تاریخ معاصر ایران، س ۶، ش ۲۲ - ۲۱، صص ۷۴ - ۷۰.

۱۵۳

۱۹۳- شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۷۱. در سالهای نخست ریاست هویدا بر دولت، لنکرانی سخت مقروض و از حیث اقتصادی در نهایت شدت به سر می‌برد و هویدا، به تحریک و تشویق مرحوم مورخ‌الدوله سپهر (نویسنده و سیاستمدار مشهور، و دوست دیرین لنکرانی)، در سال ۱۳۴۶ مقداری وسایل خوراکی (برنج و روغن و...) توسط سپهر برای لنکرانی ارسال کرد. اما لنکرانی (که از ابتدا از هویت فرستنده اصلی اجناس یادشده بی‌خبر بود) از مصرف آنها پرهیز جست و پس از مدتی، که بیم فاسد شدن آنها می‌رفت، اجناس مزبور را در ۲۷ اسفند ۴۶ به بیمارستان فیروزآبادی (که با مؤسس عالی‌قدر و منسوبین وی از دیرباز دوست بود) تحویل داد و در ۷ فروردین ۴۷ از رئیس وقت بیمارستان (دکتر شکری) رسید دریافت کرد و همراه نامه‌ای برای نخست‌وزیر ارسال داشت. اسناد این امر در اوراق به جا مانده از لنکرانی موجود است.

۱۹۴- مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، از ارکان نهضت اسلامی در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی.

۱۹۵- شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، ص ۶۵.

۱۹۶- فراماسونرها، روتارین‌ها...، ص ۶۴۱.

۱۹۷- ر.ک: «منصور روحانی مجری طرح تخریب کشاورزی در ایران»، معماران تباهی، ۱۰۳/۴، سازمان انتشارات کیهان.

۱۹۸- در جریان آن پیگیریها، لنکرانی از پشتیبانی آقای نصیرعصار، رئیس وقت اوقاف، برخوردار بود. پدر عصار، مرحوم سید محمدکاظم عصار، استاد مشهور و فاضل دانشگاه بود که با لنکرانی نیز از دیرباز دوستی و صمیمیت داشت. آقای عصار، در بهمن ۴۹ به عنوان تجاوز به موقوفه (= مسجد لنکرانی) توسط نماینده حقوقی خویش آقای سیدحسین کبیر (وکیل پایه یک دادگستری) از اداره برق به دادرسی تهران شکایت کرد.

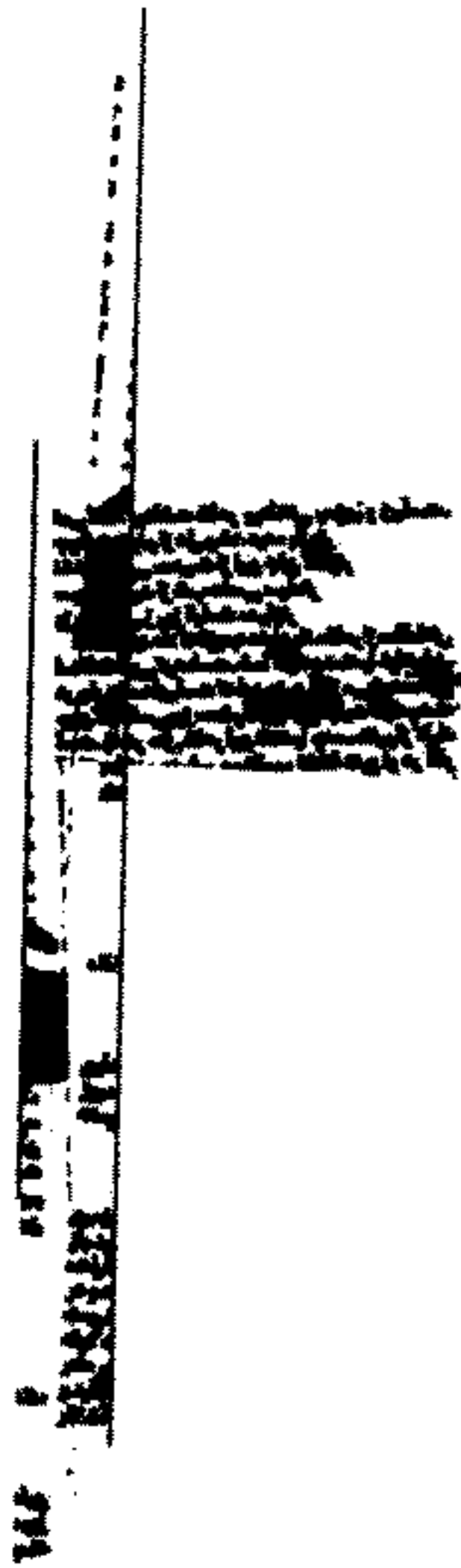
۱۹۹- پرونده لنکرانی در ساواک، موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، کد ۱۰۳/۲، گزارش مورخ ۱۲/۶/۱۳۴۸، صص ۸۰ - ۷۸.

۲۰۰- اصولاً رژیم پهلوی، روی افسرانی که با لنکرانی در ارتباط بودند حساس بود. برای نمونه ر.ک: شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۰۸.



خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و نسخه‌های توبه‌نامه سید علی محمد باب

فصلنامه مطالعات تاریخی



## خشت اول : بازشناسی و بازخوانی اسناد و نسخه‌های توبه‌نامه سید علی محمد باب

○ احسان‌الله شکراللهی طالقانی

۱۵۵

با گذشت یک صد سال از نهضت مشروطیت که با حضور تفکرات نو و بروز و ظهور مظاهر تمدن جدید، جامعه ایرانی را در مسیر ورود به جهان جدید قرار داد، امروز ما می‌توانیم پس از فرونشستن غبارهای یک قرن فراز و نشیبهای سیاسی، در آرامش نسبی و با در اختیار داشتن منابع و اسناد بسیار به پژوهش و کاوش بپردازیم و برخی از گوشه‌های تاریک تاریخ کشورمان را روشن سازیم. نوشته حاضر با هدف معرفی بهتر و بیشتر یکی از اسناد مهم تاریخ سیاسی و مذهبی ایران تنظیم گردیده که پیش‌تر نیز دیگران و هم این قلم پیرامون آن مطالبی را ارائه نموده بودند. با این نگاه که پرداختن به ریشه‌های تاریخ هر پدیده، بهترین راه برای آسیب‌شناسی آن پدیده و آسیب‌زدایی پدیده‌های مشابه آن محسوب می‌شود، بدون وارد شدن به لایه‌های عمیق اجتماعی و شرایط سیاسی آن دوران و با مروری گذرا به چگونگی شکل‌گیری، گسترش و ادامه فعالیت فرقه بابیه در ایران به استناد خاطرات کینیاژ دالگوروکی سفیر روسیه تزاری، اسناد مربوط به «توبه‌نامه‌های سید علی محمد باب» را مورد بازشناسی و بازخوانی قرار می‌دهیم.

### توبه در تاریخ تصوف و سه سؤال

با مطالعه در تاریخ تصوف به حکایاتی برمی‌خوریم که در آن به توبه عارفان اشاره شده، به

نظر می‌آید داستانهای افسانه‌وار و خیال‌انگیز با این هدف تصنیف شده است که بر تأثیر عرفان در هدایت انسان تأکید شود تا در ذهن مردم خاصه عوام، مؤثر افتد و حسن ظنی نسبت به گروه عارفان و مشایخ پیدا کنند. داستان تنبّه، انقلاب و توبه عرفایی چون «شید احمد جام»، «ابو حفص حدّاد»، «مالک دینار»، «جلال‌الدین مولوی»، «فضیل عیاض»، «ابراهیم ادهم» و «ابوبکر شبلی» از این دست است.<sup>۱</sup>

اما داستان توبه سیدعلی محمد باب، از گونه‌ای دیگر است. توبه از سر تحول روحی با توبه از سر ناچاری و درماندگی و ترس آن‌هم در تنگنای قافیه، نیاز به تأمل بیشتری دارند. البته تردید نیست که توبه درست و از سر پشیمانی واقعی نه مصلحتی و موقتی در تکامل فرد و جامعه بسیار مؤثر است.

اگر از نگاه حقوقی و جزایی اسلام به توبه نگاهی بیندازیم در می‌یابیم که توبه تدبیری کیفرزداست که حتی با برخی از جدیدترین نظریات جرم‌شناسی قابل انطباق است. توبه شرایطی دارد که بر طبق آن و با هدف برقراری نظم اجتماعی بیشتر، به الغای کیفر می‌انجامد یا باعث تخفیف در آن می‌شود.

از نگاهی دیگر توبه ترک گناه است که در زیباترین و رساترین وجه آن شکل عذرخواهی به خود می‌گیرد، که این عذرخواهی می‌تواند از فرد، افراد یا کل جامعه باشد.<sup>۲</sup> حال در بررسی توبه‌نامه‌های «سیدعلی محمد باب» از این منظر باید به دو بعد آن توجه کرد: نخست محتوای توبه‌نامه‌ها، سپس تعداد آنها که هر دو گویای حقایق بسیاری است. بدین منظور طرح چند سؤال در اینجا بی‌مناسبت نیست: نخست اینکه چه لزومی دارد فردی با ادعاهایی بزرگ مثل بابیت و مهدویت در حضور علما و عموم مردم دست به قلم شود که توبه‌نامه بنویسد؟ آیا رهبر دینی و مذهبی نباید از خود آن قدر شجاعت و استقامت نشان دهد که بر سر عقیده و ایمان خود پای‌بند بماند و تنها چند ضربه به کف باید او را از همه آرمان و عقیده‌اش بیندازد؟ در صورتی که بسیاری از مبارزان سیاسی و اجتماعی که چنین ادعاهایی هم نداشتند تا پای جان شکنجه شدند اما بر عقیده خود استوار ماندند. یک سؤال اساسی دیگر که پیروان چنین فردی باید از خود پرسند اینکه: دلیل پافشاری‌شان در ادامه پیروی از کسی که حتی خودش به حرف خودش اصرار و ابرامی ندارد، چیست؟

بهایانی که باب را مبشر دیانت بهایی و رهبر فرقه خود را حسینعلی نوری (بهاءالله) می‌دانند چگونه می‌توانند علی‌رغم علم به دروغین بودن ادعاهای سیدعلی محمد باب، باز خود را بهایی بنامند و احساس بدی نداشته باشند؟

به نظر می‌رسد حقایقی از دین و نیز واقعیاتی از تاریخ از دید پیروان این مسلک ساختگی

خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و...

پنهان نگه داشته شده و جهل از یک سو و پرده‌پوشی سران این فرقه از سوی دیگر، باعث گردیده که گروهی چشم بسته خود را به چاه بیندازند و با تلقین به نفس، احساس کنند در قلّه‌ها نفس می‌کشند، و از این واقعیت بی‌خبر مانده‌اند که آلت دست بیگانگانی قرار گرفته‌اند که بر این باور سخت استوارند که: «تفرقه بینداز و حکومت کن».

این سؤال همواره مطرح بوده است که چرا بابیان و بهاییان علی‌رغم ادعاهای گزافی همچون «تحرّی حقیقت» تا این حد نسبت به پنهان‌سازی و دست‌کاری اسناد مهم سالهای نخستین فعالیت خویش اصرار، وسواس و حساسیت دارند و حتی آنچه را که به قلم اعضا و به سفارش سران این فرقه نوشته شده یا به کل از دسترس عموم - بویژه پیروان خود - دور نگه می‌دارند یا به تحریف و تکذیب آنها می‌پردازند. به عنوان نمونه‌ای مهم و بارز کتاب نقطه‌الکاف در تاریخ باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه، تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی که نخستین اثر تاریخی تألیف و منتشر شده در این موضوع است و اتفاقاً از سوی جانشینان منتخب باب، یعنی ازلیها تنظیم گردیده و در سال ۱۳۲۸ هجری قمری (مطابق ۱۹۱۰م) توسط ادوارد براون در سلسله انتشارات بریل منتشر شده است، به فاصله کوتاهی از دسترس عموم خارج و به جای آن کتاب تاریخ دیگری با عنوان تاریخ جدید (در مقابل نقطه‌الکاف که تاریخ قدیم بود) منتشر گردید؟ آیا این کار جز با هدف حذف و تلخیص و تبدیل صورت گرفته است؟<sup>۲</sup>

۱۵۷

### ردپای دالگوروکی در ماجرای باب و بها

در خاطرات و گزارشهای کینیا دالگوروکی به روشنی ردپای این جاسوس روسیه تزاری در ایجاد فرقه بابیه و بهاییه برای ایجاد تفرقه در امت اسلامی پیداست.<sup>۳</sup> او که در ابتدا به عنوان مترجم در سفارت روس مشغول به کار شد و پنهان از سفیر و کارکنان سفارت‌خانه مأمور سرّی وزارت امور خارجه روس نیز بود، به بهانه آموختن زبان فارسی و علوم اسلامی با عده‌ای از علمای شیعه تماس گرفت و با اسلام آوردن ظاهری و آموختن دروس حوزوی و تظاهر به دیانت و شریعت و بروز رفتارهای مقدس‌مآبانه به برخی از ایشان آنچنان نزدیک شد که یکی از آنان به نام «شیخ محمد» از سر مهرورزی و شاید جایزه اسلام آوردن، برادرزاده یتیم خود را به عقد ازدواج او درآورد و به مرور ایام از چنان محبوبیتی برخوردار شد که در زمان اقامت در عراق جرئت و جسارت یافت با اسم مستعار «شیخ عیسی لنکرانی» در کسوت روحانی ظاهر شود و اهداف شوم خویش را دنبال نماید. جالب اینکه او پنهان از سفیر و قائم‌مقام سفارت روس و با هماهنگی وزارت امور خارجه متبوع خود، توانست این مسیر را ادامه دهد و اگرچه مورد حسادت و سعایت همکاران خود قرار می‌گرفت، اما دست از تصمیم خویش برای

ایجاد شکاف میان جامعه شیعه برنمی داشت، و در نهایت نیز تصمیم خود را با صرف سکه های فراوان از طریق جاسوسان در استخدامش از جمله حسینعلی نوری (بعدها بهاء الله) و میرزا یحیی نوری (بعدها صبح ازل) و سیدعلی محمد شیرازی (بعدها باب) عملی کرد.

هر چند بهاییان برای نجات از منحصه عدم اصالت خویش به خاطرات دالگوروکی تشکیک نموده اند اما لحن صادقانه این خاطرات و تطابق دقیق آن با وقایع مربوط به باب و بها بر اساس اسناد موجود بسیار حیرت انگیز است؛ بویژه در مقابل متون مجعول بابیه که اکثراً خرافه و تحریف واقعیات دینی و تاریخی است، مملو از عبارات اغراق و ابهام آمیز است.

این جاسوس زیرک روسی در بخشی از خاطراتش به صراحت می نویسد: «من در این فکر بودم که چگونه اختلافات را در میان مسلمانان گسترش دهم و چگونه ایران را به وسیله ایجاد نفاق و بدبینی مسخر نمایم و تمام همتم متوجه این هدف بود. ... من عده ای از یاران همراز خود را به عنوان جاسوس تربیت می کردم ولی هیچ کدام از آنان مانند «میرزا حسین علی بهاء» و برادرش «میرزا یحیی صبح ازل» استعداد این کار را نداشتند.»

به طور خلاصه خاطرات دالگوروکی حاکی از آن است که: سعایت رقبای روسی دالگوروکی در سفارت روس منجر به فراخوان او شد و چندی در انجام نقشه های وی فاصله انداخت اما او بالاخره به حربه زبان، کار خویش را پیش برد و با قبول درخواست وی مبنی بر سفر به عتبات برای خواندن دروس اجتهاد (و تکمیل معلومات برای ضربه زدن به اتحاد اسلام) موافقت شد و او با نام مستعار «شیخ عیسی لنکرانی» وارد کربلا شد و با سیدعلی محمد باب آشنا گردید. طلبه جوانی از اهالی شیراز که به عقاید شیخی و باطنی و ریاضت متمایل، و از سایر طلاب پولدارتر بود و علاقه زیادی هم به قلیان و حشیش داشت.

دالگوروکی با توجه به اینکه طلاب شیخی مذهب از جمله سید علی محمد باب در میان شیعیان اختلاف افکنده اند و به کاسه داغ تر از آش بدل شده اند، با ایشان طرح دوستی ریخت و پس از آنکه در محفل خصوصی متوجه استعمال مواد مخدر از سوی سید علی محمد شیرازی شد او را به دلیل ساده لوحی و خوش باوریهایش، برای رسیدن به مطامع خویش برگزید و پس از شنیدن سخنی از «سید کاظم رشتی» که گفته بود: «شاید الآن امام زمان در همین مکان درس حاضر باشند اما من ایشان را نشناسم» جرعه توطئه ای در ذهن دالگوروکی شکل گرفت و از آنجا که حس می کرد مصرف مواد مخدر و تحمل ریاضات باطل، حالت تکبر و جاه طلبی و ریاست در سید شیرازی به وجود آورده است، به او تلقین می کرد که امام زمان است. او با همه کندذهنی اش، دلایلی می آورد که غیر قابل قبول بودن این ادعا را ثابت می کرد اما دالگوروکی با پافشاری بر پیشنهاد خویش و با استفاده از حربه حشیش و حتی شراب، سید علی محمد را

خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و...

متقاعد کرد که خود را امام زمان معرفی کند و او نیز در نهایت پذیرفت، اما از آنجا که از عواقب چنین ادعایی وحشت داشت در ابتدا خود را باب ارتباط با امام زمان خواند.

وی با سفر به بصره و بوشهر، سپس شیراز، کم کم ادعای خود را به گوش شیعیان ایران رساند که در اوضاع و انفسای عهد قاجار منتظر ظهور بودند.

از سوی دیگر دست دالگوروکی نزد جاسوسان انگلیسی رو شد، چه ایشان نیز در حوزه کربلا نفوذ کرده بودند و او به ناچار گریخت و با رایزنی وزارت امور خارجه روسیه به ایران مأمور شد و به مرور جای سفیر را گرفت. سیدعلی محمد نیز در نخستین رویارویی با مخالفین خود یعنی خویشاوندانش، بزودی طرد شد و پس از جلب از سوی «حسین خان مختار» در حضور علمای شیراز محاکمه شد، چوب خورد و پس از چند ماه حبس از شیراز اخراج گردید و وارد اصفهان شد.

سفارش دالگوروکی به رفیق اصفهانی اش «معمدالدوله» حاکم این شهر به دلیل مرگ وی عقیم ماند و سید علی محمد دوباره دستگیر و روانه تهران شد. حکومت هم ابتدا او را به رباط کریم، سپس به ماکو و چهریق فرستاد. دوستان دالگوروکی هم زمینه‌های اغتشاش در شهرهای رودبار مازندران، کاشان، تبریز و فارس را فراهم کردند. اما از آنجا که انگلستان از کارهای دالگوروکی باخبر شده بود وی تصمیم گرفت برای اینکه رازش کاملاً برملا نشود زمینه‌ای ایجاد کند که سید علی محمد در خارج از تهران کشته شود و با تشجیع شاه برای تشکیل جلسه محاکمه در تبریز، علی رغم توبه سید علی محمد شیرازی، پس از چوب و فلک و اخذ توبه‌نامه او را به ضرب گلوله از پای درآوردند.<sup>۶</sup>

همان‌طور که دالگوروکی از ابتدا سرنخهای این خیمه‌شب‌بازی پرهزینه برای ایران و اسلام را در دست داشت تا لحظه پایان کار باب نیز از نزدیک جریان امور را دنبال می‌کرد که مبادا کسی به فتنه‌گریهای او پی ببرد. عبدالحسین آواره در کتاب کوکب‌الدریه فی مآثر البهائیه که قبل از برگشتن از بهائیت و تألیف ردیه کشف‌الحیل آن را نگاشته در صفحه ۲۴۸ پس از شرح چگونگی تیرباران کردن باب توسط فوج خمسه به سرکردگی آقاجان بیک خمسه‌یی می‌نویسد:

... قونسول روس اظهار افسوس نموده رقت آورده بود و گریه کرده...<sup>۷</sup>

و اشک این تمساح جز برای راضی کردن یاران باب بویژه بهاءالله برای ادامه راه نبوده است، آن هم نه در انظار عموم بلکه در خلوت خودشان تا ماجرا پنهان و مکتوم بماند.

قدیمی‌ترین منبعی که در آن ماجرای محاکمه سید علی محمد باب در تبریز در حضور ولیعهد (ناصرالدین میرزا) توسط علمای تبریز درج شده، کتاب نقطه‌الکاف فی تاریخ‌البابیه اثر حاجی میرزا جانی کاشانی است که توسط ادوارد براون انگلیسی به سال ۱۹۱۰م/ ۱۳۲۸ق /

## فصلنامه مطالعات تاریخی

۱۲۸۹ش در لیدن هلند منتشر شد. در صفحه ۱۳۳ این کتاب آمده: «اما در خصوص آوردن آن جناب به شهر تبریز و چوب زدن اجمال آن، آن است که حاجی<sup>۸</sup> ملعون حکم کرده بود به ولی عهد که حضرت را بخواهند و اجلاس نمایند و حضرات علما نیز جمع شوند و با حضرت در باب باییت و ایشان صحبت نمایند. چون که اختلاف در باب ایشان نموده بودند، جمعی می گفتند که ایشان خبط دماغ دارند و لایشر می گویند و بعضی می گفتند که خود ایشان مدعی مقام باییت نیستند بلکه آخوند ملاحسین بشرویه مدعی می باشند و این نوشتجات از اوست...»

آن گاه شرح ماجرای محاکمه<sup>۹</sup> باب یا مناظره<sup>۱۰</sup> علمای تبریز با وی را می نویسد تا آنجا که هجده چوب به کف پایش می زنند، اما از توبه<sup>۱۱</sup> او چیزی نمی نویسد.

ولی خوشبختانه در اثر دیگری از نخستین آثار بهاییان، داستان توبه نامه به صراحت آمده است و آن کتاب کشف الغطا ابوالفضل مازندرانی است.

علت چاپ توبه نامه سید علی محمد در کتاب کشف الغطا خود حکایتی شنیدنی است که شرح آن را به نقل از مقدمه نقطه الکاف به قلم ادوارد براون که آن را آقای مصطفی حسینی طباطبایی در کتاب ماجرای باب و بها<sup>۱۲</sup> آورده می خوانیم. وی می نویسد:

در روزگاری که میرزا حسینعلی بهاء (بهاء الله) هنوز زنده بود و در عکا به سر می برد و برادرش میرزا یحیی (صبح ازل) نیز در قبرس روزگار می گذرانید، خاورشناس نامدار انگلیسی ادوارد براون [به دلیل علاقه ای که نسبت به تاریخ مذاهب پیدا کرده، بویژه پس از خواندن خاطرات کنت دوگوبینو] سفری به قبرس و عکا رفته و با هر دو برادر ملاقات می کند و آن گاه درصدد برمی آید تا یکی از آثار بابیان را به چاپ برساند و از میان آثار ایشان، کتاب نقطه الکاف، اثر میرزا جانی کاشانی را می پسندد و دیباچه ای بر آن می نگارد و در آنجا به اثبات می رساند که میرزا یحیی جانشین منصوب باب بوده و برادرش میرزا حسینعلی، نمی تواند موعود بابیان باشد. اقدام خاورشناس مذکور بهاییان را سخت نگران می سازد و از میان ایشان ابوالفضل گلپایگانی مأمور می شود تا بر نوشتار ادوارد براون نقدی بنگارد و اذهان پریشان بهاییان را از نگرانی بیرون آورد و در پی این تصمیم کتاب کشف الغطا را تا صفحه ۱۳۲ می نویسد و اجل مهلتش نمی دهد. آن گاه مبلغی دیگر به نام مهدی گلپایگانی دست به کار می شود و کتاب را به اتمام می رساند. در کتاب مذکور برای آنکه نشان داده شود فضایل بهاء الله بیش از علی محمد باب بوده (تا چه رسد به میرزا یحیی) ناگزیر «توبه نامه» او مطرح شده است.

در صفحه ۲۰۴ کتاب کشف الغطا چاپ تاشکند (مطبعة کویر) درباره چاپ تصویر توبه نامه این گونه آمده است:

خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و...

چون در این عریضه، انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است، مناسب چنان به نظر می‌آید که صورت همان دستخط مبارک را نیز محض تکمیل فائد در این مقام مندرج سازیم و موازنه آن را با الواحی که از قلم جمال قدم (بهاءالله) در لجن اعظم (یعنی شهر عکا) به جهت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیده به دقت نظر اولی البصائر واگذاریم.

جالب اینجاست که طرح توبه‌نامه برای اثبات برتری بهاءالله نسبت به باب بی‌شبهت به نشستن بر سرشاخه و بریدن آن از بن نیست. بنای بهائیت بر بنیان باب استوار شده و زمانی که این بنیان فرو بریزد، طبیعتاً برای بهائیت هم حرف قابل دفاعی باقی نمی‌ماند. از این رو در میان آنچه امروز به عنوان تبلیغ بهائیت برای مردم زودباور و افراد ساده‌لوح طرح می‌شود هیچ سراغی از داستان توبه‌نامه نمی‌توان یافت.

اما سایر منابعی که در آنها به ماجرای این مناظره تاریخی پرداخته شده، اعم از کتب تاریخ اهالی باب و بها و آثار سایر تاریخ‌نویسان عهد قاجار و پس از آن به ترتیب تاریخ چاپ عبارت‌اند از:

۱۶۱. الكواکب‌الدريه في مآثر البهائيه، اثر عبدالحسين آواره (۱۳۴۲ق = ۱۳۱۱ش ص ۲۲۲) که خود از مبلغین بهایی بود و پس از بازگشت از این آیین آن را نگاشت.

"The down - breakers" Nabil's narrative of the early day of Baha'i revelation Translated by shoghi Efende. New York, Baha'i, pub. committee [1932 = ۱۳۱۱ هـ]  
"God Passesby", introd by Georg townshend, wilmette, 111., Bahai pub. Committee

باب و بها را بشناسید، نگاشته فتح‌الله مفتون یزدی. حیدرآباد دکن [۱۳۷۱ق = ۱۳۳۱ش] که اتفاقاً در این اثر نیز به تحریک سید علی محمد باب از سوی کینیاز دالگوروکی اشاره شده است (نگاه کنید به انتهای ص ۷۷ که نوشته: «سید علی محمد ابتدا خواست رقابت و همکاری با حاجی محمدکریم خان کرمانی نماید ولی علل دیگر که دست بیگانگان آماده کرده بود کم کم پا را بالاتر گذارد...»)

پیام پدر از صبحی (فضل‌الله مهتدی که خود از توأیین از بهائیت بود). تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۴.

بهایی‌گری اثر احمد کسروی، تهران، مرد امروز، ۱۳۳۵، ص ۳۱.

کشف‌الحیل اثر عبدالحسین آیتی (آواره، مبلغ سابق بهایی که پس از بازگشت عنوان آیتی را برای خود برگزید)، ج ۲، ص ۸۸.

فلسفه نیکو، اثر حسن نیکو، تهران، فراهانی، ۱۳۴۳، ص ۱۵۳.



بحائیت [کذا] گمراه را بشناسید، (چاپ چهارم کتاب «وسیله سعادت یا احکام بهائیت». تألیف عبدالکریم ملک، تهران، شرکتهای بازرگانی بین‌المللی لا (قانون)، ۱۳۴۷.

بهاییان، تألیف سید محمدباقر نجفی، تهران، طهوری، ۱۳۵۷، ص ۲۱۹.

بهاییت به روایت تاریخ، تألیف بهرام افراسیابی، تهران، نشر پرستش، ۱۳۶۶، ص ۸۸.

گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز، تألیف میرزا محمدتقی مامقانی، به اهتمام حسن مرسلوند، تهران، نشر تاریخ تهران، ۱۳۷۴.

ماجرای باب و بها، تألیف مصطفی حسینی طباطبایی، تهران، روزنه، ۱۳۷۹.

بهاییت در ایران، تألیف سعید زاهد زاهدانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۷.

همچنین در بخش سوم کتاب ظهورالحق، تألیف فاضل مازندرانی که از نخستین آثار بهاییان است اما تاریخ انتشار ندارد، به این مناظره تاریخی برمی‌خوریم.

بر اساس این منابع و سایر منابع از جمله کشف‌الغطای میرزا ابوالفضل گلپایگانی و اثر انگلیسی ادوارد براون با عنوان:

“Materials for study of Babi Religion” (Cambridge, at the University press, 1961).

۱۶۲

برگزاری جلسه مناظره بین علمای تبریز و سید علی محمد شیرازی از مسلمات تاریخی است. جالب اینکه در برخی از منابع بهایی که توسط مبلغان و سران این فرقه ترجمه یا بازنویسی شده، تحریفی تاریخی صورت گرفته و جزئیات مناظره به گونه‌ای غیرواقع گزارش شده است، و حتی در برخی از منابع از جمله نقطه‌الکاف اصلاً اشاره‌ای به توبه‌نامه باب و بازگشتش از دعوی بابیت و سایر ادعاها ننموده‌اند. در صورتی که بسیاری از منابع اولیه بهاییان توبه‌نامه را چاپ کرده‌اند.

از جمله منابعی که متن یا تصویر توبه‌نامه و پاسخ علمای تبریز را منتشر ساخته‌اند عبارت‌اند از: باب و بها را بشناسید، بهایی‌گری، کشف‌الحیل، فلسفه نیکو، بهائیت گمراه را بشناسید، بهاییان و بهائیت به روایت تاریخ، بهاییان در ایران و کتاب:

Qu'est le successeur du Bab I par [A - L - M. Nicolas. Paris. Libr. d'Amérique et orient, 1933 (= ۱۳۱۲ش)]

از مهم‌ترین منابع فارسی بهاییان که توبه‌نامه را منتشر ساخته‌اند کشف‌الغطای ابوالفضل گلپایگانی و ظهورالحق فاضل مازندرانی است. در کتاب پیش گفته ادوارد براون نیز عین توبه‌نامه منتشر گردیده است (صفحات ۲۵۹ - ۲۵۶).

اما دو نکته حائز اهمیت در این میان وجود دارد. نخست آنکه پس از انجام مراسم تأدیب که به برخی روایات یازده و به برخی دیگر هجده چوب بر کف پای سید علی محمد شیرازی

خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و...

می‌نوازند، با همین مختصر وی از تمام ادعاهای خود برمی‌گردد و توبه‌نامه‌ای را به خط خود می‌نویسد و علمای تبریز شائبه خبط دماغ او را مطرح می‌کنند و به این ترتیب اعدام او موقتاً به تعویق می‌افتد. این پاسخ از سوی علمای تبریز (علی‌اصغر حسنی حسینی و ابوالقاسم حسنی حسینی) نه به صورت شفاهی بلکه به صورت کتبی و آن هم روی همان برگه توبه‌نامه درج شده است، نه روی برگه‌ای مجزا. در صورتی که همه منتشرکنندگان متن توبه‌نامه و پاسخ علمای تبریز اعم از مؤلفان بهایی و غیربهایی، متن مزبور را جداگانه فرض کرده و در آثار خود آورده‌اند. تنها و تنها استاد حائری به اهمیت این موضوع تأکید داشته‌اند که طی مقاله دیگری به قلم نگارنده شرح آن آمده، و عیناً و برای نخستین بار متن و حاشیه کنار هم منتشر شده است.<sup>۱۱</sup>

نکته مهم دیگر اینکه غیر از توبه‌نامه معروف سید علی محمد باب که در محضر علمای تبریز نوشته، توبه‌نامه‌های دیگر هم سراغ جست‌ایم که بهانه اصلی ما برای پرداختن به این نوشته بوده است.

یک توبه‌نامه و یک شبه توبه‌نامه دیگر هم هست که هر دو از جهت محتوایی بر توبه‌نامه اصلی و معروف صحه می‌گذارند: نخست متنی که در تصویر یکی از نسخ مربوط به آرشیو محرمانه بهاییان یافته شد که تحت عنوان «مجموعه آثار حضرت اعلی»<sup>۱۱</sup> با اجازه محفل روحانی ملی ایران به تعداد محدود در سال ۱۳۳۳ بدیع تکثیر شده است. اتفاقاً عین آن پیش‌تر توسط عبدالحسین آیتی (آواره پیشین) در کتاب کشف‌الحیل منتشر شده بود.<sup>۱۲</sup> این مجموعه که جنگی از دست نوشته‌های سید علی محمد است به خطی خوانا کتابت شده است.

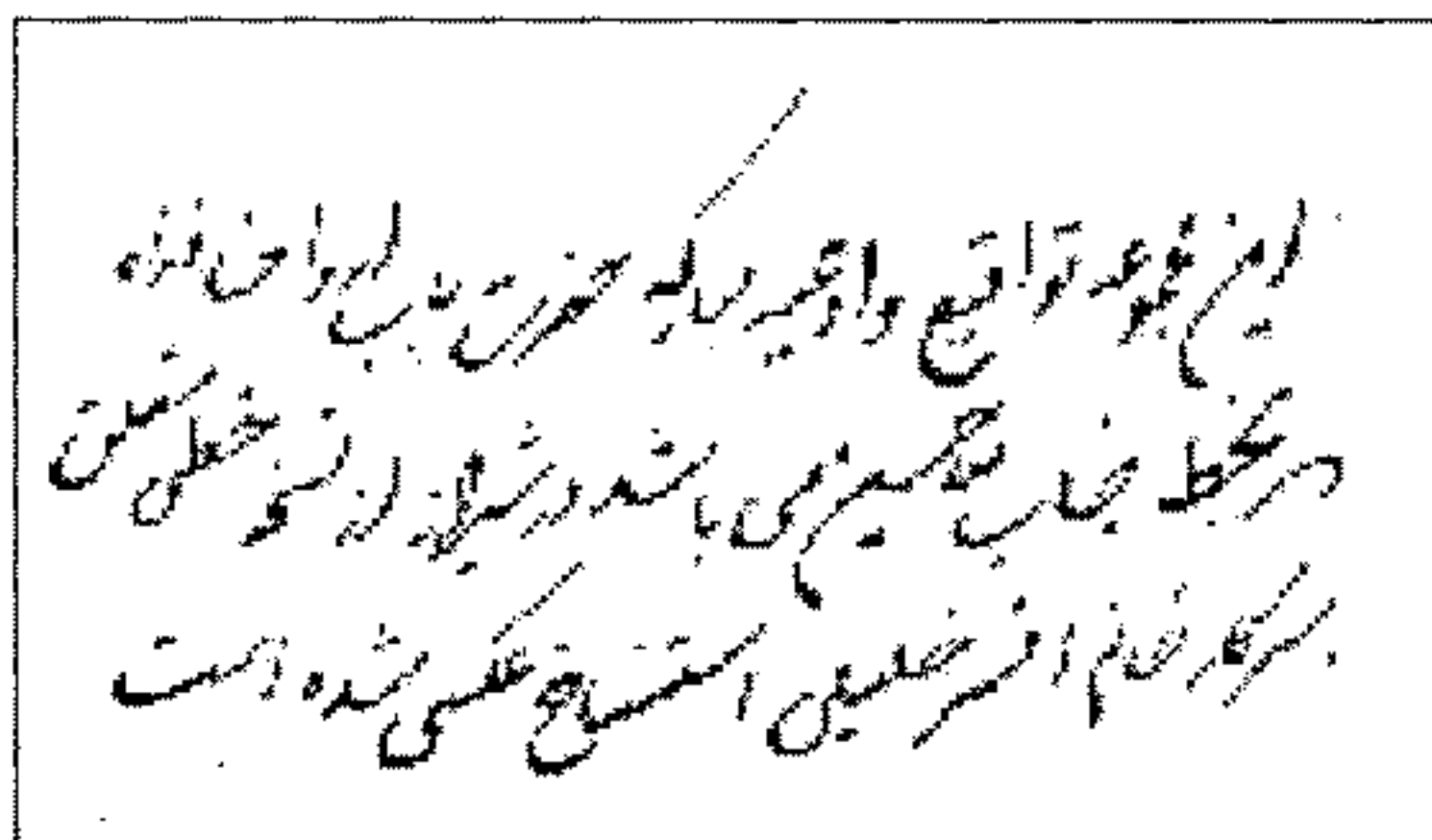
با توجه به متن به نظر می‌رسد که توبه‌نامه مزبور مربوط به زمان دستگیری و تنبیه او در شیراز بوده باشد.

اینک عین تصویر نسخه و متن پیاده شده آن که سراسر عذر، بی‌بضاعتی و بی‌مایگی و بی‌سوادی است عرضه می‌شود. اما پیش از آن توضیح مختصری در خصوص مجموعه مزبور لازم به نظر می‌رسد.

«ملاحسین جامع» این مجموعه، باید همان «ملاحسین بشرویه‌ای» باشد که در بازگشت باب به شیراز از او استقبال کرد و با او به گفتگو نشست و به عنوان یکی از نخستین مبلغان جدی آیین بابیت شهر به شهر گشت و مردم را به طرفداری از سیدباب شورانید.

صفحه نخست این مجموعه یادداشتی دارد که این نظر را تأیید می‌کند:

این مجموعه توابع و ادعیه مبارکه حضرت باب ارواحنا فداء که به خط جناب ملاحسین می‌باشد در شیراز از نسخه خطی متعلق به سرکار خانم افسر خلیلی استنساخ عکسی شده است.



احتمالاً منظور از استنساخ عکسی، کپی برداری است و جامع و کاتب یک نفر (همان ملاحسین بشرویه‌ای) و تنها مالک نسخه خانم افسر خلیلی است. از این نظر مجموعه حاضر حائز اهمیت فراوان است چون حاوی نخستین اسناد مربوط به آغاز فعالیت سید علی محمد باب در ترویج آیین ساختگی خویش است.

اما متن نخست از جنگ مزبور:

۱۶۴

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. و بعد چنین گوید اقل خلق الله علی بن<sup>۱۳</sup> محمد المرحوم محمدرضا طاب ثراه که جمعی ادعای مقام باییت امام علیه السلام را نسبت به این بنده ضعیف داده‌اند و حال آنکه مدعی چنین امری نبوده و نیستم و حتم است بر کسی که ادعای چنین امر عظیم را نماید که متصف به جمیع صفات کمالیه علمیه و عملیه بوده، علمی از علوم و رسمی از رسوم را فاقد نباشد، و احاطه بر کل علوم ظاهریه و باطنیه به نهج تحقیق و تفضیل داشته باشد، و نباشد امری از امور کرامه یا خارق عادت که عندالله محمود باشد مگر آنکه بر نحو قطبیت نه به نحو قوه امکانیه که در همه اشیاء خداوند بالاصاله یا بالعرض قرار داده مالک باشد، و اگر امری از امور یا حرفی از علوم را فاقد باشد، شکی نیست که حامل این مقام عظیم نیست و خداوند عالم و اهل ولایت او شاهد و بصیرند که به حرفی از علوم رسوم اهل علم و به امری از خوارق عادات عالم و قادر نیستم، و کلماتی اگر جاری از قلم شده باشد بر محض فطرت بوده و کلاً مخالف قواعد قوم است و دلیل بر هیچ امری نیست و هر کس درباره حقیر اعتقاد رتبه باییت امام علیه السلام را نماید خداوند گواه است که در ضلالت است و در آخرت در نار و در این ورقه حيله و تقیه نیست، بلکه ظاهر و باطنم بر آنچه نوشته گواهی می دهند و کفی بالله ما اقول شهيدا.<sup>۱۴</sup>

۱۷۰  
 با بعضی خصوصیات در همه ملاکات باشد و اگر امری را نامور با حروفی بطراز خود  
 را فائده باشد، تکلیف نیست که حاصل این مقام عظیم نیست، و خداوند عالم  
 و اهل کلمات او مشاهده و بصیرند که بجز این از علوم و رسوم اهل علم و باجری  
 از تفاوت عادات عالم و فاضلین و کلماتی که در جای آن قرار گرفته شده باشد  
 بر بعضی نظریت بوده و کلمات مخالف و ناهمگام است و دلیل بر این امر اینست  
 و هر کس در برابر حقیقت اعتقاد دینی بایسته امام علیهم السلام را ننماید، خداوند  
 کوه او است که در جزایر است و در ارضت و زبان در این ورقه  
 حیلان و تقصیر نیست بلکه ظاهر و باطن بر آنچه نوشته گواهند و کینه  
 صورت مکتوب بر این است که علی ما اولی تشهید است که در بنده رویش  
 مراد الله از حضرت العزیز  
 بنده محترم و امام عزیز ثلاثت ائمت که بر سر دوازده و با حیل بسیار عظیم است  
 که اهل بصیرت تابع احوال مردم و هوای نفس میشوند، لاجل اتباع حکم دین

۱۶۹  
 جمع الله العزیز العظیم العزیز  
 بجمع الله  
 الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعبد  
 چنین گوید نقل خلق الله علیه السلام محمد بن طاب نراه که بی  
 او تمام با بابت امام را با السلام نسبت باین بنده ضعیف  
 اند و حال آنکه مدعی چنین امری نبوده و بنسبت و حتم است بر کسی که  
 او را چنین از عظیم را نماید که مضعف بجمع صفاتی کمالیه علمیه  
 و عملیه بوده عالی از علوم و درستی از رسوم را فائده نباشد و احوط  
 بود که بنده ظاهره و باطنی تر از حقیق و تفصیل را بنسبت باشد و نباشد  
 امری از امور پویا که با خارق بود که عملاً در همه بایستد مگر آنکه در خود  
 تفصیلت از بعضی توفیق که در همه امتیاز خداوند بلا خدا  
 با العزیز

متن دیگری که در جنگ مورد نظر آمده و در آن نیز با صراحت از ادعاهای خود بازگشته و آن را به جهت خلاصی و گویا در زندان نوشته، بدین قرار است:

هو الله تعالی

قبلة محترم دام فضلکم، تلاوت آیات دو ورقه خط شریف را نموده، صفحه عربی به جهت خلاصی کل عرض شده به نظر شریف خواهد رسید، که ثلج الفؤاد<sup>۱۵</sup> و ساکن للقلب باشند، مختصر از کماهی آن اینکه بابتی از علم و معرفت توحید خداوند عالم از لفظ خفی خودش به حقیر عنایت فرموده و از کم ظرفی نفس خود اظهاراتی شده و این اعظم خطاست. زیرا که تکلیف نفس خود بوده نه دیگری. بعضی از اهل علم به مشاهده این آثار از حسن ظن خود مقامی و تکلیفی فهمیده‌اند و یک حدیث بر قواعد قوم دیده و به مضمون فلپاتی بحدیث مثله از حسن فطرت خود تصدیق نموده، شکی که نیست از علوم رسوم اهل علم مطلع نبوده و نیستم بل از لسان فطرت مناجات و آیاتی تنطق نموده که حق واقع مطابق سنة آل الله سلام الله علیهم است. شهد الله و کفی بی شهیدا تکلیف احدی نیست تصدیق، به همه اخبار نموده و کل طلاب به اطراف نوشته باشند، و بر اهل تصدیق فرض است رجوع به نفس خود نموده کسی که طالب هستند حاوی کل علوم باشد دیده تبعیت نمایند، جناب قبله معظم آخوند ملا محمدتقی هروی را عرض سلام ابلاغ داشته که مردم را از تزلزل و تصدیق بیرون آورده، و به نفس خود راجع نموده باشید، و بر کسی حلال نیست آمدن این بلد زیرا که من مدعی امری نیستم و حکم فتنه اشد از قتل است.

۱۶۶

سواد صفحه عربی را طلاب به کل بلاد برسانند که همه بر یقین باشند که بنده هستم بی علم. در روز قیامت از آن سؤال خواهد فرمود. خداوند عالم و اهل محبت او شاهد و بصیرند که بر امری نیستم که بر احدی فرض باشد طاعه من و آثاری که دلالت بر این مقام می کند راجع به خود حقیر است و حکمی از برای آنها نیست و اهل یقین را هم از این امر رجوع دهند به این ورقه تا همه خلاص باشند. دو ورقه جوف را به صاحبانش رد فرمایند که من نیستم در ماه رمضان. کتب کثیری جمع بود چهارده دعا به جهت تسلی خودنوشتم و جواب همه اشاره نمودم، من جمله دعایی به اسمی که اشاره نموده‌اید آخر نسخه بود که نوشته شده بود ولی مقابله نشده و چون که به خط شکسته و با کمال استعجال نوشته می شود کاتب نمی تواند بخواند، یحتمل بر قواعد بعضی مقامات درست نیاید و الا فطرت بر نهج واقع مصطلح قواعد حقه است و این دعا با ذکر توحید فضل الا الله است که بر اجماع ضرری ندارد ولی اگر دلیل بر حکمی باشد دلیل نیست، و هر کس عمل نماید مجرم است، به همه اختیار فرموده، بلکه ان شاء الله استخلاص خود و کل حاصل شود و هو العلی الکبیر.<sup>۱۶</sup>

۱۹۵  
 طالبی از علم و معرفت، توحید، خلد و نیک عالم از لطیف سخن شن  
 مجتبی غنایت زهروه و از کوه خرف نفس خود را اظهار این شده و این  
 اعظم نظام است زیرا که تکلیف نفس خود بوده و نزد یکدیگر مجتبی  
 از آن اجل علم بیجا جدا این اما از حسن طبع خود مقامی و تکلیفی  
 تمهید الله و یکصدید بر فواید قدم و دید و بعضیون فلیانقی  
 بجد، بیست صد ارحمن فطرت خود و قصد بین غمزه شکر کردیدیت  
 انما علوم رسوم اهل علم مطلع نبوده و بیستم بل از لسان فطرت  
 مناجات و آیاتی تنطق غمزه که حق بلایع مطابق سنه الالعه  
 سلام ائمه علیهم السلام است شهد الله و کون بی شهید تکلیف  
 اصلی ندیسی قصد بقی بجه اخبار زهروه و کل طلاب باطل  
 نوشته باشند و بر اهل قصد بقی فرضی است رجوع بنفس  
 خود و نمایند غمزه که کسب که طالب هستند صاوی کل علوم

خطه

۱۹۶  
 جمع از اهل تزیین عرض میکنند که گوید و ولایت محمد الکاتبین ارفق بنا  
 قدر نیست بتوایم توقف نموده با عزله استمراء و ستمانت و الا فضل ما را  
 واجب میدانند چه شیخ سلوک هم بنا ایم بیان فرمایند حول واجب  
 الذی لا یجوز شیخ با همدوم و تسبیل الله لا یخافونه لوجه الآخرة و ذلك  
 فضل الله و تبتاه من لبتاه لانه و ذنا فضل العظیم القیامه و بنی و  
 درین اباق فی الاقیامه له لادین له مسوال ذکر و بزرگوار است قضایا  
 دینی ویرا خود نیز حضور سلحا فظله و اولاد و اولاد و برین و وضع بنی  
 و خاقبت بجزیه خورای پناه و نه سر غیر و انقضی رسول الله ان الله  
 بصیر با ابتداء هو الله تعالی  
 قبله خرم و ام فصدت تله و ت ایانه و مورثه و سلف شریف غمزه  
 صفی عزیز بجهت تله می کل عرض شده و نظر شریف خواهر رسید  
 که لیل العواد و ساکن لالقب با محمد مختصرا از کاغذی ان اینکه

۱۹۶

باشند دیده و بقیعته نمایند، جناب قبله و عظم الخوله ملا محمد تقی  
 هروی را عرضی سلام ابراهیم داشته که در روزم را از نونی و تصدیق  
 بیرون آورده و بنفس خود رایج نموده بایشید و بر کسی حملات  
 انده این بله زیرا که سر مدعی امری نیستیم و حکم خندان شدا و نقل  
 است سواد صخره جری را طالب بکل باید برسانند که هر برترین  
 باشند که بنده هستم بی علم و ادبی و هر کسی در باره حضرت زره اصنام  
 حکم نماید خندان عالم در روز تیریاست از آن سوال نخواهد نمود  
 خداوند عالم و اهل محبت و شاهل و بصیرت که بر سر این نیستیم که بر احد  
 فرضی باشد طاقتی و ما تا که در لانت باین مقام میکند رایج بخود  
 حقراست و حکمی از برای اهانیت و اهل تقی باین هم از این رایج  
 دهند باین و در قره تا هر خلاصی بکنند و در قره خوف را بصا بمانش  
 در ز خایند که بز بنیتم در ماه رمضان کتب کثیری جمع و چهارده

۱۹۷

بجز تخطی حوزة خود نوشتیم در جواب همه اشاره نموده بودیم جمله دعا  
 باسی که اشاره نموده مجید اخچند بود که نوشته شده بود و در  
 مقابله نشده و چون که بنظرت شکسته و با مجال استعمال نیست  
 کاتب عینا ند بخوندند بنیاد بر تو اعدا بعضی مقالتا در دست نیاید و کلا  
 نظرت بر طرح واقع و مصیلا تو اعدا حقه است و این در طایر از تو وضی  
 و فضل الا الله است که بر با جماع ضرری ندارد و یکی که در اول بر حکمی  
 باشند و دلیل نیست و هر کس عمل نماید محرم است جمله احتیاط فرموده  
 بلکه انشاء الله استخلامی خود و کل حاصل شود  
 هو العا الکبیر  
 او مستوفی که در کتب است مفهوم تصور نشود آلوده بچلی ذکر  
 مقامی ناعلم لکل شیء ذکر شده بواسطه عظمت مقام تصدیق بود  
 که کل مقالتا نودان خاشع و معلوم است این امر از برتره تحصیل ظاهر  
 شده

در این متن تأکیدی آمده که ارزش محتوایی آن را هم سنگ توبه نامه معروف می کند؛ از جمله: بابی از ابواب علم بودن، در عین کم ظرفیتی، عوام فریبی، بی سوادی، عدم لزوم تبعیت از وی، التماس رفع خطر، منع پیروان از آمدن نزد وی، رد هرگونه ادعا، صحنه بر حکم قتل در صورت ادامه فتنه، سخت خوان بودن دست نوشته های خویش و بالاخره استدعای عاجزانه برای خلاص شدن از تنگنایی که در آن قرار داشته است.

متن توبه نامه اصلی که خطاب به ناصرالدین میرزا ولیعهد نوشته شده و با حاشیه علمای تبریز همراه است به نقل از استاد حائری بدین قرار است:<sup>۱۷</sup>

فداک روحی الحمد لله كما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده، فحماً له ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده. اشهد الله و من عبده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگرچه به نفس و وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و به نبوة رسول او (ص) و ولایة اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عند الله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده و از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. استغفر الله ربی و اتوب الیه من ینسب الی امری. و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست، و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه السلام را محض ادعی مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند والسلام.

هر چند این توبه نامه همچون قریب به اتفاق متون کتابت شده توسط سید علی محمد امضا و مهری ندارد،<sup>۱۸</sup> و حتی مخاطب آن نیز به وضوح پیدا نیست اما با دقت نظر در متن و سبک نگارش و مقایسه دستخط آن با سایر الواح و مکتوبات سید علی محمد شیرازی به روشنی معلوم می شود که توسط خود باب نوشته شده است. در عین حال به خط شکسته بی نقطه نوشته شده که از زیرکیهای سید علی محمد در نوشته هایش بوده تا با سخت خوان نمودن متن و ابهام در آن و ایجاد زمینه تصحیف و دگرخوانی، بتواند در صورت امکان از زیر بار برخی از خطاها در آنچه نوشته بوده شانه خالی کند. وی در متن سند دوم که پیش تر ارائه گردید به این سبک نویسندگی خود تصریح دارد: «دعایی به اسمی که اشاره نموده اید آخر نسخه بود که



سینه چاقو

تاریخچه سینه چاقو در ایران و جهان

سینه چاقو یکی از ابزارهای مهم در تاریخ است

که در طول تاریخ در صنایع مختلف استفاده شده است

و در دوره های مختلف از آن برای اهداف گوناگون استفاده شده است



سینه چاقو در ایران باستان

در ایران باستان سینه چاقو از مس و آهن ساخته می شد

و برای بریدن فلزات و سنگ ها استفاده می شد

در دوره ساسانی سینه چاقو از فولاد ساخته می شد

و برای بریدن فلزات و سنگ ها استفاده می شد

در دوره صفوی سینه چاقو از فولاد ساخته می شد

و برای بریدن فلزات و سنگ ها استفاده می شد

خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و...

نوشته شده بود ولی مقابله نشده و چون که به خط شکسته با کمال استعجال نوشته می‌شود کاتب نمی‌تواند بخواند، یحتمل بر قواعد بعضی مقامات درست نیاید و الا فطرت بر نهج واقع مصطلح قواعد حقه است...»

علمای تبریز نیز پس از توبه سید علی محمد باب، پاسخی به او دادند. سید ابوالقاسم حسینی حسینی و علی اصغر حسینی حسینی پاسخ خود را نه در برگه‌ای جداگانه که در حاشیه همان توبه‌نامه بدین شرح نگاشته‌اند:

سید علی محمد شیرازی! شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا، ولیعهد دولت بی‌زوال ایده‌الله و سده و نصره و حضور جمعی از علمای اعلام، اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل. توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است، شبهه خبط دماغ است، که اگر آن شبهه رفع شود، بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود.

مهر چهارگوش هر دو عالم برجسته تبریزی ذیل نوشته ایشان در حاشیه توبه‌نامه درج شده، آن‌گاه این توبه‌نامه به ضمیمه گزارش ولیعهد، ناصرالدین میرزا، برای محمدشاه ارسال گردید که در منابع تاریخی مندرج است،<sup>۱۹</sup> و ما آن را من باب ارائه گزارش رسمی از ماجرای محاکمه و توبه در کنار انبوه گزارشهای غیررسمی حاضران و دیگر تاریخ‌نویسان در اینجا می‌آوریم.<sup>۲۰</sup>

#### هوالله تعالی شأنه

قربان خاک پای مبارکت شوم. در باب باب که فرمان قضا جریان صادر شده بود، که علما طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند، حسب‌الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرده، ورقه به جناب مجتهد نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بی‌دین، کفر او اظهر من الشمس و اوضح من الالمس است. بعد از شهادت شهود، تکلیف راعی مجدداً در گفت و شنید نیست. لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام امیر اصلان‌خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی ملامحمود پرسید که: مسموع می‌نمود که تو می‌گویی من نایب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری تست. گفت بلی حبیب من! قبله من! نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است، به دلیل «ادخلوا الباب سجداً» و لکن این کلمات را من نگفته‌ام، آنکه گفته است، گفته است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد: آنکه به کوه طور تجلی کرد.

روا باشد اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی؟

منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجره طور هستم. آن وقت در او خلق می‌شد، الآن در من خلق می‌شود، و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشید، منم. آنکه چهل هزار علما منکر او خواهند شد منم.

پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علما منکر خواهند گشت؟ گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست. ملا مرتضی قلی گفت: بسیار خوب. تو از این اقرار صاحب‌الامری. اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرود، و نقبای جن و انس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد، و مواریث انبیاء از قبیل زره داود و نگین سلیمان و ید بیضاء به آن جناب خواهند بود. کو عصای موسی و کو ید بیضاء؟

جواب داد که من مأذون به آوردن اینها نیستم.

جناب آخوند ملامحمد گفت غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری؟

گفت: اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم. و شروع کرد به خواندن این فقره: «بسم الله الرحمن الرحیم، سبحان الله القدوس السبوح الذی خلقت السموات والارض كما خلق هذه العصا آیه من آیاته.»

۱۷۲

اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند. تاء سموات را به فتح خواند. گفتند مکسور بخوان. آن گاه الارض را مکسور خواند.<sup>۱۱</sup> امیر اصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد، و عرض کرد: «الحمد لله الذی خلق العصا كما خلق الصباح و المساء». باب خجل شد. بعد از آن حاجی ملامحمود پرسید که در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه‌السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جدّ شما چیست. حضرت فرمود آیه انفسنا. مأمون گفت «لولا نسائنا». حضرت فرمود «لولا ابنائنا». سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما. ساعتی تأمل نموده و جواب نگفت. بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند، ندانست و سر به زیر افکند. باز از آن سخنهای بی‌معنی آغاز کرد که «همان نورم که به طور تجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور نور یکی از شیعیان بوده است.»

این غلام گفت از کجا آن شیعه تو بوده‌ای؟ شاید نور ملامرتضی قلی بوده باشد. بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ‌الاسلام را احضار

خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و...

کرده، باب را چوب مضبوط زده، تنبیه معقول نموده، و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلطها نکند، و الآن محبوس و مقید است. منتظر حکم اعلیٰ حضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است. امر امر همایون است.<sup>۲۲</sup>

### چگونگی انتقال توبه‌نامه باب به کتابخانه مجلس

توبه‌نامه سیدعلی محمد باب توسط «اریاب کیخسرو شاهرخ» از رجال سیاسی ایران و نماینده زرتشتیان در یازده دوره مجلس شورا، رئیس اداره مباشرت (کارپردازی) در دوازده دوره و بنیان‌گذار کتابخانه، چاپخانه و موزه مجلس و مورد وثوق ملت و دولت فراهم گردیده، به صندوق کارپردازی سپرده شده است.

او همواره زرتشتیان را از پیوستن به آیین بهایی منع می‌کرد و همواره از رهبران این فرقه بیزاری می‌جست که می‌کوشیدند او را به جمع هواداران خود جلب کنند. در مقابل، عباس افندی هم از عاقبت شوم اریاب کیخسرو در یکی از الواح خود چنین می‌نویسد: «... رسوایی کیخسرو کرمانی، آن نیز اگر اندکی هوش و دانش داشت البته متنبه و متذکر می‌شد که اسباب خدائی بود...»<sup>۲۳</sup>

که گویا اشاره به مرگ فرزندش شاهرخ دارد که در دلجانی به همراه پرنس ارفع‌الدوله که هنگام سفر به اروپا از راه عراق در میانه راه اصفهان در محلی به نام ایزدخواست، مورد حمله راهزنان قرار می‌گیرد و به ضرب گلوله کشته می‌شود.<sup>۲۴</sup>

در هر حال اریاب کیخسرو پس از به دست آوردن توبه‌نامه، شرحی در خصوص چگونگی فراهم آوری آن به خط خود می‌نویسد و به روی صندوق کوچک قرمز رنگی الصاق می‌کند که توبه‌نامه درون آن نگهداری می‌شد. استاد حائری که خود این صندوق و توبه‌نامه را سه مرتبه مورد بازدید قرار داده بود، تصویری از توبه‌نامه تهیه نمود که عیناً همان توبه‌نامه اصلی چاپ شده در منابع معتبر مذکور است. اما جای تأسف است که از یادداشت اریاب کیخسرو تصویری تهیه نشد و در بازدید اخیرشان از محتویات صندوق کارپردازی (اسفندماه ۱۳۸۵) علی‌رغم وجود توبه‌نامه، از صندوق قرمز رنگ و یادداشت اریاب کیخسرو سراغی نیافتند.

مرحوم محیط طباطبایی در مقاله‌ای با عنوان «عظیم پس از باب و پیش از ازل» در خصوص جا به جایی، نگهداری و اهمیت این اسناد می‌نویسد: «این مدرک در ضمن مجموعه اسناد دولتی تا صدر مشروطه محفوظ بود و پس از استقرار مشروطه از دربار به کتابخانه مجلس شورای ملی انتقال یافت و تا سی و اندی سال قبل، توبه‌نامه را در تالار مطالعه کتابخانه سابق مجلس بر دیواری

آویخته می‌دیدیم و هم‌اکنون عین ورقه درون صندوق امانات مجلس شورای در بانک ملی نگهداری می‌شود. مدلول این نامه بر پژوهندگان روشن می‌کند که چرا علمای تبریز در همان زمان حکم به ارتداد باب ندادند<sup>۲۵</sup> و او را مدتی دیگر در بازداشت نگه‌داشتند تا آنکه در ۱۲۶۶ هجری به روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه حکم قتل او صادر و اجرا شد.

این نامه چند سطری که مورد قبول عبدالبهاء و میرزا ابوالفضل در کشف‌الغطا و مستر برون در مواد تحقیقی برای بابی‌گری هم قرار گرفته بیش از آن همه هیاکل و توقیعات و مناجات‌ها و ادعیه‌ای که به خط سید منسوب شده (چون از ۱۲۶۹ تا امروز در محل معینی پیوسته نگاهداری می‌شده است) از نظر خط‌شناسی بیشتر قابل اعتماد محسوب می‌شود.<sup>۲۶</sup>

طرح واهی بودن توبه باب و جعلی بودن توبه‌نامه او با وجود چنین اسناد معتبری راه به جایی نمی‌برد و بابیان و بهاییان و پیروان ساده‌اندیشان باید بنگرند که بنای اعتقادات خود را بر چه خشت کجی نهاده‌اند و تا ثریا هم که دیوار این قصر پوشالی را بلند کنند، سرنوشتی جز فروریختن در انتظار آن نیست.

چندین چراغ دارد و بی راه می‌رود      بگذار تا بیفتد و ببیند سزای خویش

### پانوشتها

- ۱- دشتی، مهدی، «بررسی داستان توبه و تنبه بعضی از مشایخ در کتب صوفیه»، پژوهشنامه علوم انسانی، صص ۵۰-۳۰. نیز ر.ک: جستجو در تصوف ایران از عبدالحسین زرین‌کوب، پیدایش و سیر تصوف اثر نیکلسون و تذکره الاولیاء عطار نیشابوری.
- ۲- لکایی اندی، مجید، «توبه، تدبیری کیفرزدا در حقوق اسلامی»، نشریه نگهبان، شم ۵۰، صص ۲۶-۲۴.
- ۳- مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبایی طی سلسله مقالات ارزنده‌ای که در شماره‌های مختلف مجله گوهر از سال دوم تا ششم منتشر ساختند به بررسی انتقادی این اثر و دیگر آثار فرقه بابیه و بهاییه از جمله تاریخ نیل زرندی، ایقان یا رساله خالدیه و کتاب اقدس از بعد کتابشناسی و استنادی پرداخته، نکات بسیار مهمی را طی آنها بیان نموده است که جا دارد به صورت یک جا در کتابی مستقل چاپ و منتشر شود.
- ۴- این خاطرات و گزارشها پس از فروپاشی رژیم تزاری روسیه در مجله شرق (ارگان حزب سوسیالیستی شوروی) به چاپ رسید تا رژیم کمونیستی جدید شوروی به این وسیله مفسد رژیم قبلی را برملا کرده باشد. این خاطرات به سال ۱۳۲۲ق در سالنامه خراسان تحت عنوان «اعترافات کینیاژ دالگوروکی» ترجمه و منتشر شد و در سال ۱۳۲۳ تحت عنوان اسرار پیدایش شیخیه و بابیه و بهائیت با مقدمه محمد مهدی خالصی کاظمینی لباس نشر پوشید و اخیراً نیز توسط مؤسسه فرهنگی دارالمهدی والقرآن الکریم حسینیه کربلایی اصفهان با ترجمه آقای حیدر بهرمن منتشر گردیده است، که به صورت پاورقی در شماره‌های ۲۷-۲۱ نشریه خورشید مکه منتشر شده. گویا از این خاطرات چاپهای دیگری هم توسط انتشارات کتابفروشی حافظ و دارالکتب الاسلامیه صورت پذیرفته است.
- ۵- ر.ک: «بحثی در رد یادداشتهای مجعول منتسب به کینیاژ دالگوروکی»، مؤسسه ملی مطبوعات [ناخوانا] سال ۱۲۶

خشت اول: بازشناسی و بازخوانی اسناد و...

- بدیع که در حدود سال ۱۳۲۴ به دستور شوقی افندی نگاشته شده است؛ سایت نگاه نو (www.newnegah.org).
- مقاله‌های «سرکوب بهاییان» وابسته به بهاییان.
- ۶- این بخش از خاطرات دالگوروکی از شماره‌های ۲۷ - ۲۱ مجله خورشید مکه استخراج و تلخیص گردید.
- ۷- آیتی پس از بازگشت و توبه از بهائیت در کتاب کشف‌الحیل (ج دوم، صص ۸۹ - ۸۸) به ماجرای توبه‌نامه باب نیز پرداخته، عکس‌العمل دولت در این خصوص را شرح داده است.
- ۸- منظور حاجی میرزا آغاسی صدراعظم محمدشاه است.
- ۹- حسینی طباطبایی، مصطفی، ماجرای باب و بها، تهران، روزنه، ۱۳۷۹، صص ۹۷ - ۹۶.
- ۱۰- ر.ک: «توبه‌نامه باب و شایعات پیرامون آن»، مجله پیام بهارستان، شم ۳۰، آذر ۱۳۸۲، صص ۸۹ - ۸۴.
- ۱۱- یعنی سید علی محمد باب.
- ۱۲- آیتی، عبدالحسین، کشف‌الحیل، ج دوم، ص ۷۳.
- ۱۳- در متن کشف‌الحیل: علی محمد بن المرحوم محمدرضا.
- ۱۴- مربوط به صفحات ۱۶۹ و ۱۷۰ نسخه مزبور.
- ۱۵- استاد حائری این ترکیب «ثلج‌الغواد» یا برفِ قلب را ترکیبی بسیار ضعیف و نازل در زبان عربی دانسته‌اند که مفهومی شبیه «دل خنک کردن» را از آن می‌جسته و این خود یکی از نشانه‌های بی‌سوادی و کم‌مایگی سید علی محمد باب است.
- ۱۶- صفحات ۱۹۷ - ۱۹۴ از جنگ خطی آثار باب.
- ۱۷- این قرائت با قرائت ادوارد براون در چند کلمه مختصر متفاوت است که هیچ تأثیری در فہوای کلی کلام ندارد.
- ۱۸- به همین دلیل هم دکتر سیروس پرهام در مقاله «ماجرای اسناد مشروطه و توبه‌نامه باب» که از شماره مربوط به بهار ۸۱ در نشریه نشر دانش منتشر نمود به علت نداشتن مهر و امضا در پای توبه‌نامه آن را مجعول قلمداد نموده بود که با اشاره استاد حائری مبنی بر وجود مهر و امضای علمای تبریز در حاشیه توبه‌نامه در پاسخ به سید علی محمد باب، متن و حاشیه با توضیحات لازم در شماره سی‌ام مجله پیام بهارستان (آذر ۸۲، صص ۸۹ - ۸۴) چاپ شد.
- ۱۹- استاد محیط طباطبایی این سند تاریخی توبه‌نامه را تنها نمونه دستخط سید باب برای مقابله با خطوط منسوب، دانسته چرا که با گزارش رسمی ولیعهد خطاب به شاه مملکت همراه بوده است. (ر.ک: «چند نکته درباره یک مقاله: عظیم پس از باب و پیش از ازل»، گوهر، س ششم مسلسل ۶۳، ص ۱۸۰).
- ۲۰- ر.ک: گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز، تألیف میرزا محمد مامقانی که به اهتمام حسن مرسلوند در سال ۱۳۷۴ توسط نشر تاریخ ایران منتشر شد.
- ۲۱- عبدالبهاء در کتاب «مقاله سیاح» در این باره چنین می‌نویسد: «نکته نحوی گرفتند، احتجاج به قرآن نمود و ایشان به مثل منافی قواعد نحو از آن بیان کرد». ببینید که چگونه داستان را به رنگ دیگری انداخته و دروغی از خود به آن افزوده‌اند. زیرا چنان که پیداست به باب غلط‌های نحوی گرفته‌اند، غلط‌های بسیار آشکار (نه نکته) آنگاه باب در مانده و پاسخی نداشته [بگویید] نه آنکه پاسخ گفته و از قرآن نیز مانده‌هایی یاد کرده. این یک نمونه است که چگونه ناچار شده‌اند تاریخ را کج گردانند و به داستانها رنگهای دیگر دهند. (نقل از بهایی‌گری تألیف احمد کسروی، تهران، مرد امروز، ۱۳۳۵، ص ۳۵).
- ۲۲- کشف‌الغطاء، صص ۲۰۲ - ۲۰۱؛ ر.ک: بهایی‌گری، ص ۳۴ و بهائیت در ایران، ص ۱۸۸.
- ۲۳- نیکو، حسن، فلسفه نیکو، تهران، فراهانی، ج ۲، ص ۱۸۳.
- ۲۴- خاطرات ارباب کینخسرو شاهرخ، به کوشش شاهرخ شاهرخ و راشنا رایتز، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، مازیار، ۱۳۸۱، صص ۲۳ - ۲۲.
- ۲۵- خبط دماغ یا دیوانگی، دلیلی بود که باعث شد علمای تبریز موقتاً حکم ارتداد او را به تأخیر بیندازند. اما پس از درگذشت محمدشاه و برکناری میرزا آغاسی و روی کار آمدن ناصرالدین شاه، میرزا تقی‌خان امیرکبیر و شیطنت و شلوغی بابیان به پیشاهنگی ملاحسین بشرویه‌ای و دیگران، دیگر جای تأمل نبود و رشته حیات او را پاره کردند تا فتنه‌ای از میان برخیزد و غبار آشوب بنشیند.
- ۲۶- مجله گوهر، س ششم، شم سوم، خرداد ۱۳۵۷ (مسلسل ۶۲)، ص ۱۸۰.

بہا بیت و سیاست عدم مداخلت در سیاست

فصلنامه مطالعات نظری

## بهاییت و سیاست عدم مداخله در سیاست

○ سیدمصطفی تقوی

۱۷۷

پیش از پرداختن به موضوع «بهاییت و رابطه دین و سیاست»، دیدگاه رسمی بهاییت درباره «رابطه دین و سیاست» را به نقل از «عبدالبهاء»، برگرفته از رساله سیاسیة بازگو می‌کنیم. سپس به نقد و بررسی آن در حوزه نظر و عمل می‌پردازیم.

عبدالبهاء در رساله یادشده می‌نویسد: «انجمن انسانی را تربیت و عنایت مربی حقیقی لازم، و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب واجب، ... و این رادع و مانع، و این ضابط و رابط، و این قائد و سائق، به دو قسم منقسم؛ حافظ و رادع اول قوه سیاسیة است که متعلق به عالم جسمانی و مورث سعادت خارجه عالم انسانی است و سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و علت عزت و علو منقبت هیئت جامعه این نوع جلیل است. و مرکز رتق و فتق این قوای سیاسیة، و محور دایره این موهبت ربانیه، خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سران لشکر باسل هستند. و مربی و ضابط ثانی عالم انسانی، قوه قدسیة روحانیه و کتب منزله سمائیه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربانی... بنیان این وظایف مقدسه بر امور روحانی رحمانی و حقایق وجدانی است، تعلقی به شئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته... مداخلی در امور حکومت و رعیت و سانس و مسوس نداشته و ندارند... چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمی است و مصدر معین، و هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیت را مرکز مقدسی و منبع مشخصی. این نفوس



تعلقی به امور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند... این مسئله چون بنیان مرصوص، در کتاب الهی منصوص است. و به این نص قاطع و برهان لامع کل، باید اوامر حکومت را خاضع و خاشع، و پایه سریر سلطنت را منقاد و طائع باشند. یعنی در اطاعت و عبودیت شهرباران، رعیت صادق و بنده موافق باشند.<sup>۱</sup>

این گفتار، جهان‌نگری و انسان‌شناسی گوینده آن را به روشنی بیان می‌سازد. به عبارت دیگر، بنیانهای نظری و مبانی تئوریک عبدالبهاء برای تبیین جدایی دین از سیاست به حساب می‌آیند که به ادعای او چون بنیانی «مرصوص در کتاب الهی منصوص» اند! بر پایه چنین مبانی عقیدتی است که او برای جامعه ایران و علمای آن حکم صادر کرده که «وظیفه علما و فریضه فقها مواظبت امور روحانیه و ترویج شئون رحمانیه است و هر وقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مداخلی جستند و رأیی زدند و تدبیری نمودند تشتت شمل موحدین شد و تفریق جمع مؤمنین گشت، نائرة فساد برافروخت و نیران عناد جهانی را بسوخت، مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر عوانان.<sup>۲</sup> او برای اثبات این بخش از مدعای خود با اشاره به سقوط سلسله صفویه و شکست ایران از روسیه در دوره فتحعلی شاه قاجار این حوادث را نتیجه مداخله علما در امور حکومت در اواخر دوره صفویه و جنگهای ایران و روس می‌داند.<sup>۲</sup>

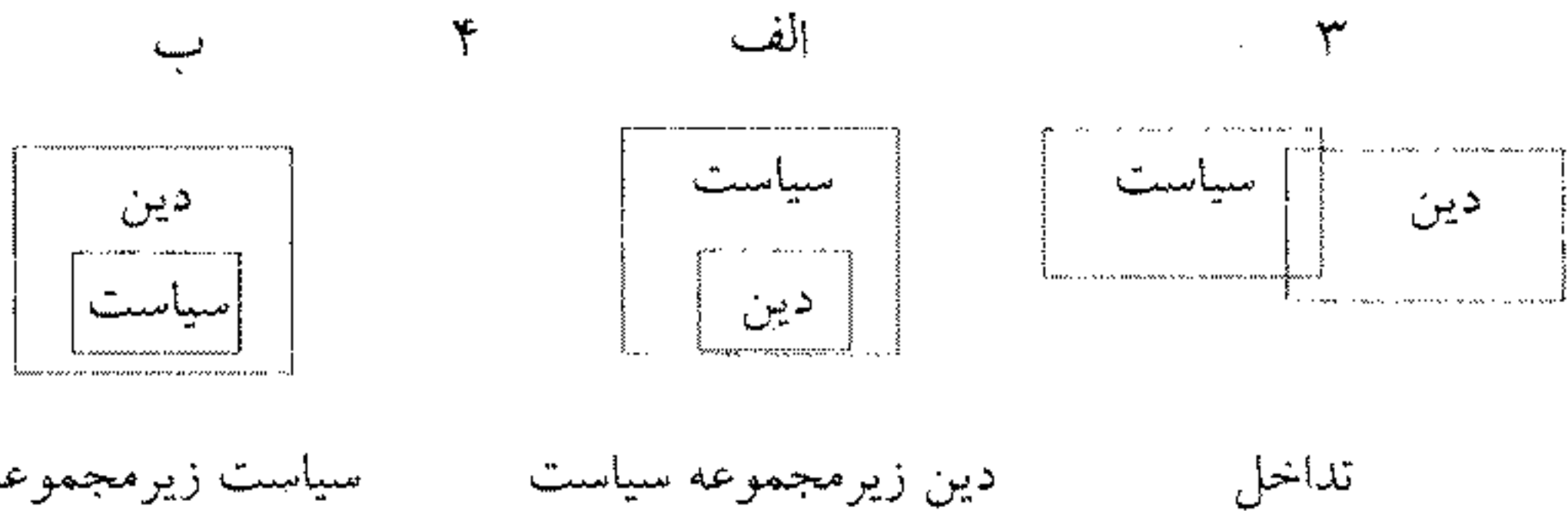
### نقد و تحلیل

مبنای سخنان و مدعیات فوق، همان نظریه جدایی دین از سیاست است. بنابراین، پذیرش یا عدم پذیرش آن مستلزم روشن شدن میزان اعتبار علمی نظریه یادشده است. به بیان دیگر، دخالت یا عدم دخالت دین در سیاست، هر دو احکامی ایدئولوژیک بوده، هر کدام بر مبانی نظری خاصی بنیاد شده است. پس اگر مبانی نظری حکمی ایدئولوژیک در فرایند تبیین و ارزیابی علمی، استحکام منطقی نداشته باشد ماهیتی بیش از ادعایی ایدئولوژیک ناشی از منافع و علایق و سلايق شخصی و گروهی نداشته، فاقد وجاهت و پایه علمی است. البته، روشن شدن رابطه دین و سیاست بدون پاسخ دادن به پرسشهای بنیادین در این باره، میسر نمی‌گردد. پرسشهای فراوانی از جمله اینکه، اصولاً دین چیست و سیاست چیست؟ چه ماهیتی دارند و کارکرد آنها کدام است و چه نسبتی میان آنها وجود دارد؟

به ناگزیر تنها به این مقوله می‌پردازیم که دین و سیاست چه نسبتی با هم دارند و کدامیک از نسبتهای چهارگانه مطرح شده در منطق بر آنها صدق می‌کند؟ آیا آنها یکی بوده یا جدا از هم‌اند و هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند؟ همچنین آیا آنها به عنوان دو پدیده مستقل، دارای برخی

بهائیت و سیاست عدم مداخله در سیاست

وجوه افتراق و برخی وجوه اشتراک اند؟ یا اینکه یکی از آن دو، زیرمجموعه دیگری است؟ اگر چنین است، کدام یک زیرمجموعه دیگری قرار می گیرد و چرا؟ بدین ترتیب، نسبت‌های منطقی چهارگانه یادشده درباره رابطه دین و سیاست بدین قرار خواهد بود:



۱۷۹

## یگانگی

در این فرض، دین و سیاست، یک چیز بوده، دین همان سیاست و سیاست نیز همان دین است. سخن مشهور آیت‌الله شهید سیدحسن مدرس با این تعبیر که «دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست»، در برخی از موارد در جامعه ما به معنای یگانگی و این همانی دین و سیاست تلقی شده است. از منظر فلسفه، در مقابل مفهوم «غیر»، «خود» و «نفس» یک چیز را «عین» آن چیز می‌گویند. به بیان روشن‌تر، وقتی گفته شود این، «عین» آن است، یعنی این دو چیز دقیقاً یک چیز بوده و از یک جنس هستند. پس درباره سخن مرحوم مدرس، با تسامح و بدون عنایت به زمینه و شأن صدور آن، چنین پنداشته می‌شود که گویا مراد وی این بود که سیاست، درست همان دین است و دین نیز، همان سیاست؛ با این حال چون مرحوم مدرس، تعریف دقیقی از مقوله‌های دین و سیاست داشته به خوبی ماهیت آن دو و مرتبه و

جایگاه هر کدام را می دانسته است؛ برای درک بهتر منظور وی، باید به اقوال دیگری از وی نیز پرداخت. او به هنگام بحث درباره سیاست خارجی می گوید: «ما نسبت به دول دنیا دوست هستیم، چه همسایه، چه غیر همسایه، چه جنوب، چه شمال، چه شرق، چه غرب، و هر کس متعرض ما بشود، متعرض آن می شویم، هر چه باشد، هر که باشد، به قدری که ازمان برمی آید و ساخته است... پس هیچ فرقی نمی کند؛ دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست. ما با همه دوستیم مادامی که با ما دوست باشند و متعرض ما نباشند، همان قسم که به ما دستورالعمل داده شده است رفتار می کنیم.»<sup>۴</sup> در مورد دیگری نیز ضمن سخنانش در مجلس شورای ملی چنین می گوید: «یک وقتی در نجف آب قحط شد، بنده مسافرت کردم بروم اراضی بابل را تماشا کنم. ده پانزده روز رفتم، عتیقه جات آن را استخراج می کردند. فکر کردم چرا ممالک اسلامی رو به ضعف رفته و ممالک غیر اسلامی رو به ترقی؟ چندین روز فکر کردم و بالاخره چنین فهمیدم که ممالک اسلامی، سیاست و دیانت را از هم جدا کرده اند ولی ممالک دیگر سیاستشان عین دیانتشان و یا جزء آن است. ممکن هم هست اشتباه کرده باشم. لهذا در ممالک اسلامی اشخاصی که متدین هستند دوری می کنند از اشخاصی که در داخل سیاست هستند. آنها که دوری کردند، ناچار همه نوع اشخاص رشته امور سیاست را در دست گرفته، لهذا [مملکت] رو به عقب می رود. با خود گفتم باید فکری کرد. آمدم با دو نفر از اساتید بزرگ، که فعلاً هر دو به رحمت ایزدی پیوسته اند، این مسئله را مذاکره کردم و بالاخره با مشروطه منطبق شده که به واسطه آن این اختلاف برداشته شود و هر کس امین تر است، بیشتر خدمت به سیاست مملکت بکند. من و امثال من و بزرگ تر از من که مشروطه را تصدیق کردیم، برای این بود که یک اختلافی [اختلاف و جدایی بین دین و سیاست] از بین برداشته شود. این معنا ندارد که دولت و ملت، سیاست و دیانت، دو تا باشد. پیغمبر اکرم (ص) که مؤسس دیانت بود، رئیس سیاست بود. از آن وقت که اختلاف [میان دین و سیاست] پیدا شد، ممالک اسلام رو به ضعف رفت.»<sup>۵</sup>

مدرس این سخنان را در مجلس شورای ملی دوره چهارم و در موقعیتی اظهار داشت که او از یک سو شاهد وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و طلوع نشانه های اهداف واقعی آن در عملکرد رضاخان بود و از سوی دیگر، شاهد همه رخدادها و عملکردهای منجر به کودتا بود و همه آنها را به عنوان تجربه هایی تاریخی در نظر داشت و راهنمای عمل خود قرار می داد. از این رو، در دو فراز یادشده، دو مورد از مهم ترین مواردی را که در اثر دیدگاهها و مواضع برخی از نخبگان و جریانهای سیاسی آن دوره به شدت آسیب دیده بودند و ادامه آن وضع، سرنوشت کشور را تهدید می کرد، مورد توجه قرار داد.

توجه مدرس به دو مقوله استقلال و پیشرفت کشور بود. او در فراز اول، دفاع از استقلال

و تمامیت ارضی کشور را موضع سیاسی خود یا همان چیزی می‌داند که دین به آن حکم می‌کند و دین نیز به آن چیزی حکم می‌کند که مصالح سیاسی کشور اقتضا دارد. بدین ترتیب، منظور مدرس از عبارت دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست روشن می‌شود. درک عمیق حاکم بر این سخن، با این دریافت عوامانه از آن، که دین و سیاست را مساوی همدیگر و یا هم‌شان یکدیگر می‌انگارد، هیچ نسبت و قرابتی ندارد. فراز دوم سخنان مرحوم مدرس نه تنها دقت رویکرد نظری او دربارهٔ رابطه دین و سیاست را نشان می‌دهد، بلکه از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، حاکی از آسیب‌شناسی واقع‌گرایانه و کاربردی او در زمینهٔ روند تحولات جامعه ایران است. مراد او از اشاره به رابطهٔ دین و سیاست در اروپا و ایران، نقشی است که وحدت و هم‌سویی دین و سیاست، و به بیان روشن‌تر، پیروی سیاست از دین در ایران، می‌تواند به عنوان تنها راه‌هایی از عقب‌ماندگی و کلید بازگشایی دروازه پیشرفت و تمدن ایفا کند.

نکته مهم دیگری در هر دو بخش سخنان مدرس، نقد او بر دیدگاهها و مواضع افراد و احزابی است که در مدت چندین دهه با طرح مسائلی چون ناسازگاری دین و ملیت، ایران و اسلام، جدایی دین از سیاست و دینداران از سیاستمداران، باعث تشتت ذهنی و تشویش هویتی و استمرار و تعمیق عقب‌ماندگی کشور شده، چنین بیراهه‌هایی را به عنوان راه پیشرفت و سعادت به جامعه معرفی می‌کردند. مدرس می‌کوشید با طرح مسئله وحدت دین و سیاست، ضمن نشان دادن کاستیها و آثار ویرانگر آن دیدگاهها و مواضع، اعلام کند که با توجه به ساختار جامعه ایران و استعداد موجود در فرهنگ دینی و ملی آن، راه واقع بینانهٔ پیشرفت و استقلال ایران، قرار دادن زمام امور به دست دینداران سیاستمداری است که منشأ سیاستشان، دیانتشان باشد.

### جدایی، تداخل

دیدگاههای دیگر که در شکل‌های ۲، ۳ و ۴ الف، دیده می‌شوند، اصولاً بر جدایی دین از سیاست تأکید می‌ورزند و بر آن‌اند که هیچ‌گونه نسبی میان آن دو وجود ندارد. حتی اگر منطقیاً نسبتی میان آنها وجود داشته باشد، چنین نسبتی نباید تحقق یابد و به رسمیت شناخته شود. این دیدگاهها مشتمل بر رویکردهایی متعدد و با انگیزه‌های متفاوت ضد دینی، غیردینی و دینی‌اند. چکیدهٔ مدعیات این رویکردها بدین قرار است:

دین و حکومت به لحاظ ماهوی دو مقوله متمایزند. دین امری معنوی و بیشتر قلبی است و حکومت امری قالبی و بیشتر دنیوی است. سر و سر دین با اعتقاد است و کار و بار سیاست

با قرارداد. دین اعتبار درونی و هاله قدسی دارد، حکومت اقتدار بیرونی و نظام رسمی. دین حجیت روحانی دارد و حکومت رسمیت قانونی. دین به انگیزه‌ها و احساسات والا و متعالی آدمی مربوط است و سیاست به انگیزه‌های مادی. دین فطری است و سیاست غریزی. دین فراملی است و حکومت ملی. ولایت دین معنوی و اعتقادی است ولی حکومت بر سلطه و زور متکی است. رهبری دینی و سیاسی هر دو از جهتی عام‌اند و از جهتی خاص. رهبری سیاسی از آن جهت عام است که همه شهروندان، اعم از مخالف و موافق با هر آیین و مسلکی را دربر می‌گیرد؛ و خاص است از آن رو که فقط شامل شهروندان یک کشور می‌شود. رهبر دینی عام است از آن جهت که محدود به مرزهای جغرافیایی یک کشور نمی‌شود و همه معتقدان به آن دین را دربر می‌گیرد؛ و خاص است از آن جهت که شامل پیروان عقاید دیگر نمی‌شود حتی اگر دارندگان آنها در یک کشور زندگی کنند.

دین امری معنوی و منعزل از حیات اجتماعی است. انسان از آن نظر که موجودی اجتماعی است و حق حیات دنیوی دارد، برای تنظیم زندگی خود حکومت و نظام سیاسی تشکیل می‌دهد و از آن جهت که مستعد انگیزه‌ها و احساس تعهد و مسئولیت معنوی و متعالی و اخروی است، رفتار و سازمان دینی دارد. سیاست و تشکیل حکومت امری عرفی، مدنی، عقلی، علمی و حق طبیعی و بشری است، نه امری دینی و تکلیف شرعی. بنا به گفته جان لاک: هر یک از آنها [دین و دولت] باید فعالیت خود را در حریم خود انجام دهد؛ یعنی یکی باید توجه خود را به آسایشهای دنیوی مردم معطوف دارد و دیگری به آمرزش ارواح آنان... دستگاه حکومت اجتماعی از افراد است که فقط برای تأمین... و پیش‌برد علایق مدنی، یعنی زندگی و آزادی و تندرستی و آسایش جسمانی و تملک اشیاء خارجی همچون پول و زمین و خانه و لوازم زندگی و چیزهایی از این دست، متشکل می‌شوند. از سوی دیگر، کلیسا یعنی اجتماع داوطلبانه افراد که بنا بر توافق مشترکشان به هم می‌پیوندند تا به شیوه‌ای که، به گمان آنها، در پیشگاه باری تعالی مقبول و در آمرزش روحشان مؤثر می‌افتد، به طور جمعی به عبادت پردازند... اگر هر یک از آنها از حدود وظایف و اختیارات خود پافرازر نهند، یعنی یکی به آسایش دنیوی مردم پردازد و دیگری رستگاری ارواح آنان را وجهه همت خود قرار دهد، هرگز برخورد نامطلوبی میان آنها بروز نخواهد کرد.

دین تجربه یا اعتقادی شخصی یا گروهی است؛ حکومت قرارداد متقابل اجتماعی و امری همگانی و عمومی است و باید منطق و زبانی عام‌تر از زبان مذهب داشته باشد. جامعه مرکب از افراد و گروههایی با مسلکهای متفاوت است. اعتقادات یک گروه برای دیگر گروهها حجیت ندارد و نباید از طریق حکومت بر آنها تحمیل شود. دینداران مانند دیگر گروههای

اجتماعی حق آزادی فکر و اعتقاد و قلم و بیان و مشارکت سیاسی دارند ولی نباید با تکیه بر اعتقادات شخصی خود، حکومت کنند. بنا به گفته فروید: با برقراری شرایع و اصول و دستورهای مذهبی، بسیار با سختی و مرارت می‌توان میان اوامر شرع و عرف تمیز قایل شد؛ یعنی به ندرت و بسیار به دشواری می‌توان تفاوتی میان آنچه که ناشی از اراده و خواست خدایی است و آنچه که از یک شورای کشوری یا یک دادگاه مقتدر و نافذ به عمل درآمده، قایل شد... باید به طور کلی خدا را در خارج از این چهارچوب قرار دهیم.

یک دین و ایدئولوژی، به عنوان امری مسلم و غیرقابل چون و چرا و از پیش معلوم، مورد اعتقادگروهی، هر چند پرشمار، اگر مبنای مدیریت و دستگاه حکومت قرار بگیرد و زمام امور را برعهده داشته باشد، خواه ناخواه به توتالیتریانیسم و خودکامگی و جباریت کشیده شده، جلو مشارکت آزاد و طبیعی و تعقل واقع بینانه جمعی را می‌گیرد. بنا به گفته اریک فروم: اگر دولت، مرجع عالی طرز تفکر دینی یا ارزشهای معنوی گردد، هر چند هم این ارزشها به لحاظ عینی درست و منطقی باشند، به پیدایی قدرت مطلقه می‌انجامد.

تفاوت جوامع گذشته و حال، مثل تفاوت موجود زنده ساده و تک سلولی با موجود زنده پیچیده پرسلولی است. در جوامع ابتدایی، دین تمام افعال و شئون اجتماعی را فراگرفته، همه مؤسسات به هم آمیخته بوده، تنوع و تقسیم کار وجود ندارد. دیانت، حکومت، اقتصاد، اخلاق و حقوق از یکدیگر متمایز نیستند؛ مذهب چنان در همه جوانب زندگی افراد نفوذ پیدا کرده که تمیز و تشخیص آن از دیگر سازمانهای اجتماعی بسیار دشوار است.

اما تاریخ بشر، فرایندی از تفکیک و تمایز در ارزشها و نهادها را طی و تجربه کرده است. بنابراین، نقش زیست - اجتماعی که در جامعه پیچیده و متنوع کنونی غالباً از دین انتظار می‌رود، به کلی غیر از نقش زیستی دین در جوامع پیشین است. بر این اساس، دین چونان نهادی در کنار سایر نهادها و تأسیسات، مثل دولت، اقتصاد و آموزش و پرورش و... است که تنها می‌تواند برخی از نیازمندیها و انتظارات معتقدان را برآورده سازد. در این تلقی، اساساً، مذهب جزئی از فرهنگ و در کنار علم، اخلاق، هنر، ادبیات و... دانسته می‌شود.

حکومت دینی سیاست را به جای عقلانیت و تجربه، تابعی از اعتقادات دینی این یا آن مذهب می‌کند، داستان دهشتناک انگیزیسیون در غرب، بازجویی و تفتیش عقاید زیر نقاب مناظره و احتجاج در دستگاه خلافت بنی عباس، داستان حلاجها و ابن حنبلها و ابن رشدها و گالیلهها را در میان مسلمانان و مسیحیان بار دیگر تکرار می‌کند و نه تنها امر حکومت را مختل و معیوب می‌سازد، بلکه قداست و حرمت و ارجمندیهای معنوی، اخلاقی و اجتماعی دین را نیز نابود می‌کند.

قداست دین در جریان عمل سیاسی آسیب می‌بیند. دین باید از آلودگیهای اجتناب‌ناپذیر سیاست و حکومتها مصون بماند.

معتقدان به یک ایدئولوژی مذهبی هم می‌توانند، مانند سایرین، به صورت یک حزب سیاسی در صحنه‌های مختلف اجتماعی فعالیت کنند و حتی با عرفی دموکراتیک به قدرت برسند و در مدیریت کشور دخالت قانونی کنند، مانند احزاب مذهبی اروپا.<sup>۶</sup>

در حوزه این دیدگاه، برخی دین‌باورانی هستند که مؤمنانه دغدغه دین دارند و با آنکه دین را امری عمومی و اجتماعی و برنامه‌ای برای زندگی فردی و اجتماعی انسانها می‌دانند، اما از آنجا که آمیختگی و آلودگی سیاست و عمل سیاسی به عدم صداقت و تضييع حقوق مردم را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند، بر پرهیز دین و دین‌داران از ورود به عرصه سیاست تأکید می‌ورزند. اینان برآنند که دین و سیاست با یکدیگر پیوند داشته و سیاست باید زیر چتر هدایت دیانت قرار بگیرد. اما این پدیده در شرایط کنونی، تحقق نمی‌یابد، بلکه در شرایط آرمانی ویژه‌ای در آینده تاریخ، یعنی حکومت امام معصوم (ع)، زمینه اجرایی می‌یابد. برخی دیگر معتقد به دین نبوده، آن را تجربه‌ای خصوصی می‌دانند که برای تعدادی از افراد جامعه به وجود می‌آید و در نتیجه وجود و گسترش این تجربه در میان اقشار مختلف مردم است که چیزی به نام نهاد دین برقرار می‌شود. از این منظر، این تجربه خصوصی خواه دارای اصالت بوده، پیوندی با واقعیت هستی داشته باشد و خواه جعلیاتی موهوم و ساخته و پرداخته ذهن بشر باشد که برای رفع برخی از نیازهای روانی انسانها به کار بسته شود،<sup>۷</sup> در هر دو صورت، این تجربه خصوصی، یعنی دین، هدف و رسالت خاصی برای اداره امور جامعه، بویژه بخش سیاسی آن، ندارد و با ادعای چنین هدف و رسالتی، کارآمدی لازم را ندارد، حتی اگر کارآمدی هم داشته باشد، مفید نبوده، پیامدهای زیانباری خواهد داشت. با این همه، از آنجا که دین و نهاد دینی به عنوان واقعیتهایی عینی و به صورت نهادی اجتماعی، در کنار سایر نهادهای جامعه وجود غیرقابل انکاری دارد، ناگزیر باید تعامل آن با سایر نهادهای اجتماعی، از جمله نهاد سیاست، مورد توجه مدیریت سیاسی جامعه قرار بگیرد. بدین ترتیب، همان‌گونه که یگانگی مطلق دین و سیاست ناموجه می‌نمود، به جدایی مطلق این دو (شکل شماره ۲)، نیز اذعان می‌شود. همچنین، به رغم برخی تعبیر و اظهارات که دین و سیاست را دو پدیده مساوی و موازی و در داد و ستد مستمر وانمود می‌کنند (شکل شماره ۳)، از منظر یادشده، این دو چون دو پدیده هم‌شأن و دو پادشاه برابر به رسمیت شناخته نمی‌شوند زیرا طبیعی است که در آن صورت در اقلیم واحدی نمی‌گنجند. بنابراین، در این رویکرد، منظور از جدایی دین از سیاست آن است که دین فقط به فعالیت در ساحت قدسی خود مشغول بوده به عنوان

بهایت و سیاست عدم مداخله در سیاست

بخشی از فرهنگ و یکی از نهادهای فرهنگی، در کنار سایر نهادهای جامعه، در زیرمجموعه مدیریت سیاسی (شکل شماره ۴ الف) قرار بگیرد.

اکنون این نکته نیز روشن می‌شود که چنین تلقی‌ای از رابطه دین و سیاست، بر پایه تعریفی خاص از این دو مقوله استوار است و این تعریف خاص نیز منطقی در نگاه صاحبان آن به جهان هستی و تعریف آنان از جایگاه انسان در جهان ریشه دارد. اگر بپنداریم که جهان هستی محدود به همین جهان مادی است و در ماورای آن معنا و غایتی وجود ندارد، انسان نیز در چنین جهان ابتری، موجودی تلقی می‌شود که هیچ‌گونه معنا و غایتی برای او مطرح نبوده، تنها هدف او از زندگی، برآوردن غرایزش به هر صورت و به هر قیمت ممکن می‌باشد. بدین ترتیب، از این منظر، «حیات چیزی نیست جز همین زندگی معمولی که در صحنه عالم طبیعت به وجود می‌آید و بر مبنای خودخواهی آزاد در اشباع غرایز طبیعی و مهار شده و قالب شده به سود زندگی اجتماعی و بدون التزام به عقاید خاص برای معانی حیات و توجیه آن به سوی هدف اعلا و بدون احساس تکلیف برای تخلق به اخلاق عالیة انسانی، ادامه می‌یابد.»<sup>۸</sup>

پس، سیاست نیز چیزی نیست جز توجیه و مدیریت چنین زندگی‌ای.<sup>۹</sup> از همین منظر نیز «دین عبارت از یک رابطه روحانی شخصی میان انسان و خدا و دیگر حقایق فوق طبیعی [که بنا به گفتمان مسلط در این رویکرد، واقعیتی نداشته و جعلیات مخلوق ذهن بشر] است، بدون اینکه کم‌ترین نقشی در زندگانی دنیوی بشر داشته باشند.»<sup>۱۰</sup>

بدین ترتیب، دین به عنوان امری شخصی و خصوصی و بدون ارتباط با واقعیت‌های طبیعت و زندگی طبیعی انسانها شناخته می‌شود که بخش کوچکی از حوزه حیات آنها را دربر می‌گیرد و نه تنها صلاحیت مدیریت جامعه را ندارد بلکه حضور و دخالت آن در این عرصه نیز مضر تلقی می‌شود. اما از آنجا که افراد جامعه برای پر کردن برخی از خلأهای روانی خود با آن سر و کار پیدا می‌کنند، از این رو آداب و آیینها و نهادها و روابط خاصی را در جامعه پدید آورده و به خود اختصاص می‌دهد، ناگزیر می‌بایست به عنوان واقعیتی اجتماعی و غیرقابل انکار، مانند دیگر نهادهای اجتماعی تحت مدیریت سیاست قرار گرفته، مدیران سیاسی در تصمیم‌گیریهای خود آن را مدنظر قرار دهند.

بنابراین، طرح جدایی دین از سیاست مبتنی بر جهان‌بینی ویژه و تعریف ویژه انسان و زندگی در آن جهان‌بینی است. به بیان دیگر، اعتبار جدایی دین از سیاست، وابسته به اعتبار آن جهان‌بینی و تعاریف ناشی از آن است. حال اگر استدلال و برهان، پایه‌های آن جهان‌بینی و تعاریف را فروبریزد، یا دست کم بلرزاند، آن مدعا نیز به همان نسبت دستخوش تزلزل خواهد شد. نقد و نقض آن جهان‌بینی و تبیین نظری مفهوم خداوند در هستی‌شناسی دینی،



بویژه دین اسلام، و تبیین غایت هستی و رسالت انسان در این جهان و عینی بودن نظام و ارزشهای حاکم بر جهان، بحثی جداگانه می‌طلبد.<sup>۱۱</sup> اما به اختصار باید گفت که «جهان‌بینی توحیدی یعنی درک اینکه جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است و نظام هستی بر اساس خیر وجود و رحمت، و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنها استوار است. جهان‌بینی توحیدی یعنی جهان یک قطبی و تک محور است. جهان‌بینی توحیدی یعنی جهان ماهیت «از اویی» (انا لله) و «به سوی اویی» (انا الیه راجعون) دارد. موجودات جهان، با نظامی هماهنگ به یک «سو» و به طرف یک مرکز، تکامل می‌یابند. آفرینش هیچ موجودی عبث و بیهوده و بدون هدف نیست. جهان با یک سلسله نظامات قطعی که «سنن الهیه» نامیده می‌شوند، اداره می‌شود. انسان در میان موجودات از شرافت و کرامت مخصوص برخوردار است و وظیفه و رسالتی خاص دارد. مسئول تکمیل و تربیت خود و اصلاح جامعه خویش است. جهان، مدرسه انسان است... جهان به باطل و بازی و عبث آفریده نشده است. هدفهای حکیمانه در خلقت جهان و انسان در کار است.»<sup>۱۲</sup>

بدین ترتیب، برخلاف جهان‌بینی مادی، در این جهان‌بینی، انسان موجودی آرمان‌دار و هدفمند و مسئول است و نمی‌تواند نسبت به خود و جامعه خود بی‌اعتنا باشد. آنچه از آن به عنوان دین یا ایدئولوژی دینی تعبیر می‌شود و مشتمل بر آداب و آیینها و ارزشها و اهداف و روشها و بایدها و نبایدها و مسئولیتها و تکلیفهای افراد و جوامع است،<sup>۱۳</sup> ناشی از این نگاه و نگرش به جهان هستی و انسان است.<sup>۱۴</sup> از این رو، دین جز تبیین و تدوین این جهان‌بینی و تجلی آن در زندگی فردی و اجتماعی انسانها نیست. در این دیدگاه، دین بینشی است که بر همه کنشهای انسانی حاکمیت دارد.

در جهان‌بینی دینی چون اسلام، همه شئون حیات انسانی همبسته و هماهنگ‌اند. «در نتیجه، علم، جهان‌بینی، سیاست، اقتصاد، حقوق، اخلاق، فرهنگ... صنعت (تکنولوژی) و همه آنچه به نحوی در تنظیم و اصلاح [حیات انسانی] تأثیری داشته باشد، جزئی از دین اسلام است. این حقیقتی است که هر کس که اطلاعی از آن نداشته باشد قطعاً از خود دین اطلاعی ندارد. چه هر کس اطلاعی از این دین داشته باشد، آن را می‌داند.»<sup>۱۵</sup>

بدین گونه، روشن می‌شود که دین از مقوله معرفت و بینش است و به عنوان جهان‌بینی و زیربنا، مبنای همه ارزشها و روشها و کنشهاست. از آنجا که سیاست از مقوله روش و کنش است، اصولاً بدیل و قسیم دین قرار نمی‌گیرد و از این رو، قرارداد این دو به عنوان دو پدیده هم‌سنخ و مطالعه و بررسی آنها به عنوان دو نهاد اجتماعی سازگار یا ناسازگار با یکدیگر، فاقد هرگونه پایه و مبنای علمی است. پس یک فرد دیندار به همان اندازه که مقید

است اعمال و جهت‌گیریهای فرهنگی یا اقتصادی خود را بر مبنای دین خویش بنا نهد، خود را موظف می‌داند که اعمال سیاسی‌اش را نیز بر ارزشها و مبانی فکری خود، که همان مبانی دینی اوست، استوار سازد. برای جوامعی که چنین بینشی بر آنها حاکم است، چگونه ممکن است که حوزه‌عمل سیاسی را از دیگر حوزه‌های عملی استثنا کرد، آن را از شمول جهان‌بینی خود مستثنا و خارج سازند؟ به بیان دیگر، در حالی که دین از مقوله‌بیش است و سیاست از مقوله‌کنش، و منطقاً همه کنشها مولود و معلول بینشها هستند، با کدام منطق علمی می‌توان بینش دینی را از ورود و تأثیرگذاری در حوزه سیاست بازداشت؟ آیا از نظر علمی چنین استثنایی امکان‌پذیر است؟

همچنین، بسیاری از اندیشمندان و نظریه‌پردازان معاصر در دنیای غرب، این دیدگاه برخی از اندیشمندان سده‌های گذشته اروپا را، مبنی بر اینکه دین پدیده‌ای متعلق به جوامع ساده‌سنتی بوده و در جوامع مدرن جایگاهی ندارد، به طور بنیادی به چالش کشانده، معتقدند که دین مانند گذشته بخش مهمی از جامعه نوین نیز به شمار می‌آید، هر چند ممکن است صورتهای خاص آن تغییر کند.<sup>۱۶</sup>

بنا به گفته اریش فروم، «هیچ کس نیست که نسبت به دینی نیازمند نباشد.»<sup>۱۷</sup> بنابراین، تا انسان هست، دین هست و تا دین هست، همه حوزه‌های حیات انسانها، از جمله سیاست را تحت پوشش قرار می‌دهد. به بیان ملاصدرا: «سیاست هیچ راهی ندارد مگر اینکه در ظل شریعت قرار گیرد؛ زیرا اینها مانند روح و جسد در یک کالبد هستند. سیاست عاری از شریعت مانند جسدی است که روح در وی نباشد... نهایت و غایت سیاست، اطاعت از شریعت است و سیاست برای شریعت، مانند عبد در برابر مولای خود است که گاهی از وی اطاعت و گاهی معصیت و نافرمانی می‌کند. پس اگر سیاست از شریعت اطاعت کرد، ظاهر عالم، مطیع و متفاد باطن عالم می‌شود و محسوسات، زیر سایه و ظل معقولات قرار می‌گیرد و اجزاء به جانب کل حرکت می‌کنند.»<sup>۱۸</sup>

بنابراین، جدا ساختن سیاست از دین، فاقد مبنا و پایه منطقی و علمی است. البته اگر دینی رسالت خود را هدایت انسانها بداند و در عین حال، بخش مهمی از عرصه حیات انسانها، یعنی سیاست و حکومت را از حوزه رسالت خود بیرون بداند، افزون بر ایرادهای منطقی وارد بر آن، دست کم به همان اندازه محدودیت حوزه رسالت خود را پذیرفته به عدم جامعیت خود اذعان خواهد داشت. اما اگر دینی چون اسلام، حوزه رسالت خود را عام و تام بداند، هدایت انسانها در همه عرصه‌ها از جمله عرصه سیاست را ضروری بداند، و به تعبیری، «پیوند ذاتی بین اسلام به عنوان یک برنامه جامع برای تنظیم زندگی انسانی» و «سیاست به عنوان ابزار لازمی که در خدمت همه جانبه این برنامه باشد»<sup>۱۹</sup>، وجود داشته باشد، نه تنها

جدایی دین از سیاست، بلکه تلقی دین به عنوان امری شخصی و خصوصی و تفکیک امور و حوزه‌های زندگی به دینی و غیردینی، دینی و علمی، دینی و عرفی، دینی و مدنی و... را نیز فاقد بنیاد علمی و منطقی و امکان عملی می‌داند.<sup>۲۰</sup>

استدلالات و توجیحات مربوط به جدایی دین از سیاست بر این نکته تأکید می‌کرد که حتی اگر دین و سیاست منطقیاً از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر باشند و حضور دین در عرصه سیاست، از کارآمدی لازم نیز برخوردار باشد، با وجود این، همچنان بر سکولاریسم تأکید شده و اصرار می‌شود که «باید» این دو از هم جدا باشند. باید دید چرا چنین حکم ایدئولوژیکی داده می‌شود؟ شاید بتوان آغاز و انجام فرایند چنین تحکمی را در عوامل و مراحل زیر خلاصه نمود:

۱. انگیزه
۲. دستاوردها
۳. توجیحات

### انگیزه

دینی چون اسلام، کمال و تعالی انسان و جامعه را در محدود نماندن در غرایز و توجه به جهانی دیگر با چشم‌اندازی وسیع‌تر و نیل به کمال مطلق می‌داند. این مهم جز از طریق مهار نفس و تسلط بر آن میسر نمی‌گردد. تنها یکی از آثار و پیامدهای مهار نفس، عدم تجاوز به حقوق دیگران و سوءاستفاده نکردن از قدرت است. از سوی دیگر، حوزه سیاست و حکومت، میدان قدرت و بهره‌برداری از لذا قدرت‌مداری است. مهار شهوات و تربیت نفس برای گام نهادن در مسیر تعالی، کاری است بس دشوار و پرزحمت. انسانها در حالت عادی و طبیعی و در مرتبه اول، تحت سلطه شهوات و غرایزند و برای برون‌رفت از این وضعیت، نیاز به تربیت و تهذیب دارند. به همین علت، حتی در حالت ضعف و در کم‌ترین فرصت و امکانات، همواره در معرض فراموش کردن تعالی و پیروی از شهوات‌اند. چنین موجودی، اگر بر کرسی قدرت تکیه بزند و امکانات گسترده مملکت را در اختیار خواسته‌های نفسانی خود ببیند، به دشواری از چنگ آن‌رهایی خواهد یافت. از این روست که قدرت، ذاتاً، انحصارطلب است و هر چیزی که بخواهد برای آن محدودیت قایل شود مزاحم تلقی شده، نابود یا سرکوب می‌شود. مزاحمها اگر افراد و احزاب و اقشار و قبایل، یا حتی اگر از نزدیک‌ترین دوستان و خویشاوندان هم باشند، قلع و قمع آنها دشوار نخواهد بود. سرانجام، یا قدرتمندان حاکم پیروز شده به راه خود ادامه می‌دهند، یا شکست می‌خورند و قدرتمندان جدید منش و روش آنها را پی می‌گیرند.

به هر حال، راه تلذذ و بهره‌برداری از قدرت همچنان ادامه می‌یابد. اما اگر آیینی ریشه در فطرت انسانها داشته، مهار نفس، تحدید قدرت، اجرای حق و عدالت و تعالی را شعار خود قرار دهد، مزاحمت او برای قدرتمداران، دائمی بوده به یک نسل و گروه و مقطع تاریخی خاص محدود نمی‌شود. از این منظر، دین به معنای دقیق و کامل خود، برای قدرتمداران همه عصرها و همه نسلها همچنان به عنوان یک مزاحم تلقی می‌شود. به نظر می‌رسد، همین امر، علت بنیادین طرح مسئله جدایی دین از سیاست باشد که همواره در طول تاریخ از سوی قدرتمداران و نظریه‌پردازان وابسته به آنها تبیین و ترویج شده است. در چند سده اخیر نیز که قدرت و قدرتمداری از محدوده حکومت‌های منفرد و غیرمنسجم فراتر رفته، با حربه صنعت و سرمایه، ردای علم بر تن کرده درصدد گسترش حوزه قدرتمداری و سلطه و استعمار در عرصه جهانی برآمده، برای در هم شکستن موانع فرهنگی و مقاومت کشورهای که قصد استعمار آنها را داشته و دارند، به توجیه و ترویج و تحمیل سکولاریسم پرداخته است. ماهیت فلسفی - تاریخی - اجتماعی سکولاریسم دیروز و امروز، تفاوتی با یکدیگر ندارد؛ هر دو می‌خواهند در عرصه قدرت مزاحمی نداشته باشند؛ مگر اینکه توجیه‌گران امروز، خوش‌باورانه، دیروزیان را مرتجع و وابسته به مستبدان و دیکتاتورها تصور می‌کنند و خود را فرزندان مترقی و روشنفکر دنیای مدرن می‌دانند.

## دستاویزها

اگرچه از انحصارطلبی و تمامت‌خواهی قدرت و قدرتمداران به عنوان عامل بنیادین طرح سکولاریسم سخن به میان آمد، اما این بدان معنا نیست که مورد یادشده یگانه عامل و علت منحصر به فرد است. البته علل و عوامل دیگری برای این موضوع وجود دارد که در مراتب بعد نیز اهمیت دارد. نظام حقوقی ادیان و شرایع و عملکرد رهبران دینی از این جمله‌اند. از آنجا که سکولاریسم، صرف‌نظر از پیشینه تاریخی آن، به عنوان یکی از شاخصه‌های مهم تمدن اومانیستی غرب مطرح است و از سوی نظریه‌پردازان و توزیع‌کنندگان آن ترویج و تبلیغ می‌گردد، برخی از اندیشه‌گران دیگر مناطق جهان که آن تمدن را محور و مبنای تاریخ تلقی می‌کنند، تحولات همه جهان، از جمله کشورهای خود را بر آن مبنا تحلیل می‌کنند و از آن زوایه می‌نگرند. از این رو، رابطه دین و سیاست در آن دیار را مبنا قرار داده با استناد به عملکرد روحانیون مسیحی در قرون وسطی و ماهیت دین مسیحیت از نظر میزان جامعیت یا کاستی شریعت آن برای پوشش دادن جوانب گوناگون زندگی فردی و اجتماعی، حکم عام و مطلق جدایی دین از سیاست را صادر کرده، مانند دیگر وجوه مدرنیسم غربی، بدون توجه به ماهیت

و سرشت دیگر ادیان و جوامع و مقتضیات ساختاری آنها، بر اجرای آن در کشورهای مختلف تأکید دارند. البته در این باره، افزون بر حوادث قرون وسطای غرب، برای اثبات مدعا به برخی از رخداد‌های دوره خلفای بنی عباس نیز اشاره می‌شود.

### توجیحات

برای تحقق آن انگیزه و با استناد به دستاویزهای یادشده است که همه استدلال‌های پیش گفته، رخ می‌نمایند. تقابل معنویت و مادیت، تقابل دین و عرف، تقابل دین و عقل، شخصی و خصوصی دانستن دین، عرفی و مدنی معرفی کردن سیاست، تفکیک امور زندگی به دینی و غیردینی، طرح آسیبها و خطرات ناشی از حضور و حاکمیت دین از قبیل خدشه‌دار شدن قداست دین، جزمیت و عصبیت سیاسی ناشی از اعتقاد به قداست احکام دینی و تزییع حقوق دیگر اقشار و گروه‌هایی که پیرو دین حاکم نیستند و... از جمله این استدلالات توجیهی هستند.

پاسخ مناسب به شبهات یادشده نیازمند شرح مبسوطی از مباحث فلسفی، کلامی، سیاسی، جامعه‌شناختی و تاریخی در این باره است. اما از آنجا که این نوشته صبغه نظری دارد، با طرح چند پرسش کوتاه، ذهن خواننده را به کاستیهای مدعیات یادشده توجه می‌دهیم. آیا مفاهیم دین مسیح، عملکرد روحانیون مسیحی و تجربه قرون وسطای اروپا - به فرض صحت همه ادعاها و تحلیل‌های مطرح شده در این باره - قابل تسری به همه ادیان و جوامع دیگر است؟ آیا همه جنایتهایی که در طول تاریخ بشر در صحنه سیاست رخ داده‌اند و انسانهای بی‌شماری را قربانی کرده‌اند، جز در چهارچوب سیاستها و در قالب حکومتها و به وسیله حاکمان سیاسی صورت گرفته‌اند؟ آیا در فرایند آسیب‌شناسی این همه فجایع، بشریت به آنارشیسم روی آورده در صدد برآمد سیاست و حکومت را از عرصه حیات اجتماعی انسانها خارج سازد، یا اینکه همواره کوشیده و می‌کوشد تا به اصلاح حکومتها و نظامهای سیاسی پرداخته، راهکارهای مناسب‌تری برای مهار انحرافات و خودسریهای حاکمان بیابد؟ حال اگر دینی در قالب یک مکتب رخ نماید و نظام حقوقی آن، همه عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی انسان، اعم از فرهنگ و اقتصاد و سیاست و عرف و حقوق شهروندان هم‌کیش و ناهم‌کیش و... را دربر بگیرد و آن دین، تجربه تاریخی موفق و خوش‌نامی در تأسیس حکومت و تمدن‌سازی هم داشته باشد، چه جایی برای طرح مباحثی چون تفکیک امور زندگی به دینی و غیردینی، شخصی و خصوصی بودن دین، تقابل دین با عقل و علم و عرف و مادیت و مدنیت و... باقی می‌ماند؟ در چنین آیینی با چه برهان علمی می‌توان سیاست را از دین جدا ساخت و یا دین را از حضور در عرصه

سیاست بازداشت؟

از منظر فلسفه، ذاتی یک چیز، از آن جدایی ناپذیر است. بر این پایه، پیروان مکتبی که هستی را مخلوق هدفمند خالق حکیم می‌دانند و بر اساس مبانی جهان‌نگریشان، تنها رسالت زندگی خویش را تنظیم و ساماندهی همه اعمال و امور فردی و اجتماعی خود در راستای هدف حاکم بر هستی دانسته، بر آن‌اند که سرانجام در پیشگاه خالق حکیم، باید پاسخ‌گوی کارنامه خود در این باره باشند، با کدامین برهان علمی می‌توانند حوزه عمل سیاسی را که از قضا تأثیر شایانی بر سالم یا ناسالم‌سازی دیگر حوزه‌های زندگی دارد، از برنامه زندگی خود خارج سازند؟ در این جهان‌بینی، نه تنها قابل توجیه نیست، که بسیار تناقض‌آمیز و شگفت‌آور است که گفته شود خداوند حکیمی که انسان را در انجام دادن ریزترین اعمال زندگی‌اش مسئول دانسته مورد بازخواست قرار می‌دهد، حوزه گسترده و تأثیرگذار سیاست را به حال خود رها ساخته در این حوزه هیچ هدفی ندارد و هیچ مسئولیتی را متوجه انسانها نمی‌داند و آنان را به حال خود وانهاده تا در این حوزه، بدون توجه به اهداف موردنظر او در نظام هستی و پیام پیامبرانش، هر چه خود مایل‌اند، انجام دهند!

۱۹۱ اشرف دین بر سیاست و آمیختگی این دو، ادعایی ایدئولوژیک نیست که تنها از ناحیه فقها یا فلاسفه و اندیشمندان سیاسی مسلمان مطرح شده باشد؛ بلکه غیرمسلمانانی که در این باره مطالعه کرده‌اند نیز، با توجه به ماهیت و ساختار مبانی نظری و احکام عملی اسلام، آن را به عنوان امری بدیهی دریافته‌اند. برای نمونه، «همیلتون گیب» می‌گوید: «دین و دولت در اسلام قرین یکدیگر و تجزیه‌ناپذیرند.»<sup>۲۲</sup> خانم «لمتن» نیز می‌گوید: «اسلام با ویژگی آمیختگی دین و دولت شناخته شده است.»<sup>۲۳</sup>

همچنین، «برنارد لويس»، با توجه به تعریف برخی از اندیشمندان غربی از سیاست و حکومت با عنوان «شر لازم»، می‌نویسد: «برای مسلمانان آمریت سیاسی نه تنها شرّ بشری به شمار نمی‌رفت، بلکه حتی شرّ کم یا شرّ ضروری محسوب نمی‌شد، بلکه موهبتی الهی بود. نظام سیاسی و قدرت حاکم بر آن را ذات خداوندی تجویز نموده است تا آیین او تعالی یابد و قانون الهی گسترش یافته، فراگیر شود.»<sup>۲۴</sup> در سالهای اخیر، اظهارات خانم «مادلین آلبرایت»، وزیر امور خارجه پیشین ایالات متحده امریکا، به عنوان سیاستمدار غربی و مجری سیاستهای یکی از بزرگ‌ترین و مدرن‌ترین دولتهای امروزی، نیز جالب توجه است. وی به مناسبت چاپ کتاب جدیدش با عنوان قادر متعال؛ باز نمود آن در امریکا، خدا و امور جاری جهان، در گفت و گویی با هفته‌نامه تایم اذعان کرد که اصولاً نباید میان دین و سیاست خارجی تفکیک قابل شد. او در پاسخ به این سؤال که آیا هدفش از نگارش کتاب فوق، تشریح این

موضوع بود که میان دین و سیاست نمی توان تفکیک قایل شد؟ گفت: «یکی از اهدافم همین مطلب بود. چون در گذشته، با اجرای یک دیپلماسی عملگرایانه، همواره سعی داشته‌ایم خداوند و مذهب را از سیاست خارجی کشور جدا سازیم، برای من که در آن مقطع زمانی وزیر امور خارجه بودم، کاملاً واضح بود که دین در سیر تحولات جهان نقش بیش از پیش تعیین کننده‌ای دارد. وقتی امروز به مقولاتی می‌پردازیم که، به طور مثال، به جوامع مسلمان مربوط می‌شود، می‌بینیم که به هیچ عنوان ماهیت اسلام را درک نکرده‌ایم. فقط تصاویری از آن را در ذهن داریم، تصاویری که با ملاک و معیار خشونت درآمیخته شده‌اند. ما فاقد بصیرت حقیقی درباره اسلام هستیم.»

او در همین مصاحبه اظهار داشت: «رؤسای جمهور امریکا، روی هم رفته، به گونه‌ای به خداوند توسل می‌جسته‌اند. اگر به تاریخ امریکا از منظر سابقه دین در آن بنگریم، همان انگاره‌هایی را مشاهده خواهید کرد که اهمیت ایفای نقش مذهب (در سیاست) را نمایان می‌کنند.»

بنابر آنچه گفته شد، گزاره دین از سیاست جداست، فاقد بنیان علمی و منطقی است. اما در آغاز این نوشته، توجیحات و تأکیدات عبدالبهاء مبنی بر جدایی دین از سیاست نشان داد که ایشان با همین دستاویز، حضور علمای دینی در سیاست را محکوم کرده برای اثبات مدعای خود به سقوط سلسله صفویه و شکست ایران از روسیه در زمان فتحعلی شاه استناد می‌نمود. البته صرف نظر از بنیان نظری سست، واقعیت‌های عینی تاریخ، مدعیات وی را نقض می‌کنند. سلسله صفویه نزدیک به ۲۴۰ سال بر ایران حکومت کرد و در این دوره طولانی، فراز و نشیبها و افت و خیزهای فراوانی را به خود دید. ظهور و سقوط سلسله‌های حکومتی معلول علل و عوامل فراوانی است. اما به رغم افت و خیزها و عملکردهای گوناگون شاهان آن سلسله، محققان تاریخ ایران در این باره هم‌رأی‌اند که صفویان با تکیه بر تشیع (پیوند دین و سیاست) توانستند ایرانی مستقل و نیرومند و پهناور را بار دیگر در جغرافیای سیاسی جهان تشکیل بدهند.

استمرار حیات سیاسی - تاریخی - تمدنی ایران و موجودیت ایران امروز، مرهون سلسله صفویه است و در سراسر فرایند تمدن‌سازی و حفظ کیان ایران در این دوره، تشیع و علمای شیعه نقشی بی‌بدیل ایفا کردند.

همچنین درباره جنگهای ایران و روس در عصر فتحعلی شاه قاجار سخن فراوان است. در آن جنگها، علما مشوق جنگ نبودند. بویژه در جنگ دوم، پس از بهانه‌جوییهای روسیه، از جمله اذیت و تجاوز به مسلمانان مناطق قفقاز و استغاثه آن مردم از شاه و دولت ایران، حکومت برای مقابله با دشمن از علما یاری طلبید و آنان نیز برای حفظ کیان اسلام و ایران از دولت و ملت مظلوم ایران حمایت کردند.<sup>۲۵</sup> شکست یا پیروزی یک کشور در جنگ، خواه

متجاوز باشد، خواه مظلوم، به علل و عوامل گوناگونی از جمله بنیه اقتصادی، بنیه دفاعی، سازمان نظامی، توانمندی در فنون و تدابیر رزم و... بستگی دارد. دولت ایران در جریان جنگ با روسیه، اگر چه مظلوم بود اما در همه زمینه‌ها نسبت به رقیب روسی خود ضعیف‌تر بود. روشن است که ضعف نمی‌بایست توجیه‌گر بی‌پناهی و بی‌دفاعی کشور بشود. علما نیز بخشی از همین ملت با شرایط یادشده بودند. آیا آنان در آن شرایط می‌بایست ضعف اقتصادی - نظامی دولت را بهانه می‌کردند و دست روی دست می‌گذاشتند تا دشمن نیرومند، تجاوزات خود را گسترش دهد یا اینکه با حمایت خود از دولت و مردم، در حد امکان از گسترش تجاوز می‌کاستند؟ نتیجه منطقی سخن عبدالبهاء، انتخاب گزینه نخست است!

وی تأکید داشت که «باید اوامر حکومت را خاضع و خاشع، و پایه سریر سلطنت را منقاد و طائع باشند، یعنی در اطاعت و عبودیت شهریان، رعیت صادق و بنده موافق باشند.»<sup>۲۶</sup> نتیجه منطقی این دیدگاه و اظهارات عبدالبهاء این است که آیت‌الله ملاعلی کنی می‌بایست تسلیم و مطیع ناصرالدین شاه می‌گشت و به مبارزه با قرارداد رویتر نمی‌پرداخت تا بر طبق آن قرارداد، بنا به اذعان خود اروپاییها، کشور ایران به رویتر و بریتانیا بخشیده می‌شد، همچنین باید میرزای شیرازی با شرکت رژی مبارزه نمی‌کرد تا انگلستان بر ایران مسلط‌تر می‌گشت و مهم‌تر از آنها، باید علما نهضت مشروطیت را رقم نمی‌زدند تا مردم همچنان در اطاعت و عبودیت شهریان، رعیت صادق و بنده موافق می‌ماندند و در نتیجه، شهریان هم در غیاب مردم، در چنگال استعمار اسیر بوده و در اعطای امتیازات و بخشش سرمایه و شرف و استقلال کشور به استعمارگران ناگزیر باشند!

اما روشن است که مهم‌ترین مانع استعمارگران برای سلطه و استثمار کشورهای اسلامی، فرهنگ ستم‌ستیز و عدالت‌محور اسلام و علمای شجاع آگاه به زمان بوده است. عبدالبهاء در شرایطی از سکولاریسم و جدایی دین از سیاست دم زده حضور علما در صحنه سیاست را ملامت می‌کند، که نبرد استعمار با کشورهای اسلامی همچنان در جریان بود و تنها تکیه‌گاه کشور و ملت ایران در این رویارویی، اسلام و علمای اسلام بودند. این حوادث، تنها چند فراز برجسته از این رویارویی عمیق و گسترده و مستمر بود. بنابراین، در چنین شرایطی اگر کسی از سکولاریسم و عدم مداخله علما در سیاست دم بزند، یا از فرط نادانی از آنچه در ایران و جهان می‌گذشت غافل بوده، یا هم آگاهانه و همسو با استعمار در پی خلع ید ملت ایران از مؤثرترین و کارآمدترین سلاح و تکیه‌گاهش بود. آیا شق دیگری به نظر می‌رسد؟ افزون بر بی‌بنیادی علمی و ناسازگاری شعار عدم مداخله در سیاست با واقعیات تاریخ و همسویی آن با اهداف استعمار، بهائیان که شاید بهتر از دیگران به ماهیت سیاسی خود



واقف باشند و بدانند که آنان برای همیشه نمی‌توانند ماهیت خود را به عنوان یک حزب سیاسی در زیر نقاب دروغین مدعیات شبه‌مذهبی پوشیده نگه دارند، گاهی ناگزیر می‌شوند که به بحرانهایی که تأکید آنها بر عدم مداخله در سیاست برای پیروانشان ایجاد می‌کند، اذعان کنند. در این باره در نشریه شماره ۷ (عالی) آمده است: «شرایطی را تصور کنید که در آن اکثر شهروندان یک کشور بهایی باشند. در این صورت اداره امور سیاسی این کشور به دست چه کسانی خواهد بود؟ مسلماً خود بهاییان. یک فرد بهایی می‌تواند شهردار، عضو پارلمان یا رئیس‌جمهور باشد. لذا دیانت بهایی تفکیک سکولاریستی دین از سیاست را نمی‌پذیرد. اگر قایل به جدایی دین از سیاست باشیم، عبارت «حکومت جهانی بهایی» که حضرت ولی امرالله مکرراً در تویقعات خود مرقوم کرده‌اند، عبارتی متناقض نما (paradoxical) خواهد شد.»<sup>۲۷</sup>

از مقایسه این سخنان با سخنان عبدالبهاء که در آغاز مقاله نقل شد، حقایق بیشتری روشن خواهد شد. این مقایسه به روشنی نیت ناپاک عبدالبهاء از طرح مسئله جدایی دین از سیاست و همسویی او با دشمنان استعمارگر ایران را به نمایش می‌گذارد. همچنین روشن می‌سازد که آنان فقط می‌خواهند اسلام و علمای اسلامی از حضور در صحنه اجتماع - به رغم آثار زیانبار و ویرانگر عدم حضور آنان برای جوامع اسلامی از جمله ایران - حذف شوند چه اگر نوبت به خودشان برسد، حضورشان در صحنه سیاست واجب می‌گردد!

۱۹۴

سخنان عبدالبهاء، به مثابه تبیین تئوریک سکولاریسم از منظر فرقه بهایی بوده، با توجه به جایگاه او در آن فرقه، می‌بایست پایه اعتقاد و مبنای عمل پیروان قرار بگیرند. در راستا و تکمیل سخنان یادشده، بخشهایی از اظهارات «شوقی افندی» که پس از عبدالبهاء زمام رهبری این فرقه را به دست گرفت، نیز مناسب به نظر می‌رسد. او در نامه‌ای در ۱۷ دسامبر ۱۹۳۵ خطاب به یکی از پیروان فرقه می‌نویسد: «هیچ بهایی مؤمنی نباید تحت هیچ‌گونه شرایطی خود را نسبت به برنامه‌های سیاسی و یا سیاستهای هر حزب سیاسی متعهد سازد، زیرا وابستگی به چنین حزبی ضرورتاً متضمن انکار بعضی از اصول و تعالیم امر مبارک و یا به منزله پذیرش ناقص بعضی از حقایق اساسیه آن می‌باشد. بنابراین احباء باید خود را از فعالیت‌های حزبی و سیاسی برکنار نگاه دارند و نیز آنچه آنان باید به طور اصولی تحت همه شرایط از آن اجتناب کنند، تحزب‌گرایی و طرفداری سیاسی در تمام اشکال آن است.»<sup>۲۸</sup>

همو در نامه دیگری به یکی دیگر از پیروان در ۲ مارس ۱۹۳۴ در تأکید بر این دیدگاه می‌نویسد: «اصل عدم مداخله در امور سیاسیه، نباید چنین تعبیر شود که فقط باید از سیاستهای فاسد و سیاستهای فرقه‌ای و حزبی اجتناب شود، بلکه از هر سخنی درباره هر یک از سیستمهای حاکم سیاسی مرتبط با هر یک از دولتها باید دوری جست. نه فقط ما باید از جانبداری از احزاب،

بهاییت و سیاست عدم مداخله در سیاست

گروهها و سیستمهای حاکم پرهیز کنیم، بلکه باید خود را از متعهد ساختن به هرگونه اظهاراتی که ممکن است به عنوان طرفداری و یا مخالفت با هر یک از فلسفه ها و یا تشکیلات سیاسی موجود تلقی شود، امتناع نماییم. موضع اهل بهاء باید دوری و کناره‌گیری تام باشد.<sup>۲۹</sup>

درباره این احکام محکم و مؤکد رهبران بهاییت مبنی بر پرهیز بهاییان از مداخله در سیاست که حتی باید از تفوه و لب به سخن گشودن در این باره اجتناب کنند، سخن فراوان است. مهم‌ترین پرسش در این باره از میزان باور و پای‌بندی عملی مفتیان یادشده و پیروان آنها به رویکرد و احکام خودشان است. تحلیل پیوندی که تکوین و شکل‌گیری اولیه این فرقه با کانونهای سیاست در داخل و خارج از کشور داشت، سخن مستقلى را می‌طلبد. اما دست کم، عملکرد افرادی که سخنانشان را نقل کردیم، آکنده از سیاست، آن هم در منفی‌ترین وجه آن است. مسافرت عباس افندی (عبدالبهاء) به اروپا و امریکا در سالهای ۱۹۱۳ - ۱۹۱۱ میلادی، برنامه‌ریزیها و نوع دید و بازدیدهای آن مسافرت، نمونه آشکار یک عملکرد سیاسی است.<sup>۳۰</sup> در شرایطی که صهیونیسم به عنوان یکی از ارتجاعی‌ترین و در عین حال، سیاسی‌ترین پدیده‌های قرون جدید، با پشتیبانی کانونهای سیاست و قدرت امپریالیستی جهان، رخ می‌نماید و سرنوشت میلیونها انسان بی‌گناه را تباه می‌سازد، حضور در فلسطین و همکاری و هم‌دلی با این پدیده، از مظاهر بارز عملکرد سیاسی است. در شرایطی که در سراسر جهان میلیونها انسان از شدت فقر و گرسنگی ناشی از عملکرد امپریالیسم و استعمار، جان خود را از دست می‌دادند، و در پایان جنگ جهانی اول، مردم ایران که کشورشان به علت اشغال آن از سوی طرفین جنگ، از قحطی و گرسنگی و بیماری رنج برده، گروه گروه جان می‌باختند، صرفه‌جویی رهبر بهاییان در مصرف گندم و آذوقه بهاییان کشاورز و جمع‌آوری و ارسال آن در سال ۱۹۱۸ میلادی، به قیمت عادلانه! برای ارتش انگلستان که در آن ایام کانون سیاست و استعمار در جهان و تجاوز به ایران به شمار می‌رفت،<sup>۳۱</sup> جوشش عاطفه بشری عباس افندی بود، یا تجلی هم‌دلی و پیوند سیاسی میان این فرقه با بزرگ‌ترین قدرت استعماری جهان؟ این پیوند و همکاری به این امور محدود نمانده از مزدوری و جاسوسی نیز سر بر می‌آورد. «اسماعیل رابین» در این باره می‌نویسد: «نه تنها سران بهاییت در گذشته و هیئتهای محافل بهایی کنونی متفقاً دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تأیید و همراهی کرده و می‌کنند؛ بلکه در بسیاری از نقاط جهان، به خصوص در کشورهای اسلامی و عرب، اکثراً از بهاییان متمایل به جهودان و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از کشورها، به خصوص کشورهای عربی، شنیده و دیده شده که بهاییان داخل در تشکیلات جاسوسی موساد شده و همه‌جا به نفع اسرائیلیان به خبرچینی و جاسوسی و نوکری مشغول‌اند.»<sup>۳۲</sup>

تحولات سیاسی تاریخ معاصر ایران نیز سند دقیق و غیرقابل انکاری برای ارزیابی ادعای

رهبران بهائیت مبنی بر عدم پیوند آنها با قدرتهای استعماری و عدم مداخله در امور سیاست است. «یحیی دولت‌آبادی» که خود یک بابی ازلی و از فعالان عرصه مشروطیت است، ضمن تحلیل ویژه خود از رقابت روس و انگلیس برای تأثیرگذاری در عرصه سیاست ایران، به حضور بهائیان در مناصب سیاسی و پیوند آنها با سیاستهای بیگانه اذعان کرده و می‌نویسد: «انگلیسیان حالا که می‌خواهند سیاست از دست رفته خود را در داخله مملکت دوباره به دست بیاورند، یکی از وسایل آن گرفتن حربه‌های سیاسی است که در دست رقیب زورمند خویش مشاهده می‌نمایند و این حربه، یعنی به کار انداختن طایفه بهایی، که در اغلب دوایر دولتی مصدر کار هستند، از حربه‌های مؤثری است که انگلیسیان ناچارند آن را در دست دشمن نگذارند و بلکه اگر بتوانند به دست خود گرفته از آن استفاده نمایند.»<sup>۳۳</sup>

نهضت مشروطیت یکی از فرازهای درخشان تاریخ ایران است که در آن برای نخستین بار در تاریخ چند هزار ساله کشور، نظام شاهنشاهی مشروط گردید. این تحول بنیادین و لوازم آن اگر به درستی تحقق می‌یافت، بدون تردید، فرایند پیشرفت و رشد ایران، از سرعت چشم‌گیری برخوردار شده، چندین دهه به تأخیر نمی‌افتاد. درباره نقش علمای شیعه در رهبری و پیشبرد آن نهضت، «ادوارد براون»، که خود نیز با بهائیان هم‌دلیهایی داشت، اذعان دارد که «بی‌حمایت روحانیت، مردم نمی‌توانستند امتیاز انحصار تنباکو را در هم بشکنند و نه می‌توانستند شاه را به اعطای مشروطیت وادارند.»<sup>۳۴</sup> همو در جای دیگری از کتابش در این باره می‌نویسد: «تنها به یادآوریم که در تاریخ بحرانی این ملت، مذهب تمامی اعتبار، قدرت و دانش خود را در اختیار آزادی و پیشرفت قرار داد و بازسازی ایران در مسیر آزادی مشروطه را میسر نمود.»<sup>۳۵</sup>

مطالعه و بررسی منصفانه رخدادهای پس از پیروزی نهضت، از حضور افراد بهایی در انجمنها و احزاب سیاسی این دوره و نقش مستقیم و غیرمستقیم آنها در بحران‌آفرینیها و ترورها و کارشکنیها و اقدامات واگرایانه و تنش‌زایی حکایت دارد که به شکست و ناکامیابی مشروطیت در آن مقطع انجامیدند.<sup>۳۶</sup> عملکرد آنها کار را به جایی رساند که «آیت‌الله مازندرانی»، یکی از رهبران سه‌گانه نهضت، ضمن نامه‌ای در پاسخ به سئوالهای یکی از مشروطه‌خواهان آذربایجان درباره مسائل نهضت، چنین نوشت: «... چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه به ما دو نفر یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی دام‌ظله و حقیر منحصر دانستند و از انجمن سری تهران بعضی مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم، لهذا انجمن سری مذکور که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیت لعنهم‌الله تعالی هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند... از انجمن سری مذکور به شعبه‌ای که در نجف اشرف و غیره دارند، رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود، نافع، و از این به بعد مضر است؛ باید در سلب این نفوذ بکوشند...»

حالا که مطلب بالا گرفت، مکاتیبی به غیر اسباب عادی به دست آمده که بر جانمان هم خائف، و چه ابتلاها داریم.<sup>۳۷</sup> اکنون با عنایت به مطالب پیش گفته، آیا وجهی برای ادعای عدم مداخله در سیاست و، بالاتر از آن، عدم تفوّه به سیاست باقی می ماند؟ و مهم تر از آن، چنین مداخله‌ای در مسائل سیاسی مقطع مشروطیت، همسو و هم‌راستا با منافع ملی و نیازهای حیاتی جامعه ایرانی در مقطع یادشده بود یا منافع و مطامع سیاستهای بیگانه که نفع خود را در تعمیق سلطه خویش بر کشور از طریق تشدید بحرانها و طرد و حذف رجال و جریانهای تأثیرگذار و اصیل جامعه می دانستند؟

حضور افراد فرقه یادشده در صحنه سیاست ایران و نقش آنها در همکاری با نیروهای بیگانه برای متلاشی ساختن نهضت جنگل<sup>۳۸</sup> و حضور آنان در رخدادهای مختلف و مناصب اجرایی در دوره حکومت «رضاشاه» و «محمد رضا شاه» که جلوه‌ای از آن در نام افرادی چون «احسان‌الله خان دوستدار»، «اسدالله خان ابوالفتح زاده»، «ابراهیم خان منشی زاده»، «میرزا رضاخان افشار»، «عبدالحسین نعیمی»، «علی محمد خان موقرالذوله»، «امیرعباس هویدا»، «حبیب ثابت»، «هژبر یزدانی»، «عبدالکریم ایادی»، «هوشنگ انصاری»، «غلامرضا ازهاری» و ... نمایان می شود، سندهای گویای حضور و مداخله بهائیان در امور سیاسی دهه‌های پس از مشروطیت تا سقوط سلسله پهلوی هستند.<sup>۳۹</sup>

بدین ترتیب روشن شد که اصولاً ادعای جدایی دین از سیاست و به تبع آن اجتناب علمای دینی از مداخله در امور سیاسی، فاقد مبنا و پایه علمی است و به همین دلیل، ادعای رهبران بهایی در این باره افزون بر فقدان وجاهت منطقی و علمی، از یک سو در تضاد با منافع ملی و مصالح عمومی کشور و جامعه ایران بوده است و از سوی دیگر، در تناقض آشکار با عملکرد خود و پیروانشان می باشد. حضور بهائیان در صحنه سیاست ایران و تأثیر ویرانگر آن، واقعیت عینی تاریخ و جامعه ایران است. بدین ترتیب، منطقیاً یا می بایست به انکار واقعیت عینی پرداخت یا در اصالت فتاوی صادره از رهبران بهاییت و صداقت مفتیان تردید کرد. به عبارت دیگر، اگرچه از منظر ادیان آسمانی، بهاییت فاقد هرگونه اعتبار و مشروعیت مذهبی است و اصولاً عنوان مذهب را بر آن اطلاق نمی کنند، عملکرد خود آنان بیش از هر چیز دیگری ماهیتشان را روشن ساخته و ثابت می کند که آنان چیزی بیش از حزبی سیاسی و با جهت گیریهای همسو با کانونهای قدرت‌های استعماری نیستند.<sup>۴۰</sup>

پانوشتها

- ۱- عبدالبهاء، رساله سیاسیه، صص ۱۱ - ۶.
- ۲- همان. صص ۲۱ - ۲۰.
- ۳- همان. صص ۲۵ - ۲۱.
- ۴- ترکمان، محمد، مدرس در پنج دوره تقنینیه مجلس شورای ملی، ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۳۰.
- ۵- همان. ص ۲۳۲.
- ۶- فراستخواه، مقصود، سرآغاز نواندیشی معاصر - دینی و غیردینی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳، صص ۲۲۷ - ۲۱۷.
- ۷- باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، صص ۴، ۵، ۴۸۸.
- ۸- ویلم، ژان پل، جامعه‌شناسی ادیان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، نقد و بررسی استاد محمدتقی جعفری، تهران، تبیان، ۱۳۷۷، ص ۱۹۶.
- ۹- همان، ص ۱۹۶.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: والتر ترنس استیس، دین و نگرش نوین، ترجمه احمدرضا خلیلی، تهران، حکمت، ۱۳۷۷.
- ۱۲- مطهری، مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی؛ جهان‌بینی توحیدی، قم، صدرا، ۱۳۵۷، صص ۲۵ - ۲۱.
- ۱۳- همو، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی؛ انسان و ایمان، قم، صدرا، ۱۳۵۷، ص ۶۹.
- ۱۴- جهان‌بینی توحیدی، ص ۸.
- ۱۵- جامعه‌شناسی ادیان، ص ۱۹۹.
- ۱۶- همیلتون، ملکلم، جامعه‌شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، تبیان، ۱۳۷۷، فصل ۱۵.
- ۱۷- انسان و ایمان، ص ۴۵.
- ۱۸- صدرالمناهلین شیرازی، شواهدالربوبیه، به نقل از: شمس‌الله مریجی، سکولاریسم و عوامل شکل‌گیری آن در ایران، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲، ص ۱۱۳.
- ۱۹- عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۱۶.
- ۲۰- همان. صص ۱۸ - ۱۶.
- ۲۱- برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک:  
- نلسون فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۵۸.  
- متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.  
- هونکه، زیگرید، فرهنگ اسلام در اروپا، ترجمه مرتضی رهبانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.  
- لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، علمی، ۱۳۳۴.  
- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، ۵ جلد در یک مجلد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- ۲۲- گیب، همیلتون، اسلام - بررسی تاریخی، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۷.
- ۲۳- لمتون، ان. ک. س، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه محمد مهدی فقیهی و عباس صالحی، تهران، عروج، ۱۳۷۴، ص ۲۲.
- ۲۴- لويس، برنارد، زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلامرضا بهروز لک، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۶۵.
- ۲۵- الگار، حامد، دین و دولت در ایران - نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سزای، تهران، توس، ۱۳۵۶، صص ۱۱۵ - ۱۱۴.
- ۲۶- رساله سیاسیه، صص ۱۱ - ۱۰.
- ۲۷- کنعانی، کاوه، «سکولاریزاسیون، سکولاریزم و امر بهایی»، ص ۱۱۹.

بهاییت و سیاست عدم مداخله در سیاست

- ۲۸- انوار هدایت، ص ۵۵۵
- ۲۹- همان، ص ۵۶۵
- ۳۰- شهبازی، عبدالله، نظریه توطئه - صعود سلطنت پهلوی و تاریخ‌نگاری جدید در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۷۴ - ۶۹
- ۳۱- رد اتهام وابستگی سیاسی بهاییان به اسرائیل و صهیونیسم، شهرالنور ۱۳۷، خرداد ۱۳۵۹، ص ۴
- ۳۲- راین، اسماعیل، انشعاب در بهاییت، پس از مرگ شوقی ربانی، تهران، مؤسسه تحقیقی رایین، ۱۳۵۷، ص ۱۷۱
- ۳۳- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، تهران، فردوسی، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۳۱۶ - ۳۱۵
- ۳۴- براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه مهری قزوینی، ویراستار سیروس سعدوندیان، تهران، کویر، ۱۳۷۶، ص ۱۵۰
- ۳۵- همان، ص ۱۶۳
- ۳۶- شهبازی، عبدالله، «جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران»، فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران، س هفتم، شم ۲۷، پاییز ۱۳۸۲
- ۳۷- روزنامه حبل‌المتین، س ۱۸، شم ۱۵، رمضان ۱۳۲۸، صص ۲۱ - ۲۰، به نقل از سیدمصطفی تقوی، فراز و فرود مشروطه، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴، صص ۳۶۷ - ۳۶۶
- ۳۸- «جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران»، ص ۴۶
- ۳۹- همان، صص ۵۰، ۴۸، ۱۸، ۱۲، ۱۰
- ۴۰- صحیفه امام، ج ۱۷، صص ۲۶۷ - ۲۶۶

بها بیها و اسرائیل

# بها بیها و اسرائیل



فصلنامه مطالعات تاریخی

## بهایبها و اسرائیل

○ ابراهیم انصاری

۲۰۱

«شیمعون پرس» یا همان شیمون پرز، دوبار در اسرائیل به نخست‌وزیری رسید. او یکی از عوامل اصلی و محوری کشتار مسلمانان فلسطینی بویژه در فاجعه اردوگاههای «صبرا» و «شتیلا» می‌باشد. او در معرفی «مئیر عزری» - اولین سفیر اسرائیل در ایران (۱۳۵۲-۱۳۳۷) - می‌گوید:

از سالهای بسیار دور، شاید هم از نسل پیش به این سو، آقای مئیر عزری یکی از سران یهودیان ایران و سفیر بی‌سیلیندر و فراگ اسرائیل در ایران بوده که برای همگان چهره‌ای شناخته شده است. دشوار بتوان میان ما اسرائیلیها کسی را یافت که مانند وی از پیچ و خمهای تاریخ و سیاست ایران آگاه باشد... مئیر هم زبان ایرانیان را خوب می‌داند، هم با فرهنگ آنان به خوبی آشناست. آنچه ما در آینه می‌بینیم او در خشت خام می‌بیند. او با منش و بینش ویژه خویش این هنر را دارد که گروههای گوناگون را از رده‌های رنگارنگ گرد خود بیاورد، چون استادی روان‌شناس ریشه یکایکشان را دریابد تا شاهکاری بی‌تا بیافریند.<sup>۱</sup>

«مئیر عزری» که نام کامل او «ربی مئیر عزری» است در دوم مارس ۱۹۲۳ - ۱۱ اسفند ۱۳۰۲ ش - از «صیون» و «خانم حنا» در محله یهودیان شهر اصفهان، به دنیا آمد. پدرش از نخستین شاگردان مدرسه «آلیانس» بود، که توسط یهودیان فرانسوی، در اصفهان برپا شده بود. او هنگام تولد مئیر، کارمند اداره مالیه - دارایی - اصفهان بود. صیون که تربیت شده دستگاہهای اطلاعاتی انگلستان بود، به مقتضای مأموریت پس از چندی اداره مالیه را رها کرد و معلمی فرزندان فرمانده بریگارد قزاق





صیون عزری

در اصفهان را برعهده گرفت و پس از چندی هم، به دانشکده افسری رفت و درجه سلطانی - سروانی - گرفت و به همکاری با فرانسویان در ژاندارمری پرداخت. او زمانی هم مترجم «آرمیتاژ اسمیت» - نماینده انگلستان در وزارت اقتصاد - شد. او که از زمان حضور آرمیتاژ در میان بختیارها در خصوص مسئله نفت، با وی دوستی کرده بود، مصطفی فاتح، همکلاس و همکار دیرینش را به انگلیسیها معرفی کرد.

مثیر عزری در این باره می نویسد:

پدرم، شادروان فاتح را با سر سیدنی [آرمیتاژ] و مستر فلی آشنا کرده بود و این آشناییها در داد و ستدهای نفتی میان

ایران و اسرائیل، سرانجام سودمند افتاد.<sup>۲</sup>

پدر مثیر عزری که چون دیگر همکیشان خود، در کار عتیقه‌جات و خروج آن از کشور فعالیت داشت و از این رهگذر سرمایه‌ای نیز به هم زده بود، پس از پایان مأموریت‌هایش در اصفهان، و هم‌زمان با خاتمه جنگ دوم جهانی به تهران آمد و پس از چندی، در حدود ۹ - ۱۳۲۸، به سرزمین اشغالی فلسطین مهاجرت کرد و در آنجا ماندگار شد.

مثیر عزری که در چنین خانواده‌ای، پرورش یافته بود، با تحصیل در دبیرستانهای آلیانس یهودی - فرانسوی و «ادب» انگلیسی در ۱۳۲۲ دیپلم گرفت و از همان زمان به ترغیب و تشویق یهودیان برای مهاجرت به سرزمین اشغالی فلسطین پرداخت. وی در خصوص انگیزه این فعالیتها می گوید: «رشته نیرومند صیون دوستی در اندرونی مانند هر یهودی دیگری از پیشینیانم آغازیده، در خانواده‌ام پرورش یافته و شیره جانم شده بود.»<sup>۲</sup>

مثیر عزری نیز پس از مهاجرت خانواده‌اش به اسرائیل، به آنها ملحق شد و چندی در فعالیتهای مختلف حزبی و غیرحزبی مشغول بود. با تثبیت قدرت حکومت پهلوی و جابه‌جایی امریکا و انگلیس، به ایران بازگشت تا با بهره‌گیری از شناخت گسترده‌اش نسبت به فرهنگ و آداب و رسوم مردم ایران به مأموریت‌های پنهانی خویش مشغول گردد. مثیر عزری از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۲ در ایران، هر آنچه خواست کرد و پس از آن به اسرائیل بازگشت تا ضمن فعالیتهای متعددش، در وزارت دارایی، مشاور ویژه مسائل نفتی با ایران باشد.

او پس از پیروزی انقلاب اسلامی یادداشتهای خود را از فعالیتهای دوران حضورش در ایران منتشر کرد و در طلّیعه آن نوشت:

ناچارم از گشودن پاره‌های نکته‌ها چشم‌پوشم، زیرا گمان می‌کنم زمان برخی فاش‌گوییها هنوز فرانسیده است. دیگر اینکه برخی دستگاههای دولتی و دستگاههای امور امنیتی [اسرائیل] برتر می‌بینند بر پاره‌های رویدادها، سرپوش نهند که به ناچار بخشهای ارزشمندی از این نوشته، خود به خود ناگفته می‌ماند.<sup>۲</sup>

ربی مئیر عزری در بخش بیست و پنجم یادداشتهایش به موضوع «بهایان و اسرائیل» می‌پردازد. از آنجا که، این فرقه یکی از بازوان اصلی صهیونیست در ایران بوده است، عزری با سرپوش نهادن به بسیاری از مسائل، ضمن جانبداری از این فرقه، به برخی ارتباطات دوجانبه نیز اشاراتی دارد که جالب توجه است:



مئیر عزری

ایران زادگاه کیش بهایت است که چند میلیون تن در جهان پیرو دارد!!] میرزا علی محمد، پیشوای این کیش در سال ۱۸۴۴ میلادی در شهر شیراز چشم به جهان گشود و پیروانش او را باب (دروازه) نامیدند. شیعیان آنان را بی‌دین (کافر) می‌خوانند، همان‌گونه که مسیحیان، یحیی تعمید دهنده را بشارت دهنده آمدن عیسی مسیح می‌نامند، باب نیز خود را دروازه‌ای برای آمدن پیامبری رهاننده می‌دانست که با بینش شیعه همسو نبود، به همین انگیزه او را در سال ۱۸۵۰ دستگیر و در سن ۳۱ سالگی در تبریز از دارش آویختند.

در سال ۱۸۶۳ یکی از پیروان وفادار باب به نام بهاء‌الله با پشتیبانی گروههایی از مردم و چندی از پیشوایان شیعه گفت: «من همانم که باب گفته بود، آمده‌ام تا جهان را از زشتی برهانم و...» چنین گویه‌ای را پیشوایان شیعه با داستان امام دوازدهم ناهماهنگ انگاشتند و از ناصرالدین‌شاه خواستند فتنه تازه را هر چه زودتر خاموش کند. بهاء‌الله دستگیر و پس از رنجهای فراوان همراه گروهی از پیروان وفادارش به خاک امپراتوری عثمانی تبعید شد.

سران سنی عثمانی نیز نگرش چندان خوشی به وی نداشتند، پس از سرگردانیهای آزارنده در بغداد و ادرنه (آدریانوپول) و استامبول، بهاء‌الله و پیروانش ناچار در شهر عکا، نزدیکی

حیفا جای گرفتند. بهاءالله پس از چندی درگذشت و در باغ زیبای ایرانی به خاک سپرده شد که امروز یکی از بزرگ‌ترین نیایشگاههای بهاییان است. عباس افندی (عبدالبها) جانشین بهاءالله توانست با خردمندی و دانش سازماندهی بینش بهائیت را جهانگیر نماید و یکی از بزرگ‌ترین نمایندگانیش را در شیکاگو برپا سازد. عبدالبها در سال ۱۹۲۱ درگذشت و پیروانش آرامگاه زیبایی در بلندیهای کرمل حیفا برایش ساختند. شوقی افندی به جانشینی وی نشست و سپس گروه نه تنی از برجستگان کیش بهایی به رهبری این کیش برگزیده شدند که «بیت‌العدل اعظم» است و تاکنون نیز همانگونه مانده است.

چنانچه از چکیده بالا دریافتیم، کیش بهایی زندگی ۱۵۰ ساله‌ای دارد که در همین دوره کوتاه، گروههای بی‌شماری از پیروانش را در درگیریهای ریز و درشت از دست داده است. دشمنان این مردم، خانه‌ها و دفترهایشان را چپاول کرده، زنان و فرزندانشان را ربوده و نیایشگاههایشان را که «محفل» خوانده می‌شود در ایران و دیگر کشورهای مسلمان به آتش کشیده‌اند. بنابراین پیروان کیش بهایی چاره‌ای نداشته‌اند جز اینکه سالهای سال خاموشی بگزینند، پنهان گردند و هر از گاه باور خود را نادیده بگیرند. گفتنی اینکه در فرود و فراز همین دوره، هرگاه کیش‌مداران، نیرومند بوده‌اند رنج و سیاه‌روزی، زندگی بهاییان را درنوردیده و هنگامی که دستگاهی آزاده بر کشور فرمان رانده، بهاییان توانسته‌اند در سازندگیهای کشور هم‌پای دیگر شهروندان بکوشند و نوآفرینیهای پدید بیاورند.

چندی از پیشوایان شیعه در ماه می سال ۱۹۵۵ [اردیبهشت ۱۳۳۴] سخنانی موج‌آفرین از بهاییان به زبان آوردند و پیروان خشمگین خود را به کوچه‌ها و خیابانهای شهرها ریختند تا رنج کهنه را در سر گروه دردآشنای بهایی به یادشان بیاورند. سرلشکر باتمانقلیچ، فرماندهی نیروهای انتظامی در تهران، برای پیشگیری از اوجگیری درگیریها گروهی از سربازان را به نام یاری به مردم به میدان فرستاد، ولی آنها خانه مقدس بهاییان را (حظیرةالقدس) را فروریختند تا آرامش به شهر تهران بازگشت. چهار روز پس از این رویداد، شاه چندی از پیشوایان شیعه را به دربار فراخواند و به آنها گفت: هم‌اکنون که دستور دادم جلو بهاییها را بگیرند و مرکزشان را خراب کنند، شما هم از این پس سکوت کنید تا به نام ایران در جهان توهین نشود.

روز هفدهم ماه می ۱۹۶۱ [۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰] نخست‌وزیر، اسدالله علم، در پارلمان گفت که به استانداران و فرمانداران دستور داد دکانهایی که برای تبلیغ بهائیت باز کرده‌اند، ببندند. بهاییان در گوشه و کنار هنوز محافل خود را داشتند و با بخششهایی به نیازمندان می‌توانستند گروهی را به سوی خود بکشانند. آنها در دهه‌های پیشین توانستند بسیاری از خانواده‌های یهودی را در همدان و کاشان به آیین خویش بخوانند. یکی از یهودیانی که با گرایش به بهائیت به آب و

نانی رسید و نامی برای خود ساخت، ثابت پاسال همدانی بود که در کشاکش جنگ جهانی دوم راننده ساده‌ای پیش نبود و توانست در دوره کوتاهی یکی از توانگران کشور گردد.

با همه دشواریهای ریز و درشت دست و پاگیر، روشهای گسترش کیش بهایی، رفته رفته رو به پیش بود و هر روز با شیوه‌هایی کارا تر از میان لایه‌های گوناگون مردم ایران یارگیری می‌کرد. آمارهای پیروان این کیش که روزی از دهها هزار سخن می‌گفتند، امروز گویای صدها هزار بود و هر از گاه شنیده می‌شد افزون بر میلیونها شده‌اند!! آزادی در بده بستانهای کیش مدارانه و برپایی انجمنها (اجازه قانونی تبلیغات مذهبی) و یاری به نیازمندان (ایجاد صندوقهای تعاونی) بویژه برای جوانانی که برای گزینش همسر و برپایی خانواده دشواریهای مالی داشتند، ابزاری کارساز بودند. پشتیبانیهای سازمان یافته گروهی در ورود به دستگاههای دولتی و بالا کشیدن دیگر هم‌کیشان، راه را برای یارگیریهای بیشتری باز می‌کرد. بسیار شنیده شده بود که هویدا و برخی از سران لشکری و کشوری در دولت به کیش بهایی پیوسته‌اند.

هویدا بارها این داستان را نادرست و ساختگی خوانده و برای اثبات گفته‌هایش به مکه رفت. در این سفر هویدا مانند دیگران، همه کارهایی را که کیش‌مداران در این شهر انجام می‌دهند، به نیکی انجام داد. ولی فراموش نکنیم که چند تن از بستگانش در عکا و حیفا زندگی می‌کردند و در بخشهای پیشین گفتم، در دوره‌ای که وزیر دارایی بود، روزی از من خواست برای گشایش پاره‌ای دشواریهای آنان در اسرائیل یاری‌اش بدهم.

یکی دیگر از سرشناسان کیش بهایی، سرلشکر دکتر ایادی، پزشک ویژه شاه بود. ایادی افسری خوش‌نام بود و به چشم و گوش شاه می‌مانست. او بهداری ارتش و بیمارستانها، اداره خرید دارو و ابزار پزشکی برای یگانهای ارتش را سرپرستی می‌کرد و با همه توان به هم‌کیشانانش یاری می‌داد.

پروانه ورود داروهای خریداری شده از کشورهای بیگانه که باید به بازارهای ایران می‌رسید، در کمیته‌ای در وزارت بهداری، که از گروهی پزشکان و کارشناسان کارکشته برپا شده بود، ارزیابی می‌شد. دکتر ایادی یکی از کارشناسان این کمیته بود. روزی به دیدارش رفتم تا در زمینه برگزاری کنگره داروسازان ارتشها که باید روز بیست و پنجم آوریل ۱۹۶۰ [۵ اردیبهشت ۱۳۳۹] در تهران انجام می‌شد و درباره سرهنگ دوم اسرائیل ماهاریک، که فرماندهی گروه اسرائیلی را داشت با وی گفت و گو کنم. گویانکه ایادی از برخی موش‌دوانیهای نمایندگان کشورهای تازی در واکنش به بودن نماینده اسرائیل در کنگره آگاه بود، ولی دلاورانه و با خوشرویی سرهنگ ماهاریک را در این کنگره پذیرفت. یکی از ویژگیهایی که ایادی را نزد همه یگانها ساخته بود، وفاداری و سرسپردگی او به شاه بود. کسی باور نمی‌کرد او از شاه

درخواستی بکند و پذیرفته نشود. شاید همین پیوند ایادی با شاه بود که هرگاه سران کشور با شاه به نکته دشواری برمی خوردند، دست به دامن ایادی می شدند و او می توانست گره گشایی کند. ایادی به یهودیان مهربی ناگسستنی داشت و آنها را مردمی درددیده و شایسته بی پیرایه ترین یاریها می دانست. افزون بر آن ارزنده ترین و والاترین نیایشگاههای بهاییان در کشور اسرائیل بود و این پدیده روشن تر از آفتاب را ایادی نمی توانست نادیده بگیرد.

روزی در میانه های سال ۱۹۶۲ [۱۳۴۱]، نخست وزیر علم در دیداری با تدی کولک، شهردار اورشلیم، در تهران پیشنهاد او را پذیرفت و مهدی شیبانی را به سرپرستی دستگاه جهانگردی کشور برگزید. همسر شیبانی دختر سناتور نمازی از دوستان نزدیک ایادی بود. در یکی از دیدارهای خانوادگی شیبانی، کنار ایادی نشسته بودم و پیرامون همکاریهای کارشناسان اسرائیلی با زمینه های سرپرستی او گفت و گو می کردم. چند روز پس از همان دیدار بود که ایادی کارشناسان ما را به ایران فراخواند و با آنها پیمان بست تا میوه، مرغ و تخم مرغ ارتش را فراهم کنند و برای ارتش مرغداری و دهکده های نمونه بسازند. و ایادی به بازرگانان و کارشناسان اسرائیلی یاری داد تا میوه ارتش ایران را فراهم آورند و برای یگانهای گوناگون مرغداری و دهکده های نمونه کشاورزی بسازند.

۲۰۶

یکی از روزهایی که سران بهایی در ایران بر آن شده بودند تا پیروانشان از نیایشگاههایشان در اسرائیل بازدید کنند، سرلشکر ایادی از من خواست، از میان بردن دشواریهای دریافت روادیده های همگانی نه روز[ه] برای بهاییان را بررسی کنم (یک ویزا برای هر نود تن دیدارکننده). شماره نه و نوزده در فرهنگ کیش بهایی نشانه ای آسمانی است. بهاییان در روش گاه شماریشان (تاریخ) ماه را نوزده روز و سال را نوزده ماه می شمارند. با دریافت روادیده های همگانی نه تنها دیدارکنندگان هزینه کمتری می پرداختند و از رفت و آمدهای بسیاری کاسته می شد، که گروههای بازدید کننده نیز فزونی می یافت.

درخواست سرلشکر ایادی را با وزارت [امور] خارجه اسرائیل در میان نهادم و روش پیشنهادی را به آگاهی اش رساندم. کمی دشوار بود ولی چاره ای نبود. مسئول کمیته اجرایی امور بهاییان در ایران به هر ویزای همگانی باید نامه ای الصاق می کرد و ضمن نامه تعهد می نمود که مسئولیت همه آسیبهای احتمالی زیارت کننده را از نخستین روزی که به اسرائیل وارد می شود تا روزی که از این کشور خارج می شود به عهده می گیرد. پس از آنکه ریزه کاریهای امنیتی و نیاز به چنین روشی را برای چنان رویدادهایی برای تیمسار ایادی و چند تن از همکیشانش روشن کردم، آن را پذیرفتند و سالها از همین شیوه پیروی کردیم و هرگز به هیچ گونه گرفتاری برنخوردیم. در سایه دوستی با ایادی، با گروهی از سرشناسان کشور آشنا شدم که هرگز باور

نمی‌کردم پیرو کیش بهایی باشند. بسیاری از آنها در باور خود چون سنگ خارا بودند، ولی به خوبی می‌توانستند در برابر دیگران باور خود را پنهان نمایند. آنها همه دریافته بودند که در برابر من نیازی به پنهانکاری ندارند.

روزی ایادی مرا برای چاشت به خانه‌اش فراخواند. می‌خواست از رازی شگفت برایم سخن بگوید که گفت و گو در این زمینه شایسته نشستهای اداری نبود. خوش و بشهای گرم پایان یافت و سرانجام با چهره‌ای افسرده افزود:

حضرت بهاءالله در یکی از بازدیدهایشان از شیراز به دست مبارک خویش بوته نهال نارنجی در خانه محل سکونتشان کاشته‌اند که تا دو سال پیش درخت سرسبزی بود. ولی شوربختانه از چندی پیش به این طرف درخت بیمار شده و به تدریج برگهایش می‌خشکند. شنیدیم که ژاپنیها در شناسایی درختهای مرکبات بویژه نارنج بهترین کارشناسان دنیا هستند، که دو نفر از بهترین کارشناسان ژاپنی آمدند و چهار ماه درخت را معاینه کردند و نتوانستند راه‌حلی برایش پیدا کنند. هیچ‌کس نمی‌تواند بفهمد چرا درختی که به دستهای مبارک حضرتشان کاشته شده، باید بخشکد.

۲۰۷ پیشنهاد من بر پایه فروش خانه و فراموش کردن داستان، تیمسار ایادی را ناخرسند و پریشان کرد. با دستپاچگی از من خواست هر چه زودتر برای زنده کردن درخت نیمه مرده کاری بکنم. داستان را با کارشناسان کشاورزی در اسرائیل در میان نهادم. آنها پیش از همه چیز از اینکه ژاپنیها نتوانسته‌اند بیماری درخت را دریابند، شگفت‌زده شده بودند. روزی همراه عزرا داین و دو تن از کارشناسان وزارت کشاورزی برای بازدید درخت به شیراز رفتیم. آنها پس از بازبینیهای نخستین دریافتند که ریشه‌های درخت در زیر زمین جایی به رگه‌های گچ، سنگ یا نمک برخورد کرده و ریشه‌ها فرسوده شده‌اند. گرداگرد درخت را به آرامی شکافتند، گمانشان درست از کار درآمد. رگه‌های سنگ و گچ را چند متر کردند و با خاک شایسته پر کردند. چیزی نگذشت که درخت حضرت بهاءالله جانی تازه گرفت و شادی را به چشمان ایادی و دوستانش بازگرداند. نه تن [از] سران کمیته رهبری بهاییان در ایران مرا برای مراسم زیارت درخت به شیراز فراخواندند. از خرسندی چنان می‌نمودند که گویی خداوند دنیا را به آنان ارمغان داشته است.

#### پانوشتها:

- ۱- یادنامه منیر عزری، صص ۵ و ۶.
- ۲- همان، ص ۱۹.
- ۳- همان، ص ۱۵.
- ۴- همان، ص ۷.



# شیفتگی عبدالبهاء به غرب؛ در اندیشه و عمل

مجله نامه مطالعات تاریخی

## شیفتگی عبدالبهاء به غرب؛ در اندیشه و عمل

○ سعید شریفی

۲۰۹

از برای تجارت و منفعت ملت امریکا، مملکتی بهتر از ایران نه (نیست)، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم که ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر گردد.

«میرزا حسینعلی نوری» (متولد سال ۱۲۳۳ق) ملقب به بهاءالله از جمله طرفداران «سیدعلی محمد باب» (متولد سال ۱۲۳۵ق) بود که پس از مرگ وی، خود را همان «من یظهرهاللهی» خواند که «سید باب» وعده ظهورش را داده بود. پس ادعای پیامبری کرد و فرقه بهائیت را بنیان گذاشت. پس از وی «عباس افندی» (پسر بزرگ بهاءالله) ملقب به عبدالبهاء و نیز شوقی افندی که در نزد بهائیان، به مفسران آثار بهایی شهرت دارند به ترتیب رهبری بهائیان را برعهده گرفتند.<sup>۱</sup>

با مرگ بهاءالله، بین فرزندانش بر سر جانشینی پدر اختلافات و مشاجرات سختی درگرفت؛<sup>۲</sup> به گونه‌ای که کلیه بستگان و خویشان بهاءالله به جز هفت نفر، همگی جانب «محمدعلی افندی» (غصن اکبر) را گرفتند و رهبری و زعامت عبدالبهاء (غصن اعظم) را نپذیرفتند. به نظر می‌رسد که این گرایش خاص خویشان و سایر فرزندان بهاءالله به محمدعلی افندی ناشی از نقش و تلاش وی در چاپ و نشر آثار پدرش بوده است.

شدت این رقابت و درگیریها بر سر تصاحب جانشینی بهاءالله تا بدانجا بود که هر یک از طرفین در نوشته‌های خود از به کار بردن تعبیر زشت و رکیک و نیز نسبتهایی چون سرقت اوراق



و الواح، و حتی از صدور احکام در حق یکدیگر دریغ نکردند.<sup>۳</sup>

در نهایت عبدالبهاء به جانشینی پدر دست یافت و تا سال ۱۳۰۰ش رهبری بهاییان را بر عهده داشت. وی تلاش بسیاری برای تبلیغ و گسترش بهائیت به خرج داد؛ به گونه‌ای که در این راستا مبلغین بسیاری به برخی از کشورها و نقاط مختلف جهان من جمله امریکا گسیل داشت. صبحی مهتدی درباره یکی از این مبلغان می‌نویسد:

شیخ اسدالله [بابلی] که بهاییان «فاضل» لقبش داده‌اند... قبل از آنکه عبدالبهاء او را به امریکا گسیل دارد، یکی دو ماه در حیفا متوقف و تحت آزمایش بود. بالاخره کلاهش را از سر برداشتند و عمامه به جایش گذاشتند و جامه کوتاهش را کردند و جبّه فراخ به برش کردند و با این هیئت و صورت روانه‌اش ساختند. چه عبدالبهاء را تصور چنین بود که این قسم از لباس در انظار اهمیتی دارد و در ممالک غرب جلب نفوس می‌کند...<sup>۴</sup>

عبدالبهاء به محض خلاصی از محدودیتهای اعمال شده از جانب حکومت عثمانی، در سال ۱۳۲۸ق به دعوت بهاییان اروپا و امریکا از فلسطین به مصر و از آنجا به اروپا و یک بار دیگر به امریکا رفت. عبدالبهاء در این سفرها در برخی از مجامع آن کشورها به ایراد سخن و ارائه خطابه‌هایی پرداخت.

۲۱۰

وی در طول سفر سه ساله خود هر آنچه را که بهاییان به عنوان تعالیم دوازده‌گانه<sup>۵</sup> می‌شناختند مدون کرد و تعالیم باب و بهاء را با آنچه که در قرن نوزدهم در غرب، بویژه تحت عنوان روشنگری، مدرنیسم و اومانیزم متداول بود، آشتی داد.

بسیاری از گفتارها و نوشتارهای وی که در نزد بهاییان به عنوان آثار مقدس مطرح‌اند و به آنها به منزله شرح الواح بهاء‌الله و حقایق الهی مستقر در آیات الهی کتاب «اقدس»<sup>۶</sup> می‌نگرند، چیزی جز نتیجه مطالعات، تجربیات و برداشتها و اقتباس عبدالبهاء از تعالیم و آثار مذاهب و ادیان دیگر و نیز ناشی از مطالعه و آشنایی عبدالبهاء با آثار و اندیشه‌های غربی نبوده و نیست.<sup>۷</sup>

نمونه‌ای از این جمع‌آوری و التقاط موجود در آثار و اعتقادات بهایی که از ابتکارات و کوششهای عبدالبهاء به شمار می‌رود، توجه و تأکید بر فراگیری زبان اسپرانتو بود؛ زبانی که در اوایل قرن بیستم در غرب ابداع و مطرح شد و هوادارانی نیز یافت، ولی بزودی غیرعملی بودن آن آشکار گردید و به بوتّه فراموشی سپرده شد.

عبدالبهاء می‌کوشید تا همه آموخته‌ها و دستاوردهایش (گردآوری و التقاط تعالیم مذهبی «شرق» و اندیشه‌های عقلانی و مدرن «غرب») را به پدرش (بهاء‌الله) نسبت دهد. به گونه‌ای که در مواضع گوناگون اعلام داشته بود که چنین تعالیمی قبل از بهاء‌الله در جوامع بشری مطرح نبوده‌اند<sup>۸</sup> و این همه از ابداعات دیانت بهایی است که از طریق وحی به پدرش (بهاء‌الله) نازل گشته است!

شیفتگی عبدالبهاء به غرب؛ در اندیشه و عمل

از جمله رفتارهای جالب توجه عبدالبهاء آنکه به تناسب اوضاع سیاسی و بر حسب منافع و مصلحت‌اندیشیهای خاص، حکومتها و حاکمین کشورهای مختلف را مشمول دعا‌های خویش قرار می‌داد و پیروزی و پایداری و بالندگی و تأییدات الهی را برای آنان آرزو می‌کرد. من جمله در لوحی از حکومت عثمانی با تعبیر «دولة العلیة العثمانیه و الخلافة الحمديه» یاد کرده در حق او از خداوند می‌خواهد:

الهی الهی اسالک بتأییداتک الغیبیه و توفیقاتک الصمدانیه و فیوضاتک الرحمانیه، ان تؤید الدوله العلیة العثمانیه و الخلافة الحمديه علی التمكن فی الارض و الاستقرار علی العرش و ان تصون اقلیمها عن الآفات و تحفظ مرکز خلافتها عن الملمات. ای رب صَنِّها فی کَهفِ حفظک و حمایتک و احفظهما بعین عنایتک و اشمَلها بلحظات رحمانیتک، لانها تحمی البقعه المبارکه النوراء و تحفظ علی وادی سیناء و یتمد ظل حمایتها علی رؤس الاحباء، انک انت المقتدر علی ماتشاء و انک انت القوی (ع ع).<sup>۹</sup>

ترجمه:

خدایا خدایا تو را به تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت علیّه عثمانی و خلافت حمدیه را مؤید فرما و در زمین مستقر و مستدام دار و مصون دار سرزمینش را از آفات حفظ کن و مرکز خلافتش را از صدمات. ای خدا! او را در کنف حفاظت و حمایت خود قرار ده و حفظ کن او را به لطف عنایت و او را مشمول لحظه‌های رحمانیت قرار ده و مستدام بدار سایه حمایت او را بر سر احباء (بهایان)، همانا که تو توانایی بر آنچه که اراده کنی و همانا که تو قدرتمندی. (ع ع)<sup>۱۰</sup>

او همچنین به همین سبک و سیاق، «الکساندر سوم» امپراتور روس را از آن رو که به پیروان بهائیت اجازه ساخت معبد مشرق‌الاذکار را در عشق‌آباد داده بود، مشمول دعای خویش قرار داد. در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانیها درگیر جنگ با انگلیسیها بودند و «لرد آرتور جیمز بالفور»، وزیر امور خارجه بریتانیا، در نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه معروف خود را درباره تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین صادر کرده بود، بر اثر ارتباطات و وابستگی عبدالبهاء و بهایان با نیروهای انگلیسی، جمال پاشا فرمانده کل قوای دولت عثمانی تصمیم به اعدام عبدالبهاء و نابود ساختن مراکز بهایی در عکا و حیفا گرفت.

در منابع بهایی، این تصمیم جمال پاشا را ناشی از سعایت «ناقضین» (طرفداران محمد علی افندی / غصن اکبر) نزد جمال پاشا علیه عبدالبهاء (عباس افندی) و طرفدارانش ذکر کرده‌اند<sup>۱۱</sup> و در عین حال تصریح می‌کنند که لرد بالفور در همان روز وصول خبر، به «ژنرال آلن بی» فرمانده قوای انگلیس در فلسطین دستور داده تأکید می‌کند که «به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت

## فصلنامه مطالعات تاریخی

عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشند.<sup>۱۲</sup>

ظاهراً برای سپاس‌گذاری از این حمایت دولت انگلیس بود که بلافاصله بعد از آن که حیفا در ذی‌حجه ۱۳۳۶ / سپتامبر ۱۹۱۸، به تصرف قشون انگلیس درآمد، عبدالبهاء برای پادشاه انگلیس، «ژرژ پنجم»، دعا کرد و از اینکه به همت نیروهای انگلیسی سرافرده عدل در سراسر سرزمین فلسطین برپا گردیده است، به درگاه خدا شکر گزارد و برای پادشاه انگلیس از درگاه خداوند طلب توفیقات رحمانی و... نمود.

وی در لوحی به زبان عربی، ژرژ پنجم پادشاه وقت انگلیس را اینچنین مضمون دعا و استغاثه خویش قرار می‌دهد:

اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها على هذه الارض المقدسه في مشارقها و مغاربها و نشكرک و نحمدک على حلول هذه السلطنة العادله و الدولة القاہره الباذلة القوه في راحة الرعيه و سلامة البريه، اللهم أيد الامپراطور الاعظم جورج الخامس عاهل انكلترا (انگلستان) بتوفیقاتك الرحمانيه و ادم ظلها الظليل على هذا الاقليم الجليل بعونك و صونك و حمايتك انك انت المقتدر المتعالی العزيز الحكيم.

حیفا ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸ (ع ۱۳)

۲۱۲

ترجمه:

بارالها سرافرده عدالت در شرق و غرب این سرزمین مقدس برپا شده است و من ترا شکر و سپاس می‌گویم به خاطر ظهور این حاکمیت دادگر و دولت قدرتمند که نیروی خود را در راه آسایش و رفاه رعایای خویش مبذول داشته است. خدایا پادشاه بزرگ، جرج پنجم، پادشاه انگلیس را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه بلندپایه او را بر این سرزمین ارزشمند (فلسطین) پایدار بدار، با یاری و صیانت و حمایت خویش. که همانا تویی مقتدر بلندمرتبه بزرگ و بخشنده.

دولت انگلیس پس از شکست دادن دولت عثمانی و ورود به فلسطین، به پاس همکاریهای عبدالبهاء و طرفدارانش با نیروهای انگلیسی در دوران جنگ طی مراسمی از همکاریهای وی با اعطای نشان قهرمانان Knight Hood (نایت هود) و ملقب ساختن وی به عنوان «سر» (Sir) تقدیر و تشکر کرد.<sup>۱۳</sup>

سران بهایی از دیرباز بنابر دلایل و شرایط گوناگون، همواره در پی ایجاد و حفظ ارتباطات خود با دول قدرتمند جهانی هم‌روزگار خویش بوده‌اند. در روزگاری دولت روس و در دورانی، دیگر قدرتمندان بریتانیا و در دوران اخیر امریکا مورد توجه و عنایت آنان بوده است. عبدالبهاء در خلال سفری به امریکا خطاب به جمعی از امریکاییها می‌گوید:

شیفتگی عبدالبهاء به غرب؛ در اندیشه و عمل

از برای تجارت و منفعت ملت امریکا، مملکتی بهتر از ایران نه (نیست)، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم که ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر گردد.<sup>۱۵</sup>

عباس افندی آثار و کتابهایی نیز داشته است که برخی از آنها عبارت‌اند از: رساله‌المدینه، مفاوضات، مقاله شخصی سیاح، خطابات مبارکه و تذکره‌الوفا و... وی در ۱۳۰۰ش مرد و در حیفا مدفون شد.

در مراسم خاکسپاری او، نمایندگانی از دول انگلیس نیز حضور داشتند و «وینستون چرچیل» وزیر وقت مستعمرات بریتانیا با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهایی ابلاغ کرد.<sup>۱۶</sup>

#### پانوشتها

۲۱۳

- ۱- برای مطالعه بیشتر درباره باییت و بهائیت ر.ک: زاهد زاهدی، سعید، بهائیت در ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰؛ کسروی، احمد، بهایی‌گری، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
- ۲- عبدالحسین آیتی، بعد از آنکه بهائیت را رها کرد، در کتاب کشف‌الحیل چکیده‌ای از مطالب کتاب ادوارد براون را درباره منازعات دو برادر نقل کرده است. ر.ک: کشف‌الحیل.
- ۳- ر.ک: افندی، عباس، مکاتیب، ج ۱، ص ۴۴۳؛ افندی، شوقی، توقیعات مبارکه، صص ۱۴۸ - ۱۳۸.
- ۴- صبحی مهتدی، فضل‌الله، خاطرات انحطاط و سقوط، به اهتمام علی‌امیر مستوفیان، پیام پدر، نشر علم، چ اول، ۱۳۸۰، ص ۲۳۶.
- ۵- تحری حقیقت، ترک تقلید، تطابق دین با علم و عقل، وحدت اساس ادیان، وحدت عالم انسانی، ترک تعصبات، الفت و محبت میان افراد بشر، تعدیل معیشت عمومی، تساوی حقوق رجال و نساء، تعلیم و تربیت اجباری، صلح عمومی و تحریم جنگ از جمله آن اصول دوازده‌گانه بهائیت به شمار می‌رود.
- ۶- کتاب مقدس بهاییان اقدس نام دارد.
- ۷- ر.ک: دایرةالمعارف جهان اسلام، آکسفورد، ذیل واژه Bahai.
- ۸- ر.ک: افندی، عباس (عبدالبهاء)، خطابات مبارکه، ص ۱۹۱.
- ۹- مکاتیب، ج ۲، ص ۳۱۲.
- ۱۰- عباس افندی / عبدالبهاء.
- ۱۱- فیضی، محمدعلی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۶۲.
- ۱۲- افندی، شوقی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۷.
- ۱۳- مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷.
- ۱۴- قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۹.
- ۱۵- خطابات مبارکه، ج ۱، مصر، ص ۳۲.
- ۱۶- قرن بدیع، ج ۳، ص ۳۲۲.

RESEARCH IN  
HUMANITIES  
AND SOCIAL SCIENCES  
JOURNAL

# فعالیت بهایبان در آذربایجان به روایت اسناد



فصلنامه مطالعات تاریخی

## فعالیت بهاییان در آذربایجان به روایت اسناد

○ رحیم نیکبخت\*

۲۱۵

از جمله موضوعات مهم در تاریخ معاصر ایران بهائیت است. ارتباط مستقیم و غیرمستقیم بهاییان با بیگانگان، نقش و تأثیر آنان در سیاستهای ضداسلامی عصر پهلوی چون کشف حجاب و سیطره اقتصادی بر ارکان جامعه، تسلط عوامل بهایی در تشکیلات اداری و سیاسی - نظامی ایران از مسائل مهم و قابل بررسی این فرقه سیاسی است. اما آذربایجان در فعالیتهای برنامه‌های بهاییان از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. در خاطرات مرحوم صبحی، گزارشهای نسبتاً دقیقی از گستره فعالیت بهاییان در آستانه جنگ جهانی اول در آذربایجان داده شده است.<sup>۱</sup> بر اساس اسناد و منابع دیگر با سایر فعالیتهای بهاییان در عصر پهلوی آشنا می‌شویم.

بر اساس اسناد<sup>۲</sup> موجود در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی ناگفته‌هایی از فعالیت بهاییان در آذربایجان را مرور می‌کنیم. حجم انبوه اسناد و فعالیتهای متنوع بهاییان در سرتاسر ایران و بویژه در آذربایجان، انتخاب اسناد را مشکل می‌سازد. با این حال این نوشتار می‌تواند فتح بابی برای بررسیهای دقیق‌تر در این باره به حساب آید.

### نقشه ده‌ساله

همچنان که تاکنون تاریخ دقیق فعالیتها و جوانب تلاشهای بهاییان به روشنی طرح نشده، اطلاعات ما از کیفیت فعالیتهای بهاییان نیز کافی نیست. از جمله مسائل قابل بحث «نقشه

بدیعه جهاد کبیر اکبر الهی» است. این برنامه ده ساله از سال ۱۳۳۲ شروع و تا سال ۱۳۴۲ ادامه پیدا کرده است. در گزارشهای موجود عنوان شده است که این برنامه با موفقیت توأم بوده است. متأسفانه از کم و کیف فعالیتهای مختلف بهاییان در این برنامه دهساله گزارشی در دست نیست. در این مقطع ده ساله تحولات بسیاری روی داد که بیارتباط با گسترش و بسط نفوذ فعالیتهای این فرقه نبود. چه بسا بخشی از اهداف نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) در سال ۴۱ را باید پاسخی به این تحولات تلقی کرد.

گزارشهای شهربانی تبریز از بهاییان در آستانه شروع نهضت اسلامی حکایت از گسترش فعالیتهای این فرقه - اواخر برنامه ده ساله بهایی - دارد. در گزارشی مربوط به اواخر سال ۱۳۴۰ عنوان شده است:

از استانداری آذربایجان ضمن شماره ۲۴۰۴ - ۴۰/۱۰/۱۹ اعلام شده بود که به استناد گزارشهایی که به استانداری رسیده اخیراً فعالیت بهاییان در آذربایجان شدت پیدا کرده در محفل خودشان به تبلیغات مذهبی مشغولاند که در این مورد تحقیقات لازم معمول، معلوم شد که بهاییان هر هفته سه بار در محفل خودشان جمع و فعالیت مذهبی می نمایند...<sup>۲</sup>

این فعالیتهای گسترده حساسیت نیروهای مذهبی تبریز را برانگیخت، به طوری که مرحوم حاج میرزا حسن ناصرزاده و حاج میرزا حسین انزابی چهارگانی دو تن از وعاظ<sup>۳</sup> پرشور در شبهای ماه مبارک رمضان سال ۱۳۴۰ در منابر علیه آنان به سخنرانی پرداختند. این گزارش می افزاید:

... در روزهای مختلف در مساجد ضمن وعظ خطابه بیاناتی بر علیه بهاییان و نفوذ آنها در دستگاههای دولتی و همچنین ازدیاد فعالیت آنان ایراد می نمایند...

با ارسال این گزارش به اداره اطلاعات شهربانی کل کشور، یکی از مقامات عالی رتبه ارتش در نامه‌ای به یکی از مسئولان بلندپایه شهربانی کل کشور می نویسد:

۱۲ اسفند ۱۳۴۰

تیمسار [ناخوانا] کرامتی

شرحی از تبریز رسیده است که خلاصه آن لفاً از نظر عالی می گذرد. اطمینان دارد برای جلوگیری از هرگونه اقدامات مخالف آسایش اهالی کشور، اوامر لازمه مقتضیه صادر فرموده و می فرمایند و این قبیل اشخاص مُفسد و فتنه جو شدیداً مورد مؤاخذه و تنبیه قرار خواهند گرفت. توصیه و عدالت گستری تیمسار باعث مزید تشکر ارادتمند و جمعی از خدمتگزاران حقیقی میهن مقدس خواهد گردید.

سرلشکر. [امضا]<sup>۴</sup>

نگارش چنین توصیه نامه‌ای برخلاف عرف اداری شهربانی، سندی متقن از میزان نفوذ

فعالیت بهاییان در آذربایجان به روایت اسناد

بهاییان در مراکز حساس کشور است. در این نامه برخورد جدی با حجت‌الاسلام ناصرزاده و همچنین رعایت حال بهاییان توصیه شده است.

در سندی دیگر از اسفند ۱۳۴۱، سال پایانی برنامه ده ساله بهاییان، سرتیپ عطایی رئیس شهربانیهای آذربایجان شرقی طی دستوری به شهربانیهای تابعه و کلانتریها ابلاغ می‌کند که: طبق دستور مرکز گزارشات واصله از بعضی از شهرستانها حاکی بود که اخیراً فعالیت فرقه بهایی افزایش یافته و عمال و مبلغین آن فرقه از طرق مختلف در اغفال و گمراه نمودن مردم مشغول فعالیت می‌باشند لذا مراتب [به وزارت] کشور و سازمان اطلاعات و امنیت کشور منعکس گردید. در پاسخ اعلام داشته‌اند با توجه به اصل بیست و یکم قانون اساسی، انجمنها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل نظم هستند ممنوع می‌باشد علی‌هذا لازم است با توجه به امریه صادر شده [از سوی] وزارت کشور به نحو مقتضی با همکاری ساواک محل از فعالیت مضره و تظاهر[ات] فرقه مذکور جلوگیری و نتیجه را گزارش نماید.<sup>۶</sup>

این ابلاغیه که از تهران صادر شده بود، به احتمال زیاد نمی‌تواند بی‌ارتباط با مبارزه روحانیان به رهبری امام خمینی با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی باشد که در آن رژیم شاه تلاش می‌کرد نوعی رسمیت غیرمستقیم به فرقه بهائیت ببخشد.

### نقشه نه ساله

در ادامه نقشه ده ساله مرکز جهانی بهاییان، نقشه‌ای موسوم به «نقشه جلیله نه ساله» طراحی و به اجرا گذاشته شد که از آغاز سال ۱۳۴۳ محافل بهایی ملزم به اجرای آن گردیدند. خوشبختانه در اسناد موجود آگاهیهای بیشتری از این برنامه در دست است. در شیوه‌نامه «بیت‌العدل اعظم»، تمامی بهاییان ملزم گردیدند از «کلیه مصالح و احتیاجات محلی و منافع مادی و نفسانی خویش صرف‌نظر کرده و با اهدای حداکثر کمک مالی، شخصاً با کمال خلوص نیت در انجام هدفهای این نقشه جهانی شرکت نمایند.»<sup>۷</sup> طی دستورهای جداگانه، محافل بهایی سراسر کشور ملزم گردیدند که از احداث ساختمان جدید خودداری کرده فقط به تعمیرات ضروری آن هم برای جلوگیری از خرابی بپردازند و در عوض هزینه آن را به مرکز بهاییان ارسال دارند.<sup>۸</sup>

برای اجرای این نقشه نه ساله، هیئتهایی شکل گرفت که گزارش لحظه به لحظه فعالیت‌های خود را به مرکز بهائیت ارسال می‌کردند. از دستورالعملهایی که به محافل بهایی صادر می‌گردید و بخشی از آنها در گزارشهای شهربانی آذربایجان انعکاس یافته برخی از اهداف آنها روشن می‌گردد. از آن جمله نفوذ در تمام قسمتها و نقاط آذربایجان و به دست گرفتن تدریجی اراضی



حاصل خیز کشاورزی و همچنین نفوذ در میان ایلات و عشایر آذربایجان و سایر نواحی بود. در یکی از دستورهایشان به تاریخ دی ماه ۱۳۴۳ به محفل روحانی تبریز چنین آمده است: از آن محفل مقدس خواهشمند است در صورتی که در حوزه آن قسمت امری [از] لحاظ پیشرفت امر نشر نفحات الله به طور عمومی و دسته جمعی و همچنین ابلاغ کلمه الله بین ایلات و عشایر احساس می گردد که احتیاج تشکیل لجنه مخصوصی برای این منظور است مقرر فرمایند در تشکیل آن اقدام فرموده نتیجه را ابلاغ فرمایند.<sup>۹</sup>

در دستورالعملی دیگر به محفل بهاییان مهاباد اجازه خرید یک باب خانه در منطقه اشنویه برای تبلیغ در میان کردها صادر شده است زیرا «به منظور اجرای اهداف نقشه ۹ ساله است [و] بلامانع خواهد بود.»<sup>۱۰</sup>

از دیگر اهداف این برنامه، تصرف تدریجی اراضی کشاورزی مناطق حاصل خیز از جمله در آذربایجان بود. در ۳۰ دی ۱۳۴۳ به محفل روحانی تبریز دستور می رسد که «آن محفل مقدس استحضار کامل از وضع چهریق و املاک امری در آن سازمان دارند. خواهشمند است مقرر فرمایید نفوسی را که بتوانند در امور زراعت اقدام کنند با مطالعه قبلی جهت تصرف و تملک تدریجی به آن محل اعزام فرمایند.»<sup>۱۱</sup>

از دستورهایی دیگرشان آشکار می گردد که محفل جهانی بهائیت بسیار علاقه مند بوده است که هر نوع کتاب خطی و مطبوع دیگر در مورد ایلات و عشایر از نواحی مختلف ایران بویژه آذربایجان را جمع آوری نماید و در میان عشایر قراء و قصبات کوچک و بزرگ هم محافل بهائیت دایر شود.<sup>۱۲</sup>

### تبلیغ در مراکز فرهنگی و آموزشی

در بررسی اسناد موجود در پرونده بهائیت در شهربانی آذربایجان، زوایای بیشتری از اهداف برنامه نه ساله بهائیت آشکار می گردد. بهاییان می کوشیدند در مراکز آموزشی و فرهنگی نفوذ نمایند.<sup>۱۳</sup> در قدیم ترین سند موجود به سال ۱۳۲۹ آمده است که یک آموزگار بهایی از طرف محفل بهاییان تبریز در قریه ایواوغلی خوی مأمور تدریس شده بود که با حساسیت ایجاد شده مجبور به ترک منطقه می شود.<sup>۱۴</sup> در برنامه نه ساله، نفوذ در مراکز آموزشی پیش بینی شده بود. دانشگاه تبریز و ادارات آموزش و پرورش آذربایجان محل مناسبی برای فعالیت به شمار می رفت. در سالهای پایانی برنامه نه ساله، بهاییان در دانشگاه تبریز و برخی محافل دیگر به موفقیت هایی دست پیدا کرده بودند. در گزارشی از سال ۱۳۵۰ درج شده است:

ساعت ۱۹ الی ۲۱ روز جمعه ۵۰/۱۰/۲۴ جلسه جوانان دانشجوی بهایی در منزل

فعالیت بهاییان در آذربایجان به روایت اسناد

سرگرد دکتر برق‌آسا، افسر ارتش در تبریز تشکیل و تعدادی از رؤسای دانشکده‌ها و استادان دانشگاه از جمله معاون دانشکده پزشکی و آقای دکتر میرآفتابی در جلسه شرکت داشته‌اند.<sup>۱۵</sup>

در گزارش دیگری به شگرد استفاده از دختران و زنان برای تبلیغ بهائیت اشاره شده است که در دانشگاه و اداره آموزش و پرورش به کار می‌رفته است: «پیروان فرقه بهایی در تبریز فعالیتهای تبلیغاتی خود را در دانشگاه، اداره آموزش و پرورش و سایر ادارات با استفاده از زنان و دختران بهایی تشدید نموده‌اند.» در ادامه گزارش به اسامی فعالان در مراکز مختلف فرهنگی اشاره شده است از جمله «آموزگار یک دبستان و کودکستان».<sup>۱۶</sup> در گزارشی دیگر از فعالیت صورت گرفته در دانشگاه تبریز می‌خوانیم:

خبر رسیده حاکی است اخیراً چند دانشجوی بهایی مسلک که در دانشکده‌های مختلف دانشگاه تبریز مشغول تحصیل گردیده‌اند علناً تبلیغ بهایی‌گری می‌نمایند. از جمله شخصی به نام مسعود فغایان که پدرش مدیرعامل کارخانجات زمزم شیراز می‌باشد به اتفاق خانم انصاری ماشین‌نویس سازمان آب که مشارالیه نیز بهایی می‌باشد در اجتماع تبلیغ می‌نماید.<sup>۱۷</sup>

۲۱۹

از فعالیتهای علنی و تبلیغ بهائیت در دانشگاه تبریز، سازمان آب، شهرداری، آموزش و پرورش نیز گزارشهایی رسیده بود.<sup>۱۸</sup> اسناد موجود حاکی است که رفته رفته فعالیت بهاییان بویژه در مراکز فرهنگی و آموزشی رو به رشد بوده است. در گزارشی از اوایل سال ۱۳۵۶ آمده است: طبق اطلاع اخیراً خانم پارسا رئیس آموزشگاه بهیاری بیمارستان شیر و خورشید تبریز مبادرت به تبلیغ مسلک بهایی‌گری نموده و دانش‌آموزان پانسیون بهیاری که مسلک بهائیت را قبول کرده‌اند همیشه مورد توجه و عنایت ایشان بوده و روزهای دوشنبه به آنان اجازه شرکت در جلسه متشکله مربوط به بهایی‌گری در منزل آقای آستانی واقع در کوچه خیریه را می‌دهد به طوری که این‌گونه تشریفات عده دختران پیرو این مسلک را به ۲۵ نفر رسانده و موجبات دلسردی و ناراحتی سایر دختران مسلمان را فراهم ساخته مضاف بر اینکه در مدت زمان مرخصی دختران بهایی، کار آنان به دختران مسلمان ارجاع می‌گردد.<sup>۱۹</sup>

چون فعالیت بهاییان برنامه‌ریزی شده و به دقت انجام می‌گرفت، اهداف موردنظرشان نیز محقق می‌شد. به عنوان نمونه در گزارشی از سال ۱۳۵۴ نام شش آموزگار بهایی قید شده است که در کلاسهای خود آشکارا به تبلیغ مشغول بوده‌اند. بدیهی است چنین فعالیتهایی بدون عکس‌العمل در جوّ مذهبی تبریز نباشد گرچه قصد پرداختن به عکس‌العمل اқشار مذهبی را در مقابل فعالیتهای بهاییان نداریم، با این حال در همین گزارش قید شده است:

... چند نفر از متعصبین مذهبی تبریز از جمله آقایان ۱- حاج خلیل خوبی ۲- وحدت (واعظ) ۳- شریف پور (ابزار فروش) ۴- پاینده (دبیر آموزش و پرورش) در نظر دارند که در این زمینه و برای جلوگیری از فعالیت و تبلیغات آنان به استانداری و آموزش و پرورش مراجعه و شکایت و تقاضا کنند. ترتیبی داده شود که این قبیل افراد لااقل در مشاغل اداری انجام وظیفه نمایند.<sup>۲۰</sup>

### نفوذ و گسترش روزافزون

با نفوذ بهاییان در سطوح مختلف ارکان حکومت شاهنشاهی پهلوی، شاهد آزادی عمل روزافزون آنها هستیم:

ساعت ۱۰ روز ۴۷/۶/۲۶ چند نفر از مسافرین تبریز در قهوه‌خانه میدان راه آهن نشسته صحبت می‌کردند که صاحب کارخانه ماشین‌سازی تبریز که بهایی می‌باشد هر چند روز عده‌ای از کارگران را اخراج نموده و کارگران جدیدی به کار می‌گمارد. کارگران کارخانه از صاحب کارخانه ناراضی بوده قصد دارند به نمایندگی از طرف خود کارگرانی را جهت تسلیم شکایت به بازرسی شاهنشاهی به تهران بفرستند.<sup>۲۱</sup>

۲۲۰

و یا در سند دیگری خبر دایر شدن مکتب تعلیم بهائیت برای کودکان بهاییان توسط محفل تبریز عنوان شده است.<sup>۲۲</sup> مواردی از چنین مطالبی در اسناد فراوان یافت می‌شود. سال ۱۳۵۲ برای فعالیت بهاییان در آذربایجان سال پرتحرکی بود. از جمله تلاشهای آنها در این سال، چاپ و توزیع کتابهای ضداسلامی در تبریز است که شخصی به نام چیت‌ساز از تهران این کتابها را به تبریز انتقال داده «در بازار و نقاط مختلف شهر پخش» کرده است.<sup>۲۳</sup> در ادامه همین فعالیتها مسئولین کارخانه پیسی کولا «هرماه مبالغ زیادی پول در اختیار یکی از مبلغان بهایی تبریز قرار می‌دادند تا صرف تبلیغ بهائیت نماید» که وی هم از عهده این کار به خوبی برآمده است.<sup>۲۴</sup> در تکمیل این گزارش، گزارش دیگری به شرح زیر موجود است:

خبر رسیده حاکی است آقای چیت‌ساز ساکن تهران که رابط بین بهاییان تهران و سایر شهرستانهای ایران می‌باشد در تاریخ ۵۲/۸/۲ از تهران به تبریز وارد و مدت دو روز در منزل زهتاب دندانساز سکونت و مبلغ دویست هزار تومان به صندوق اسناد بهاییان تبریز که توسط شرکت زمزم ارسال شده بود تحویل و ضمناً با آقای مهندس ساعدی رئیس نیروگاه برق تبریز ملاقات و گفتگو و روز ۵۲/۸/۴ تبریز را به قصد تهران ترک نموده است.<sup>۲۵</sup>

بر اساس این گزارش اگر همین مبلغ را به سایر شهرهای بزرگ ایران هم ماهیانه پرداخت

فعالیت بهاییان در آذربایجان به روایت اسناد

کرده باشند رقم سرسام‌آوری را برای تبلیغ بهائیت اختصاص داده‌اند. به عبارتی، سالیانه حدود شصت میلیون تومان صرف تبلیغ بهائیت نموده‌اند. و به عبارت دیگر از سال ۵۲ تا ۱۳۵۷ حدود سیصد میلیون تومان خرج کرده‌اند.<sup>۲۶</sup> موضوع مهم‌تر آنکه شرکت زمزم یکی از صدها شرکت فعال بزرگ و کوچک بهاییان قبل از انقلاب بوده است.

## ارتباط با بیگانگان

نفوذ گسترده بهاییان در مراکز فرهنگی و به دست گرفتن شریانهای کشور، به آنان این جرئت و جسارت را می‌داد که وابستگیهای خود را به بیگانگان بدون ترس و وا همه بیان و به آن افتخار نمایند؛ ضمن اینکه از این مسئله برای ارباب و جذب افراد هم استفاده نمایند. آنچه در اسناد و گزارشهای شهربانی آذربایجان شرقی انعکاس یافته از موارد بسیار بدیهی و آشکار این اظهارات می‌باشد. از سال ۱۳۴۸ سندی به شرح زیر وجود دارد:

آگاهی رسیده حاکی است که چند تن از افراد فرقه بهایی در کشور اسرائیل سکونت داشته و چند نفر نیز از جمله شخصی به نام روح‌الله مشتاق اهل قریه سیسان در اطراف تبریز به آن کشور تردد داشته و کمکهایی که از طرف فرقه مذکور به کشور اسرائیل می‌گردد توسط آنها انجام می‌گیرد. ضمناً بهاییانی که در آذربایجان در سایر شهرستانها دارای تأسیسات و کارخانه‌هایی هستند از وسایل و آلات ساخت اسرائیل استفاده و با خرید آن به اقتصاد کشور مورد بحث به طور غیرمستقیم کمک می‌نمایند.<sup>۲۷</sup>

موضوع قابل تأمل آنکه طبق اسناد ساواک، آیت‌الله قاضی طباطبایی قصد داشت در عید فطر سال ۱۳۴۷ به همراه نمازگزاران به قریه سیسان (مورد اشاره در سند فوق) رفته نماز عید را در آن محل برگزار نماید که مقامات شهربانی از آن کار جلوگیری می‌کنند.<sup>۲۸</sup> و جالب‌تر آنکه در خطبه‌های نماز عید فطر همین سال، آیت‌الله قاضی طباطبایی در مسجد مقبره، حملات تندى علیه رژیم اشغالگر قدس می‌نماید و در پی آن به مدت یک سال از تبریز به بافت، سپس به زنجان تبعید می‌گردد. پس از تبعید وی در تبریز شایع می‌شود که تبعید وی به خواست بهاییان و یهودیان انجام گرفته است؛ ضمناً دولت ایران از اسرائیل پشتیبانی و کمکهایی مالی به آن کشور می‌کند.<sup>۲۹</sup>

ارتباط بهاییان با کشورهای بیگانه موضوعی قابل کتمان نیست بویژه موقعی که ایشان از قدرت، نفوذ و موقعیت خوبی در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار بودند و خود به این ارتباط افتخار هم می‌کردند. در یکی از گزارشهای شهربانی آذربایجان شرقی به اداره اطلاعات آمده است:

طبق اطلاع، اخیراً شخصی به نام شهرام عیسی خانی دانشجوی سال اول ریاضی دانشکده علوم دانشگاه آذربادگان در کلاس درس، سایر دانشجویان را به قبول مسلک بهائیت تشویق و چنین اظهار می‌دارد که دولت شوروی و انگلیس مخفیانه به بهاییان پول می‌دهند تا کمیته بهاییان را تقویت کنند ما نیز افراد بهایی بویژه اشخاصی را که به این مسلک پیوندند از نظر تأمین مسکن و کمک هزینه زندگی حمایت و کمک می‌کنیم.

در ارزیابی گزارش فوق قید شده که «قابل بررسی است»<sup>۲۱</sup> اما در خلاصه شده گزارش فوق که به ریاست اداره اطلاعات شهربانی کل کشور و ریاست ساواک استان ارسال شده است، در ارزیابی گزارش چنین قید شده است: «تبلیغ صحت دارد»<sup>۲۲</sup>

### پانوشتها

- \* کارشناس مرکز اسناد انقلاب اسلامی و پژوهشگر تاریخ معاصر آذربایجان.
- ۱- در خاطرات صبحی، منشی و محرم اسرار عبدالبهاء موارد جالبی از این ارتباط نشان داده شده است. ر.ک: خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بابی‌گری و بهایی‌گری، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
  - ۲- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بهائیت در آذربایجان، کد ۷۷۰۲ و ۷۷۴۰.
  - ۳- سند ش.م ۱.
  - ۴- مرحوم ناصرزاده و مرحوم انزابی از جمله وعاظ مبارز دوران نهضت اسلامی در تبریز هستند که فعالیتهای زیادی داشته‌اند.
  - ۵- سند ش.م ۲.
  - ۶- سند ش.م ۳.
  - ۷- سند ش.م ۴.
  - ۸- سند ش.م ۵، نمونه یکی از دستورالعملهایی است که به محفل روحانی میاندوآب صادر شده است.
  - ۹- ر.ک به: سند ش.م ۶.
  - ۱۰- ر.ک به: سند ش.م ۷.
  - ۱۱- ر.ک به: سند ش.م ۸.
  - ۱۲- ر.ک به: سند ش.م ۹.
  - ۱۳- بایان هم به این تلاشها دست می‌زدند تا جایی که در برخی از خاطرات شفاهی بر جای مانده این موضوع یادآوری شده است که بسیاری از مردم آذربایجان به خاطر اینکه فرزندانشان بابی نشوند، آنان را از درس خواندن باز می‌داشتند. (مصاحبه با مرحوم اسدالله صدری لیورجانی، تابستان ۱۳۷۹).
  - ۱۴- سند ش.م ۱۰.
  - ۱۵- سند ش.م ۱۱.
  - ۱۶- سند ش.م ۱۲.
  - ۱۷- سند ش.م ۱۳.

فعالیت بهاییان در آذربایجان به روایت اسناد

۱۸- سند شم ۱۴.

۱۹- سند شم ۱۵.

۲۰- سند شم ۱۶.

۲۱- سند شم ۱۷.

۲۲- سند شم ۱۸.

۲۳- سند شم ۱۹.

۲۴- سند شم ۲۰.

۲۵- سند شم ۲۱.

۲۶- کمک به ۲۵ شهر  $5/000/000 =$  (تومان ماهیانه)  $200/000/ \times 25$  (شهر بزرگ)

هزینه صرف شده یکساله برای ۲۵ شهر  $60/000/000 =$  (یکسال)  $5/000/000/ \times 12$

پنج سال  $300/000/000 =$  (۵ سال)  $60/000/000 \times 5$  از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ پیروزی انقلاب اسلامی

۲۷- سند شم ۲۲.

۲۸- یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی (جلوه محراب)، تهران، مرکز


بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، ص ۲۶۵.

۲۹- همان، ص ۲۷۳.

۳۰- سند شم ۲۳.

۳۱- سند شم ۲۴.


مرکز اسناد و اسنادات  
آرشیو



وزارت کشور  
شهرهای کل کشور  
اداره کل

کتاب روز شهرهای	شماره	تاریخ اصل	تاریخ وصول
<p>تاریخ وصول: ۱۳۰۲/۱۲/۲۰</p> <p>کتاب: ...</p> <p>شماره: ...</p> <p>تاریخ اصل: ...</p> <p>تاریخ وصول: ...</p>			

مرکز اسناد و اسنادات  
آرشیو



وزارت کشور  
شهرهای کل کشور  
اداره کل

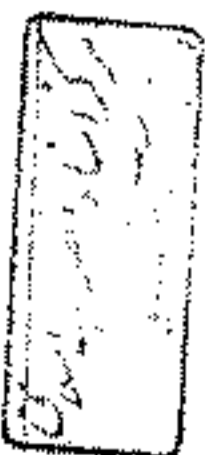
کتاب روز شهرهای	شماره	تاریخ اصل	تاریخ وصول
<p>کتاب: ...</p> <p>شماره: ...</p> <p>تاریخ اصل: ...</p> <p>تاریخ وصول: ...</p>			

وزارت کشور  
تهربانی عمل کشور  
اداره مقرر کل



کشف در شهرستانی	شماره	تاریخ اصل	تاریخ وصول
و جناب آقای استاندار آذربایجان شرقی - تبریز			
طریق این جهت مستحکم است و مستوفی نیست - ضمنی است			
بوده است و لطیف است و مستوفی است و مستوفی است			
و مستوفی است و مستوفی است و مستوفی است			
مستوفی است			
در تاریخ ۱۳۰۳			
مستوفی است			
مستوفی است			
مستوفی است			

۲۲۵



۱۳۰۳

مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است

مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است  
مستوفی است



نام خانوادگی: _____ نام: _____ شماره ملی: _____ تاریخ تولد: _____ تاریخ صدور: ۱۳۹۳	وزارت کشور تهران، خیابان گلشهر	شماره: _____ گروه استان: _____ شماره ملی: _____ تاریخ صدور: _____
<b>مرکز شناخت و آشنایی با اسناد</b> تهران، خیابان...	تاریخ: ۱۳۹۳/۰۸/۲۷ ساعت: ۱۰:۱۵ شماره پرونده: ۱۳۹۳/۱۳۹۳۷۲/۱۳۹۳ تاریخ: ۰۱/۱۲/۱۳۹۳	تاریخ: _____ شماره: _____
تاریخ: _____ شماره: _____		
تاریخ: _____ شماره: _____		
تاریخ: _____ شماره: _____		
تاریخ: _____ شماره: _____		
تاریخ: _____ شماره: _____		

مرکز شناخت و آشنایی با اسناد

تهران، خیابان...

تاریخ: \_\_\_\_\_  
 شماره: \_\_\_\_\_

تاریخ: \_\_\_\_\_  
 شماره: \_\_\_\_\_

تاریخ: \_\_\_\_\_  
 شماره: \_\_\_\_\_

تاریخ: \_\_\_\_\_  
 شماره: \_\_\_\_\_

تاریخ: \_\_\_\_\_  
 شماره: \_\_\_\_\_

تاریخ: \_\_\_\_\_  
 شماره: \_\_\_\_\_








تاریخ ۳ شهریور سال ۱۱۱۱  
 مطابق ۱۰/۳۰/۱۳۰۰ ه. ش

مجلس مقدس روحانی بجهت اللہ ازرگه

آن مجلس مقدس استحضار کامل التواضع جمعی ولایک امریه در آن سالان قاریت خواستند است  
 مطرز بر این بنده نمودن، زاکه بخوانند، در روز روز جمعه ام کتبه باطله کتب جهت ضرورت و ملک قد رحمت  
 بدان مجلس انوار برپا شد تا بتعمیر آن کتبه و در آن روز جمعه در آن مجلس در آن مجلس در آن مجلس  
 با ریاضت تأیید شد مجلس

مجلس مقدس روحانی بجهت اللہ ازرگه





تاریخ ۱۵ شهریور سال ۱۲۱۱  
 مطابق ۱۱/۱۲/۱۳۴۳ ه. ش

مجلس مقدس روحانی بجهت اللہ ازرگه

آن مجلس مقدس استحضار کامل التواضع جمعی ولایک امریه در آن سالان قاریت خواستند است  
 مطرز بر این بنده نمودن، زاکه بخوانند، در روز روز جمعه ام کتبه باطله کتب جهت ضرورت و ملک قد رحمت  
 بدان مجلس انوار برپا شد تا بتعمیر آن کتبه و در آن روز جمعه در آن مجلس در آن مجلس در آن مجلس  
 با ریاضت تأیید شد مجلس

مجلس مقدس روحانی بجهت اللہ ازرگه





۱۳۷۲/۲۲

مجلس مکه سروستانی مرکز گستره امری جمهوری (آذربایجان) عهد اله ارکانه

محرراً در تفسیر نامه تبره در صورتیکه در آن قسمت امیلا و نقاط خطی کفای نام

الرباع باشد که آثار طایفه هوسا و خوسا و در رسم و طراز و با مخرج اطلاقاً

در باره ایلان و مفاصیح و در تفسیر و این جهت ارسال بر نامه .

۱۳۷۲/۵/۹

طبق برهان محتاج به اصلاح احوال الهی سائنسیان مخرج سالن و حضور انکسیر تبره

در دوره طلعه ۹ ساله پایستی مورو فوج و بی نظمانه خاص نزار گور .

۱۳۷۱/۱۰/۲۰

خادم عزیز بزرگوار و نامشروع کلمه و اله جدا با الهی ملیانی طایفه بهیا، اله

آزان خادم بوازند و غیا مکنند است که مسارت به بسته امری گرگان و بندر کره و مرکز

الافیه خود را در بی بران بسته تسمین بر باید تا با هزاران ساله و محافل مکه سه

روحانیه در دفتر سلطنت صوبه و ابلاغ کفر ( الله ) من ایلات و مفاصیح ترکمن تسمین سلطنتی

لا اله الا الله و الله

۱۳۷۱/۱۰/۲۰

به شاهجه آذربایجان

مجلس مکه سروستانی عهد اله ارکانه .

آن مجلس مکه سروستانی استعمار کابل از وضع چوبین و ایلان امری بران ساله و در آمد غیا مکنند


است مطر بر باید نفوس و کفر میده اند مراد از است اقدام کنند با نظمانه کفای جهت تبره ک

و صلوات در بی بی بان مجلس امری بر باید تا مضمون کفر و در ترمیم نسبت به تکلیف مجلس

المرام خود .

۱۳۷۱/۱۱/۱۳

خادم بزرگوار امری بر جدا با الهی عهد انصافه مفاصیح طایفه بهیا، اله .



( ۲ )

مجلس مکه سروستانی عهد اله ارکانه مکه سروستانی ( عهد امری بران )

است ( که جهت تبلیغ نفوس در منطقه گردن تسمین آفندیه در بندر کرانه مده است .

۱۳۷۱/۱۱/۱۳

در این مخرج مطابق مکه سه روحانیه در نقاط مختلف مکه سه مفاصیح و مفاصیح و مفاصیح

فرا و قضایا در مفاصیح به مکه سه الهیه و در مفاصیح و ( بین ارباب چایسه بهیا، ساله

سائکون مجلس )

۱۳۷۱/۱۱/۱۳

ایلاته مجلس روحانی ملی بهایان ایران

تبره کفر مکه سه مفاصیح بهیا، ساله

... کفر مکه سه مفاصیح بهیا، ساله و ایلاته مفاصیح بهیا، ساله و ایلاته مفاصیح بهیا، ساله

و مفاصیح و مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله

مخرج مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله

و مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله

مجلس روحانی ملی بهایان ایران انتظار دار مده با وصول این مفاصیح مفاصیح بهیا، ساله

مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله

نسبت به مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله

تا این مجلس مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله و مفاصیح بهیا، ساله

انضم الیه عهد اله عهد اله عهد اله



مرکز اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

درجه فوریت : بده بندی حفاظتی

۱- از : شهرهای استان آذربایجان خاوری ۷ - شماره گزارش : ۲۷ - ۵۱ - ۵۱  
 ۲- به : ریاست اداره اطلاعات ۸ - تاریخ گزارش : ۵۲/۷/۱۵  
 ۳- مشاهده : تاریخ وقوع :  
 ۴- منبع : تاریخ رسیدن خبر به منبع : ۱۵/۵/۵۲  
 ۵- پیوست : تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات :  
 ۶- علاقه‌مندان حفاظتی : گروه ادگان :

موضوع : خطاب / پیرو

شهر جدید ساگی است اخیراً " چند دانه جنوی بهائی مسلک که در دانشگاه های مختلف دانشگاه تبریز مشمول تحصیل گردیده اند ملنا " تبلیغ بهائیگری میسازند از جمله تخصص بنام محمود زمانیان که بدین بد پر عمل کارخانجات زینت شهر از میسازند با تعالی خالص انصاری مانسین همسازیان آب که شمارا لوبها نیز بهائی میسازند و راجتماع تبلیغ میسازند X

۸۲۵ - ۵۲۹ / ۱۱

تاریخ : ۱۵/۵/۵۲

محل : شهر تبریز

توضیحات : تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات : ۱۵/۵/۵۲

مرکز اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

درجه فوریت : بده بندی حفاظتی

۱- از : شهرهای استان آذربایجان خاوری ۷ - شماره گزارش : ۲۷ - ۵۱ - ۵۱  
 ۲- به : ریاست اداره اطلاعات ۸ - تاریخ گزارش : ۵۲/۷/۱۵  
 ۳- مشاهده : تاریخ وقوع :  
 ۴- منبع : تاریخ رسیدن خبر به منبع : ۱۵/۵/۵۲  
 ۵- پیوست : تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات :  
 ۶- علاقه‌مندان حفاظتی : گروه ادگان :

موضوع : خطاب / پیرو

طبق اخراج : مهران نوبه بهائی در تبریز فعالیت های تبلیغاتی خود را در دانشگاه ، این را آموزش و پرورش و سایر ادارات با استناد از زبان و سخنرانی شهید بنام نوبه بهائی از جمله در آموزشگاه مائلی وسیله خان خاوری و در آموزش و پرورش و سایر ادارات خاتم حضری و در اداره بهداشت ، تنظیم خانواده توسط دوشیزه سباهی بهیاد است بزاداش زوزی و همچنین توسط شخصی بنام کریم کریم و در تبریز کارخانجات و ادارات ساندوز تبلیغ و فعالیت میسازند . خانم مطهری آموزگار دبستان و کر دکستان میسازند میسازند X

۸۲۹ - ۵۲۵ / ۱۱

تاریخ : ۱۵/۵/۵۲

محل : شهر تبریز

توضیحات : تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات : ۱۵/۵/۵۲







فصلنامه مطالعات تاریخی

**مرکز اسناد و کتابخانه ملی**  
 آرشیو

<p>درجه فوریت: <u>طبقه بندی حفاظتی</u></p> <p>۱- از: <u>شماره ثبت اسناد ایران باستان</u> <u>آر ۲۷-۵-۵۱</u></p> <p>۲- به: <u>ریاست اداره اسناد و کتابخانه ملی</u></p> <p>۳- منشاء: <u>موضوع</u></p> <p>۴- منبع: <u>۲۸</u></p> <p>۵- پیوست: <u>۱۱</u></p> <p>۶- اطلاعات حفاظتی: <u>۱۲</u></p>	<p>موضوع: <u>مطالعه</u></p> <p>شرح: <u>مطالعه و سنجش اسناد</u></p> <p>ارزیابی: <u>۵۲۵-۳-۴</u></p> <p>تاریخ: <u>۱۳۹۴/۱۵</u></p>
---	--

این سند به جهت اهمیت تاریخی و فرهنگی آن، در فهرست اسناد ملی ثبت گردید.

تاریخ ثبت: ۱۳۹۴/۱۵

محل ثبت: مرکز اسناد و کتابخانه ملی

محل نگهداری: گنجینه اسناد ملی

**مرکز اسناد و کتابخانه ملی**  
 آرشیو


<p>درجه فوریت: <u>طبقه بندی حفاظتی</u></p> <p>۱- از: <u>شماره ثبت اسناد ایران باستان</u> <u>آر ۲۷-۵-۵۱</u></p> <p>۲- به: <u>ریاست اداره اسناد و کتابخانه ملی</u></p> <p>۳- منشاء: <u>موضوع</u></p> <p>۴- منبع: <u>۲۸</u></p> <p>۵- پیوست: <u>۱۱</u></p> <p>۶- اطلاعات حفاظتی: <u>۱۲</u></p>	<p>موضوع: <u>مطالعه</u></p> <p>شرح: <u>مطالعه و سنجش اسناد</u></p> <p>ارزیابی: <u>۵۲۵-۳-۴</u></p> <p>تاریخ: <u>۱۳۹۴/۱۵</u></p>
---	--


این سند به جهت اهمیت تاریخی و فرهنگی آن، در فهرست اسناد ملی ثبت گردید.

تاریخ ثبت: ۱۳۹۴/۱۵

محل ثبت: مرکز اسناد و کتابخانه ملی

محل نگهداری: گنجینه اسناد ملی

 <p>مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران</p>	<p>طبقه بندی حفاظتی</p>	<p>درجه فوریت</p>
<p>۱- تاریخ: ۵-۲۷</p> <p>۲- شماره گزارش: ۵۱</p> <p>۳- تاریخ گزارش: ۵۲/۸/۸</p> <p>۴- تاریخ وقوع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۵- تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۶- تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات: ۵۲/۸/۹</p>	<p>۱- شهرهای استان آذربایجان خاوری</p> <p>۲- ریاست اداره اطلاعات</p> <p>۳- منشاء:</p> <p>۴- منبع: ۲۱</p> <p>۵- پروست:</p> <p>۶- ملاحظات حفاظتی:</p>	<p>۱- تاریخ: ۵۲/۸/۹</p> <p>۲- شماره گزارش: ۵۱</p> <p>۳- تاریخ گزارش: ۵۲/۸/۸</p> <p>۴- تاریخ وقوع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۵- تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۶- تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات: ۵۲/۸/۹</p>
<h2 style="margin: 0;">صحره سانس</h2>		
<p>عطف/پیرو</p>		
<p>موضوع: خیر رسید و حاکی است آقای چیت سازگان تهران که رابطه بین بهایبان تهران و سایر شهرستانهای ایران میباشد در تاریخ ۲/۸/۸۲ از تهران به تهران وارد و مدت دو روز در منزل رهناب در நடاساز سکونت و مبلغ دو بیست هزار تومان بهمنه رون ایضا بهایبان تهران که توسط شرکت زرم ارسال شد و بدون تحویل وضمانت با آقای مهندس یرتیس خیرگاه برقی تهران- پلاکات رگنگور روز ۲/۸/۸۲ تهران با قصد تهران ترک نمود و است /</p>		
<p>از برای: با احتیاط توجیه تارت</p> <p>موضوع: <b>صحره سانس</b></p> <p>تاریخ: ۵۲/۸/۹</p> <p>شماره: ۵۲/۹/۱۱</p>		

 <p>مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران</p>	<p>طبقه بندی حفاظتی</p>	<p>درجه فوریت</p>
<p>۱- تاریخ: ۵۲/۸/۹</p> <p>۲- شماره گزارش: ۵۱</p> <p>۳- تاریخ گزارش: ۵۲/۸/۸</p> <p>۴- تاریخ وقوع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۵- تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۶- تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات: ۵۲/۸/۹</p>	<p>۱- تاریخ: ۵۲/۸/۹</p> <p>۲- شماره گزارش: ۵۱</p> <p>۳- تاریخ گزارش: ۵۲/۸/۸</p> <p>۴- تاریخ وقوع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۵- تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۶- تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات: ۵۲/۸/۹</p>	<p>۱- تاریخ: ۵۲/۸/۹</p> <p>۲- شماره گزارش: ۵۱</p> <p>۳- تاریخ گزارش: ۵۲/۸/۸</p> <p>۴- تاریخ وقوع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۵- تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۵۲/۸/۹</p> <p>۶- تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات: ۵۲/۸/۹</p>
<h2 style="margin: 0;">صحره سانس</h2>		
<p>عطف/پیرو</p>		
<p>موضوع: خیر رسید و حاکی است مسئولین کارخانه موسی کولا هم راه مبلغ دو در اختیار آقای رهناب که مشغول در நடاسازی اشغال داشته و دیگر از اعضای شمال بهایبان در تهران میانجیست قرار داده و انگیزه بهایبان تهران به نزد وی وقف نموده و آنان را بدون تبلیغ سنگ مریضه تشویق و ترغیب نمایند /</p>		
<p>از برای: امکان صحت خبر و مورد</p> <p>موضوع: <b>صحره سانس</b></p> <p>تاریخ: ۵۲/۸/۹</p> <p>شماره: ۵۲/۹/۱۱</p>		



مرکز اسناد و کتابخانه ملی  
آرشیو

درجه فوریت	طبقه بندی حفاظتی
۱- از : شهرداری استان آذربایجان خاوری	۷- شماره گزارش : ۵۱-۱۲۷
۲- به : تیمسار ریاست اداره اطلاعات	۸- تاریخ گزارش : ۳۰ / ۳ / ۳۵
۳- منشاء :	۹- تاریخ وقوع :
۴- منبع : ۲۱۱	۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع : ۳۰ / ۳ / ۳۵
۵- پیوست :	۱۱- تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات : ۳ / ۳ / ۳۵
۶- ملاحظات حفاظتی :	۱۲- گیرندگان : ریاست ساواک استان

موضوع : عطف/پیرو

طرح اطلاع اخیراً در دانشجوی سال اول رشته ریاضی شهرام همس خانی که بهائی میباشد سایر دانشجویان دانشگاه آذربایجان راه پیروی از مسلک بهائیت تشویق نموده و اظهار مدارد که به از کشورهای انگلیس و شوروی جهت تشکیل کمیته بهائیت کمک مادی میشود \*

۲۲۹

۱۳۵۱ / ۳ / ۳۵

تسلیم شد و در  
ارزیابی : اطلاعات امنیتی  
نظریه : جهت آگاهی و بهره برداری

۳ - ۳ - ۳۵

طبقه بندی حفاظتی



مطالعات تاریخی

# اولین زن کابینه



فصلنامه مطالعات تاریخی

## اولین زن کابینه

○ ابراهیم ذوالفقاری

۲۴۱

«بهاییت» طرحی چند مرحله‌ای به کارگردانی استعمارگران بود. این پروژه با پشتوانه جامعه‌شناسی مذهبی مناسب، در شرایط اجتماعی آن روزگار ایران و با توجه به مذهب رسمی شیعه جعفری (ع) اعتقاد به منجی را هدف گرفت. همین طرح را استعمارگران، در جامعه اهل تسنن، با عنوان «وهاییت» سامان‌دهی کردند.

«سیدعلی محمد شیرازی» - بازیگر مرحله اول این جریان - که به باب شهرت یافت، فرد مناسبی برای ایفای این نقش تشخیص داده شد و پس از اقدامات پس پرده، در سال ۱۲۶۰ ق در ۲۵ سالگی، ادعای بابیت کرد و فتنه آغاز شد.

مرحله بعدی این جریان، در بیت «میرزا عباس نوری» معروف به میرزا بزرگ - از منشیان و مستوفیان زمان محمدشاه قاجار - پی‌گیری شد تا فرزندان او، به نامهای «میرزا یحیی» و «میرزا حسینعلی»، ادامه دهنده حرکت سیدعلی محمد باب، باشند.

پس از اعدام سید علی محمد باب در ۱۲۶۶ ق، میرزا حسینعلی نوری دعوی «من یظهر اللهی» کرد. او از منسوبین «میرزا آقاخان نوری» - مأمور مستقیم انگلستان و صدراعظم ناصرالدین شاه قاجار - بود که با طرح توطئه‌های گوناگون، «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» را به قتل رساند و خود بر مسند او نشست. میرزا حسینعلی پس از چندی خود را «بهاءالله» نامید تا بایبان در حزب بهاییت گرد هم آیند. در مرحله بعد، میرزا یحیی نوری (صبح ازل) - برادر کوچک‌تر میرزا



حسینعلی - جانشین باب گردید که این نکات، کمابیش در نوشته‌هایی درباره این فرقه به رشته تحریر درآمده است.

جریان بایبه و پس از آن بهائیت، واکنشهای بسیاری را به دنبال داشت. از این رو میرزا تقی خان امیرکبیر، صدراعظم وقت - که به حق لقب قهرمان مبارزه با استعمار را داراست - به مقابله با این فتنه برخاست.

این تلاشها باعث از هم پاشیدگی فرقه بهائیت شد و در نهایت استعمار تصمیم گرفت تا سران فرقه را در سرزمین شامات - که فلسطین هم جزئی از آن بود - مستقر کند. میرزا حسینعلی نوری به عکا تبعید شد و در همانجا مرد و پسرش، «عباس افندی» را جانشین خود کرد.

نقش این فرقه بویژه در کمک به استعمارگران برای تشکیل دولت اسرائیل و اعطای لقب سلطنتی «سر» به عبدالبهاء نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است.

نقش حکومت قاجار در سرگردانی سران و اعضای فرقه بهائیت، کینه قاجاریه را در دل آنها نهادینه کرد. زمانی که استعمار انگلستان تصمیم به سرنگونی حکومت قاجار گرفت، بهائیان با ایفای نقشی دقیق سرزمین ایران را در تیول خویش درآوردند و مجری اهداف اربابان خود شدند.

۲۴۲

گوشه‌ای از این تلاش، در خاطرات حبیب‌الله رشیدیان - که خود و پسرانش، مأموران سرشناس سفارت انگلستان در ایران بودند - به شرح زیر، نقل شده است:

چند سال قبل از کودتا [ی حوت ۱۲۹۹ش]، من بیشتر روزهای هفته، صبح هنگام، سری به منزل عین‌الملک [پدر امیرعباس هویدا] - که از متنفذین و کاملین فرقه بهائیه بود و با وی سوابق دوستی و صحبت داشتم - می‌زدم و خصوصاً از کلنل فریزر، مخدوم خود، مأموریت داشتم که در آنجا حضور یابم و از اشخاصی که نزد عین‌الملک، آمد و شد داشتند و از سخنان آنان با عین‌الملک و سخنان عین‌الملک با آنها، اطلاعاتی در اختیار کلنل فریزر قرار دهم.

یک روز بنا بر معمول، به منزل عین‌الملک - واقع در خیابان کوشک - رفتم و بعد از چند دقیقه گفتگو با او، مردی پارسی و هندی بر او وارد شد، که نام آن پارسی هندی «ارباب اردشیر جی» بود که بر من معلوم شد آن مرد زرتشتی هندی، با عین‌الملک سوابق دوستی ممتد و صحبت قدیمی داشت، اما از کی و کجا؟ نمی‌دانم. به محض ورود آن مرد زرتشتی هندی، عین‌الملک نوکر خود را صدا کرد و گفت: «برو در حیاط را ببند و هر کس به ملاقات من آمد، بگو من در منزل نیستم.» که آن مرد هندی و من با عین‌الملک،

چند دقیقه‌ای به صحبت نشستیم و پس از آنکه ارباب اردشیر جی از روابط من با سفارت امپراتوری انگلستان آگاه شد، در دوستی با من گشود و کار صمیمیت و دوستی بین من و او به جایی رسید که هر روز می‌خواست به منزل عین‌الملک برود، قبل از وقت، به من تلفن می‌کرد و از من خواهش می‌نمود که من نیز در همان روز، در منزل عین‌الملک حضور یابم.

روز دیگر که من باز به منزل عین‌الملک رفتم، آن مرد زرتشتی هندی نیز حضور یافت و عین‌الملک مانند دو روز قبل، مستخدم خود را صدا زد و گفت: «برو در حیاط را ببند و هر کس به ملاقات من آمد بگو که من در منزل نیستم.» در آن روز، لحن سخن ارباب اردشیر جی با عین‌الملک، صورت جدی به خود گرفت و روی به عین‌الملک نموده، گفت: «از شما خواهشی دارم.» عین‌الملک با کمال ادب گفت: «بفرمایید.»

ارباب اردشیر جی گفت: «از شما خواهشمندم که با محفل بهاییان به مشورت بنشینید و از آنها بخواهید تا صاحب‌منصبی بلندقامت و خوش‌قیافه پیدا کنند و به شما معرفی نمایند و شما آن صاحب‌منصب را با من آشنا کنید. اما به دو شرط: اولاً اینکه آن صاحب‌منصب نباید صاحب‌منصب ژاندارم باشد و حتماً باید صاحب‌منصب قزاق باشد. ثانیاً شیعه اثنی‌عشری خالص نباشد؛ که ارباب اردشیر جی، مخصوصاً جمله اخیر را باز تکرار کرد و برای بار دوم گفت که «آن صاحب‌منصب نباید شیعه اثنی‌عشری خالص باشد.» پس از آن ملاقات، عین‌الملک، رضاخان را با ارباب اردشیر جی آشنا کرد و اردشیر، وسیله‌آشنایی رضاخان با فریزر می‌شود و فریزر او را به دیگر انگلیسیهای دست‌اندرکار کودتا، چون هاوارد، اسمایس و گاردنر - کنسول انگلیس در بوشهر - معرفی می‌نماید.»<sup>۱</sup>

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، رضاخان میرپنج - که دربارهٔ دین و طریقت او، نقلهای مختلفی از جمله: علی‌اللهی، بهایی و بابی شده است - پس از مدت زمانی کوتاه، رضاشاه کبیر شد و به شکرانهٔ آن، دربار ایران را در اختیار بهائیت قرار داد.

انتخاب اسدالله صنّعی، از بهاییان معروف و تأثیرگذار، به عنوان آجودان مخصوص ولیعهد - محمدرضا پهلوی - نشان از هدایت همه‌جانبه حکومت تازه تأسیس پهلوی، توسط بهاییان داشت.

اگر روزی در تحقیق مستقلی، بهاییان دربار پهلوی، احصاء گردند، معلوم می‌شود که، در دوران این پدر و پسر، ایران، تا چه مرحله در تیول این فرقهٔ استعماری بود که پس از گذشت حدود ۷۶ سال از شروع پروژه در سال ۱۸۴۴ میلادی، به بهره‌وری رسیده بود.

این حضور که هر روز گسترده‌تر و پررنگ‌تر می‌شد، در زمان نخست‌وزیری «امیرعباس

هویدا» - پسر عین‌الملک - به اوج خود رسید. در این زمان پروژه بهاییت، تقریباً به طور کامل تحویل امریکاییها شده بود. کابینه‌ای که امیرعباس هویدا وزیر دارایی آن بود، بهاییان مشهور دیگری را هم در رأس وزارت‌خانه‌های مهم داشت، که از آن جمله است: «غلامعباس آرام»، وزارت امور خارجه - «اسدالله صنیعی»، وزارت جنگ - «منصور روحانی»، وزارت آب و برق - «اسماعیل ریاحی»، وزارت کشاورزی - «هوشنگ نهاوندی»، وزارت مسکن - «عطاءالله خسروانی»، وزارت کار - «حسن پاکروان»، سازمان اطلاعات و امنیت کشور.

امیرعباس هویدا سه ماه بعد از تصدی پست نخست‌وزیری، سه بهایی مشهور دیگر را نیز به این جمع افزود که عبارت‌اند از: «منوچهر شاهقلی» به عنوان وزیر بهداشتی، «دکتر فرهنگ مهر» به عنوان معاون نخست‌وزیر و «فرخ‌رو پارسای» به عنوان معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش که پس از چندی در رأس آن وزارت‌خانه قرار گرفت. در این میان به اولین زن کابینه می‌پردازیم که هم مسلک نخست‌وزیر بود و سالها، فرهنگ کشور مسلمان ایران را در اختیار خود داشت.

فرخ‌رو پارسا به سال ۱۳۰۱ش در حوالی شهرستان قم به دنیا آمد. پدرش فرخ‌دین پارسا، (متولد ۱۲۶۶ش) به علت از دست دادن پدر، از اوان کودکی تحت تربیت شوهر مادرش - سرهنگ احمدخان معروف به اسلامبولی - قرار گرفت.

اینکه چرا واژه «دین» به دنبال نام «فرخ» افزوده‌اند، بر ما مشخص نیست ولی با توجه به اینکه در بعضی از تذکرها، نام او را «فرخ» ثبت کرده‌اند، به نظر می‌رسد علت افزودن «دین» به آن، ریشه در گرایش او به مسلک نوظهور بابیت و بهاییت داشته باشد.

محمد صدر هاشمی، در تاریخ جراید و مجلات ایران، در معرفی فرخ‌دین، به نوشته او استناد کرده، می‌نویسد: فرخ‌دین پارسای در سال ۱۳۰۷ هجری قمری به دنیا آمد.

نه پدرم مرا دید و نه من پدرم را. پدرم از نواده مرحوم ملا احمد نراقی، طلبه‌ای بود که به طهران برای تحصیل آمد و در سن ۲۴ سالگی مادرم را که از خانواده مستوفیهای تفرش و علویه بود، به زنی گرفت. تربیت و تعلیم خود را مرهون شوهر مادرم (سرهنگ احمدخان معروف به اسلامبولی) هستم. تحصیلات ابتدایی من در مدرسه افتتاحیه و شرف و ادب تهران بود. سالی که بایست به دارالفنون رفته و تحصیلات متوسطه را شروع کنم، مادر بزرگم که مربی من بود و به اصطلاح خودش، رجوع به اصل را برای من می‌خواست، مرا به کربلا برد. در کربلا چندی به تحصیل مقدمات عربی و فقه گذرانده و بعد به نجف رفته و از محضر مرحومین یزدی و خراسانی استفاضه می‌نمودم.

در سال ۱۳۲۵ قمری به تهران مراجعت و در این تاریخ به سن هجده سالگی رسیده بودم. ناپدری ام برای آنکه مرا مرد زندگی کند، دستور تهیه شغلی که اعاشه ام را تکافو نماید داد و من معلمی یکی از مدارس ابتدایی را یافته و مشغول شدم. در این مدرسه علاوه بر تدریس به تکمیل تحصیلات خود نزد مدیر مدرسه که از طلاب روشنفکر و قریب الاجتهاد بود، می پرداختم و بنا به توصیه مدیر مدرسه نامبرده در کمیته جهانگیر که برای اعاده مشروطیت فعالیت می نمود، نام نویسی کرده و در ردیف مهاجرین درآمدم. پس از ورود مجاهدین به تهران و فرار محمدعلی میرزا در ردیف جمعی مجاهدین به سازمان شهربانی منتقل و در آنجا تعلیمات نظامی فراگرفتم ولی چون روح سلحشوری نداشتم با آنکه به اخذ درجه نیز نایل گردیده بودم، از این سازمان استعفا و به پیروی از روح نویسندگی، به سمت کارمند روزنامه «پلیس ایران» مشغول گردیدم. در این روزنامه که بعداً نام خود را به «ارشاد» تبدیل نمود، سمت مخبری داشته و چون از طرف مؤسس این روزنامه مرحوم «مؤیدالممالک فکری» تشویق می شدم، گاهی هم مقالاتی در آن می نوشتم؛ در عین حال سمت خبرنگاری روزنامه های: نوبهار مشهد، راه نجات اصفهان، مظفری بوشهر، کمال همدان، را نیز عهده می نمودم.

فرخ دین پارسا، در سال ۱۲۹۲ ش، با زنی به نام «فخرآفاق» ازدواج کرد که در مدرسه ای به مدیریت سرهنگ احمدخان، پدرخوانده اش معلم بود. از قضا، فخرآفاق نیز قبل از این ازدواج کرده، فرزند پسری به نام «روح الله جوادی» داشت.

فخر آفاق که در شرایط آن روزگار، در مدرسه «دوشیزگان وطن» تحصیل کرده بود و مادرش معلم خیاطی و گلدوزی آن بود، در چهارده سالگی، به پاسخ فرخ دین ۲۵ ساله پاسخ مثبت داد. از سرنوشت شوهر اول فخرآفاق اطلاع درستی نداریم اما در جایی، او را نوه اول مرحوم «حسین جوادی»، معرفی کرده اند. فخرآفاق، زنی عصیانگر بود که تحت تأثیر آموزه های روشنفکرآبانه آن روز و در بحبوحه آماده سازی شرایط کودتای رضاخانی، به مسلک شوهرش پیوست و تحت تعلیم او که مدیریت داخلی روزنامه ارشاد را عهده دار بود به نویسندگی روی آورد. شهرت فرخ دین پارسا، فخرآفاق را هم به شهرت پارسا، در تاریخ مطبوعات ایران، مشهور ساخت. از این رو از خانواده پدری او، نام و شهرتی در دست نیست.

فرخ دین، در طریق روشنفکری، هر روز گام به جلو برمی داشت و در این مسیر، فخرآفاق نیز، همراه و همگام با او بود.

در آستانه کودتای اسفند ۱۲۹۹ش، فرخ‌دین پارسا که با نخست‌وزیر کودتا در روزنامه رعد نیز همکاری بود، به مأموریت مشهد رفت و در آنجا فخرآفاق، امتیاز مجله‌ای به نام جهان زنان را اخذ کرد و هنوز چهار شماره از انتشار آن سپری نشده بود که، سیدضیاءالدین طباطبایی صدراعظم کودتا، فرخ‌دین را به تهران احضار کرد.

فخرآفاق پارسا در شماره چهارم مجله جهان زنان در این باره نوشت:

چون همسر محترم من برای درک فیض رئیس حقیقی خود، حضرت آقای رئیس‌الوزرا عازم تهران است و من هم باید با او بروم، لذا این شماره به عنوان خداحافظی زودتر از موقع خود منتشر شده...

فرخ‌دین به تهران آمد و مدیریت مطبوعات وزارت داخله را به عهده گرفت، ولی دولت سیدضیاءالدین طباطبایی مستعجل بود و عمر ریاست فرخ‌دین هم به تبع آن کوتاه. مجله جهان زنان که در انتشار آن قریب به شش ماه تأخیر افتاده بود، دوباره در تهران، شروع به انتشار کرد. انتشار اولین شماره مجله در تهران - که در اصل شماره پنجم آن بود - با عنوان مؤسس: «فرخ‌دین پارسا» و تحت مسئولیت: «فخرآفاق پارسا» مصادف با محرم الحرام بود.

۲۴۶

بهاییت در به قدرت رساندن رضاخان و معرفی او به کودتاچیان انگلیسی، نقشی ویژه داشت و این فرصت مناسبی برای پیشبرد اهداف آن فرقه محسوب می‌شد. از این رو، فخر آفاق، در این شماره از مجله خود، مقاله‌ای نوشت و بی‌پروایی را به حدی رساند که مخالفت با دین در آن علنی بود و کار به غوغایی رسید که مردم متدین، خواهان مجازات مؤسس و ناشر مجله شدند.

وقاحت چنان بود که، حکومت کودتا، تاب مقاومت نداشت و این زن و شوهر را در ۱۳۰۱ش به اراک تبعید کرد. این واقعه، در کلام فرخ‌دین پارسا، که به طور طبیعی خود را مبراً از هرگونه مسئله‌ای می‌داند، به شرح زیر است:

در مراجعت بنا به اصرار خانم خود که وعده داده بود مجله جهان زنان را در تهران منتشر نماید، به تجدید انتشار مجله در تهران شروع و اولین شماره منتشره در تهران، مصادف شد با سیاست مخالف نسبت به کابینه جناب آقای قوام‌السلطنه و این مجله که مندرجاتی جز لزوم تربیت و تعلیم زنان نداشت!! پیراهن عثمان شده و با تحریک بازارها، بر کابینه ناختمند. بالاخره رئیس‌الوزراء وسایل استرضای مخالفین را فراهم و برای اسکات تحریک شدگان بازاری!! [مال‌الصلح، تبعید من و خانمم از تهران تعیین و عملی گردید. من و خانمم به اراک تبعید شدیم و وقتی به قم وارد شدیم، احساس کردیم که عزیمت ما

به عراق یا اراک خطرناک است، زیرا گفتگوهای تهران در مجالس و مناظر، دال بر تکفیر خانم من، در قم هم منعکس و شخصاً در معرکه‌ای که در قبرستان قم گرفته بودند، شنیدم که مدیره جهان زنان را در ردیف دشمنان خانواده رسول [ص] سب می‌نمایند و چون در اراک هم چند نفری را به اسم بهایی و سوزاندن قرآن مقتول ساخته بودند از رفتن به اراک منصرف و در... قم که دور از جنجال بود، اقامت گزیدیم.

صراحت کلام فرخ‌دین پارسا، در خصوص بهایی بودن ایشان، نیاز به هیچ‌گونه تحلیلی ندارد. فرخ‌رو پارسا در چنین شرایطی، در تبعید به دنیا آمد. اینکه فرخ‌رو، چندمین فرزند این خانواده است، اطلاع دقیقی در دست نیست ولی می‌دانیم که حداقل او اولین حاصل ازدواج فخرآفاق و فرخ‌دین نیست، چرا که اولین فرزند آنها، پسری به نام فروردین بود که در سال ۱۲۹۳ - یک سال بعد از وصلت - به دنیا آمده است.

شیفتگی فرخ‌دین به نام خود، باعث شد که او، بر سه تن از فرزندان خود نامهای: فرخ‌زاد، فرخ‌پور و فرخ‌رو، بگذارد و از طرف دیگر، علاقه‌مندی به نام ماههای شمسی - که از علت آن بی‌خبریم - نیز باعث شد تا حداقل دو تن از فرزندان خود را فروردین و اسفند، بنامد. اسفند نام دیگر فرخ‌رو پارساست که در نوشته‌های موجود، گاهی پیشوند نام او «اسفند فرخ‌رو پارسا» و گاهی پسوند آن «فرخ‌رو اسفندپارسا» و گاهی نیز در داخل پرانتز «فرخ‌رو (اسفند) پارسا» آمده است. در ضمن در کنار نام شهرت او، در برخی مواقع «ی» آمده است: «پارسای». که به نظر می‌رسد ناشی از اشتباه نویسندگان باشد.

پدر و مادر فرخ‌رو پارسا، فعالیت‌های متعدد دیگری نیز داشته‌اند که از حوصله این تحقیق خارج است. فرخ‌دین پارسا در ۹۴ سالگی به سال ۱۳۵۰ش، از دنیا رفت و فخرآفاق نیز که از زمان مرگش اطلاعی نداریم، پس از مرگ در خانقاه صفی علیشاه دفن شد.

دو تن از فرزندان این خانواده، به نامهای: فروردین و فرخ‌زاد، از ارتش‌یانی بودند که به سازمان اطلاعات و امنیت - ساواک - پیوستند و فرخ‌پور، فرزند دیگر این خانواده، قاضی دادگستری شد.

فخر آفاق و فرخ‌دین پارسا، پس از طی دوران تبعید در ۱۳۰۳ش، به تهران بازگشتند. یک سال بعد، سلسله قاجاریه فروپاشید و بهاییان که با حمایت بیگانگان، در این برهه تاریخی نقشی بسزا داشتند و به نوعی، از قاجاریه انتقام گرفته بودند، با تاجگذاری رضاخان، به دربار او گسیل شدند.

اسدالله صنیعی، آجودان مخصوص ولیعهد، کسی بود که در تدارکات ارتش، به همراه تیمسار «احمد شیرین سخن» که بعدها همسر فرخ‌رو پارسا شد، دزدیهای گسترده داشت و

## فصلنامه مطالعات تاریخی

دختر خویش را هم به همسری برادرزاده فرخرو پارسا، درآورد.

### تحصیلات

فرخرو پارسا، در شش سالگی در منطقه هفت تهران، کوچه آبشار، به مدرسه رفت و در خردادماه ۱۳۱۲، گواهی نامه پایان تحصیلات ابتدایی دریافت کرد.

دیگر مراحل تحصیلی او، به شرح زیر است:

دبیرستان فروغ در مشهد: دو سال، مادرش نیز در این مدرسه تدریس می کرد.

دبیرستان فروغ در تهران: یک سال.

او پس از پایان سیکل اول متوسطه، به دانش سرای مقدماتی رفت و در ۱۳۱۸ دیپلم گرفت. پس از آن راهی دانشکده علوم شد و مدت سه سال هم در آنجا تحصیل و لیسانس علوم طبیعی دریافت نمود.

سه سال از اشتغال او در وزارت فرهنگ گذشته بود که در سال ۱۳۲۴ش به دانشکده پزشکی تهران رفت و پس از شش سال در ۱۳۳۰ش دکتری پزشکی گرفت.

دوره یک ماهه در لندن (اسفند ۱۳۳۸) و دوره شش ماهه در امریکا (از دی ماه ۱۳۳۹) از دیگر مراحل آموزشی او به شمار می رود.

۲۴۸

### مشاغل

فرخرو پارسا، پس از اخذ لیسانس، به وزارت آموزش و پرورش - وزارت فرهنگ وقت - رفت و به عنوان دبیر دبیرستانهای تهران، استخدام شد. این استخدام در مهرماه سال ۱۳۲۱، درست یک سال، پس از به سلطنت رسیدن محمدرضا پهلوی، به دنبال تبعید رضاخان به جزیره موریس، بود.

دیگر مشاغل وی به شرح زیر است:

۱۸ تیر ۱۳۳۶ ریاست دبیرستان دکتر ولی الله نصر و دبیرستان نوریخس دختران.

۱۱ آذر ۱۳۳۷ - ریاست دبیرستان رضاشاه کبیر.

۲۳ مهر ۱۳۴۲ - نمایندگی مجلس شورای ملی.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۴ - معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش.

۱ خرداد ۱۳۴۴ - نمایندگی وزارت آموزش و پرورش در کمیته دائمی حفاظت در

ساواک. این انتصاب با توجه به ساواکی بودن دو تن از برادران وی، حائز اهمیت است.

## سایر فعالیتها

رئیس جمعیت زنان دانشگاهی، وابسته به سفارت امریکا و I.F.U.W  
شورای عالی جمعیتهای زنان (رئیس کمیته آموزش و پرورش و مبارزه با بی سوادى)  
انجمن بانوان فرهنگى  
کانون مترقى  
حزب ایران نوین (عضو دفتر سیاسى)

## بهایت

بهاییان که با راهاندازی مدارس «بنین» و «بنات»، در دهه ۱۳۰۰، علاقه‌مندی خود را به دست گرفتن آموزش فرزندان این مرز و بوم، نشان داده بودند و همواره در آرزوی در اختیار گرفتن کامل فرهنگ این کشور سیر می‌کردند، با انتصاب امیرعباس هویدا - فرزند عین‌الملک، از کمترین بهاییان - به نخست‌وزیری، این آرزو، به حقیقت پیوست و اولین زنی که در دوران شاهنشاهی پهلوی به کابینه راه یافت، فردی بهایی بود که عهده‌دار وزارت آموزش و پرورش شد.

۲۴۹

از طرف حزب بهاییت به پیروان این فرقه دستور داده شده بود تا در موقع مراجعه به سازمانها و ادارات مختلف برای استخدام، دین خود را اسلام معرفی کنند و فرخ‌رو پارسا نیز از این امر مستثنی نبود. او در پرسش‌نامه‌ای که به تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۴، هم‌زمان با انتصاب به معاونت پارلمانی وزارت آموزش و پرورش، تکمیل کرد، در مقابل گزینه مذهب، نوشت: شیعه ولی شهرت او به وابستگی به فرقه بهاییت و اعمال و رفتار او و خانواده‌اش که سالها در این طریق گام زده بودند، برای اهل خیر و نظر، آشکار بود. از این رو، هنوز دو هفته از این انتصاب سپری نشده بود که گزارش داده شد:

انتخاب خانم دکتر فرخ‌رو پارسا به معاونت وزارت آموزش و پرورش که متسبب به بهایی بودن و از فرقه ازلی آن می‌باشد، انعکاس بدی در بین فرهنگیان با سابقه داشته... انعکاس این عمل در بین روحانیون و متعصبین مذهبی با اعتراض مواجه شده و آنها را عصبانی کرده است.

و گزارش‌دهنده نیز، اظهارنظر کرد که:

در این موقع حساس که کشور بیش از هر موقع به آرامش و سازش دستجات و طبقات مختلف [نیاز] دارد چه لزومی داشت که این خانم نماینده مجلس را به وزارت بیاورند و این کار علاوه بر عصبانیت فرهنگیان، راه حُسن تفاهم و نزدیکی بین اولیای دولت و علما



را مسدود نموده و یک نقطه ضعف تازه‌ای به دست مخالفین داده است.<sup>۲</sup>

ظاهراً این منبع ساواک نمی‌دانست که در این موقع، بیش از همه، رئیس دولت - امیرعباس هویدا - در معرض حملات گسترده مردم است و ساواک نیز در حال طراحی نقشه‌ای است که با اجرای آن، هویدا را به بوسیدن قرآن مجید و مجانی کردن آب و برق مساجد وادارد تا از طریق آن، از موج این مخالفتها کاسته شود.<sup>۳</sup>

ولی چون بنا بر تقویت بهائیان بود، این فرصت مغتنم را نباید از دست می‌دادند. فرهنگیان مسلمان به خوبی می‌دانستند که انتقال فرخ‌رو پارسا از مجلس به آن وزارت‌خانه با عنوان معاون پارلمانی، زمینه‌سازی برای، وزارت اوست و ساواک هم به خوبی می‌دانست که این زن: «مورد حمایت خاص رئیس هیئت دولت می‌باشد».<sup>۴</sup>

در راستای همین حمایت خاص بود که، هویدا در ضیافتی حضور یافت که به افتخار فرخ‌رو پارسا به تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۴۴، از طرف بانوان فرهنگی و دانشگاهی در محل باشگاه دانشگاه تهران برپا شده بود، و از «شخصیت فرهنگی خانم دکتر پارسای تجلیل کردند» فرخ‌رو هم در پاسخ به این تجلیل، گفت:

بانوان ایران از شهامت آقای هویدا که با انتصاب اینجانب به مقام معاونت وزارت آموزش و

۲۵۰

پرورش، گام دیگری در راه خدمت به جامعه زنان برداشته‌اند، اظهار سپاسگزاری می‌کنند.<sup>۵</sup>

این اقدام در حالی صورت می‌گرفت که مجامع مختلف مذهبی و از جمله روحانیون، از این انتصاب ناراضی بودند و آن را «نوعی اهانت به مقام روحانیت»<sup>۶</sup> می‌دانستند، اما از آن طرف، بهائیان آموزش و پرورش، به حمایت از او مشغول بودند.<sup>۷</sup>

ساواک به عنوان مسئول امنیت کشور، علی‌رغم آنکه در درون سازمان خود، بهائیان متعصبی چون «پرویز ثابتی» را - که هنوز به مقام مدیرکلی نرسیده بود - داشت، هشدار می‌داد که:

در محافل مذهبی شیعه، بهایی بودن وزیر جنگ [اسدالله صنیعی]، وزیر بهداشت [منوچهر شاهقلی]، وزیر کار [عطاالله خسروانی]، وزیر آبادانی و مسکن [هوشنگ نهاوندی] و معاون وزارت آموزش و پرورش (خانم پارسای)، بهترین و مؤثرترین وسیله تبلیغات برای پیشرفت منظور محرکین شده است.<sup>۸</sup>

و اداره کل نهم ساواک هم که مسئولیت تحقیقات را به عهده داشت، برابر سوابق موجود در اداره کل سوم، او را پیرو فرقه بهایی می‌دانست.<sup>۹</sup>

علی‌رغم مخالفت‌های گسترده با این انتصاب در وزارت آموزش و پرورش، فرخ‌رو پارسا که قبل از این انتصاب «وجهه و نفوذی نداشت»<sup>۱۰</sup> برای رسیدن به مقام وزارت، با هدایت محفل روحانی بهائیان، شروع به فعالیت کرد. از یک طرف انتصاب هم‌مسلمان خود را در

دستور کار قرار داد:

خانم پارسا سعی می‌کند به تدریج باند بهاییان را در فرهنگ تقویت کرده و آنها را به کار منصوب نماید. در انتصابات اخیر، ایرج مجد - برادر سیروس مجد، معاون وزارت کار که بهایی معروف است - را به ریاست فرهنگ آبادان منصوب نموده است.<sup>۱۱</sup> و از طرف دیگر، به سازمان‌دهی نوشتن و توزیع اعلامیه‌هایی علیه «دکتر هادی هدایتی» - وزیر وقت آموزش و پرورش - مشغول بود:

علی‌اکبر شمس... اضافه کرد، اولین بار است افشا می‌کنم که در زمان آقای هدایتی، موقعی که اعلامیه‌ها را می‌نوشتیم، آنها را قبلاً در حزب ایران نوین، به رؤیت خانم پارسای می‌رساندم، سپس منتشر می‌کردم. از این جهت با خانم پارسای خیلی نزدیک می‌باشم.<sup>۱۲</sup> برای ساواک که اخبار و اقدامات پنهانی بهاییان را در دسترس داشت، به خوبی روشن بود که، این اقدامات، با انگیزه حذف هادی هدایتی و جایگزینی فرخ‌رو پارسا، صورت می‌گیرد: عده‌ای از طرفداران خانم دکترس پارسا، چه در داخل حزب ایران نوین و چه خارج از حزب، که مشهور به بهایی بودن می‌باشند، برای وزارت آموزش و پرورش وی فعالیت و تبلیغ می‌کنند.<sup>۱۳</sup>

۲۵۱

از این رو، شایعه وزارت او در وزارت‌خانه آموزش و پرورش، دهان به دهان می‌گشت.<sup>۱۴</sup> در گفتگویی در محل حزب ایران نوین، میان فرخ‌رو پارسا و «صادق ناصرزاده»، معلوم شد که پروژه حذف هادی هدایتی به نفع فرخ‌رو پارسا، علی‌رغم آنکه ساواک او را: «بهایی و محتاط و ترسو و مردد»<sup>۱۵</sup> معرفی کرده، در حال نهایی شدن می‌باشد و هویدا مصمم است که یک وزیر بهایی دیگر به کابینه خود بیفزاید:

در ملاقاتی که با جناب آقای هویدا نخست‌وزیر نمودم، فرموده‌اند: «امکان دارد شما و دکتر هدایتی در دوره آینده مجلس به عنوان سناتور انتخاب شوید، که نظر قطعی آن، هفته آینده اعلام خواهد شد.» چنانچه دکتر هدایتی به عنوان نماینده انتخاب شوند، من مایلیم که در وزارت آموزش و پرورش، خدمت نمایم و در صورتی که ایشان در پست وزارت خود باقی بمانند، به نمایندگی مجلس راغب‌تر خواهم بود.<sup>۱۶</sup>

طبیعی بود که هادی هدایتی هم در درون سیستم شاهنشاهی، حامیانی قدرتمند چون «امیر اسدالله علم»، وزیر دربار و «اشرف پهلوی»، خواهر توأمان شاه داشت و حذف او، نیازمند برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده و زمان مناسب بود و هویدا نیز این صبوری را داشت. زمانی که این برنامه‌ریزی نهایی شد، فرخ‌رو پارسا در مصاحبه‌ای مطبوعاتی اعلام کرد: وزارت آموزش و پرورش، با انقلاب اجتماعی ایران هماهنگ نیست.<sup>۱۷</sup>



از سمت چپ: فرخ‌رو پارسا، امیرعباس هویدا

معلوم بود که هماهنگ کردن آموزش و پرورش با انقلاب اجتماعی ایران! نیازمند تغییر در کادر بالای این وزارت‌خانه است؛ انقلابی که طراح اصلاحات ارضی آن، «روستوی» یهودی بود و عامل اجرای آن نیز، بهاییانی چون: «اسماعیل ریاحی»، منصور روحانی و...

۲۵۲

از این رو چند روز پس از این مصاحبه هدفمند، امیرعباس هویدا، به طور سرزده به وزارت آموزش و پرورش رفت و همه معاونین را جمع کرد تا فرخ‌رو پارسا را به عنوان وزیر جدید به آنان، معرفی کند.<sup>۱۸</sup> بدیهی بود که حضور نخست‌وزیر در این وزارت‌خانه که برای اولین بار صورت می‌گرفت، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و نشان از حمایت خاص رئیس دولت از این هم‌مسلك خود داشت.<sup>۱۹</sup>

اولین بازتاب این انتصاب، در بیان «شیخ محمود رازی» و «جاراللهی» از اعضای هیئت مدیره جامعه تعلیمات اسلامی، به شرح زیر، گزارش شد:

خانم دکتر پارسا به صحیح و یا به غلط، در بین توده مردم و جامعه روحانیت، متهم به بهایی‌گری است و شهرت دارد که همسر او در ارتش، یکی از ارکان مهم بهاییها را تشکیل می‌دهد. در وزارت آموزش و پرورش که یکی از مواد برنامه درسی تعلیم قرآن و فقه اسلامی و تعلیمات دینی است، لااقل باید کسی در رأس چنین سازمانی قرار گیرد که از نظر معتقدات مذهبی، نقطه ضعفی نداشته باشد.<sup>۲۰</sup>

بهاییان، با توجه به عمق اعتماد مردم ایران به امام زمان (عج)، دستور داشتند تا در مواقعی که مورد اعتراض گسترده قرار می‌گیرند، به عوام‌فریبی روی آورند و به رسم مألوف خود، فرخ‌رو

پارسا نیز دو ماه پس از تصاحب سندلی وزارت، در باشگاه معلمان به مناسبت ولادت حضرت صاحب‌الزمان (عج) جشنی برگزار کرد که برپایی چنین جشنی، آن هم از طرف وزیر، بی‌سابقه می‌نمود. در این باره گفته شد:

به علت اعلامیه‌هایی که مبنی بر بهایی بودن خانم دکتر پارسای منتشر شده، روی این

اصل مجلس مذکور را تشکیل داده‌اند که رفع اتهام بهایی بودن از وی بشود.<sup>۲۱</sup>

یکی از اولین اقدامات او، در این موقع، انحلال کمیسیون رسیدگی به ارزش تحصیلی طلاب بود:

خانم دکتر پارسای از روزی که وزیر آموزش و پرورش شده، کمیسیون رسیدگی به ارزش

تحصیلی طلاب و کسانی را که با دریافت گواهی اجتهاد از مراجع بزرگ، جهت تعیین ارزش

آن را به دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش، تقدیم می‌کرده‌اند، منحل کرده است و در اثر

انحلال این کمیسیون دیگر طلبه‌ها و افرادی نظیر آنان به استناد در دست داشتن گواهی اجتهاد

از علمای مذهبی [نمی‌توانند] برای خود ارزش تحصیلی به دست آورند.<sup>۲۲</sup>

مراسم بازنشسته شدن «رضا خزائلی» که با شب ولادت امام رضا (ع) مصادف شد، فرصت

مناسب دیگری برای عوام‌فریبی آنان بود. در این مراسم با حضور فرخ‌رو پارسا «عسجدی» رئیس

انجمن همکاری خانه و مدرسه، گفت:

خانم وزیر مسلمان هستند و علاقه فراوانی به شعائر اسلامی دارند.

و خانم وزیر هم، برپایی این مجلس را در این شب، به فال نیک گرفت ولی «حمزه منصوریان»

رئیس آموزش و پرورش منطقه ۱۰ - پرده از این عوام‌فریبی برداشت و گفت:

گرچه وزیر به من علاقه دارد، اما من که با برادر خانم پارسای دوست هستم، می‌دانم که

او بهایی است.<sup>۲۳</sup>

هر چند در برخی موارد، بهاییان حاضر در دیوانسالاری رژیم شاهنشاهی، مجبور به

اقرار ظاهری به اسلام بودند و فرخ‌رو پارسا هم از این امر مستثنا نبود، ولی کینه آنان نسبت

به اسلام، به میزانی بود که در خلوت خود، پیمان هدم اسلام را تجدید می‌کردند و گاهی

نیز، این کینه را در مجامع نسبتاً عمومی، بروز می‌دادند. از جمله این موارد، اظهارات وزیر

آموزش و پرورش در جمع مدیران مدارس جامعه تعلیمات اسلامی بود. زمانی که او به

جلسه وارد شد، حدود هشتاد نفر زن چادری، به همراه بیست روحانی را در مقابل خود

دید. بقیه حاضرین هم - که حدود پنجاه نفر بودند - دارای ریش و بدون کراوات بودند. این

صحنه، موجب برآشفستگی او شد تا ذات خویش را علنی کرده و با عصبانیت بگوید: «خانمها

چه کاره هستند؟» و وقتی به او پاسخ داده شد: «مدیر هستند»، پرسید: «کدام یک از آنها لیسانسیه و

کدام یک دیپلم می‌باشند.» و زمانی که شنید: «دو نفر لیسانس و بقیه دیپلم هستند» گفت:

این چه وضعی است. چرا شما چادر دارید؟ اسلام هرگز نگفته است، با چنین وضعی باشید، اینها خرافات است... باید خرافات ریشه کن شود.<sup>۲۴</sup>

همین اعمال و رفتار موجب تهیه اعلامیه‌هایی علیه او شد که نمونه‌هایی از آن، برای «آیت‌الله خوانساری» و «حجت‌الاسلام فلسفی» هم ارسال شد:

در کشور عراق، سارقین و آدمکشها و دشمنان پیغمبر اسلام [ص] و امام زمان [عج] با کودتا و قتل و جنایت، حکومت را در تصرف دارند. در ایران، بهاییان، بدون کودتا، فرهنگ اسلامی را به دست یک زن بهایی و یک ژنرال بهایی، شوهر او، اشغال کرده‌اند.<sup>۲۵</sup>

فرهنگیان نیز که در جریان کامل دزدیهای خانم وزیر و یکی از همدستان او «ناصر موفقیان» قرار داشتند، می‌گفتند: «موفقیان و خانم وزیر و آقای نخست‌وزیر بهایی بوده و به همین جهت آقای نخست‌وزیر به وزیر دادگستری دستور داده‌اند، موضوع سوءاستفاده‌های آنان را مسکوت گذاشته و از تعقیب سوءاستفاده‌چیان فنی و حرفه‌ای آموزش و پرورش، خودداری نماید.»<sup>۲۶</sup>

نهایت اینکه، ازدواج به آداب و رسوم بهاییان، دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای در بهایی بودن وزیر آموزش و پرورش، باقی نمی‌گذاشت:

شب پنجشنبه گذشته، مراسم عقد برادرزاده خانم پارسا، وزیر آموزش و پرورش، با فرزند تیمسار صنیعی وزیر سابق جنگ، در منزل برادر خانم پارسا که قاضی دادگستری است، برگزار شده است. در این مراسم، مهندس روحانی وزیر کشاورزی و عده‌ای دیگر از پیروان مسلک بهایی حضور داشته‌اند. خانم پارسا و تیمسار شیرین‌سخن نیز در این مجلس بوده‌اند. خطبه عقد که معمولاً از طرف یک نفر روحانی باید خوانده شود، انجام نگردید و طبق آداب و رسوم بهاییها برنامه عقد انجام شده است.

نظریه شنبه: چون تیمسار صنیعی از بهاییان مشهور ایران است، ازدواج فرزند وی با خانواده پارسا نشان می‌دهد که این خانواده نیز جزء گروه بهاییها به شمار می‌روند و تظاهرات مسلمان بودن آنها بنا به مصلحت سیاسی است.<sup>۲۷</sup>

## ازدواج

فرخ‌رو پارسا در ۱۳۲۳ش در ۲۲ سالگی، با «احمد شیرین‌سخن»<sup>۲۸</sup> سی و سه ساله، ازدواج کرد. حاصل این ازدواج، سه فرزند دختر و یک فرزند پسر، به نامهای: حمید (۱۳۲۷)، ناهید (۱۳۲۸)، مهشید (۱۳۳۲) و نوید (۱۳۳۶) می‌باشد.

احمد شیرین‌سخن، تیمسار ارتش بود و سابقه سوءاستفاده‌های او در تدارکات ارتش به همراه اسدالله صنیعی - وزیر بهایی جنگ - نیازمند فصلی مجزا است.

تلاش برای ایجاد دولت غاصب اسرائیل یکی از اهداف عالی حزب بهائیت بود و ارسال ثروتهای دزدی شده از مردم مسلمان، به آن دیار از فعالیت‌های اصلی آنان به شمار می‌رفت. در این مقوله، فرخ‌رو پارسا هم ید طولایی داشت و در مدت اشتغال در وزارت آموزش و پرورش، دزدیهای بسیار کرد که گزارشهای مفصل آن، در کتابی به نام او، منعکس شده است. فساد اخلاق او نیز، مقوله‌ای است که در این نوشتار، اشاره‌ای به آن نکرده‌ایم و خوانندگان محترم را به مطالعه دقیق اسنادی که در خصوص او منتشر گردیده، دلالت می‌دهیم.<sup>۲۹</sup>

### پانوشتها:

- ۱- تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص ۱۰۳.
- ۲- سند ۳۰۳/۲۲۶ ، ۱۳۴۴/۲/۲۸.
- ۳- امیرعباس هویدا به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۸۰.
- ۴- زنان دربار به روایت اسناد ساواک - فرخ‌رو پارسا، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۶.
- ۵- سند ۳۰۳/۲۲۸ ، ۱۳۴۴/۲/۲۹.
- ۶- سند ۳۲۲/۴۰۴ ، ۱۳۴۴/۳/۶.
- ۷- سند ۳۲۲/۴۵۷ ، ۱۳۴۴/۳/۱۵.
- ۸- سند ۳۰۳/۴۱۴ ، ۱۳۴۴/۳/۳۱.
- ۹- سند ۹۱۱/۳۸۹۸ ، ۱۳۴۴/۴/۲۰.
- ۱۰- فرخ‌رو پارسا به روایت اسناد ساواک، ص ۴۲.
- ۱۱- سند ۳۲۲/۲۹۳۱۸ ، ۱۳۴۴/۶/۱۱.
- ۱۲- سند ۲۰/۱۹۸۱۰ هـ ۷ ، ۱۳۴۷/۶/۱۷.
- ۱۳- سند ۳۰۰/۳۳۱ ، ۱۳۴۴/۷/۲۴.
- ۱۴- سند ۳۰۰/۱۰۶ ، ۱۳۴۴/۶/۱۳.
- ۱۵- فرخ‌رو پارسا به روایت اسناد ساواک، ص ۸۷.
- ۱۶- سند ۲۰/۱۲۴۴۳ هـ ۵ ، ۱۳۴۶/۴/۱۷.
- ۱۷- سند ۲۰/۱۱۷۴۷ هـ ۴ ، ۱۳۴۷/۵/۱۳.
- ۱۸- سند ۲۰/۱۹۶۳۴ هـ ۷ ، ۱۳۴۷/۶/۶.
- ۱۹- سند ۲۰/۱۹۶۹۰ هـ ۷ ، ۱۳۴۷/۶/۹.
- ۲۰- سند ۲۰/۲۲۷۵۵ هـ ۷ ، ۱۳۴۷/۶/۲۸.
- ۲۱- سند ۲۰/۳۰۳۹۵ هـ ۷ ، ۱۳۴۷/۸/۲۰.
- ۲۲- سند ۲۰/۴۱۰۶۴ هـ ۷ ، ۱۳۴۷/۱۱/۱۳.
- ۲۳- سند ۲۰/۴۲۰۹۱ هـ م ، ۱۳۴۷/۱۱/۱۴.
- ۲۴- سند ۲۰/۴۴۸۳۳ هـ ۲ ، ۱۳۴۷/۱۱/۲۹.
- ۲۵- سند ۴۰۶۴ ، ۱۳۴۸/۱۱/۳۰.
- ۲۶- سند ۲۰/۶۸۳۸۹ هـ ۷ ، ۱۳۴۹/۳/۱۱.
- ۲۷- سند ۲۰/۴۱۰۶۸ هـ ۱۵ ، ۱۳۵۲/۴/۳.
- ۲۸- در نوشته موجود، نام پدر وی، «حسن صدر» - که شناخته نشد - و نام مادرش، «رقیه گیاهی»، ثبت شده است.
- ۲۹- زنان دربار به روایت اسناد ساواک، فرخ‌رو پارسا، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲.



# بہائیت و اوقاف

فصلنامه مطالعات تاریخی

ISSN 2790-1000

Volume 10

Number 1

2023

## بهاییت و اوقاف

○ علی اکبر علیمردانی

۲۵۷

بارزترین سیاست رژیم پهلوی اسلام‌زدایی از ایران بود. نخست‌وزیری سیزده ساله «هویدا» خادم امرالله، یکی از تجلیات این سیاست است. در دوران او بود که فرقه بهاییت به سرعت پیش رفت و به وضعیتی غیرقابل باور رسید؛ موقعیتی که درک آن برای رهبران این فرقه نیز غیرقابل تصور بود و با خوشحالی غیرقابل وصفی به تشریح آن می‌پرداختند: بهاییان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می‌توانند امتیاز هر چیزی را که می‌خواهند بگیرند. تمام سرمایه‌های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهاییان و کلیمیان می‌باشد. تمام آسمان‌خراشهای تهران، شیراز و اصفهان مال بهاییان است. چرخ اقتصاد این مملکت به دست بهاییان و کلیمیان می‌چرخد.<sup>۱</sup>

بهاییان پس از کسب موقعیت مالی و سیاسی ویژه، قصد تبلیغ و گسترش فرقه خویش را داشتند. رهبران و کارگزاران این فرقه، راه تسلط بی‌چون و چرا بر ایران را مبارزه با اسلام در جامعه ایران می‌دانستند و با حرکت در این مسیر حتی از بیان آن نیز ابایی نداشتند و در محفل خصوصی خود بیان داشته بودند: «عده‌ای از مأمورین مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می‌باشند می‌خواهند هویدا را محکوم کنند، ولی او از بهترین خادمین امرالله است و امسال مبلغ پانزده هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقایان بهاییان نگذارید کمر مسلمانان راست شود.»<sup>۲</sup> از این رو بهاییان با ابزار قدرت در اختیار خود می‌کوشیدند هر چه



بیشتر عوامل خود را در مراکز مختلف دولتی و رسمی نفوذ دهند و از طریق آنان به اجرای برنامه‌های ضداسلامی خود نایل آیند. یکی از اهداف مهم آنان، تسلط بر مراکز و نهادهای اسلامی بود. کابینه امیرعباس هویدا، چند وزیر بهایی داشت ولی یکی از مهم‌ترین آنها «محمدحسین احمدی» معاون نخست‌وزیر در سازمان اوقاف بود.

### ۱. سوابق خانوادگی و تحصیلی

محمدحسین احمدی فرزند علی به سال ۱۲۹۸ ش در بُشرویه طبس، از توابع استان خراسان<sup>۲</sup>، به دنیا آمد. در اسناد ساواک، پدرش از مبلغین فرقه بهائیت در بُشرویه معرفی شده است. وی دوره ابتدایی را در «دبستان ترغیب» محل تولدش و مقطع متوسطه را در «دبیرستان ایرانشهر» و «دارالفنون» به پایان رساند و از «دانشکده حقوق و علوم سیاسی» دانشگاه تهران لیسانس حقوق گرفت.

### ۲. مشاغل

محمدحسین احمدی در استخدام وزارت دارایی بود. مشاغل وی عبارت بود از:

کارمند حکمی وزارت دارایی

کارمند اداره کل بهره‌برداری و خالصه و املاک

نماینده قضایی اداره کل امور حقوقی و رسیدگی به تصفیه املاک

ریاست اداره رسیدگی به امور دعاوی منقول در اداره کل حقوقی

معاون اداره کل دفتر وزارتی با حفظ سمت، عضو کمیسیون تقسیم اراضی یوسف‌آباد

بازرس کمیسیون ارز - نماینده دوم وزارت دارایی در کمیسیون ارز

پیشکار دارایی کرمان

پیشکار دارایی گیلان

پیشکار دارایی اصفهان

عضو هیئت نظارت بر هزینه شهرداری اصفهان

مدیر کل وصول تهران

معاون وزیر مشاور در اداره رسیدگی به شکایات و عرایض

معاونت نخست‌وزیر و رئیس سازمان اوقاف

برخی دیگر از مشاغل احمدی در طول خدمتش به رژیم پهلوی به قرار زیر است:

عضو هیئت امنای صندوق رفاه دانشجویان وزارت علوم و آموزش عالی

عضو هیئت امنای مؤسسه عالی ساختمان  
عضو کمیسیون نامگذاری دانش‌آموختگان دانشگاه تهران  
مستول هماهنگی و ناظر بر حسن اجرای برنامه‌های اردوهای عمرانی ملی دانشجویان  
و دانش‌آموزان

رئیس کمیته نظارت بر فعالیتهای اجتماعی دانشجویان شاغل در سازمانهای دولتی  
سرپرست بررسی مسائل سیاسی و اجتماعی  
عضو هیئت امنای مؤسسات آموزشی فرح پهلوی  
پیشکار فاطمه پهلوی (خواهر شاه)<sup>۲</sup>

تمام مشاغل فوق جنبه فرهنگی داشته و عمده ارتباطات وی با جوانان و نوجوانان  
مملکت بود. او نیز این محلها را بهترین جا برای اشاعه مقاصد فرقه‌ای خود می‌دانست.

### ۳. اختلاس و زد و بندهای مالی

محمدحسین احمدی با سوءاستفاده از موقعیت شغلی و حمایت جریانهای صاحب‌نفوذ  
از او به زد و بند و رشوه‌ستانی از شخصیت‌های حقیقی و حقوقی می‌پرداخت و سرمایه‌های  
کلانی از این راه اندوخت که از جمله آن دریافت رشوه از شرکت توربین اصفهان بود.

ترقی نامبرده از زمان وزارت بهنیا شروع شده و به طور کلی مورد حمایت باند طرفدار  
بهنیا در وزارت دارایی می‌باشد و به طوری که کارمندان وزارت دارایی اظهار می‌نمایند  
احمدی در انتصابات و تعیین اعضای کمیسیونهای مالیاتی و رؤسای مناطق دارایی  
سوءاستفاده‌های کلانی نموده و اکثر کسانی که دارای سوابق بد و رشوه‌خواری بوده‌اند  
به ریاست کمیسیونهای مالیاتی و حل اختلاف منصوب کرده و از هر مأموری که به شغل  
حساس گمارده مبالغی بین ده الی پانزده هزار تومان رشوه گرفته است و در حال حاضر  
اکثر آمارهایی که از طرف اداره کل وصول وزارت دارایی داده می‌شود غلط و غیرواقع  
می‌باشد و مثلاً اداره کل وصول بیلانی منتشر می‌سازد که در فلان ماه میزان وصول نسبت به  
ماه مشابه سال گذشته فلان مبلغ زیادتر بود. و این موضوع باعث اغفال دولت در درآمدهای  
مالی می‌شود...

صرف‌نظر از بهنیا، وزیر سابق دارایی، که با احمدی رابطه فوق‌العاده نزدیکی داشته  
و مکرر به منزل نامبرده تردد داشته و شایعاتی نیز درباره رابطه نامشروع بهنیا با همسر<sup>۵</sup>  
احمدی انتشار یافته بود؛ ذوالفقاری، معاون اسبق نخست‌وزیر و کشاورزیان، کاندیدای  
نماینده‌گی مجلس شورای ملی در انتخابات گذشته هم رابطه نزدیک با احمدی دارند و

کشاورزیان در وزارت دارایی به نام کار چاق کن احمدی معرفی و شناخته شده است.<sup>۶</sup>

#### ۴. عضویت در احزاب درباری و تشکیلات فراماسونری

محمدحسین احمدی ابتدا در کانون مترقی عضو بود و در احزاب ایران نوین و رستاخیز نیز عضویت داشت و ضمن عضویت در لژ رازی در تشکیلات فراماسونری، ریاست لاینز یوسف آباد را نیز برعهده داشت.<sup>۷</sup>

#### ۵. ریاست محمدحسین احمدی بر سازمان اوقاف

مهم ترین مسئولیت نامبرده در رژیم گذشته، سرپرستی سازمان اوقاف بود. بر اساس اسناد ساواک، وی که فردی بهایی بود، تصدی اش بر سازمان اوقاف برای تبلیغ مذهب رسمی کشور، جای تأمل دارد. تعدادی از اقوامش نیز در سازمان اوقاف شاغل بودند.

سپردن مراکز و نهادهای اسلامی به بهاییها و اقدامات انجام شده در آن سازمان، حکایت از اهداف درازمدت پیروان فرقه ضافه بهائیت دارد. آنان با اقدامات گوناگون خویش، قصد تخریب اسلام و قرآن را داشتند و از دوره رضاخان دنبال اعلام رسمی فرقه بهائیت به عنوان یکی از ادیان رسمی کشور بودند. رضاخان نیز با حضور در محافل بهاییها خود را بهایی معرفی می کرد و ارادت او به اسدالله صنیعی، حکایت از روابط حسنه اش با بهاییها دارد. وی اسدالله صنیعی را به عنوان آجودان مخصوص ولیعهد انتخاب کرد. صنیعی در تمام دوران ولایتعهدی محمدرضا، آجودان مخصوص او بود و شاید نزدیک ترین فرد به محمدرضا محسوب می شد. مسلماً رضاخان به بهایی بودن صنیعی توجه داشت<sup>۸</sup> و این مسئله در دربار پهلوی، بویژه که بعداً تیمسار ایادی یار غار و پزشک مخصوص او گردید نمود بیشتری یافت و به قول فردوست به محفل خصوصی و اتاق خواب محمدرضا نیز رفت و آمد داشت و اسدالله صنیعی هم بعداً وزیر دفاع شد.<sup>۹</sup>

اسناد موجود حکایت از همراهی و هم فکری دربار پهلوی بویژه رضاخان و محمدرضا پهلوی با بهاییان دارد و در طول دوران حکومتشان بر ایران، از این فرقه حمایت می کردند. با نخست وزیر هویدا، پیروان این فرقه به تمام امور کشور تسلط یافتند و هویدا با شناخت از هم مسلکش - محمدحسین احمدی - او را بر سازمان اوقاف اسلامی گماشت تا مبلغ قرآن و احکام اسلام باشد!

سیاست بهاییان، این عوامل جاسوسی و اطلاعاتی صهیونیستها<sup>۱۰</sup> تحریف تدریجی قرآن بود. ساواک به نقل از نشریات خارجی درباره انتشار قرآنها<sup>۱۱</sup> تحریف شده می نویسد: «مطلب

این است که اسرائیلیها نسخه تازه‌ای از قرآن کریم را با چاپ بسیار نفیس و زیبا در آلمان غربی روی کاغذ بسیار مرغوب چاپ کرده و به قیمت بسیار نازلی در معرض فروش گذاشته‌اند. این نسخه‌های قرآن به وسیله نمایندگان آنها در کشورهای افریقایی پخش می‌گردد و نیز به طوری که معلوم می‌شود پخش آن را در کشورهای آسیایی آغاز کرده‌اند. در ادامه درباره محتوای تحریف شده آن می‌نویسد: در چاپ جدید آیاتی را که از یهود انتقاد می‌کند حذف کرده‌اند و در موارد مختلفی کلماتی جای داده شده است که معنی را مقلوب می‌سازد، با اینکه می‌دانیم حتی حذف نقطه‌ها و اضافه کردن نقطه‌ها می‌تواند معنی کلمات را تغییر دهد و مجله الدعوه نمونه‌هایی از این نوع تغییرات را نقل کرده است.<sup>۱۱</sup>

مسئولان و طراحان سازمان اوقاف در رژیم شاه نیز با چاپ و انتشار قرآنهای تحریف شده معنی آیات و کلمات را قلب می‌کردند و بر اساس روایات و احادیث مشکوک، جعلی به ترجمه و تفسیر آن می‌پرداختند و چنین اقدامی را به نام مبارزه با اسلام دروغین و تفاسیر غلط انجام می‌دادند: «آقای بطحایی معاون وزارت آموزش و پرورش در گزارش تقدیمی به سازمان اوقاف به عرض رسانیده اغلب تفاسیر قرآن مجید که در سنوات اخیر نوشته شده نقل از روایات یهود و نصاری و توأم با خرافات و بدون تحقیق و عاری از حقیقت است که نه تنها قرائت آنها جوانان را معتقد به مبادی دین نمی‌کند بلکه دارای اثرات منفی است و اضافه کرده در بین تفاسیری که مطالعه کرده، به تفسیری در سطح بسیار عالی برخورد کرده که اصل آن به زبان اردو و اثر سید احمدخان هندی<sup>۱۲</sup> است که مرحوم فخر داعی گیلانی قسمتی از آن را به فارسی ترجمه کرده است که اکنون بسیار کمیاب و تقریباً نایاب است و استدعا دارد در صورتی که اراده عالی تعلق گیرد امر به ترجمه این اثر مفید صادر فرمایند.<sup>۱۳</sup>

این سند به نقل از مسئول رسمی رژیم، مدعی چاپ و انتشار قرآنهای تحریف شده است. اما نکته جالب اینکه سفارش به استفاده از تفسیر اثر «سید احمدخان هندی» به بهانه صیانت از اسلام و جلوگیری از تزلزل افکار مسلمانان در قبال پیشرفت اندیشه‌های غربی و علوم تجربی، برای تطبیق علوم جدید با اسلام است و برای تحقق این منظور، مرکزی را با کمک انگلیسیها به نام «کالج محمدی انگلیس» بر پا کردند. او ریاست هیئت امنای این کالج انگلیسی را به عهده داشت. با انتشار نظریات و آرای او که منکر بسیاری از مبانی و اعتقادات اصولی دین اسلام شده بود، برخی علما به تکفیر او همت گماشتند.<sup>۱۴</sup>

در دوران نخست‌وزیری هویدا، ایادی تا توانست وزیر بهایی وارد کابینه کرد و بهاییان با سوءاستفاده از موقعیت هویدا و ایادی در مناصب و مشاغل مهمی قرار گرفتند و در تمام سازمانها و وزارت‌خانه‌ها نفوذ نمودند.<sup>۱۵</sup> سازمان اوقاف تحت ریاست بهاییان، قرآنی را با

عنوان قرآن شهبانو به وسیله مفسران درباری ترجمه و منتشر کردند که در آن از احادیث جعلی استفاده شده بود که اعتراضاتی به آن صورت گرفت و مجبور به تغییراتی در آن شدند. ترجمه، تفسیر، چاپ و انتشار قرآن تحت نظر بهایبان بدون اهداف پنهان نبود. سند به جامانده از سازمان اوقاف درباره تغییرات صورت گرفته و اعتراضات علما حاکی است:

... دو فقره نامه از علما و محققین داخل و خارج از کشور رسیده و در آن به پاره‌ای از مطالب تفسیر قرآن اعتراض شده بود. پس از بررسی و مراجعه به مآخذ مربوطه با نظر کمیسیون پاسخ آنها تهیه و صادر گردیده است.

در جایی دیگر از این سند درباره استفاده از سایر منابع ادیان آمده است:

در این جلسات بقیه سوره مبارکه انعام و سوره مبارکه اعراف که ۲۴۰ آیه می‌باشد با مقدمه و ترجمه متن و حواشی بررسی گردید. در مقدمه سوره اعراف مطالب نقل شده از کتب سایر ادیان درباره آفرینش که مناسبتی نداشت و ممکن بود موجب نگرانی و انتقاد پیروان آن آیین و کیش قرار گیرد و به علاوه روایتی که مربوط به آیین ایرانیان باستان و دور از حقیقت و واقعیت بود حذف [شد] و در مطالب دیگر نیز اصلاحاتی به عمل آمد، در ترجمه متن و شأن نزول آیات تغییرات زیادی داده شد و روایات نامناسب و واهی حذف و به جای آن مطالب مهم اخلاقی و اجتماعی از ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل گردید.<sup>۱۶</sup>

در متن سند بیان شده که در ترجمه و تفسیر از کتب سایر ادیان و روایاتی از آیین ایرانیان باستان استفاده شده بود و چون احتمالاً علما و مردم به آن اعتراض خواهند کرد، آن را حذف کرده‌اند. به عبارت دیگر، اگر اعتراضی در کار نبود قطعاً آن را به چاپ می‌رساندند.

### پانوشتها

- ۱- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص ۳۸۵.
- ۲- همان، ص ۳۸۵.
- ۳- به تازگی این منطقه به استان یزد پیوسته است.
- ۴- سند شماره یک.
- ۵- صدیقه، مهراقدهس، شریف‌العلماء معروف به شریفی یکی از فعالان سیاست بی‌بند و باری و لاابالی‌گری، تحت عنوان آزادی زنان در دوره پهلوی بود و به همین دلیل در سازمانها و نهادهای مختلفی به فعالیت پرداخت و در راستای سیاستهای رژیم راجع به کشف حجاب فعالیت می‌کرد.
- ۶- سند شم ۲.
- ۷- سند شم ۳.

## بهاییت و اوقاف

- ۸- رستمی، فرهاد، پهلویها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، ج ۱، رضاشاه، ص ۳۴.
- ۹- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، صص ۲۴۰-۲۰۰.
- ۱۰- سند ششم ۴.
- ۱۱- اسناد ساواک، اسناد موضوعی اسرائیل، کلاسه ۴۱۵۸۱۲، ج ۳، سند ششم ۵.
- ۱۲- اختر، وحید، «میر سیداحمد خان و اندیشه دینی»، ترجمه رسول جعفریان، تاریخ و فرهنگ معاصر، ج ۱.
- ۱۳- سند ششم ۶.
- ۱۴- «میرسید احمدخان و...»، همان.
- ۱۵- مجموعه مقالات همایش اسناد و تاریخ معاصر، آذر ۱۳۸۱، کتاب اول، مرکز بررسی اسناد تاریخی، صص ۱۴۲.
- ۱۶- پرونده موضوعی سازمان اوقاف در ساواک.



دربار شاهنشاهی

شماره .....

تاریخ .....

پیوست .....

جناب آقای محمد حسون احمدی

در تاریخ ۲۵۳۷/۴/۱ شاهنشاهی بصورت پیشکاری والا حضرت

شاهمدخت فاطمه پهلوی مفتخر و متذوق میگردید \*

معاون دربار شاهنشاهی

روپوشت جهت اطلاع به پیشکاری والا حضرت شاهمدخت فاطمه پهلوی

ارسال میشود \*

معاون دربار شاهنشاهی

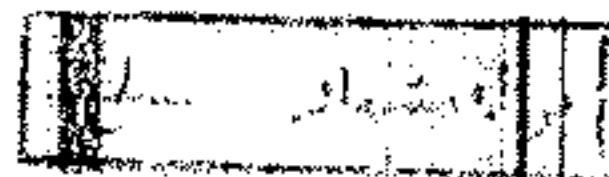
۱۳۷۹/۲/۲۷

۲۷/۳/۱

روپوشت جهت امتحان عطف بشماره ۱۳۹-۹-۲۰۰-۲۱/۱/۳۷

بسیار زمان ملگزی دربار شاهنشاهی ارسال میگردد \*

معاون دربار شاهنشاهی



۲۰۰۰/۳/۱



# نخست وزیر

## سازمان اطلاعات و اینت کشور

س.ا.و.ا.ک

گیرنده

فرستنده

شماره  
صفحه  
پیوست

گزارش

تاریخ ۶۱/۱۲/۷

شماره ۴۱۰۴۱

شماره پرونده گیرنده

شماره پرونده فرستنده

خیابانی محترم زمانه

### موضوع - محمد حسین احمدی مدیرکل وصول وزارت دارائی

مفاد اطلاعیه ضمیمه درباره نامبرده بالا با استثنای آن قسمت که مربوط با امور سیاسی مشارالیه میباشد و درخور بررسی است صحت دارد و با استحضار میرساند که همسرا احمدی دختر شریف الملماء معاون سابق نخست وزیر ( در زمان حکومت دکتر امینی ) است ترقی نامبرده از زمان وزارت بهنیا شروع شد و بطور کلی مورد حمایت باند طرفدار بهنیا در وزارت دارائی میباشد و بطوریکه کارمندان وزارت دارائی اظهار می نمایند احمدی در انتصابات و تعیین اعضای کمیسیونهای مالیاتی و روسای مناطق دارائی سوء استفاده های کلانی نموده و اکثر کسانی که دارای سوابق بد و رشوه خواری بوده اند بریاست کمیسیونهای مالیاتی و حل اختلاف منصوب کرده و از هر ماوریکه بشغل حساس گمارده می باشد بین ۱۰ الی ۱۵ هزار تومان رشوه گرفته است و در حال حاضر اکثر آمارها نیکه از طرف اداره کل وصول وزارت دارائی داده میشود غلط و غیر واقع میباشد و مثلاً اداره کل وصول بیلانی منتشر میسازد که در فلان ماه میزان وصول نسبت به ماه مشابه سال گذشته فلان مبلغ زیاد تر بود و این موضوع باعث اغفال دولت و امور مالی میشود .

قبل از آنکه آقای علم نخست وزیر ( در حدود ۲ ماه قبل ) برای وزارت دارائی ۳ نفر معاون انتخاب و معرفی نماید و سرپرستی وزارت دارائی را خود عهد دهد در میشود کلیه اختیارات وصول و قسمتی از امور اقتصادی قند و شکر و غله و نان هم با احمدی بوده و مشارالیه اختیارات وسیعی





شماره	شماره پرونده گیرنده	شماره	شماره پرونده فرستنده
مطلق	مخت	پیوست	
<b>نخست وزیر</b> <b>سازمان اطلاعات و امنیت کشور</b> س.ا.د.ا.ک			
<b>خیلی محرمانه</b>		موضوع	

داشته ولیکن پس از انتخاب ۳ نفر معاون مزبور و انتصاب دکتر فرهنگ مهریسمت معاون وزارتخانه قسمت زیادی از اختیارات احمدی بایشان محول گردیده است .  
 صرف نظر از بهنیا وزیر سابق در ارائی که با احمدی رابطه فوق العاده نزدیکی داشته و مکرر در منزل نامبرده تردد داشته و شایعاتی نیز در باره رابطه نامشروع بهنیا با همسر احمدی انتشار یافته بود ذوالفقاری معاون اسبق نخست وزیر و کشاورزبان کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی در انتخابات گذشته هم رابطه نزدیک با احمدی دارند و کشاورزبان در وزارت در ارائی بنام کارچاق کن احمدی معرفی و شناخته شده است .

۲۶۶

تهیه کنند ه <sup>۵</sup> رئیس  
 رئیس بخش ۴۲۱۳۷

رئیس اداره وزارت کشاورزی  
 ۱- نیش را بری نم و در کمالی با احتیاط  
 ۲- سرگرمی برسد اما عمل نم  
 ۲۲۷

۵/۳۰۸-۳۸

اطلاعاتي دربارهٔ محمد حسين احمدی معاون وزير مشاور و سرپرست نمازخانه و همکار برای

۱- تماعسی

۱- مشخصات:

محمد حسين احمدی فرزند علي متولد ۱۳۲۸ بشرويه خراسان شناسنامه شماره ۵ بشرويه  
مذهب اسلام و متأهل.

۲- تحصیلات:

لیسانس حقوق (رشته قضائی و سیاسی) از دانشگاه تهران.

۳- سوابق دولتی و مشاغل قبلی:

مدیرکل اطلاعات و همبازی انحصارکل در انبیا. مدیرکل اداره نقد و شکر. مدیرکل اداره وکیل  
تهران. مدیرکل اداره حقوقی. مشاور نخست وزیر و سرپرست رسیدگی به شکایات

۴- سوابق سیاسی:

نابرده فاقد سابقه مضره سیاسی میباشد لکن همسروی بنام صدیقه شریفه خراسانی در ختسر  
شریف الملما معاون دکتر امینی نخست وزیر سابق و در ختزاله همسر دوم به شمار میباشد.

۵- اطلاعات متفرقه:

وضع مالی - خوب.

وضع خانوادگی - پدر محمد حسين احمدی متهم به بهائیت و شایع بوده که همسرش

(صدیقه شریفی) چندان پای بند عفت نبود و به عبدالحسین بهنیا و تیمور بختیار و بیانشاه

مصمام زوابلی داشته و اغلب نیز ترقی احمدی را در گذشته مرهون این وابستگی میدانستند.

خصایل و خصوصیات اخلاقی: مؤدب و متین لکن محتاط و بی حال و پر حرف معرفی شده است.

درجه فوریت

طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه یکم از ... صفحه

نسخه شماره ... از ...

- ۷ - منبع ۷۷۷۵
- ۸ - مناسبت شیرازی
- ۹ - تاریخ وقوع اخیسیرا
- ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع اخیسیرا
- ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات
- محل ۳۶/۳/۳۱
- ۱۲ - ملاحظات حفاظتی

- ۱ - ۲۱۵۲
- ۲ - از ۲۱۵۲
- ۳ - شماره گزارش ۸۷۷/۵۵۸۲۵
- ۴ - تاریخ گزارش ۱۳۳۳/۳/۳۱
- ۵ - پیوسته
- ۶ - گیرندگان خبر

موضوع پدیرش آقای احمدی در شیرازی طبقه بندی ۵۵۸۲۵/۲۱۵۲۰-۸۵

۲۶۸

پدیرش آقای احمدی (سرپرست سازمان اوقاف) در شیرازی مورد تصویب

مقامات استواری و قرار گرفته است.

نظریه یکشنبه. - با توجه به دسترسی شنبه خبر فوق صحت دارد. شنبه

نظریه سه شنبه. - نظریه یکشنبه مورد تأیید است. آریز

نظریه چهارشنبه. - نظریه سه شنبه تأیید میگردد. شان

بر اساس تاریخ ۱۱/۱۲/۳۱  
شبه  
۱

۴۴۱  
کتابخانه

روزنامه  
تاریخ  
۱۳۳۳/۳/۳۱

۴۱۷۵۸

فهرست مستتره ها

صفحه	شماره ۱	صفحه
۱-	شماره	از چهار نسخه
۲-		۷-
۳-۵۷		۸-
۴-۵۲/۱/۲۳		۹-۵۲/۲/۶
۵- ندارد		۱۰-۵۲/۱/۷/۱
۶- اداره کل دوم		۱۱-۵۲/۱/۲۲
گيرنده اداره کل سوم		۱۲- ت

در باره : انتخابات اعضا محفل مرکزی بهائى های جهان در اسرائیل

باین اطلاعیه اتای فقیه اعظم هـ و محفل مرکزی بهائى های اسرائیل قرار است در تاریخ ۵۲/۲/۱۹ انتخابات لغت بصورت رمبوری کردن محفل مرکزی بهائى های جهان در اسرائیل بعد از بیستین سال آینده آغاز شود .

همچنین قرار است نه عضو از هر محفل بهائى از یکصد و سیصد و کشور هم از محفل مرکزی در انتخابات فوق الذکر به اسرائیل عزیمت نمایند .

نماینده اسرائیل مذکور بهائى ها را به عنوان بهائى مذاهب رسمی در حال ۱۳۶۲ (برسویت شناخته است . دو اسرائیل با اجرای برنامه تجبی . از افراد مزبور میگویند از اهلیت فوق الذکر در سایر کشورهای جهان بجزه ایران هم به برداری سیاسی به اطلاعاتی و اقتصاد به بنماید

۲۶۹

تتمیم خبر در صورت اطلاع

بایگ: شوه  
۲۱۴

ساعت ۱۳:۴۵-۱۳:۳۰ وکیل کرده  
۵۲/۲/۱۹

۱۵۶۰۸۸  
۵۲/۲/۱۹

## یک نقشه شیطانی فاش شد

مجله مفتگی «الدعوه» چاپ عربستان سعودی در شماره ۱۵ ژوئیه گزارش می‌کند که دهنده‌ای را حاکی از اهانت به مقدسات اسلامی بوسیله اسرائیل نشر داده است. مطلب این است که اسرائیلیها نسخه تازه‌ای از قرآن کریم را با چاپ بسیار نفیس و زیبا در آلمان غربی روی کاغذ بسیار مرغوب چاپ کرده و بقیمت بسیار نازلی در معرض فروش گذاشته‌اند. این نسخه‌های قرآن بوسیله نمایندگان آنها در کشورهای افریقائی پخش می‌گردد و نیز بطوریکه معلوم می‌شود پخش آنها در کشورهای آسیائی آغاز کرده‌اند.

بطوریکه گزارش رسیده است عده‌ای از مسلمانان در اندونزی بسیاری از این تغییراتی را که در متن چاپ این نسخه قرآن بکار رفته کشف کرده‌اند. \*  
مجله الدعوه گزارش می‌دهد که پس از کشف این عمل برای جمع آوری نسخه‌های تحریف شده قرآن کریم در اندونزی مبارزه شدیدی آغاز شد و ۲۵ هزار نسخه از چاپ جدید جمع آوری گردیده و از بین برده شد. \*

یک نسخه از این چاپ تحریف شده به اداره «الدعوه» رسیده است. در چاپ جدید آیاتی را که از یهود انتقاد می‌کند حذف کرده‌اند و در موارد مختلفی کلماتی جای داده شده است که معنی را مقلوب می‌سازد. با اینکه میدانیم حتی حذف نقطه‌ها و اضافه کردن نقطه‌ها می‌تواند معنی کلمات را تغییر دهد و مجله الدعوه نمونه‌هایی از این نوع تغییرات را نقل کرده است.

شورای عالی امور اسلامی در قاهره با علمای همه کشورهای اسلامی در این باره تماس گرفته و به آنها اخطار کرده است که چشمشان را باز کنند و از انتشار این قرآن در کشورهای خود جلوگیری کنند و بکوشند تا نطفه این موضوع در رحم خفه شود. \*

و نیز مجله «مسلم نیوز» چاپ کراچی مورخ ذیحجه ۸۸ اخطاریه‌ای را با مضای دبیر کل مجمع شیعه جعفری در بمبئی نشر داده است باین شرح:  
اخطار به مسلمانان!

اسرائیل و آلمان غربی نسخه‌های بسیار زیبایی از قرآن کریم را چاپ کرده و در آن تصرف و تحریف نموده‌اند. این نسخه‌ها در کشورهای غیر اسلامی باقیبت بسیار نازلی فروخته می‌شود.

از همه مسلمانان تقاضا می‌شود هر جا چنین نسخه‌ای را بدست آوردند آنرا نابود سازند این عمل تکلیف است و باقی امر به دست خداست. و نیز از مسلمانان تقاضا می‌شود در همه جا برای جلوگیری از این خطر که موجودیت دین عزیز ما را تهدید میکند اقدام نمایند.

درخواست کننده: آقای بطعاش ساون وزارت آموزش و پرورش

موضوع: در گزارش تقدیم به عرض رساننده اغلب تفاسیر قرآن مجید که در دستجات اخیر نوشته شده نقل از روایات پیچیده و نصاری و شوام با خرافات و بدون تحقیق و عاری از حقیقت است که به تنها غرابت آنها جوانان را معتقد به بیاری دین نمی کند بلکه دارای اشکات منفی است و اضافه کرده در بین تفسیری که مطالعه کرده به تفسیری بر سطح بسیار عالی برخورد کرده که اصلاً آن بزبان اردو و اشراف احمد خان هندی است که بر خود فخر داعی گیلانسی قسطنطنیه آنرا بفارسی ترجمه کرده است که اکنون بسیار کمیاب و تقریباً نایاب است و استعلام دارد در صورتیکه اراده عالی تعلق گیرد امر به ترجمه این اثر بسیار مفید صادر فرمایند.

اقدام:

اوقاف ۲۹/۲/۵۰

مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و مباحثه وی با حکیم جلوه

فصلنامه مطالعات تاریخی

## مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و مباحثه وی با حکیم جلوه

○ فاطمه نورایی نژاد

۲۷۳

پس از انتقال پایتخت ایران به تهران در دوره قاجار، به تدریج و با ساخت مساجد و مدارس و مهاجرت برخی علما، این شهر مرکزی فرهنگی و فکری یافت. به خواست مؤسس مدرسه مروی<sup>۱</sup>، فتحعلیشاه قاجار از حکیم ملاعلی نوری<sup>۲</sup> یکی از بزرگ‌ترین استادان مکتب فلسفی اصفهان برای تدریس دعوت نمود. او به سبب کهولت سن و فزونی طلاب، به جای خویش یکی از مجرب‌ترین شاگردانش یعنی ملا عبدالله مدرس زنوزی<sup>۳</sup> را روانه تهران کرد. بدین ترتیب از ۱۲۳۷ق حوزه حکمی و فلسفی تهران نه تنها وارث مکتب فلسفی اصفهان گردید بلکه به دلایلی چند به عنوان حوزه مستقلی در تاریخ فلسفه اسلامی به شمار آمد.<sup>۴</sup> در این زمان علاوه بر آنکه به خاطر توجه خاص شاه قاجار به ملا عبدالله زنوزی، فلسفه در صورت و در معنای پیشرفت نهاد، شاگردانی نیز تربیت می‌شدند که هم سعی در مطالعه فلسفه صدرایی با شیوه‌ای نو داشتند و هم به مرور و با ورود علوم جدید<sup>۵</sup> اقدام به دفاع از فلسفه و الهیات اسلامی و تصحیح کتاب‌شناسی کتب درسی قدیم فلسفه می‌نمودند.<sup>۶</sup>

این روند با هجرت حکمای اربعه، آقای محمدرضا قمشه‌ای<sup>۷</sup>، آقا علی حکیم مدرس زنوزی<sup>۸</sup>، آقا میرزا سید ابوالحسن جلوه و آقا میرزا حسین سبزواری<sup>۹</sup> از اصفهان و سبزواری به تهران تثبیت شد<sup>۱۰</sup> و چنان رونقی به حوزه فلسفی و عرفانی تهران بخشید که علاقه‌مندان به حکمت برای بهره‌مندی از علوم عقلی و شرح و تفسیر اندیشه‌های ابن‌سینا و ملاصدرا به شیوه‌ای پویا و مستعد گفتگو با



اندیشه‌های جدید، از اطراف و اکناف به این حوزه روی آوردند. مکتب تهران در واقع استمرار مکتب فلسفه اصفهان و سنت فلسفی اسلامی است که در عین حال میزبان تفکر غربی نیز به شمار می‌آید و افزون بر آن در طول برقراری این حوزه متون فلسفی علاوه بر زبان عربی به زبان فارسی به نگارش درآمد.

همزمان با این ایام که کانونهای فرهنگ سنتی اسلامی در حال تربیت شاگردانی بودند که در عین آمادگی برای پذیرش و تأمل در باب ایده‌های نو، ارائه‌کننده تفاسیر عمیقی از آن فرهنگ به شمار می‌آمدند و حوزه‌های علوم فقهی و اصولی نیز به عنوان مراکز ثقل علوم اسلامی به تربیت مجتهدان و فقهای متعدد می‌پرداختند، بنا به دلایل متعدد فرهنگی و سیاسی، فرقه جدید «بایه» در ایران اسلامی پدید آمد و بزودی گروهی از مسلمانان را از کیش خود دور کرد و تا جایی پیش رفت که از دست مؤسسان اولیه ایرانی تبارش هم خارج شد و سر از امریکا و انگلستان در آورد و سرانجام در اسرائیل توطئه گزید. «البته گلایه در این مورد شاید تنها متوجه استعمارگران طمعکار بیگانه نباشد و ضعف مدیریت سیاسی و فرهنگی در آن مقطع از تاریخ کشور - غیر از اقدامات قاطعانه امیرکبیر علیه بهائیت - را باید مدنظر قرار داد؛ ولی به هر تقدیر این میهمان ناخوانده برای فریب دادن عوام و توجیه مبانی دروغینش، دقیقاً همان مسیری را طی کرد که خوشایند سیاستهای تفرقه‌انگیز بیگانگان بود. داعیان ساده‌لوح و نفس‌پرور این فرقه از هرگونه هتاکی آشکار و پنهان نسبت به فقه و فلسفه اسلامی کوتاهی نمودند و با ایجاد رخنه در مبادی عبادات ظاهری و تشکیک در مبانی فکری و فقهی شریعت محمدی (ص) به عنوان ابزار مناسبی در دست دول استعماری به اغتشاش و ناآرامی در این سرزمین دامن زدند.

ولی ضمیر روشن ایرانی چنین آلودگیهایی را بر نمی‌تابید. «علاوه بر درک صحیح عموم شیعیان که به حراست دل و کیان «مشرقی» سرزمین خویش اهتمام داشتند، علما و حکیمان شیعه نیز با تربیت شاگردان و نگاشتن آثار به روشنگری و مقابله با چنین اوهام بی‌اساسی می‌پرداختند. در عصر ناصری با ورود آثار و تألیفات جدید و سفر طالبان علوم به مغرب زمین، تحولاتی نیز در زمینه علوم حکمی پدید آمد و اندیشمندان ایرانی در حال نقد و تفسیر آرای سنتی و جدید علوم عقلی یا سایر علوم به سر می‌بردند. به عنوان مثال بدایع الحکم، نگاشته آقا علی مدرس زنوزی را می‌توان از مهم‌ترین آثار مکتب حکمت متعالیه پس از اسفار ملاصدرا - آن هم به زبان فارسی - دانست که به دلیل طرح فلسفه سنتی اسلامی در کنار فلسفه غربی (عمدتاً کانتی) اولین متن تطبیقی فلسفه سنتی اسلامی به شمار می‌آید. مدرس زنوزی ضمن نگاهی جدید به مبانی فلسفه صدرایی، مسائلی همچون معاد جسمانی، معرفت و حرکت جوهری را توسعه بخشیده است و بر آن بوده که به هفت پرسش فلسفی بدیع‌الملک میرزا - شاهزاده قاجار - پاسخ گوید؛ پرسشهایی که

مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و...

از طریق مطالعه آثار فلسفی اروپایی برای وی مطرح شده بود. آقا علی مدرس زنوزی با توجه به نظریات ملاصدرا در باب معاد یا بقای پس از مرگ انسان، می‌کوشید تا معاد جسمانی را همان‌گونه که در شریعت اسلام مورد توجه است با طریقی برهانی و عقلی توجیه و اثبات نماید و در این مسیر از آشنایی و تأمل نسبت به تفکر جدید فلسفی در اروپا نیز برکنار نبوده است.<sup>۱۱</sup>

حکیم جلوه اصفهانی نیز یکی از حکمای اربعه و از استادان مبرزی است که علاوه بر توجه به تفسیر فلسفه سنتی اسلامی، به عنوان متفکری اهل گفتگو نیز شهره گشت و هم به سبب این اشتها مورد عتاب و عناد تحجرپیشه‌گان بهایی واقع شد. در اینجا با بررسی برگهایی از تاریخ معاصر ایران، به تأمل پیرامون اسنادی می‌پردازیم که به ملاقات یکی از بهاییان و این حکیم بزرگ اشاره دارد.

### حکیم میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی



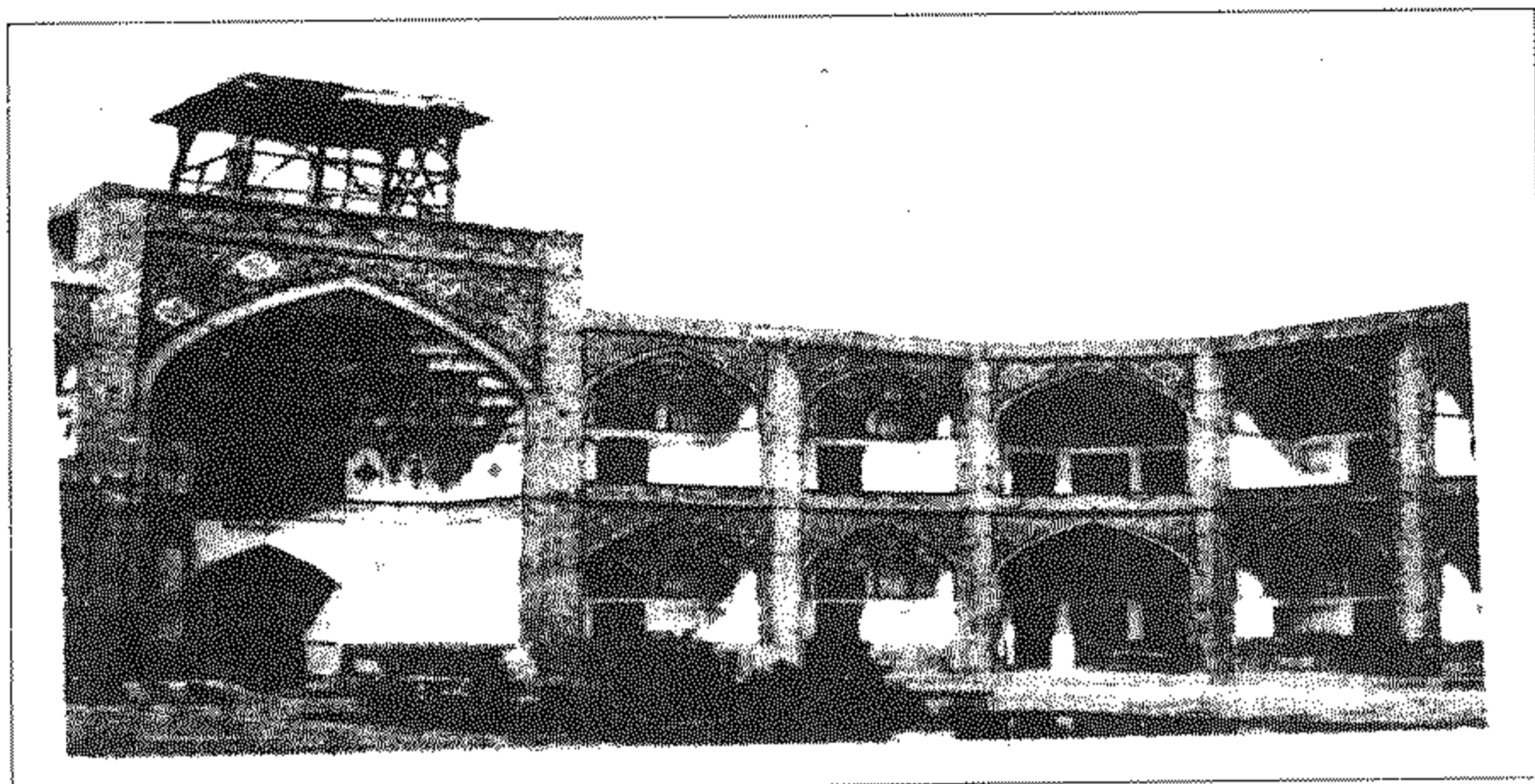
۲۷۵

حکیم میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی به سال ۱۲۳۸ ق در گجرات در خاندانی اهل علم و فرهنگ به دنیا آمد. وی از نوادگان رفیع‌الدین طباطبایی مشهور به میرزا رفیعاست.<sup>۱۵</sup> پدرش سید محمد مظهر از اطبا و ادبای عصر قاجار بود. این خاندان با هجوم افغانه در اواخر عصر صفویه به اصفهان، راهی زواره شدند. مظهر که برای تکمیل فن طبابت به هندوستان سفر کرده بود به دعوت برادر فاضل و دانایش همراه با خانواده راهی اصفهان شد. چون اغلب نزدیکانش در اردستان و زواره سکونت داشتند، خانواده جلوه نیز گاهی در زواره و گاه در اصفهان توطن می‌نمودند.<sup>۱۶</sup>

حکیم جلوه

چهارده ساله بود که پدرش را از دست داد و با شنیدن

احوال خانندان علم پرور، در ابوالحسن شوق تحصیل پدید آمد.<sup>۱۷</sup> در حالی که اسباب سفر چندان مهیا نبود راهی اصفهان شد و در حجره‌ای از مدرسه کاسه‌گران<sup>۱۸</sup> اقامت نمود و نزد میرزا حسن حکیم به فراگیری علوم الهی پرداخت. او خود در این باره می‌گوید: «چون فطرتها در میان علوم مختلف است، خاطر من میل به علوم عقلیه کرد و در تحصیل علوم معقول از الهی و طبیعی و ریاضی اوقات صرف نمودم.»<sup>۱۹</sup> جلوه در ادبیات و شعر نیز دستی داشت. از این رو به دوستی شعرا و صاحبان ذوق متمایل گردید: «اول جوانی... صحبت ادبا و شعرا و ظرفا را خوش داشتم و گاه گاه



مدرسه کاسه گران

شعری می‌گفتم... دانستم که شعر خوب گفتن لازمه ایام شباب است و این گونه معاشرت‌ها مانع همه چیز است خاصه تحصیل...»<sup>۲۰</sup> پس به جد تحصیل معقول را ادامه داد و ضمناً شاگردانی نیز داشت: «مشغول مطالعه و مباحثه شدم و آنی نیاسودم و اتفاق چنان افتاد که اکثر طلاب دقیق و بافهم با من در این کار مراوده می‌کردند.»

۲۷۶

وی پس از استفاده از محضر آخوند ملاعلی نوری و میرزا حسن نوری<sup>۲۱</sup> و استادان دیگری چون ملامحمد جعفر لنگرودی<sup>۲۲</sup>، آقا میرزا حسن چینی<sup>۲۳</sup>، ملاعبدالجواد تونی خراسانی<sup>۲۴</sup> و سیدرضی لاریجانی<sup>۲۵</sup> در اصفهان، برای تدریس به تهران آمد و در مدرسه دارالشفاء<sup>۲۶</sup> ساکن شد. ظاهراً این تصمیم «به جهت تنگدستی و اصرار در عیبجویی و متعرض شدن مردمان بدون جهت به یکدیگر و واجب‌الاطاعه دانستن بعضی خود را» بوده است.<sup>۲۷</sup> البته جلوه حکمتش را تنها مدیون استادانش نبود بلکه علاقه وافری به تفحص در آثار قدمای فلسفه و قضایای برهانی داشت و علاوه بر آن به تزکیه و تهذیب نفس توجه خاصی مبذول می‌نمود. این استاد فرزانه مدت ۴۱ سال در تهران توقف نمود و غالب عمرش را صرف مباحثه و مطالعه کرد. وی در حجره بزرگش در حالی که لباسی راحت بر تن می‌کرد به تدریس طلابی می‌پرداخت که از نقاط مختلف ایران در محضرش حاضر می‌شدند.<sup>۲۸</sup>

حکیم جلوه در اظهارات علمی خود بر سیل منانت و تدبیر کلام بود و همین امر نه تنها او را از طعن فقها و سایر علما در امان می‌داشت بلکه مجتهدان بزرگ و رجال و حتی عامه مردم نیز او را تکریم و احترام می‌کردند.<sup>۲۹</sup> غلامحسین خان افضل‌الملک از کسانی است که

در مجلس درس او حاضر می‌شد. وی می‌گوید: «در دوره ناصری که هزار حکیم و فیلسوف در تهران بود، سه استاد کامل داشتند؛ یکی مرحوم آقا محمدرضای قمشه، یکی مرحوم آقا علی و یکی مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه. آن دو تن از همان دوره ناصری به سفر بقا رحلت کردند و اشاعه علوم عقلیه منحصر به مجلس درس میرزا ابوالحسن جلوه شد. جلوه به طمأنینه، وقار و حلم سلوک کرده بر کلمات قوم خبیر و بصیر آگاه و محیط بود و برهان جمیع فلاسفه را به اصل عبارت آنها بیان می‌کرد و از خود به هیچ وجه اظهار رأی نداشت.»<sup>۳۱</sup>

جلوه در تهران به عنوان مدرس والامرته آثار بوعلی و فلسفه مشاء شهره گشت. وی در تدریس هر کتابی، ضمن تصحیح متن، روان‌سازی اقوال مخالف و موافق در باب مؤلف را بیان می‌کرد بویژه در تدریس اسفار ملاصدرا که گویا آن را تدوینی از جانب شاگردان صدرا می‌دانست، می‌کوشید تا اقوال علما در اسفار را حتماً بدانها بازگرداند.<sup>۳۲</sup>

در عین حال جلوه نظری ویژه به برهانی کردن مباحث عرفانی داشت که از این جهت شاید بتوان وی را بسیار نزدیک به مسلک اشراق دانست. بیتی از دیوان اشعار او مؤید این مطلب است:

عقل کالای نفیسی ست به بازار جهان      ما ز عشق آتش سوزنده به کالا زده‌ایم<sup>۳۳</sup>

او در مسیر رهایی از قیود شبهه و تردید، اقامت در آستان ابواب علم یعنی اهل بیت علیهم‌السلام را عزم جدی خود می‌دانست.<sup>۳۴</sup> نشانه‌اش، تربیت شاگردانی متعدد از قبیل حکیم و عارف معاصر آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی، میرزا طاهر تنکابنی، سیدحسین حکیم بادکوبه‌ای، میر سیدشهاب‌الدین نیریزی، شیخ عبدالنبی نوری، سید موسی زرآباد قزوینی، میرزا حسین خان وثوق، حکیم میرزا مهدی آشتیانی و برخی دیگر از استادان متأخر مکتب فلسفی تهران<sup>۳۵</sup> است. آثار و برکات حکیم جلوه در گستره تألیفات و تعلیقات فارسی و عربی وی نیز جاری است. از جمله آثار و تألیفات ایشان می‌توان به انتزاع مفهوم واحد، حاشیه بر مبدأ و معاد ملاصدرا، حاشیه بر شفای بوعلی سینا، حاشیه بر شرح الملخص چغمینی، اثبات حرکت جوهری، رساله فی بیان حادث و قدیم، دیوان اشعار و رساله در بیان استجابات دعا اشاره نمود. او که در اواخر زمان خویش اولین مدرس علوم فلسفی عصر در ایران محسوب می‌شد تا سال ۱۳۰۴ که چشم از جهان فروبست همچنان به تألیف و تفکر و تربیت شاگردان می‌پرداخت.<sup>۳۵</sup>

## مسلک بهایی‌گری

چندی پس از اقدام مدبرانه امیرکبیر در اعدام سیدعلی محمد شیرازی یا باب که ادعای بابت، مهدویت، نبوت و سپس الوهیت نموده، موجب پیدایش آشوبهایی در میان مسلمانان

نقاط مختلف ایران شده بود و نیز بعد از تصمیم‌گیری تعدادی از بابیان در انتقام‌کشی از شاه قاجار و ناکامی آنان در این زمینه، ناصرالدین شاه در صدد دستگیری و نابودی آنان برآمد.<sup>۳۶</sup> از جمله کسانی که تحت تعقیب قرار گرفت حسینعلی نوری یا بهاء‌الله بود. وی ابتدا به سفارت روسیه پناهنده شد و با تدبیر همانها به همراه برادر خود میرزا یحیی (صبح ازل) به عراق تبعید شد.<sup>۳۷</sup> در عراق نیز اندیشه‌های فتنه‌انگیز پیروان باب مورد توجه دول استعماری دیگری واقع شد. از آنجا که باب در وصیت‌نامه خود صبح ازل را جانشین خود معرفی کرده بود، اختلافاتی میان دو برادر (میرزا یحیی و حسینعلی) پدید آمد که در نتیجه آن بهاء‌الله برادر را مرتد خواند. ادامه منازعات سخت آنها<sup>۳۸</sup> به تبعید حسینعلی از عثمانی به یکی از شهرهای فلسطین<sup>۳۹</sup> و میرزا یحیی به قبرس منجر شد.

پس از چندی حسینعلی که ادعای مهدویت داشت، مدعی شد که وی رجعتی چون رجعت مسیح نموده این معنا را به اطلاع پاپ نیز رسانید و او را از اعتراض برحذر داشت. ولی ادعاهای وی به همین جا ختم نشد، و ادعا کرد که خدا در وی حلول کرده، اساساً او خود، خداست «انا الهیکل الاعلی».<sup>۴۰</sup>

بهاء‌الله که ادعای ربوبیت و الوهیت کرده بود در ۱۳۰۹ ق به مرض اسهال خونی درگذشت و پس از وی فرزندش عباس افندی ملقب به «عبدالبهاء» بر جای او نشست. در ایران و عثمانی برای عبدالبهاء مجالی برای تبلیغ نبود، پس به اروپا و امریکا سفر کرد و از جانب آن دولتها با استقبال مواجه گردید.<sup>۴۱</sup>

پس از مرگ عبدالبهاء نیز با حمایت این دوستان و هم‌پیمانان، عده‌ای رهبری بهاییان را برعهده می‌گرفتند تا اینکه بهاییان ساکن در فلسطین اشغالی و دیگر کشورهای همسایه، گروهی نه نفره را مسئول بیت‌العدل در حیفای اسرائیل کردند.<sup>۴۲</sup>

این مرکز سمبلی شد برای همکاری جهانی یهودیت و بهائیت علیه منافع ملت‌های اسلامی. از آنجا که درونمایه ادعاهای این فرقه، «نسخ شریعت اسلام و برداشتن جهاد و دفاع و نیز زمینه‌های همزیستی با یهودیان» بود، یهودیان کوشیدند که بهاء‌الله و عبدالبهاء را مظهر پیروزی یهود و مصداقی از پیش‌گویی عهد قدیم در مورد تجلی نور الهی در جهان هستی قرار دهند؛<sup>۴۳</sup> که البته این ایده بیش از همه مورد توجه مؤسسات مسیحی و صهیونیستی قرار گرفت.

یکی از نویسندگان بهایی به نام ابوالفضل جرفاذقانی یا گلپایگانی در نوشتجات متعددش در زمینه معاد و رجعت و قیامت و حشر و تناسخ، توجهی ویژه به عبارات ادیان دیگر بویژه دین یهود داشته این‌گونه بهره‌گیری از التقاط و همه‌شمولی را مزیت دانسته است.<sup>۴۴</sup>

به طور کلی مفهوم قیامت، بهشت و جهنم، برزخ و بعث از دید این فرقه با مسلمین تفاوت

مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و...

دارد. آنها معتقدند جنت تصدیق باب و نار نفی ظهور اوست. این فرقه ضمن انکار توحید و نبوت و معاد، اساساً دین اسلام و مذهب تشیع را منسوخ دانسته است.<sup>۴۵</sup> این عقاید و بسیاری از احکام این فرقه ضاله در آثار محمدعلی باب و بهاءالله منعکس است.<sup>۴۶</sup> در آثار آنان علاوه بر آنکه عدم تسلط نویسندگان به ادب و زبان نگارش و تناقضهای ظاهری و مفهومی متعدد هویداست، «نفی جمیع علوم» نیز مورد تأکید خاص قرار دارد. در بیان عربی این معنا به وضوح مشاهده می‌شود: «فلتمحون کل ما کتبتم و لتستدلن بالبیان» یعنی آنچه که تاکنون نوشته‌اید نابود کنید و حتماً به کتاب بیان استدلال نمایید.<sup>۴۷</sup> و یا «لا یجوز التدریس فی کتب غیرالبیان... و ان ما اخترع من المنطق والاصول و غیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین» یعنی تدریس هر کتابی غیر از بیان روا نیست و آنچه که به نام منطق و اصول و غیر آن اختراع شده برای احدی از مؤمنان اذن داده نشده است.<sup>۴۸</sup> ابوالفضل گلپایگانی، از نویسندگان بهایی، به خواست شخصی به نام سمندر، نامه‌ای نگاشته، ضمن آن پیرامون مسئله معاد و رجعت ارواح و غیره نظریاتی مطابق با مبانی بهاییان ارائه نموده است. وی ضمناً اشاره می‌کند که وقتی در این زمینه از حکیم و فیلسوف شیعی معاصرش، ابوالحسن جلوه، سئوالاتی نمود، پاسخ وی را موافق با مسلک خود نیافته، آن را مورد نقد و نقض قرار داده است. حین مرور این نامه هجده صفحه‌ای، علاوه بر نوع بسمل به کار رفته در ابتدای آن<sup>۴۹</sup> که گویای مرام نگارنده آن است در متن نیز - که هم می‌توان آن را بازتابی از انشاء عصر ناصری دانست و هم بازتابی از قلم فرسایهای طولانی و بی‌اساس و پایه رهبران بهائیت - استنادات متعددی به کتب بیان و سایر کتابهای بهاییان به چشم می‌خورد. به هر حال این مکتوبه را می‌توان بازتاب مستند و جالب توجهی از نگاه فرقه بهائیت به دین اسلام و نیز مشرب عقلی حکمای اسلامی به شمار آورد.

۲۷۹

گلپایگانی در ابتدای نامه‌اش ضمن تواضع فراوان نسبت به سمندر، که از نفوذ اجتماعی فراوانی برخوردار بوده، نسبت به مسئله معاد توجهی ویژه داشته است، دیدارشان در تهران<sup>۵۱</sup> را یادآور می‌شود که چگونه وی را مشتاق تجدید دیدار نموده است. سپس در پاسخ به پیغام سمندر که جویای نظر او در مورد مسئله معاد بود، با وام‌گیری از آیات قرآن و جملات ایقان و بیان و غیره به توصیف مواضع خویش در این زمینه می‌پردازد. گلپایگانی بیان می‌دارد که برای رسیدن به توحید حقیقی کتاب ایقان را سه بار نوشته و پنجاه بار خوانده است و اساس فضل - بویژه در زمینه معاد - را مستور در الواح بهاییان یافته است.<sup>۵۲</sup> بر همان اساس وی دلیل تععید کلام انبیاء پیشین در باب معاد را پیروی مردم از هوای نفس و ظن و وهم دانسته است و اکنون وی از اینکه آفتاب حقیقت در «الواح مقدسه» به روشنی طلوع کرده است و رفع شبهه از طلاب می‌نماید، احساس سرور می‌کند.<sup>۵۳</sup> سپس گلپایگانی به تعریف روح

و دلیل احتیاج روح به آلتی به نام بدن در صدور افعال می‌پردازد و تفاوت ابدان را نیز به علت تفاوت ارواح عنوان می‌کند. وی در زمینه معاد با وام‌گیری از قرآن و انجیل و دساتیر زردشتیان، سعی در اثبات نشئه اولی داشته، افاضاتی در باب بهشت و جهنم و ظاهر و باطن بر آن می‌افزاید و نتیجه می‌گیرد که کیفیت معاد در کتب مقدسه معلوم می‌باشد ولی از دست جهال دور است زیرا جهالی که نام خود را عالم و حکیم گذارده‌اند، تناسخ را موهوم می‌دانند و در نزاع و جدل بر سر الفاظ پای می‌فشرند.<sup>۵۴</sup>

سپس وی بیان می‌کند در بهار سال گذشته که برای تفرج به خیابانهای دولتی رفته بود، در میان مردمی که دسته دسته در حال تفرج بودند به سیدالحکماء میرزا ابوالحسن مشهور به جلوه برخورد نموده از وی خواسته است تا به سئوالی در باب فرق میان حشر و تناسخ پاسخ گوید.<sup>۵۵</sup> مرحوم جلوه نیز در پاسخ سئوال گلپایگانی، حشر و تناسخ را تعریف و ابطال تناسخ را با براهینی بیان نموده است.<sup>۵۶</sup> ولی گلپایگانی که به زعم خود در میان کلمات پیامبران استنادی برای براهین جلوه نمی‌بیند، پاسخ حکیم را کافی نمی‌داند<sup>۵۷</sup> و اصرار دارد که به جای اتکا به قول متکلمین و حکما و اشراقیان باید به کلمات انبیا(!) و قرآن توجه داشت (باید توجه داشت که استنادات بهائیان به قرآن بر اساس تأویل و عوام‌فریبی و به دور از هرگونه آشنایی با مفاهیم ابتدایی تفسیر و فهم آیات قرآن بوده است.) به هر حال این شخص در نهایت با احساس پیروزی اعلام می‌کند که ابوالحسن جلوه در مقابل او پاسخی نیافته، از ادامه صحبت هم منصرف شده است. از این رو همواره ارباب علوم ظاهره در حال القای کلمات و الفاظ به مردم و بازداشتن آنها از «حقیقت» اند چرا که اساساً کار حکما، ایجاد «تفرقه» است و اصلاً حشر چه و تناسخ کدام است و مقصود اصلی همان است که یک روح به جنت و یا نار فرود بیاید. لذا برای صعود به عوالم قدس روحانی باید صرفاً به کتاب اقدس و سایر کتب بهائیان توجه بلیغ نمود.<sup>۵۸</sup>

نکته قابل توجه در پایان نامه وی اینکه وی این دوره را دوره قیامت و زمان مؤاخذه همگان در باب اعمالشان دانسته و بیان می‌دارد که اساساً هر کلامی غیر از کلام بهائیان «شبهه» ای است از جانب ارباب کفر و نفاق.<sup>۵۹</sup> البته بعید نیست که مقصودش از ارباب کفر و نفاق، حکیم جلوه باشد که ما وی را از حکمای اربعه و از پایه‌گذاران و استادان بلندپایه مکتب فلسفی و عرفانی تهران می‌دانیم.

گفتنی است که عموماً استنادات قلم به داستان این فرقه به وضوح عاری از مبانی ساده عقلی و علوم ضروری برای تمیز صواب از خطاست؛ در حالی که حتی نمی‌توان نگرش اسلامی آنان را برخاسته از متونی تحریف‌ناشده دانست. در مقابل، مآخذ حکمت و فلسفه اسلامی نه صرفاً

مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و...

اقوال متکلمینی چند، بلکه در واقع برخاسته از وحی الهی و گفتار نبوی و روایات و تعالیم ائمه شیعه است.

با مروری بر آثار حکیمان شیعه این معنا را به سهولت می‌توان دریافت که اساس فلسفه و سرچشمه الهام حکما مبتنی بر وحی آسمانی بوده، با کفر و نفاق که پیروان این فرقه ضاله خود در آن غوطه‌ورند، فرسنگها فاصله دارد. منابع اصیل و غنی و بویژه منابع شیعی در پیدایش و استمرار فلسفه اسلامی در ایران حایز اهمیت است. این کلام نبوی است که «یا علی چون مردم اندر کثرت عبادت رنج می‌برند تو اندر ادراک معقول رنج بر، تا بر همه سبقت گیری.»

امروزه استدلالات موهوم و عوام‌پسند بهاییان با آب و رنگ جدیدی مطرح می‌شود؛ همان طور که این فرقه از بدو پیدایش ابزار مناسبی در دست دولتهای استعمارگر محسوب می‌شد، در قرن اخیر نیز استعمار جدید برای زدودن اصالت مذهب و به انزوا کشیدن عموم ادیان حقیقی الهی، حامی مسلکهای جدیدی چون بهائیت در ایران و وهابیت در عربستان بوده، شعارهایی نظیر دفاع از حقوق بشر و توجه به اقلیتهای مذهبی تنها بهانه‌هایی در این راستاست.<sup>۶۰</sup>

۲۸۱

این اسناد تأییدی است برای حساسیتی که امروزه مسلمانان روشن‌بین بویژه متفکران و اندیشمندان جهان اسلام نسبت به سوابق اقدامات سلطه‌جویانه استعمار نشان می‌دهند؛ اقداماتی نظیر تبلیغات مسیحیان صهیونیست<sup>۶۱</sup> در جهت محدود کردن جوامع اسلامی در زمینه علوم هسته‌ای و در برابر، ترغیب مسیحیان و یهودیان به پذیرش بازگشت مسیح(ع) پس از وقوع جنگ جهانی هسته‌ای که طی آن تمامی کافران به ادیان تحریف شده مسیحیت و یهودیت نابود خواهند شد و پس از آن ملکوت الهی فراخواهد رسید؛ «اقدامی چون همیشه استعماری و در قالبی فرهنگی و مذهبی.»



پانوشتها

- ۱- مدرسه مروی در شمار نخستین مراکز علمی قرن سیزده و چهارده ایران بود که «خان مروی» برای تدریس حکمت در پایتخت جدید ایران آن را تأسیس کرد.
- ۲- آخوند ملاعلی نوری فیلسوف، فقیه و حکیم، ادیب و شاعر از متشرعین فلاسفه که در مازندران و قزوین مقدمات علوم را آموخت. سپس به اصفهان رفت و نزد میرزا ابوالقاسم مدرس و آقامحمد بیدآبادی و... تلمذ نمود. او با علمای بزرگی چون میرزای قمی و حاجی کلباسی دوستی داشت. پس از آنکه شاه قاجار به خواست محمدحسین خان مروی از وی برای تدریس در مدرسه مروی دعوت نمود، آخوند ملاعلی نوری در پاسخ نوشت که در حوزه اصفهان متجاوز از چهارصد طلبه را سرپرستی می‌کند که شایسته حضور در درس او هستند و چنانچه به تهران بیاید موجب پریشانی آن همه طلاب علم خواهد شد.
- ۳- وی در زنوز تبریز متولد شد. در خردسالی از زنوز به خوی رفت و به تحصیل علوم عربی و ادبی مشغول شد. در کربلا نزد سیدعلی طباطبایی و در قم نزد میرزا ابوالقاسم قمی به فراگیری اصول و فقه پرداخت. وی سپس به حوزه علمی اصفهان و محضر پرفیض آخوند نوری شتافت و در کنار ادامه تحصیل فقه و اصول نزد دیگر استادان به نام به تحصیل علوم حکمیه اهتمام تام نمود و از شاگردان خاص وی گردید. مهم‌ترین اثر وی «انوار جلیه» نام دارد. وی را می‌توان پایه‌گذار مکتب فلسفی تهران دانست که تا پایان عمر نیز بدین مهم همت گمارد.
- ۴- نصر، سیدحسین، روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۳/۲۳.
- ۵- قاسمی پویا، اقبال، مدارس جدید در دوره قاجاریه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، ص ۳۴.
- ۶- روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۳/۲۳.
- ۷- مشهور به صهبا و استاد مسلم مکتب ملاصدرا و برجسته‌ترین استاد عرفان مکتب ابن عربی. متولد ۱۲۴۱ق در قمشه است که برای تحصیل حکمت به اصفهان رفت و از محضر ملا محمدجعفر لاهیجی و میرزا حسین نوری بهره برد. مهم‌ترین استاد وی سیدرضی لاریجانی بود. وی در پی مهاجرت بعضی علما به تهران و برخی ناراضایتیها رهسپار تهران شد و تا زمان مرگش در ۱۳۰۶ خصوصاً در عرفان صدها شاگرد تربیت نمود.
- ۸- وی فرزند ملا عبدالله زنوزی و مشهور به حکیم مؤسس می‌باشد. تحصیل فلسفه و عرفان را در اصفهان آغاز نمود ولی سرانجام در تهران ساکن شد. بسیاری از فیلسوفان مکتب تهران از شاگردان او بودند. نکته مهم در مورد وی، تألیف کتب متعددی است که در میان آنها بدایع الحکم به عنوان اولین اثر فارسی و تطبیقی سنت فلسفه اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. وی از شاخص‌ترین چهره‌های مکتب صدرایی است که دیدگاههای جدیدی را در قالب این مکتب ارائه نمود و به نوعی باب مواجهه با فلسفه غربی را در درون مکاتب سنتی فلسفه اسلامی گشود.
- ۹- وی شاگرد حاج ملاهادی سبزواری است که بعدها به تهران سفر کرد. مهم‌ترین دلیل شهرتش تبحر در ریاضیات است که در قرن سیزده همچنان در کنار فلسفه تدریس می‌شد (البته این سنت تا زمان علامه شعرانی نیز ادامه یافت).
- ۱۰- صدوقی سها، منوچهر، تاریخ حکما و عرفا، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۲، صص ۶۳ و ۶۴.
- ۱۱- روزنامه ایران، ۸۴/۳/۲۴، نیز رک: طارمی، عباس، «آشنایی با حوزه فلسفی - عرفانی تهران»، خردنامه صدرا، ۱۳۸۱، شم ۱۶.
- ۱۲- برونی، علی، «تاریخچه پیدایش بابت و بهائیت»، نشریه حوزه اصفهان، ۱۳۷۹، شم ۱ و ۲.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، معاد از دیدگاه حکیم مدرس زنوزی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۲، صص ۱۶ و ۱۷.
- ۱۵- شاگرد شیخ بهایی و استاد علامه مجلسی و از حکما و متکلمان به نام عصر صفوی.
- ۱۶- زواره‌ای، گلشن جلوه، ص ۲۲۶.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- بنای این مدرسه در پایان سلطنت شاه سلیمان صفوی توسط حکیم‌الملک اردستانی به اتمام رسید.
- ۱۹- جلوه، ابوالحسن، رساله فی بیان استجابات الدعاء، قم، مؤسسه امام هادی(ع)، ص ۱۱.

مکتوبی از ابوالفضل گلپایگانی در باب معاد و...

- ۲۰- سهیلی خوانساری، احمد، دیوان اشعار حکیم جلو، ص ۶.
- ۲۱- وی فرزند آخوند ملاعلی نوری است و از اکابر و علما و حکما و فلاسفه در میان شاگردان آخوند به شمار می‌آید. او حاشیه‌هایی بر برخی از کتب حکمت و معقول زده است.
- ۲۲- شارح مشاعر.
- ۲۳- معروف به مولانا، مدرس حکمت متعالیه در اصفهان و شاگرد آخوند نوری که پس از استاد، تدریس معقول را عهده‌دار شد.
- ۲۴- از علما و مدرسین بزرگ حکمت در اصفهان و از شاگردان ملاعلی نوری.
- ۲۵- مدرس بزرگ حکمت متعالیه و عرفان نظری در اصفهان و تهران. مرتبه او در تسلط بر افکار محی‌الدین در مرتبه‌ای پس از شارحان ابن عربی دانسته شده است. آغاز حوزه عرفانی تهران نیز پس از آمدن وی به تهران بوده است.
- ۲۶- مدرسه دارالشفا از آثار فتحعلیشاه است که جهت بیمارستان ساخته شد و پس از وفات وی به صورت مدرسه درآمد. کتابخانه این مدرسه توسط حکیم جلوه ترتیب داده شده است.
- ۲۷- رساله فی بیان استجابات الدعاء، ص ۱۱.
- ۲۸- دیوان اشعار جلو، ص ۷.
- ۲۹- افضل الملک، غلامحسین خان، افضل التواریخ، ص ۱۰۶.
- ۳۰- همان.
- ۳۱- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، صص ۱۱۲ و ۱۷۵.
- ۳۲- گلشن جلو، ص ۲۲۷.
- ۳۳- همان، ص ۲۲۸.
- ۳۴- تاریخ حکما و عرفا، صص ۴۶۷ تا ۴۸۴.
- ۳۵- مدفون به ابن بابویه.
- ۳۶- نشریه حوزه اصفهان، شم ۱ و ۲.
- ۳۷- افراسیابی، بهرام، تاریخ جامع بهائیت، صص ۳۱۷ تا ۳۲۳.
- ۳۸- همان، ص ۳۲۷.
- ۳۹- عکا.
- ۴۰- نشریه حوزه اصفهان، شم ۱ و ۲.
- ۴۱- رضائزاد، عزت‌الله، «از بابی‌گری تا بهایی‌گری»، نشریه انتظار، شم ۱۰.
- ۴۲- رائین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت، ص ۱۴۸.
- ۴۳- نشریه انتظار، شم ۱۰.
- ۴۴- همان.
- ۴۵- زاهد زاهدانی، سعید، بهائیت در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۱۰۹ و ۱۰۲.
- ۴۶- از آثار محمدعلی باب می‌توان به احسن القصص، صحیفه عدلیه، الواح، بیان عربی و بیان فارسی و از آثار بهاء‌الله به ایقان، بدیع، مبین، اقدس و الواح اشاره نمود.
- ۴۷- بیان عربی، باب ۶.
- ۴۸- همان، باب ۱۰.
- ۴۹- عنوان سندی به همین نام در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، شم سند ۲۹۵۰۰۳۰۶۷، آرشیو ۳۷۰ ب آر ۱.
- ۵۰- سند شم ۱.
- ۵۱- سند شم ۱ و ۲.
- ۵۲- سند شم ۶.
- ۵۳- سند شم ۷.
- ۵۴- سند شم ۵.

## فہرستہ مطالعات تاریخی

- ۵۵- سند شم ۳.
- ۵۶- سند شم ۳.
- ۵۷- سند شم ۴.
- ۵۸- سند شم ۵.
- ۵۹- سند شم ۷.
- ۶۰- نشریہ انتظار، شم ۱۰.
- ۶۱- Christian Zionists.

### بسم ربنا البهی الابهی

حمد و سپاس حضرت مالک الملک را لایق و سزااست که بفروغ جمال خورشید مثال حجاز  
از انوار علوم و یوارق کمال روشنی و میز سرمد و تاریکی جهل و ظلمت نادانی را که نتیجه اوها  
جمال و ظنون از باب کفر و ضلال بود از کتی برود و بمرور نسیم روح پر و مغارف و علوم  
عظام ریمه طلا بفضل و هنر را احیا فرمود و قلوب سیر و افنده صافیه مستعد را  
بزلال کلمات روان جز زندگی باوید بخشود فالحمد لله بما ایقظ القلوب النائمة فی مراد الجهل  
و النسیان و انام العیون الناظره الی افق البغی و الطغیان بما اظهر من حجاب ضلمه الاعلی اسطی  
العلم و العرفان و الشکره بما من تعالینا بافاضه حکمه و افاض علی قلوبنا من زلال علمه و مودت  
معرفته و الصاوة و السلام علی الایم الزاهرة من ممانه غنایته و التمسیر الطالعه من افلاک حبه  
ما رعت السن الفضا و ما غانی حبه و ثنائه و سجدت حقایق الاشیا و مثنای ذکره و شکر الای  
و سجد معرفت میدارد که این لایق که هر اوره دست ارادت و در لایق بداند و ستانده ا  
زده و ستانده شکر میندان حق جل ذکره و عم احسانه را مایه افتخار و وسیله اعتبار خود دانسته  
از زمانیکه در ارض (طال) بشرف و بلاقات انجذاب مشرف گشته فوجی همی محبت و مودت  
او محبوب در مراتب فواد این عبد را تم شده که پیوسته در مجالس و محافل بزرگ تمام اطوار  
و مکارم اخلاق و جناب عالی کشاده زبان و رطبه لسان است و از آن زمان الی حال هماره مراقب  
و مترصد می بود که با وجود علاقه ارادت و وسیله ابراب براسات و مکاتبت نیز مفتوح  
سازد و بر مراتب درستی و موافقت بنظر آید لکن چون نهایتی این عبد را نیست که بدون  
متممی به عرض عارفین صدق نمیشود لذا صورت این فامول در پرده عدم غیر محصول ماند  
تا این اوقات که جناب کریمه در مهدی از انجمنه با عرض طار دارند شد و در روزی مخصوصاً به  
ایضاً شریف آورد و در طی مقال از تجاری حالات صحبت آیات انجذاب سوال  
ایشان نیز شرفی از ذکر آن حبیب که موجب استعجاب قلب و شفاء صدر و صفای محفل  
و طیران روح بود مذکور داشتند و مجلس از ذکر دوست و مشک روغن ارم و غیره



بوستان خرمه فرزند دیگر نیارم نکاشته چه مایه نشاط آورد و تاجه ناپیچت کشید  
 انجام ذکر نمود و پیغمبری از جناب عالی رسانید که براسستی انچه سرور بر بجزین و انمایه منفا بگذرت  
 تبدیل یافت یعنی مذکور داشت که دست معظمه مختر جناب فقایل ماب میرزا محمد سارق  
 یاد گوید در محافل و بوستان انچه در بیان مسئله معارف و رحمت که اس اساس دنیات و دنیا  
 رضین شریعت است از قول ذوی ذکر فرموده اند که موجب اضطراب قلب و تشویش خاطر و  
 نفرت عقاید احیاء و بوستان انسانان گشته و جناب عالی فرموده اند ذوی چیزی بنویسد  
 که مایه رفع اختلاف و حصول مسائل ایلاف گردد از استماع این کلام و ابلاغ این پیغام نه آن  
 یاس حاصل شد که شرح ان بقلید و نه انمایه فرمیدی دست داد که ذکرش در نامه کند راستی  
 جای هزار گونه اسف و مقام هزار قسم حیرت است که از محال استقامت ایگونه نزل شاهد  
 شود و از مواقع اطمینان این قسم اضطراب ملحوظ آید آی برادر امر و در پیرواقت است ثابت علم  
 و دانش از مطلع عالم طالع و خورشید فضل و هنر از افق کتی لامع است و همه روزی باید اهل  
 ایمان چشم از هر سو بردارند و بپا هر هوش متوجه شطراقدس باشند و دل بر فهم کلام نزل  
 بدیعه کارند و جمیع ناس را از محول علما و قروم حکما و کبار عرفا در ساحت مقدس مشن مدوره  
 صرف و مفقود بخت شمارند آی برادر آیات الهیه عالمه احاطه نموده و صحنه طیبه و رآنیه  
 کران تا کران بجز از او گرفته کدام شبهه است که بقلید رآنی محفل نکشته و کدام مسئله است  
 که در عجب خفا و انجام مبهم و مستور مانده و حقیقتا ن با جن بیان بهر و منظور نشد  
 زهی حکمت و مخفی غرامت ما را چشم ان بود که کسانی که هنوز مشرب مذاب ایمان دارند نشد  
 از ملاحظه الواح الهیه از اسفل شک و اضطراب با علی المنازل یقین و اطمینان و از آینه و از  
 درکات نازل و هم در نزل با سنی المذاب قطع و یقین متزلز گزینند نه آنکه و ازین در مؤ  
 که خود را اهل یقین میداست از استماع کلمات امثال این لاشع و مضطرب کردند و و حقیقت  
 کلمه ایمانیه شوند آی برادر کویا احیاء و بوستان نیز خافند از عظمت انروز فرزند

۲۸۶



و رجوع در کتب مقدمه بصراحت دارد شده لکن جمالی که امروز بهما و حکما موسومند از دریافت اصل مقصود دور مانده این مسئله ظاهر را بنام حشر و تناسخ تفریق نموده اند و هر یک برای اثبات خیال خود ورد مطلب خصم ادله و براهینی ابرار داشته و لکن مافلسفیه اند که اوهام مجعوله خود را برهان نام نهاده اند و خیالات و اوهام را دلیل انگاشته اند همانا نزاع ایشان در حشر و تناسخ بعینه مانند نزاع ترک و عرب و فارسی است در خوا ازوم و عنب و انکور فاعلی آگاه نباید تا اصل مقصود را برای هر یک روشن کند و این نزاع لفظی را از میان بردارد صورت مباحثه با جناب جلوه در فرق تناسخ و حشر در مجادله سنه ماضیه که جهان پر از حکام عود طرادت و حوائی و ریاضین و اذهار و امیناد رجعت و تولد مانی بود بر افترج بنیایانهای دولتی رفته بودم در اثنای سیر که خلایق از هر صنف دسته دسته مشرزه و متفرج بودند بجناب سیدالمحقق میرزا ابوالحسن مشهور بجلوه پر خوردم عرض کردم ای استاد اگر چه این هنگام وقت تفرج و اسایش بال است نه هنگام بحث و استدلال لکن چون من بنده را وقت کم است و فراغت اندک چنانچه اجازت فرمائید مشکلی دارم بفرموده شام فرمود اهل علم را مباحث علمی بهترین نزهتگاه است و مباحثه مسائل خوشترین محبتها هر چه خواهی پرس و حل مشکلات خود بنا کفر فرق میان حشر و تناسخ چیست که از این سخن حکما و عامه متکلمین اسلام صحیح و اینیک را باطل دانسته فرمود مراد از رجعت اگر عود بدن حاصل از نفس است از احشر گویند و اگر مراد از رجعت تعلق نفس است بدن دیگر و لوبان باشد که همان بدن اول را پس از خواب مجدداً مخلوق و متعلق نفس دانند از نسخ است و دلیل بطلان و عدم جواز نسخ اینست که چون ماد صلاحیت و شایستگی پیدا کرد که افاضه روح بر او شود واجب کند که از مبدأ فیاض باو نفسی افاضه شود در این صورت اگر نفس مستنسخه نیز باو متعلق گردد لازم آید که هر دو فیض صاحب دو نفس باشد و لازم بالبداهه باطل است زیرا هر کس دو نفس پیدا

کسوی کفین ندارد چه اگر در بدنی در نفس متعلق بودی بایستی مد رکات از مغایر ظاهر  
 شدی چنانکه در رویدن ملاحظه میشود و چون بطلان لازم معاوم شد بطلان  
 ملزم نیز که جز از نوح باشد ثابت میشود کما ادلا این فقره را که در میان حشر و نوح فرموده  
 از کجا آوردید زیرا کلمات پیچیدگان بجز مشرب بر این فرق نیست که حشر عبارت باشد  
 از خروج بدن حاصل از نفس و نوح عبارت باشد از تعلق نفس بدین دیگر فرموده  
 مد کلمات پیچیدگان اشعاری باین فرق نیست چنانکه در این مورد سخن بخواهیم فرموده اند  
 ولی حکما در مسئله حشر و معاد مفصلاً یاد داشت نموده اند کما است که حکما  
 فرمایان نموده اند لکن شبهه نیست که این مسئله منسج از اول انبیا شده و بایستی  
 این فقره حکما از کتب مقدمه دریافت نموده باشند و حال آنکه در کلمات پیچیدگان که از  
 نسل ابراهیم علیه السلام منسب شده اند چنین نکته مذکور است و به درکت ابا ریان  
 و پیچیدگان هم که منشا اول بنا بر کلمات ایشان شده چنین شرطی در عود روح مطور  
 در هر باب از کتب مقدمه پیش از این نیست که مرد را از بقای روح و ابتدای آن  
 بصیاضی و اخلاق حاصله اخبار فرموده و بعد از آن غایب قرب در رضوان که نتیجه اعمال  
 صالحه و ایمانت نوید داده و از درکات نازله بید و خذلان که لازمه کفر و  
 عصیانست تحذیر فرموده دیگر بجز چه اشاره و اشعاری نیست که رجعت عبارت  
 از تجسم نفس است یا تعلق نفس بدین دیگر که حکما اینها را تا ما معنی و کافر خوانند و  
 آنرا از حشری و مؤمن بلکه اگر نفس بدقت ملاحظه کند خواهد دانست که امر  
 بکس است که حکما مذکور داشته اند زیرا از آیات فرقانی میتوان فهمید که همین  
 مائت مخلوق و متعلق روح واقع خواهد شد چنانکه در سوره قیامه فرموده است  
 اَجِبِ الْاِنْسَانَ اَنْ لَنْ نَجْعَ عِظَامَهُ يَوْمَ اِيَادِي كَمَا نَمِيكَدُ مَا اسْتَوَانَهَا يَوْمَ  
 اَوْرَاجِ نَمِيكَدُ وَاكَوْا قَابِدُ زَا بَعِيْنَهُ رَجُوْعِي نَبَا شَدَّ حَيْثُ اِيَا يَنْ سَرْزَنْشُ وَ تَوْجِيحُ

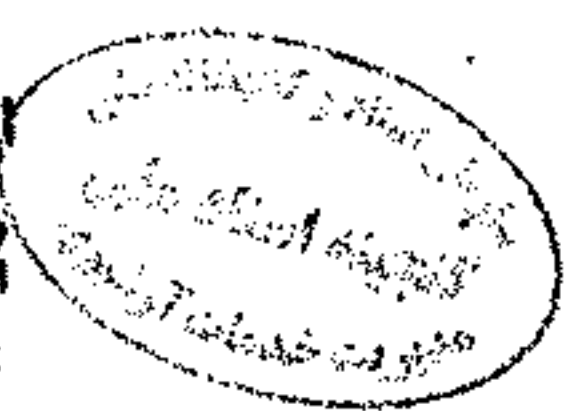
باری از آنچه ذکر شد توانی دریافت بر آنچه خویش زکره در بعضی الواج مقدمه فرموده است  
 که (کل عوالم الیه طائف حول نیعالم بوده و خواهد بود)   
 و اینکه مبارکه از جوامع الکلم الهیه است که تا قبل و تفکر در آن از حقیقت امر کاتبی اطلاع خوا  
 یافت و در انبای مسئله را کما هو الحق ادراک توانی کرد و انبیا در مسکنی الهی و معابدی  
 و مطایع علوم ربانین در کتب مقدمه از آنچه ذکر شد اخبار فرموده اند و ترقی و تغزل اروا را معنی  
 نموده مقام اعلی یا بخت و بخت و مقام اسفل را بجهنم و در وزخ بقیر فرموده اند لکن چون  
 راه و هم برای غیر بالغین کشاده و جهات طبع و هوئی دیده فلوشناز است است از فهم کتب مقدسه  
 ما جز و قاصد آمدند و بخیال واهی خود بخت و جهتی موهوم فرض نموده اند فالمثل فیها و  
سکین که صاحبان مدارک نازل و او همام مالیه اند بخت و جهتم را فوق السموات و تحت الار  
 قرار داده اند و حکما و اشراقین که بخیال خود علم بقیاق اشیا حاصل نموده و خود را از عقاید  
 غامیانه بالا ترکشیده اند برای تصحیح معنی بخت و در وزخ بیالم مثال قائل شده اند و جهات  
 برهم در خلق کرده اند و گفته اند ان مالی است فوق مالہ عنصری و جهات اخشی و درود عالم  
 عقول و روحانی چه دارای صورت و فاقد ماده است و بعضی از رفقای خودمان که خود را  
 وارد بر مدینه علم و خارق جهات و هم میدادند تصحیح معاد و رجعت را بود اشیاء و امثال  
 نموده اند و چون نیک منکری و بدقت ملاحظه کنی کباره این اصل امیل را انکار نموده اند  
 و حال آنکه حضرت احدیت جل ذره و تعالی شأنه در سراسر آیات کتبه مقدمه است مطلب را بیا  
 واضح مستین فرموده و از رجوع و عود اشخاص با عیانیم بفراحت اخبار داده است  
 چنانکه در فرقان کریم در سوره (واقعه) فرموده: وکانوا یقولون انذامنا و کنا اربابا  
وعظاما انما لم یعرفون او ابائنا الاولون قل ان الاولین و الاخرین لجموعون الیه صفا  
 یوم معلوم و نیز در این سوره مبارکه فرموده است و لقد علمنا النشأه الاولیاء و لا  
تذکرون و چه آنکه افرینش بخت و نشأه اولی را دانستید پس چرا هوشیار نمی  
 شد

۲۸۹



و مبتلا خواهد شد. و تحصیل کمال و یانجات از هلاک ممکن نیست الا بفرست  
 خویش ذکره و اطاعت احکامش که برای دفع امراض روحانیه بمنزله تریاق برالدنیا  
 پس باید با قتل دل از کلمات آن و این بردارد و تمام هوش متوجه احکام منزله  
 در کتاب مستطاب (افدیس) شود. و آن احکام متین را با تمامها کاوشند. خود  
 با داب و صفت آن کتاب مستطاب مؤلف سازد تا بعوالم قدس روحانی رسد  
 شود و از درکات نازله طلافی نبات نیاید. ای برادر معامات کمال بنیاب است  
 در ریاضات متصاعده احوال بلا غایت و عوالم روحانیه غیر محدود. قسم بخدا  
 که اگر مرد را چشم نبیند یا بشود و بقدر کجایش سوزنی از نوزده ادرال در  
 مقامات عالیه که در حجل ذکره برای اهل ایمان مقرر فرموده نظر کند هرگز  
 قدم از هستی محدود بردارد و برای صعود بان عوالم نورانی بدست خود خود را  
 هلاک کند و همچنین اگر مردی بنظر یقین در مراتب منافله سبحین که برای کفار  
 و مشرکین آماده شده نظر کند و ناپیه ناپیه نزلات غلظه حیوانیه را بشکود از  
 خوف غناب الهی بفرزد و از بیم مصطر ربانی خواب و سایش او را زباید  
 ای برادر عوالم الهی اگر چه لایقهای غیر محدود است لکن کل ان عوالم غیر محدود  
 طاقت عول غلا حصری و جهان اخیشی است مید و کل هیات هیئت جامعه  
 بشریه است. و باب الأجواب تمام صیامی تنوعه صیغه کامله انبیه پس  
 خامل باید تا در این شاهراه سالک است راه را بداند و از طرق مظلمه نازله بپرهیزد و  
 روی براف ترقی کند تا بحیات جاودانی و سلطنت ابدی فائز گردد. ای برادر این  
 خالد کمینگرید من حیث الروح و اللحم و الظاهر و الباطن که بر توحشی خو و ظل وجود مطلق  
 نمی جامع و تمام است که از آن افزون تصور نیست چیزی بر آن نیفراید و هیچ از آن  
 نگاهد که بیلد و یولد و لم یکره که واحد هر که این نکته را دریافت بحقیقت معرفت

در حقایق موجودات و رتبه استیلا در ملکوت ارضین و سموات و اینست  
مقامی که در حدیث قدوس شهود (عبدی طغنی جعلک مثلی) از آن تعبیر شده  
و از این مقام بالا نیز در هیکل بشری مقصود بلکه مشهور نیست لکن وقت مقصود که  
آن نیست لکن شخص بصیر و اما را بجای افراد الوهیت در هیکل بشری و ظهور مقدار  
ذوقیت در صورت اقیانیه برای مکان برورات لایمات معنوی در عوالم فوق  
خیالی کافیت و چون شخص بر این مقامات فی الجملة اطلاع یابد و دیگر معنی طالب  
کلام عالم موهوم نباشد و دل بکدام مقام تحصیل غیر مشهود بیند پس نیست عدم  
رقابتم ظاهره و کالات غیر مشاهیه الی ماشی از طمع و حرصی که حاصل از تحصیل  
علوم ظاهره و توقفت در مدرسه است... مادی مقصود از اینهمه تطویل آنست  
که در عوالم مشهوده چیزی مافوق و باقی نیست تا شخص منتظر و مترصد عوالم موهوم  
باشد و برای خیالی صرف عوام بیچاره را بجانب وهم و کمان کشاند و آنچه از آن  
اینست که با کثرت الراج کریمه الیه که مانند بحر اعظم محیط اراضی علوم و معارف است  
اینگونه مسائل محل شمه و تردید شود و موجب اختلاف و تفرق عقاید آید  
ای برادر سپاس یزدان که اقباب حقیقت طالع است و خورشید علم و دانش  
مشرق باید اجتناب از هر شبهه دست دهند تا بحد اقدس نور اعلی مرتبه  
دارند و از جهت وسع اش اقتباس فهم و ادراک نمایند که بحد الله کلام  
مبارک که جامع اش خورشید است و روشنی بخش آفاق و دافع ظلمت شیئات و  
ارباب کفر و نفاق است و آخر القول فی هذا المقام ان الحمد لله الملك العزیز العلاء



۲۹۱

و قد تم فی (۲۴) فروردین مع الاول

مشهور سنه ۱۳۰۰

نورانی از قزوین  
گلپایگان

# ردیبه‌ای بر تفسیر و تأویل به‌ایبان از مشروطیت

فصلنامه مطالعات تاریخی

## ردّیه‌ای بر تفسیر و تأویل بهایان از مشروطیت

○ مقدمه و تعلیقات: محمدحسن رجیبی\*

۲۹۳

تاریخ بابیت و بهائیت، آکنده از دروغ‌پردازی، تحریف و اتهامات ناروا به اسلام و مسلمانان است. در تعالیم و متون اصلی بهائیت، سلطنت «موهبت رب عزت است» که به شهریاران کامل و پادشاهان عادل که باید «عدل مجسم و عقل مشخص و فضل مجرد باشند» عطا شده است.<sup>۱</sup> بهایان، شیعیان را متهم می‌کنند که چون در قرون اخیر، آنان «اطاعت پادشاهان را واجب ندانستند و دولت را دولت جائره شمردند و اکابر مُلک<sup>۲</sup> را «ظلمه» نامیدند، ارکان مملکت متضضع<sup>۳</sup> شد و قوّت دولت روی به ضعف نهاد و ثروت رعیت کم و فقر و پریشانی اهالی قوّت گرفت...»<sup>۴</sup> در بی‌پایگی این سخن همین قدر باید گفت که:

۱. آیا روابط و مناسبات ظالمانه میان دولت و ملت در ادوار گذشته، بویژه دوره قاجار که مردم، «رعیت» و «برده» حکومت محسوب شده، کمترین حقوقی نداشتند و به اندک بهانه‌ای از سرهای ایشان مناره می‌ساختند و یا نابینایشان می‌کردند و مالیاتهای سنگین از رعایا و پیشه‌وران می‌گرفتند و آنها را یا به روز سیاه می‌نشانند و یا مجبور به ترک موطن و سرزمین خود و اشتغال به کارگری و فعلگی در کشورهای هم‌جوار می‌کردند و...، از طرفی ایجاد حرمسراها و اسباب خوش گذرانی شاه و شاهزادگان و اختصاص حقوقهای گزاف به آن وجودهای عاطل و بی‌ثمر و صدها نمونه دیگر، نشانه عادلانه بودن حکومت است یا ظالمانه بودن آن، و آیا از علما - همان رهبر مذهبی مردم - باید انتظار داشت که چشم بر آن امور و مناسبات غیرانسانی و غیراسلامی فروبندند و بر آنها صحنه بگذارند؟

۲. آیا ضعف دولت و فقر ملت، در نتیجه امور فوق و نیز گشودن دست قدرتهای استعمارگر

خارجی در سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور نیست؟ قراردادهای ننگین گلستان، ترکمنچای، رویترا، تنباکو، دارسی و... که به قیمت از دست رفتن بخشهایی از کشور و نابودی استقلال سیاسی و اقتصادی کشور انجامید، آیا در نتیجه غفلت، بی‌عملی و دست‌نشانده‌گی شاهان و دربار فاسد قاجار نبود؟ آیا مخالفت عالمانی چون «حاج ملاعلی کنی» با قرارداد رویترا و نیز «میرزا حسن شیرازی» با قرارداد تنباکو، موجب نجات کشور از اسارت بیشتر سیاسی - اقتصادی نگردید؟

بهاییان در جریان جنبش مشروطه با اعلام بی‌طرفی و عدم ورود به منازعات سیاسی و تلاش برای حفظ وضع موجود کشور، به مقابله و مخالفت با آن و تبلیغ به سود استبداد قاجار پرداختند؛ چنان که عبدالبهاء در یکی از «الواح» خود که در زمان استبداد صغیر صادر شد، محمدعلی شاه را «سلطان عادل» دانسته، ضمن دعوت بهاییان به اطاعت، مشروطه‌طلبان را «نوهوسان» نامیده است.<sup>۵</sup> با چنین سابقه و کارنامه‌ای، بهاییان، متناسب با شرایط و اوضاع سیاسی کشور، در صدد موج‌سواری برآمدند و با دروغ‌پردازی و جعل اسناد، کوشیده‌اند تا خود را همگام با جنبش مشروطه نشان داده، نقش مؤثر و انکارناپذیر خویش را در پیروزی و استمرار آن بنمایانند. آنچه که بر دعوی آنان، به ظاهر صحه می‌گذارد، اتهامات مخالفان مشروطه بود که مشروطه‌خواهان را با عناوین و انگه‌های گوناگون از جمله «دهری»، «طبیعی»، «اباحی» و «مزدکی مذهب» و نیز «بابی»، «ازلی» و «بهایی» متهم می‌کردند. وجه مشترک این انتساب و اتهامات، «لیبرالیسم» و «سکولاریسم» موجود در میان مشروطه‌خواهان غیرمذهبی بود؛ اگرچه در میان برخی از چهره‌ها و فعالان مشروطه نیز عناصری بهایی و یا ازلی دیده می‌شدند.<sup>۶</sup> به هر روی این عوامل سبب گردید تا بهاییان به تاریخ‌سازی برای خود پرداخته، رویدادهای سیاسی معاصر، از جمله جنبش مشروطه را به گونه‌ای تبیین و تفسیر کنند که گویی نقش مؤثر پنهان و آشکاری در هدایت فکری و عملی آن داشته‌اند. مقالات دانشنامه ایرانیکا، از همین منظر و به قلم برخی چهره‌های برجسته بهایی به نگارش درآمده که بعضی از آنها به فارسی نیز ترجمه شده است.<sup>۷</sup>

مقاله حاضر، نوشته‌ای است از مؤلفی ناشناخته که بیش از یک صد سال پیش در روزنامه جهاد اکبر (سال اول، شماره ۱۹ و ۲۱، مورخ ۲ جمادى الثانی و ۱۶ جمادى الثانی ۱۳۲۵ق) اصفهان و زیر نظر حاج آقا نورالله اصفهانی، چاپ و منتشر شده است.

نویسنده در دو شماره این روزنامه کوشیده تا به نوشته‌هایی (الواح) که به نام بهاییان در آن ایام (مشروطه اول) منتشر می‌شد پاسخ گوید و تفاوت تفسیر و برداشت بهاییان از مشروطه و آنچه را که مورد نظر علما و مردم بوده - که آن را مبتنی بر احکام مسلم شرعی می‌دانستند - بیان دارد. او در اصالت این نوشته‌ها تردید دارد و آن را محتملاً منسوب به مخالفان مشروطه می‌داند که بدین وسیله می‌کوشند تا مخالفان مشروطه‌خواه را غیرمسلمان قلمداد نمایند و از چشم و منظر مردم بیندازند و مشروطیت را فاقد مشروعیت بدانند. نویسنده با فرض آنکه این نوشته‌ها متعلق به بهاییان است،

ردیه‌ای بر تفسیر و تأویل بهایان از مشروطیت

می‌کوشد تا وجوه اشتراک میان بهائیت و تلقی لیبرالیستی و سکولاریستی آنها از مشروطه را تبیین کرده، دلایل حمایت ایشان از مشروطه مورد نظرشان را بیان کند.

### دسایس مستبدین

نوشتجات موسوم به «الواح» از طرف رؤسای سلسله ظالمة ظلمانیة بابیه [را] به نام بعضی وطن‌پرستان و خیرخواهان ملت ترتیب داده‌اند که وانمود کنند به مردم که العیاذبالله این اساس مشروع<sup>۸</sup> موافق میل این طایفه است و حال آنکه مراتب دیانت و اسلامیت آن اشخاص<sup>۹</sup> بر تمام افراد ملت و آحاد رعیت آشکارا و هویداست و آن الواح هرگاه از قلم خود رؤسای بابیه نگاشته شده در این صورت اذیت و افساد این طایفه، نیکو معلوم گردد که اینان که همیشه داد «محبت نوع» و فریاد «وطن‌دوستی» می‌زدند، تمام دروغ و خدعه بوده زیرا در این موقع که ملت ایرانیه از روی حمیت<sup>۱۰</sup> اسلامیت و هواداری شریعت، در مقام نشر تمدن و عدالت برآمده‌اند باز این مفسدین شیاد و بی‌خبران از عالم عدل و داد و این مُسَوِّخات<sup>۱۱</sup> که از عالم انسانیت، جلدی<sup>۱۲</sup> رفیق بیشتر ندارند، سبب اشتباه‌کاری و بدنامی برمی‌آیند.

۲۹۵

یکی از امراض مزمنه مسریه کثیفه که در مملکت ما پیدا شده، این طایفه‌اند که [از] شصت سال قبل تاکنون از یک طرف جوهر دیانت و فطرت اصلیه اسلامیت را از رسوخ و نفوذ باز می‌دارند و یک یک مردم عوام را در خفایا و زوایا به دست آورده به القای شبهات و سخنان سفسفطه‌آمیز - یعنی مطالب غیرواقعیه که به صورت واقع جلوه می‌دهند - عقاید را فاسد و بازار اُخوت اسلامیّه را کاسد می‌نمایند. به این افتراق کلمه و اختلاف عقیده، هیئت اجتماعیه ملت اسلامیّه را به تفرقه و اختلاف و راه جهل و اعتساف<sup>۱۳</sup> می‌کشانند و با اینکه در عنوان دعوت، محبت نوعیه و ترقی را پیشنهاد می‌کنند، بعد از آنکه شخصی را به حوزه خود وارد کردند، چنان دشمنی مسلمانان را نشان می‌دهند که خون و مال مسلمین را مباح و شربت صباح خویش به حساب می‌آورند. فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله.<sup>۱۴</sup> وای این بر ناکسان و اُف بر این خودسران که شهوت‌رانی و هواپرستی و عقاید طبیعی مآبی<sup>۱۵</sup> را لباس دیانت می‌پوشانند. هر که کتابها و نوشتجات اولین و آخرین آنها را مشاهده کند، می‌بیند که اساس خیالات و پایه عقایدشان این است که از عبودیت خالق متعال و تحمل تکالیف و سلوک مسلک انسانیت و کار بستن مناسک دیانت، رهایی یافتن می‌طلبند و این مطلب را «آزادی» می‌نامند و «حریت» می‌خوانند و حال آنکه چنین لاابالی‌گری و شانه خالی کردن از تکالیف، و نفی و انکار روحانیت و معجزات و سایر امور که مافوق حس است، مذهب طبیعیّه و اباحیه و مزدکیه<sup>۱۶</sup> است که هر وقت در عالم به لباسی بیرون آمدند و محرّمات شرعیّه و قانونیه

را تحلیل کردند و معنی مساوات را تسویه<sup>۱۷</sup> اموال و ازواج و غیره تصور کرده قدری جولان داشتند و پس از آنکه حقایق عقایدشان بر مردم روشن می شد به حکم طبابت ملکی و حفظ نوامیس الهی آنها را نابود کردند و از صفحه روزگار برانداختند؛ چنان که از تاریخ مزدک به دست می آید. و شک نیست که این طایفه، شعبه‌ای از همان مذهب طبیعی و اباحی است و بنده نگارنده، ملتزم است که از عبارات رؤسای خود این طایفه ثابت می کند که مبدأ و معاد - که دو قائمیه اصلیه دیانت می باشد - منکرند و ثمره بعث رسل<sup>۱۸</sup> و انزال کتب را نظم عالم و سیاست بنی آدم می دانند و چون خودشان از عوالم ملکوت و قوای روحانیه و ارواح مجرده بی خبرند، تمام مراتب اعجاز و قدرت و باطنیت انبیاء و اولیا را انکار می کنند و می گویند که العیاذ بالله انبیا مثل ما مردمان رسمی بودند و می خواستند نامی [در دنیا] بگذارند و نظمی در عالم قرار دهند و این انکار از کمال عجز و فقر و بی مایگی آنهاست که چون می خواهند بگویند که ما هم در رتبه انبیا و اولیا هستیم و ندارند، آن نشانیها و آیاتی که از سفرای الهی ظاهر می شد.

لابد می گویند آنها هم مثل ما فقیر و عاجز بودند و حال آنکه هر کس اندکی در عالم دیانت و مراقبت<sup>۱۹</sup> در عبادات الهیه سیر کرده باشد و یا اقلأ با مسلمانان متدینین معاشرت کامل کرده باشد می داند که علاوه بر صدق معجزات انبیاء و خوارق عادات در افراد مسلمین و اشخاص متقین در دین اسلام، کسانی هستند که الآن هم آثار روحانیت و قوای جبروتی و علامات صفای نفس و نشانیهای ارتباط و قرب به عوالم قدس در آنها ظاهر و هویداست و چون غالب، استبعاد<sup>۲۰</sup> می کنند، ادعا نمی کنم که امروز می توانم در میانه مسلمین اشخاصی پیدا کنم که خارق عادت کنند و صدق رؤسای ملی خود را بنمایم.

محتاج به این معارضات نیست، همین قدر به اقرار خودشان از اتیان<sup>۲۱</sup> معجزات و خوارق، عاجزند و از این سبب از انبیاء حقه هم سلب می کنند و افسانه می پندارند. این مردمان عاجز و بوزینه صفتان احمق ادعای الوهیت و دعوای مهیمنیت<sup>۲۲</sup> هم می کنند و «انا انا»<sup>۲۳</sup>ی بسیار می زنند. در مقام ادعا می گویند که حقیقت، ظاهر و شرق و غرب را می گیرد و در مقام عمل میرزا حسینعلی بهاء [الله]<sup>۲۴</sup> به حضور شاه شهید<sup>۲۵</sup> انارالله برهانه، عریضه تظلم آمیز عرض می کند و چه قدرها التماس و درخواست می کند که ما را مثل یهود بگذارند در مملکت خود متوطن باشیم و در مذهب آزاد.

کسی که دعوای ظهور کلیه می کند و شرق و غرب را محل سطوح نور خود می داند، درخواست یک آزادی - که قابل ملت دو هزار سال قبل است - می کند.

اگر شما می خواهید که عدالت و مساوات در تمام زمین جاری کنید و چنین ثبات و استقامت دارید، این عجز و الحاح<sup>۲۶</sup> چرا فقط به جهت ریختن خون حَمَقًا<sup>۲۷</sup> و تلف نفوس مستضعفه، الواح نمی نویسید و مردم بیچاره را معرض تیر بلا می نمایید و خودش در مملکت عثمانی تقیه می کند و

اظهار صلاح می‌نماید؟ نمی‌گویم تقیه خوب نیست ولیکن تقیه برای تابعین و امت است. کسی که می‌گوید من ظهور حقم و باید ظهور خود را به عالم تبلیغ کنم و در مقام نشر عقاید و اتمام حجت است، تقیه نمی‌کند و استوار بدون اینکه خود را منکر شود می‌ایستد. و میرزا حسینعلی و عباس افندی<sup>۲۸</sup> [که] هر دو ادعای ظهور می‌کنند، هیچ‌کدام زیر بار تبعیت و رعیت بودن نیستند که تقیه کنند. حجت خدا در وقت ظهور اگر تقیه کند چگونه تبلیغ می‌کند و خود را بر عالمیان ظاهر می‌دارد؟ در سوراخ و جای مخفی خود را محفوظ نمی‌دارد و مردم را در معرض خطر اندازد و بالجمله خدعه و فریب و دروغ‌گویی آنها بسیار آشکار است.

شرح اینکه مطلقاً مبنای پیشرفت سخن اینها و جلوۀ چند روزی، فقط دروغ و ناراستی است. اینکه مدت‌ها بود که به مردم قلمداد می‌نمود که در ینگه دنیا<sup>۲۹</sup> تبلیغ کرده‌ایم و یک مملکت آنجا را به دین خود آورده‌ایم و عکسها نشان می‌دادند و سخنها در مباهات می‌رانند و چون مطلب افشا شد و تحقیق به عمل آمد، معلوم شد که از اهالی ینگه دنیا یک نفر هم قبول دیانت آنها را نکرده و به این لو<sup>۳۰</sup> ملو<sup>۳۰</sup> نشده‌اند و شخص مبلغی که در آنجا داشته‌اند گاهی عکسی از اجتماعات آنجا برمی‌داشته و به ایران فرستاده می‌گفتند که این عکس «احباب»<sup>۳۱</sup> است و نیز مستر شولیر نامی از کشیشان ینگه دنیا در رشت مشغول تبلیغ دین پرتستان بوده. روزی با بعضی از این شیادان ملاقات می‌کند و قدری صحبت کرده می‌گذرد.

روزی چند بعد، مستر شولیر با چند نفر دیگر از این متقلبان ملاقات می‌نماید. آنها می‌گویند در این شهر خیلی از فرنگیان هم قبول این دین ما را کرده‌اند از جمله مستر شولیر نامی است که به این آیین متدین شده است. مستر شولیر تعجب می‌کند که من خودم شولیر هستم و به کل به این دین رغبت نکرده‌ام. پس مهر خود را که تازه به فارسی ساخته بود و در انگشت داشت به کاغذی زده به دست آن دروغ‌پردازان می‌دهد و می‌گوید من مستر شولیر هستم و مسیحی متعصب هستم. باز [بهاییان] حیا نمی‌کنند و هیچ‌گاه از دروغ دست نمی‌کشند زیرا که مایه دیگر ندارند.

همه شنیده‌اید که اینان مردمان بزرگ و علمای نامی را به خود نسبت می‌دهند و صریحاً می‌گویند از ماست و حال آنکه کذب محض و فریب صرف بودن آن بر هر مستضعفی مخفی نیست. غرض اینکه حالت رذالت و مفسدی و اذیت این سلسله نسبت به ملت اسلامیة نیکو واضح است. مثلاً در این دور زمان که تمام ملل اجنبیه از اسلام چون یهود و نصاری و زردشتیان با این مشروع مقدس<sup>۳۲</sup> همراهی می‌کنند، این مردمان از انسانیت دور و از بشریت مهجور در مقام افساد و فتنه و اشتباه‌کاری برمی‌آیند.

بر همه افراد ملت واضح است که این امناء خیرخواهان وطن که عباس افندی یا غیره خطاب به او لوحی گفته و از خود به حساب آورده تا آن وطن‌دوست را در چشم ملت بدنام کند و در



اساس مشروطیت رخنه کند، آن وطن پرست ده درجه نسبت به عباس افندی فاصله دارد و به صد واسطه عباس افندی نمی تواند مدارج<sup>۳۳</sup> ایشان را ادراک کند.

اجمالاً این دلیل معروف که این طایفه دارند و اشتها می نمایند عرضه داشته جواب سهل المؤمنة<sup>۳۴</sup> به عرض می رسانم. می گویند دلیل بر صدق سفرای الهی و ظهورات غیبی فقط آیات و نوشتجاتی است که به وحی نازل می شود که سایر مردم از آوردن مثل آن عاجز باشند. اینکه از همه کسانی که اندک از عالم نگارش اطلاعی دارند می پرسیم که آیا می توان جداً گفت که امروز عباس افندی یا صبح ازل<sup>۳۵</sup> از همه منشیان و محرران عالم بهتر چیز می نویسند و مردم از اینان مثل او عاجزند؟ حاجی محمد کریم [خان]<sup>۳۶</sup> گفته است: «جانم، عبارات غلط از آدم بی سواد معجز نیست، حدّ اوست که غلط بگوید.» و نگارنده تاکنون اشخاصی را به رأی العین مشاهده کرده ام که در کمال سرعت، این گونه نگارشات و آیات که اینان می آورند نوشته و به مراتب از نوشتجات میرزا حسینعلی و عباس افندی، اعلی<sup>۳۷</sup> بوده و مطلب هم داشته و نوشتجات این مدعیان هیچ مغز و مطلب ندارد، فقط عبارات مکرره و سخنان محدوده است که متصل می گوید: کجائید؟ بیایید ایمان آورید، شمس حقیقت طالع و آفتاب عالمتاب ساطع [را] بشتابید بشناسید. از این قبیل کلمات و هیچ مطلب ندارد. که خیلی خوب، اگر ایمان آوردیم چه کنیم و چه خدمت کار بندیم و برای سلوک سالک انسانیت و عروج معارج بشریت به چه قواعد و مناسک متمسک شویم؟ حقیقتاً در تمام این کرورها عبارات که به این رؤسا نسبت می دهند دو جمله که یک معنای صحیح فایده بدهد ندارد و در این مقام که سخن به طول انجامید هرگاه کسی بگوید که الواح معروفه به نام بعضی خیرخواهان، جعلی بوده و از قلم رؤسای این طایفه نیست عرض می کنم که علاوه بر اینکه ابطال همان نادانیها به نفسه مطلبی لازم است در این ایام عباراتی در السنه آنها دایر است که فساد آن عبارات، کمتر از آن الواح مجعوله نیست.<sup>۳۸</sup>

و از جمله استدلال آنها این است که نفوذ کلمه در پیشرفت امر دلالت می کند که صاحب کلمه و امر، حق است. علاوه بر اینکه امرشان پیش نرفته و نفوذی نکرده، این دلیل، کلیل<sup>۳۹</sup> است و از برای حجت، کافی نیست. و اگر بنا باشد که فقط مطالب حقه و امور الهیه نفوذ کند و اباطیل و اکاذیب جلوه نداشته باشند باید آنچه در روی زمین از ادیان و قوانین و سیاسات جاریه و رسوم متداوله - اعم از اینکه واقعیت داشته باشد یا باطل و بی اصل باشد - اقرار کنیم که حق است و بت پرستی و شرک و رسوم جاهلیت تمام صحیح بوده باشد و التزام به این مطلب خلاف عقل و ضرورت تمام دنیا می باشد. هر که گوید جمله حق است زاحمقی است. و در عباراتی از تبلیغ اینان دیدم این شعر را استشهاد کرده:

چون انالحق گفت و شیخ از پیش برد پس گلوی جمله مردان را فشرد<sup>۴۰</sup>

ردیه‌ای بر تفسیر و تأویل بهاییان از مشروطیت

و حال آنکه مضمون این بیت در مقام استدلال نیست بلکه قضیه اتفاقیه است و ملاحظه می‌شود که غالباً مطلب حقه و امور واقعیه در نفوذ و نشر به تأخیر می‌افتد و پس از بسیاری مصادمات و مقاومات با جنود<sup>۴۱</sup> و ظلمت انتشار می‌یابد. از این رو که پرورش‌یافتگان در عالم جسمانی و طبیعت، لیاقت حق صرف و قابلیت واقع محض را ندارند و همیشه مأمورین حق و مبعوثین عالم امر، دچار زحمات و گرفتار تصادم اشقیاء<sup>۴۲</sup> و منکرین می‌گردند و مطالب ناحق و القانات شهوت‌آمیز بزودی مقبول عامه می‌شود، از این جهت که با خیال پست شهوت‌پرستان و عادات رذیله هواخان موافقت دارد. و عمده جلوه دو، سه روزه این طایفه به همین سبب بود؛ مثلاً شخص تنبل شهوتران که بدو می‌گفتند تو را تکلیفی جز قبول امر نیست و او را از تمام تکالیف دیانت و عهدهای سلوک راه حق معاف می‌دارند، آن هواپرست می‌بیند که با وجود موافقت با هوا، متدین به حساب می‌آید و متقی شمرده می‌شود، به رفاه قبول می‌کرد.

شخصی از این مستضعفین که گوساله‌پرست شده اولوهیت میرزا حسینعلی را پذیرفته بود [و] مباحثات می‌کرد که پس از پنجاه سال طغیان و عصیان که هنوز مداوم هستم درباره من لوحی آمده که تو مقرب درگاه هستی. گفتم: آیا کسی که حق است چاپلوسی و تملق می‌کند و با هوای اشخاص موافقت می‌نماید؟ بلکه باید منع کند و امر به توبه و بازگشت فرماید زیرا که مبعوث من عندالله به رفع هواها و ترک خودخواهی مأمور است و این صفت مداهنه<sup>۴۳</sup> که با هر کس موافق هوای او چیزی گوید، رفتار ندیمان و مردمانی است که برای تحصیل نان و آش، خود را در معرض سخریه<sup>۴۴</sup> ارباب دنیا قرار می‌دهند که هرگاه رب مال و صاحب منالی بگوید من عادت این است که شبها به فلان مقدار مسکر<sup>۴۵</sup> اکتفا می‌کنم، آن چاپلوس مداهن می‌گوید: بلی بلی، این بسیار عادت خوبی است و فایده‌مند می‌باشد. ولی انسان درست‌غیور به کمال جرئت و جد می‌فرماید: از این عادت پرهیز باید و به هیچ وجه به تملق لب نمی‌گشاید.

غرض اینکه این پیشرفت که به گمان خود ادعا می‌کنند از این است که چون مطالبشان با هوای مردم عیاش موافق است به سهولت می‌پذیرند و عاقبت هم آن باورکنندگان هرگاه توفیق تدین و فطرت اصلیه داشته باشند به اسلام برمی‌گردند و هرگاه ظلمانیست، قلب آنها را تاریک کرده باشد طبیعی و بی‌دین می‌شوند، زیرا که حقایق دینیه - که: اسباب ثبات در دین است - ندارند. دلیل دیگر که اقامه می‌کنند این است که اشخاصی در این راه جان دادند و از خانمان گذشتند. جواب این سخن را شیخ‌الاسلام قفقاز خوب نوشته که فدا کردن جان، دلیلی نیست زیرا که بسیاری از حمقا و مستضعفین در روی زمین جان خود را فدای بُت می‌کنند و جوانان و اولاد خویش را در راه بُت بزرگ تقدیم می‌نمایند و مکرر در خطا و غیره، اشخاصی خود را زیر عراده‌ای که بُت بر آن است انداخته، جان می‌بازند و بدین سبب خود را مستحق بهشت می‌شمارند و از امثال این بسیار

است که در راههای باطل و امور بی حاصل جانبازی شده و هزاران خون ریخته گشته و استدلال به اینکه اشخاصی جان دادند، کافی نیست، زیرا لازم می آید بت پرستی و اباطیل دیگر صحیح باشد. بلکه بسی اوقات مردمانی در راه هواپرستی و عشق بازی و غیره جان نثار می کنند و هیچ دلالت بر حقیقت ندارد. و این سخن شیخ الاسلام بسیار صحیح است و هیچ جواب ندارد.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی<sup>۲۶</sup> دست و پای زیادی کرده و یک ثلث کتاب خود را در مقام این جواب برآمده و نتوانسته بر این کلام متقن خدشه کند. به هر جهت سخنان این طایفه فقط عوام فریب و سفسطه است و چون مطالبشان مبنی بر توحید و خداشناسی و روحانیت نیست، اخلاق و ملکات ردیه دارند و ایذا<sup>۲۷</sup>ی مسلمین را امری لازم می شمارند.

در ایامی که در راه رشت این طایفه مباشر راه بودند، هر که از راه رشت عبور کرد، دانست که اینان با مسلمانان چه تعدیات و ظلمها کردند. شنیدم هرگاه کسی در منزلی نماز می کرد و می فهمیدند، از این نماز گزار به جهت منزل و نرخ اجناس، پول گزاف می گرفتند و هر قسم اذیت که می توانستند مضایقه نمی کردند.

در سخافت عقیده و سوء اخلاق اینان سخن بسیار داریم. در این مقام به همین اندازه اکتفا رفت و غرض این بود که در این موقع که ملت ایرانیه هر طبقه در وطن پرستی و تمدن به نحوی مستظهر<sup>۲۸</sup> گشتند، این خائنان ملی و دشمنان وطنی وقاحت و شناعت اعمال خود را اظهار داشتند و سخنان فسادانگیز و مطالب خطرآمیز منتشر کردند. اولئک کالانعام بل هم اضل<sup>۲۹</sup>.

۳۰۰

### پانوشتها

\* محقق و پژوهشگر

- ۱- افندی، عباس (عبدالبهاء)، رساله سیاسی، ص ۱۱.
- ۲- اکابر ملک: بزرگان کشور.
- ۳- تباہ گردیده.
- ۴- گلپایگانی، ابوالفضل، مجموعه رسایل، صص ۶۰ - ۶۲.
- ۵- به نقل از کتاب کشف الحیل و مقدمه رساله سیاسی.
- ۶- به عنوان نمونه می توان از حاج میرزا یحیی دولت آبادی، مؤلف حیات یحیی نام برد.
- ۷- از جمله ترجمه مقاله مفصل «انقلاب مشروطیت ایران» از آن دانشنامه است که به صورت کتابی مستقل توسط انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۸۴ چاپ و منتشر شده است.
- ۸- منظور، نظام مشروطیت است.
- ۹- منظور، رهبران و اشخاص مؤثر و سرشناس مشروطه خواه است.
- ۱۰- مردانگی، غیرت.
- ۱۱- جایزکنندگان.

## ردیهای بر تفسیر و تأویل بهائیان از مشروطیت

- ۱۲- جلد: چالاک، زرنگ، در اینجا به معنای تعداد معدود و اندک است.
- ۱۳- بیراه رفتن.
- ۱۴- بقره، ۷۹: پس وای بر آنهایی که کتاب را خود به دست می‌نویسند [و تا سودی اندک برند] می‌گویند که از جانب خدا نازل شده. در اصل: ... و یقولون هو من عندالله و ما هو من عندالله.
- ۱۵- طبیعی مآب یا طبیعی مذهب: کسی که براین باور باشد حوادث جهان منسوب به طبیعت بوده و نیرویی مافوق طبیعت نیست.
- ۱۶- طبیعی، اباحیه و مزدکیه، از اصطلاحات کلامی قدیم در معرفی مادی‌گرایان.
- ۱۷- مساوی کردن.
- ۱۸- بعث رسل: برانگیختن پیامبران.
- ۱۹- توجه به خداوند و دوری نفس از زشتیها، در اصل: مراغبت.
- ۲۰- دوری گزیدن.
- ۲۱- آوردن.
- ۲۲- ایمن‌کنندگی از ترس.
- ۲۳- انا انا: من من، منیت.
- ۲۴- بنیانگذار مسلک بهایی.
- ۲۵- منظور ناصرالدین شاه قاجار است.
- ۲۶- اصرار کردن.
- ۲۷- جمع احمق.
- ۲۸- از رهبران بهایی و جانشین میرزا حسینعلی بهاءالله.
- ۲۹- ینگه دنیا: قاره آمریکا. در اصل: ینگ دنیا.
- ۳۰- آلودگی.
- ۳۱- جمع حبیب: دوستان، یاران.
- ۳۲- منظور نظام مشروطه است.
- ۳۳- در اصل: مدارک.
- ۳۴- سهل المؤمنة: کم‌هزینه.
- ۳۵- منظور میرزا یحیی صبح ازل، رهبر فرقه ازلی - از شعب باییت - است.
- ۳۶- رهبر فرقه شیخیه.
- ۳۷- برتر.
- ۳۸- [روزنامه] جهاد اکبر، س ۱، ش ۱۹، مورخ ۲ جمادی‌الثانی، ۱۳۲۵ق، صص ۵ - ۲.
- ۳۹- سست.
- ۴۰- اصل شعر چنین است:  
چون اناالحق گفت شیخ و پیش برد / پس گلوی جمله کوران را فشرد (مثنوی نیکلسون، ج ۶، ص ۳۹۲).
- ۴۱- جمع جند: سپاه‌ها.
- ۴۲- جمع شقی: بدبختها.
- ۴۳- دورویی.
- ۴۴- مسخره.
- ۴۵- شراب مستی‌آور.
- ۴۶- از نویسندگان و مبلغان بهایی.
- ۴۷- ایذا: آزار.
- ۴۸- پشت‌گرم.
- ۴۹- انعام، ۱۷۹: اینان همانند چارپایانند، حتی گمراه‌تر از آنهایند.

# **A Refutation of Baha'i Interpretation on Constitutional Movement**

○ Introduction and notes by: Muhammad Hassan Rajabi

XIII

**D**uring the constitutional Movement Baha'is did not involve themselves and took neutrality in political conflicts and actually opposed the constitutional movement and acted in support of Qajar despotism. Abdul Baha called Muhammad Ali Shah -who defeated constitution in the first phase- the "Just King". However, later Baha'is tried to show themselves as supporters of constitutional movement by forging documents. This article by an unknown author is a response to the claims by Baha'is about constitutional movement at that time, which has been published about a century ago in *Jahad-e Akbar* newspaper that was published in Isfahan and Ayatollah Nourollah Esfahani was its editor-in-chief. Based on published Baha'i documents in the first period of constitutional movement, the unknown writer has tried to expose the difference between the Baha'i and the clerics' and people's interpretations about constitutional movement.

## **A Text by Abul-Fazl Golpaygani about Resurrection and his Discussion with Hakim Jelveh**

○ By Fatemeh Nourai Nezhad

XII

**A**bul-Fazl Golpaygani is one of famous Baha'i missionaries and has written some books. Hakim Mirza Abul-Hassan Jelveh Esfahani is one of great Islamic philosophers who, after settlement in Tehran, started teaching a new school of philosophy which was later called "Tehran School". In this article Hakim Jelveh and the Baha'i cult is shortly introduced and then a newly found document that includes a discussion between Abul-Fazl Golpaygani and Hakim Jelveh is presented.

The author writes in the end:

"In this recent century, the new colonialism has supported new cults such as Baha'ism in Iran and Wahhabism in Saudi Arabia, in order to wipe off the original religion and isolate the true divine religions in general. The slogans like human rights and defending religious minorities are only excuses in this regard."

# **Baha'ism and Endowments**

○ By Ali Akbar Ali Mardani

XI

“**E**ndowment” that according to Islamic rules for charity affairs has a special place in this religion, was led and directed by “Endowments Organization” during the reign of Muhammad Reza Pahlavi. For a period of time, a Baha’i named “Muhammad Hussein Ahmadi” was in charge of it -an organization that had been established on Islamic basis. He formed some activities against the religion of Islam. Although he had embezzlement file but it could not impede his control over this organization. In this article, Baha’i empowerment during the reign of Pahlavi monarchs has been shortly noted and their spying for Israel has been exposed based on SAVAK documents.

Publishing the distorted edition of Quran is one of the attempts by “Endowments Organization” under Ahmadi’s direction.

# The First Cabinet Woman

○ By Ibrahim Zolfaghari

X

Amir Abbas Hoveyda was Mohammad Reza Pahalvi's prime minister for thirteen years, who was a Baha'i. Three months after coming to power, he added three famous Baha'is to his cabinet: Manouchehr Shahgholi as Public Health Minister, Farhang Mehr as deputy of prime minister and Farokhrou Parsa as Parliamentary deputy of Ministry of Education, who became the Minister of Education later. This article is about Parsa's biography and the way in which she came to power up to the ministry of education which is responsible for training a Muslim country's children. Parsa after becoming minister tried to appoint her fellow believers in Ministry of Education. This article has been written based on SAVAK documents.



# **Baha'i Activities in Azerbaijan, a Documented Study**

○ By Rahim Nikbakht

IX

**A**zerbaijan is an important and history maker state of Iran. Being a front line, it has played roles in movements like constitution and Islamic revolution during the last century. So Baha'is activities have had great importance in this province. This article based on existing documents in the archive of *Islamic Revolution Documents Center*, reviews the activities of Baha'is in Azerbaijan. Among them is the attempt to perform the two 10-year and 9-year programs of the Baha'is (1953-63) which have been successful referring to the documents. The other side of this article is the confrontation of religious forces with these attempts.

# Abdul Baha's Fascination with the West in Thought and Practice

○ By Said Sharifi

VIII

Abbas Effandi known as Abdul Baha after the claim of prophecy by his father (Mirza Hussein-Áli Nouri, known as Baha'ullah) had conflicts with his brother (Shoghi Effendi) for their father's succession. Finally he could achieve the leadership of this cult. From the very beginning, he considered the support by west as an assured reserve and depending on the situation, praised them and prayed for them. His eulogy of King George V is one of these eulogies. His closeness to the British politics awarded him knighthood and the title of "Sir". In a journey to the USA, addressing to a group of Americans, Abdul Baha says: "For the benefit and business of the American people, there is nowhere better than Iran..."

This Article studies the fascination of Abdul Baha with the west.

# **Bahai's and Israel**

○ By Ibrahim Ansari

VII

**M**oir Ezri was born in Isfahan in 1923, and nurtured by his Jewish and Zionist father. He started his political activities by encouraging Iranian Jews to immigrate to Palestinian territory. Then, he went to Israel and came back to Iran with more knowledge, having done several missions in favor of Israel in 1958 to 1973. After that he wrote his memoirs about his presence in Iran, concerning not to put Israeli interests in danger in it. He has some indication about Baha'ism in his book and has mentioned very interesting matters about Israeli-Baha'i relations. The Baha'is and Israel article is a selection of that book.

both the Baha'is had roles- and political development of Baha'is in the 2<sup>nd</sup> Pahlavi era, all approve the contradiction in Baha'i ideology on one side, and moving against the interests of Iran on the other side.

# **Baha'ism and the Policy of Non-intervention in Politics**

○ By Seyyed Mostafa Taghavi

v

**T**he Baha'is official point of view about the relation between religion and politics in "Treatise of Politics" (Resaale-ye Siyaasiyye) by Abdul Baha expresses the separation between these two matters (religion and politics). The author of the article considering this matter delivers a detailed discussion about this theory; the kind of relation between religion and politics. From the world-view of Islam, he proves that human is a creature with ideals and aims and can not be indifferent about his destiny and the society around, since in Islam all the affairs of human life are inter-related and coordinated. The author in the other part of his article proves that the separation between religion and politics has no scientific or rational base. But by the claim of separation between religion and politics, Baha'is went in a way that was compatible with domineering powers' aims, and it was at the time that Muslim clerics were the strictest impediment in front of them. However, participating in constitutional political societies and parties and also in creating crisis, terrors and acts of sabotage, not only they denied their claims, but also acted as the 5<sup>th</sup> column of colonialism against the national interests of Iran. The defeat of Jangal Movement and rising Reza Khan -which in

# The First Step: Re-identifying and Re-reading the Documents and Copies of Seyyed Ali Muhammad Bab's Repentance Texts

○ By Ehsanollah Shokrollahi Taleghani

IV

Seyyed Ali Muhammad Bab –the one who claimed to be “Mahdi” and founded a cult which later his heirs named it Baha’ism and started to propagate and promote about- after being captured repented and denied his claims. Baha’is refuse to print or consider this subject in their books, but this repentance text exists. The article’s author puts the existing copies of this repentance under scrutiny and introduces the books that have published it. The base for his research is the memoirs of Kenyáz Dolgoroukov (Князь Дмитрий Иванович Долгоруков, d.1867), Tsarist Russian ambassador to Persia.

# **Ayatollah Haj Sheikh Hussein Lankarani Statements and Memoirs about Babism and Baha'ism**

○ By Dr. Ali Abulhassani (Monzer)

III

Sheikh Hussein Kan'ani was one of combatant clerics in the 14<sup>th</sup> S.H. century. His name can be seen in the opposition to 1919 treaty, the coup by Reza Khan and Millspaugh (famous adviser and administrator-general of finances of Iran). One of his confrontations is his opposition to Baha'ism. In his detailed article, Dr. Abulhassani relying on unpublished Hussein Kan'ani statements and memoirs, while reviewing the history of Baha'ism, narrates the attempts by Lankarani against this cult in different periods. In this article, we read that Lankarani considers the sabotage in "Mahdaviat" belief -something that Baha'ism claims to be based on-, as an attempt to extinct the collective historical identity of Shi'ism and destroying its existence and also Iranian independence and territorial integrity.

## A Glance on Sobhi Memoirs

○ By Seyyed Hadi Khosrowshahi

In 1933 a book by the title of “The Father’s Message” was published in Tehran. This book was the memoirs of Fazlullah Muhtadi, known as Sobhi. Sobhi was one of the famous Baha’i missionaries who had been living with Abdulbaha, the head of Baha’i cult, for twelve years and was responsible for his writings. He was a close observer of Abdulbaha’s activities. By watching the current contradictions, deceptions and corruptions around the leader of Baha’is, he repented of his believes and not only stopped propagation for this cult but also became one of opponents of this artificial faith, although he was excommunicated and fornicated by the Baha’is. Even his Baha’i father drove him away. He was silent for some time and lived in isolation, but Baha’is did not stop tormenting him. So, he decided to write his memoirs about the propagation period and talk about many untold matters. His book has an attractive narration and no unilateral view. Seyyed Hadi Khosrowshahi examines and introduces the Sobhi book in this article.



# **Baha'ism, Pahlavi Regime and the Positions of Clerics**

○ By Ruhollah Husseinian

I

The Shia clerics have always been fronting with the Baha'ism as a heretic cult. This confrontation can be observed in Pahlavi era much more than the previous era, the Qajars, because of the expansion of this cult in this era. Ruhollah Husseinian, head of the Center for Islamic Revolution Documents and the author of this article, writes the Shia clerics and followed authorities, have always looked at problems, evidences, people, cults, parties, nations and sects from the view point of religion during the history. In this article, the writer analyzes the confrontation of clerics and Baha'ism during 1940s and 50s and by considering the Baha'i attempts in the last years of the first Baha'i century, which resulted in murdering a number of Muslims in Abarqou in 1949, and reminds the vast attempts by Ayatollah Boroujerdi against this cult. When Ayatollah Boroujerdi passed away, Pahlavi and Baha'i ties entered a new phase. Approving new laws on behalf of the Baha'is and rising Baha'i elites up to the premiership (Amir Abbass Hoveyda) showed that the previous impediments have been removed. But the opposition of Imam Khomeini to these efforts showed another page of Shia clerics' confrontation with this cult and in greater view with the Pahlavi regime.

Editorial .....	8
Baha'ism, Pahlavi Regime and the Positions of Clerics / <b>Ruhollah Husseinian</b> .....	11
A Glance on Sobhi Memoirs / <b>Seyyed Hadi Khosrowshahi</b> .....	35
Ayatollah Haj Sheikh Hussein Lankarani Statements and Memoirs about Babism and Baha'ism / <b>Dr. Ali Abulhassani (Monzer)</b> .....	67
The First Step: Re-identifying and Re-reading the Documents and Copies of Seyyed Ali Muhammad Bab's Repentance texts / <b>Ehsanollah Shokrullahi Taleghani</b> .....	155
Baha'ism and the Policy of Non-intervention in Politic / <b>Seyyed Mostafa Taghavi</b> .....	177
Bahai's and Israel / <b>Ibrahim Ansari</b> .....	201
Abdul Baha's Fascination with the west in Thought and Practice / <b>Said Sharifi</b> .....	209
Baha'i Activities in Azerbaijan, a Documented Study / <b>Rahim Nikbakht</b> ....	215
The First Cabinet Woman / <b>Ibrahim Zolfaghari</b> .....	241
Baha'ism and Endowments / <b>Ali Akbar Ali Mardani</b> .....	257
A Text by Abul-Fazl Golpaygani about Resurrection and His Discussion with Hakim Jelveh / <b>Fatemeh Nourai Nezhad</b> .....	273
A Refutation of Baha'i Interpretation on Constitutional Movement / <b>Muhammad Hassan Rajabi</b> .....	293



**Historical Studies Quarterly**

Special Issue for Baha'ism

**Vol. 4, No. 17, Summer 2007**

**Publisher:** Political Studies & Research Institute

**Editor-in-Chief:** Ahmad Khazaei

**Managing Editor:** Hedayatollah Behboodi

Under supervision of editorial board

**Edited by:** Seyyed Mohammad Sadegh Feyz

**Art Director:** Mohammad Mehdi San'ati

**Type - setting & Page up:** Leyla Ghadiani

**Lithography, Print & Binding:** Leyla Publishing

**Circulation:** 2500

**Price:** 20,000 Rials

**Address:** No. 1518 Vali-Asr Ave.

Tehran

**P.O.BOX:** 19615-333

**Tel:** 0098-21-22666704

**Email:** faslnameh@ir-psri.com

The views expressed here are the contributors' and should not be taken to represent those of the Institute.



## برگ اشتراک فصلنامه مطالعات تاریخی

هزینه اشتراک برای یک سال (چهار شماره) : ۱۰۰۰/۰۰۰ ریال است.  
لطفاً برگ اشتراک پر شده را به همراه اصل فیش بانکی (حساب جاری شماره ۶۵۰۰۴۶۷۴ بانک تجارت شعبه ولیعصر (عج) - پارک وی ، کد ۳۶۰۰) به نشانی : تهران - صندوق پستی ۳۳۳-۱۹۶۱۵ ارسال کنید.

توجه :

- یک نسخه از فیش بانکی را نزد خود نگه دارید.
- از فرستادن پول نقد، چک بانکی و اوراق بهادار دیگر در داخل پاکت خودداری کنید.
- در صورت تغییر نشانی، مراتب را به وسیله نامه یا تماس تلفنی (۲۲۶۶۷۵۸) به آگاهی بخش اشتراک فصلنامه برسانید.
- شماره اشتراکی را که از طرف فصلنامه به اطلاع می رسد به خاطر بسپارید.

نام : ..... نام مؤسسه یا کتابخانه : .....

نام خانوادگی : .....

نشانی : .....

کد پستی : ..... تلفن : ..... امضاء